تاریخ گیتی گشا

در

تاریخ زندیه



با مقدمهٔ سعید نفیسی

تاریخ گیتی گشا

تألیف

میرزا محمد صادق موسوی نامی اصفهانی

با دو ذیل آن

تألیف

میرزا عبدالکریم بن علی رضا الشریف و آقا محمد رضای شیرازی

با مقدّمهٔ

سعید نفیسی





● نام کتاب : تاریخ گیتی گشا
● نویسنده : میرزا محمد صادق موسوی نامی اصفهانی
● قطع : ۱۷ × ۲۴
● صفحات : ۴۸۰ صفحه
● نوبت چاپ : دوم - ۱۳۶۳
● تیراژ : ۳۰۰۰ جلد
● چاپ : اقبال

● بها : ۲۰۰۰ ریال



تاریخ گیتی گشا که مشتمل بر سه تالیف دربارهٔ خاندان زندیه است برای اولین بار در سال ۱۳۱۷ شمسی باهتمام استاد فقید گرانمایه سعید نفیسی توسط کتابخانه اقبال بچاپ رسیده ولی از آنجا که حقایقی درباره یکی از خاندانهای حاکم روز در آن درج شده بود توسط رژیم سابق توقیف و جمع‌آوری و از نشر آن جلوگیری بعمل آمد و در نتیجه گوشه‌ای از تاریخ ایران به بوته فراموشی سپرده شد.

نظر باینکه عدم انتشار چنین اثر ارزنده‌ای برای تاریخ ایران و پژوهندگان اینگونه آثار غبنی فاحش بشمار میآمد. در صدد بودم بمجرد برطرف شدن موانع نیت خود را در طبع و انتشار آن بمرحله اجرا درآورم اینک که فرصت مورد نظر فراهم آمده است خوشوقتم از اینکه بتوانم این کتاب نفیس را بارباب نظر تقدیم کنم. امید است با انتشار این کتاب گامی در راه روشن شدن حقایق تاریخی سرزمین نیاکان خویش برداشته باشم.

جواد اقبال

دیباچه

تاریخ گیتی گشای میرزا محمد صادق موسوی اصفهانی متخلص بنامی و ذیلهای آن در میان سه چهار کتابی که در تاریخ سلسلهٔ زند نوشته شده از همه دقیق‌تر و کامل تر و معتبر ترست. مؤلفان آن‌خود معاصر با وقایعی بوده اند که درین کتاب شرح میدهند و در بسیاری از آن وقایع خود حاضر بوده اند و بهمین جهة کمتر کتابی در زبان فارسی هست که این درجه از اعتبار وراست گوئی را داشته باشد. یگانه عیبی که این کتاب بیشتر و دو ذیل آن کمتر دارند اینست که بروش تاریخ نویسان آن زمان باانشائی‌که‌کنایات واستعارات وتشبیهات‌بی‌مورد مخل و اطنابهای فراوان دارد نوشته شده و گاهی خواننده را گمراه میکند وپس ازمدتی سرگردانی مطلب در ذهن اونقش می بندد، بهمین جهة در آغاز کار که بچاپ کردن این سه کتاب عزم کردم دو دل بودم که آیا هم چنانکه هست و از زیر قلم نویسندگان آن بیرون آمده است چاپ کنم یا اینکه حاق مطلب را از قشر و لفاف این عبارت‌-پردازیهای بارد بیرون آورم و بزبان سادهٔ روان که همه کس معنی آنرا دریابد وخواننده را خسته وبیزار نکند همان مطالب را از نو بنویسم. پس از مدتی درنگ دیدم خیانت بامانت روا نیست و کوچك ترین اجری که بنویسندگان گذشته می توان داد آنست که خواهش طبع و حتی هوی و هوس وبد سلیقگی ایشان را باید محترم شمرد وهرچه نوشته‌اند

در آن تصرفی نکرد، بهمین جهة با آنکه این سبك نویسندگی ازروش من بسیار دورست و شیوه ایست که بهیچ وجه نمی پسندم ناچار پسند خویش را فدای حقیقت جوئی و احترام بآثار گذشتگان کردم و این سه کتاب را هم چنانکه بود انتشار دادم.

این کتاب مجموعه ایست از سه تألیف در تاریخ سلسلهٔ زند : نخست تاریخ گیتی گشا تألیف میرزا محمد صادق موسوی اصفهانی متخلص بنامی که دبیر ونویسندهٔ معروف وتوانای نیمهٔ دوم قرن دوازدهم ایران بوده و از آغاز تاریخ زند تاحوادث بیست ویکم محرم ۱۲۰۰ را پرداخته و می خواسته است بپایان رساند که عمر بروی وفا نکرده و در گذشته است. دوم ذیلی است که میرزا عبد الکریم بن علی رضا الشریف شیرازی بر تألیف استاد خود میرزا محمد صادق نامی نوشته و آنرا باواسط پادشاهی لطفعلی خان رسانده و معلوم نیست چه شده است که تمام نکرده. سوم ذیل دیگریست از میرزا محمد رضای شیرازی شامل خاتمهٔ تاریخ لطفعلی خان تا انقراض این سلسله بدست قاجار ها و ازین قرار این سه کتاب روی هم رفته شامل یك دورهٔ کامل و دقیق از تاریخ سلسلهٔ زندست.

درمیان خاندانهائی که درایران پادشاهی کرده‌اند هیچ خانواده‌ای نیست که مانند سلسلهٔ زند مردان آن همه پاك دامن وغیرتمند ودادگر و مهربان و دوستدار دیار خویش و بیزار از بیگانه و بیگانه پرستی بوده باشند. کریم خان زند یکی از مردان بسیار گرامی تاریخست وگذشته از پادشاهی جای آن دارد که پیشوای اخلاقی آدمی زادگان باشد

جانشینان او اگر هم مانند ابوالفتح خان خوش گذران و باده پیمای بوده اند بامردم ایران ستم نکرده ودود از نهادی یادیاری برنیاورده‌اند.

لطفعلی خان یکی از عزیز ترین و دلجوی ترین شهدای تاریخ ایرانست. هنوز اگر کسی برأحوال او بنگرد و آن رنجهای جان فرسا و دلیریهای شگفت و بزرگواریهای پیدا و پنهان او را بنگرد جای آن دارد که برو اشك ریزد و در اندوه او همزبان شود.

درتاریخ این سلسله چند کتاب بزبان فارسی نوشته شده. ازین کتاب یعنی تاریخ گیتی گشا و ذیلهای آن که بگذریم جامع ترین و مفصل ترین آنها تاریخ گلشن مراد تألیف میرزا ابوالحسن غفاری کاشانیست که در حین تألیف این کتاب در ۱۲۱۰ آنرا تمام کرده و درین کتاب نام آن آمده است ولی آن مغلق تر و پر استعاره تر و پر کنایه تر ازین کتاب و بهمین جهة ناپسند ترست و این درجه از دقت و تفصیل را در آن بکار نبرده است. دیگر کتاب مختصرست معروف به «تاریخ زندیه» تألیف علی رضا بن عبدالکریم شیرازی که در لیدن توسط ارنست بیر مستشرق آلمانی در سال ۱۸۸۸ میلادی چاپ شده و شامل وقایع جانشینان کریم خان است. همین تاریخ گیتی گشا را مرحوم محمد اسمعیل خان وکیل الملك نوری حکمران معروف کرمان که از مردان نامی قرن سیزدهم ایران بوده و در ۱۶ جمادی الاخرهٔ ۱۲۸۶ در گذشته است در جوانی خویش پیش از سال ۱۲۷۵ که نایب الایالهٔ کرمان بوده است تهذیب کرده، باین معنی که عبارت پردازیهای آنرا ازمیان برده وشیرهٔ مطلب را در کتاب کوچکی بیرون

کشیده است ولی دو ذیل این کتاب را در نظر نگرفته بهمین جهة آن تألیف وتهذیب مرحوم وکیل‌الملك ناقص است وتاریخ کامل این خاندان بزرگوار نیست . دیگر منظومه ایست بنام درة التاج در احوال علی‌مراد خان که در سال ۱۱۹۴ میرزاعبدالله خان شهاب ترشیزی شاعرمعروف قرن دوازدهم متوفی در ۱۲۱۵ نظم کرده است .

میرزا محمد صادق نامی چنانکه پیش ازین گذشت ازشاعران نامور نیمهٔ دوم قرن دوازدهم بوده ، حاج لطفعلی بیك آذر بیگدلی که معاصر وی بوده است در تذکرهٔ آتشکده که پس از ۱۱۸۰ تألیف کرده در ذکر احوال معاصرین خود (چاپ بمبئی ۱۲۹۹ ص ۴۳۹)در بارهٔ وی چنین مینویسد:

« نامی - اسمش میرزا محمد صادق ، از اعاظم سادات موسوی ، اجدادش قریب بیکصد و پنجاه سال می شود که بحکم سلاطین صفویه از فارس باصفهان آمده ، بطبابت سرکار سلاطین مشغول بوده ، خلاصه حضرتش برادر زادهٔ میرزا رحیم حکیم باشی و درجوانی مشق انشاء کرده ، درنظم ونثر وقوفی حاصل وتاریخی بروقایع دولت زندیه مینویسد و در فن نظم بمثنوی مایل و مثنوی لیلی و مجنون و خسرو و شیرین و وامق و عذراء گفته و بعضی دیگر در نظر دارد و این اشعار را در مثنوی خسرو و شیرین گوید ، بد نگفته است .... » و از آن پس بیست بیت از اشعار خسرو وشیرین اورا آورده است . ازین قرار اجداد نامی درحدود سال ۱۰۳۰ از فارس باصفهان رفته اند .

عبدالرزاق بن نجفقلی دنبلی متخلص بمفتون مؤلف مشهور نیمهٔ

اول قرن سیزدهم در تذکرهٔ نگارستان دارا که در سال ۱۲۴۱ تألیف کرده است در بارهٔ وی چنین می نویسد:

« نامی - اسمش میرزا محمد صادق از قدمای معاصرین و از سادات موسوی و از سلسلهٔ میرزا رحیم حکیم باشی، وقایع نگار کریم خان زند بود. مثنوی بسیار گفته: درج گهر، خسرو و شیرین، لیلی و مجنون، یوسف وزلیخا، وامق و عذراء و قصاید و غزل نیز دارد و با مؤلف بسیار آشنا بود، از آن جمله است این دو بیت:

بسینه دل زجفای تو خون شود چندم
دل از امید وفای تو کاش می کندم
بسادگیم نگر کز پی هزار خلاف
بوعده های دروغ تو باز خرسندم

در کتاب خسرو وشیرین می گوید:

چو شیرین شهره شد در دلربائی غرورش کرد دعوی خدائی
بلی خوبان خدای عاشقانند ولی رسم خداوندی ندانند

در زمان علی مراد خان بفاقه و تنگدستی مبتلا و برای خرج یومیهٔ خود معطل بود و عادت بخوردن افیون داشت وعمری بتلخکامی می گذاشت، تا در اوایل دولت خاقان مغفور محمد شاه قاجار وداع جهان ناپایدار نمود.»

مرحوم رضا قلی خان هدایت نیز در مجمع الفصحاء (ج ۲ - ص ۵۲۳-۵۲۴) ترجمهٔ حالی ازو آورده است که عیناً از آتشکده برداشته و گوید:

« نامی اصفهانی ـ نام‌نامیش میرزا محمد صادق ازسادات‌موسوی متوقف در فارس و اصفهان و از انجاب آن سلسلهٔ علیه ، گویند اجدادش قریب یکصد و هشتاد سال زیاده است که از شیراز باصفهان آمده اند و بطبابت خاصهٔ سلاطین سلسلهٔ صفویه می پرداخته اند، وی برادر زادهٔ میرزا رحیم حکیم باشی بوده وبفنون نظم ونثر رغبت نموده ، تاریخی بر وقایع دولت کریم خان وکیل و دیگران نگاشته ، منشیانه عبارت پردازی کرده ودر تمجید آن طایفه اصراری بلیغ نموده که بیش از اندازهٔ ضرورتست و سخنانی نگاشته که بربعضی مایهٔ کدورت ، علی‌ای حال درفن نظم بمثنوی سرائی راغب بوده ، قصد تتبع خمسه داشته ، سه مثنوی که خسرو و شیرین و لیلی و مجنون و وامق و عذراست منظوم کرده ، وامق و عذرا دیده نگردیده ، از خسرو و شیرینش این ابیات تحریر یافت .... » و از آن پس بیست بیت از اشعار خسرو و شیرین او را هم چنانکه در آتشکده هست نقل کرده است و پیداست اینکه نقل خانوادهٔ او را از فارس باصفهان قریب یکصد و هشتاد سال پیش از تألیف خود می نویسد خطاست ، زیرا که مجمع الفصحاء را در ۱۲۸۸ تألیف کرده است و بنابر آنچه گذشت انتقال این خانواده باصفهان در حدود ۱۰۳۰ و نزدیک ۲۵۸ سال پیش از آن روی داده است .

تاریخ رحلت نامی چنانکه در ذیل شاگرد وی میرزا عبدالکریم (ص ۲۷۶ از چاپ حاضر) صریحاً آمده درسال ۱۲۰۴ بوده است .

میرزا محمد صادق نامی در میان شاعران قرن دوازدهم بفراوانی

آثار ممتاز بوده است . از دیوان قصاید و غزلیات او اثری نیست . ظاهراً پنج مثنوی بتقلید خمسه گفته است که مجموعهٔ آنها را « نامهٔ نامی » نام نهاده و آن عبارت بوده است ازدرج گهر وخسرو و شیرین ولیلی و مجنون و یوسف و زلیخا و وامق وعذراء . از خسرو وشیرین و وامق و عذرای او هریك نسخه ای نزد من هست .

خسرو و شیرین او منظومه ایست تقریباً شامل چهار هزار بیت که بیت نخستین آن اینست :

بنام آنکه در عنوان نامه — بود نامش نخستین نقش خامه

در خطبه و دیباچهٔ آن گوید هنگامی‌که در رکاب کریم خان در شیراز بوده بنظم آن آغاز کرده و در آنجا چنین گوید :

مرا در موکب سالار کشور — خدیو ظلم سوز عدل پرور
وکیل قائم آل محمد — که دور دولتش بادا مخلد
گذارافتاد سوی ملك شیراز — چه‌شیرازآنکه‌برجنت کندناز

وامق و عذرای او تقریباً شامل دوهزار بیت و بیت نخستین آن اینست :

ای ز نامت نامهٔ نامی بنام — وی بنامت افتتاح هر کلام

این‌مثنوی وامق و عذرا را پس از انجام خسرو و شیرین‌سروده است چنانکه خود در دیباچهٔ آن گوید :

چون بتائید خدای کار ساز — بود طبعم نامهٔ نامی طراز
موج میزد هرزمان دریای‌من — برکران میریخت‌گوهرهای من
آن گهر های ثمین آبدار — بود زینت بخش گوش روزگار

بود آن دریای ژرف بی کران — موج خیز و موج او قطره فشان

قطرهٔ او همچو باران بهار — بود کشت اهل دل را آبیار

از فسون سازی ساحر خامه‌ام — گرم بود اندر جهان هنگامه ام

باز بود از شوق دل روز و شبم — در سرود نامهٔ نامی لبم

از مددگاری طبع سحر سنج — چونکه پر شد از درو گوهر سه گنج

بهر چارم گنج بزمی ساختم — خانه از نا محرمان پرداختم

حیرتم بر دل بیفزود اضطراب — تا چه آئین را در آرم در حساب

طبع را از نو در آموزم چه فن — از کدام افسانه پردازم سخن

ناگهان آمد ندائی از سروش — وز سروشم این ندا آمد بگوش

کای خوش الحان بلبل بستان عشق — وی ز الحان تو خوش دستان عشق

باز اندر عشق دستان ساز کن — در حدیث عاشقان لب باز کن

باز نام عاشقان را تازه ساز — ساز ایشان را بلند آوازه ساز

قصهٔ شیرین و خسرو شد کهن — باز گو از وامق و عذرا سخن

تا کنون این داستانرا کس نگفت — مثقب خامه دری زایشان نسفت

این حدیث آمد ز غیبم چون بگوش — در اجابت از دلم آمد خروش

خاطرم انگشت بر دیده نهاد — طبعم آئین سخن را ساز داد

دیگرم دریای طبع آمد بجوش — در حدیث عشق بگرفتم خروش

ازین جا پیداست که وامق و عذرا منظومهٔ چهارم خمسهٔ اوست و پس از انجام دادن خسرو و شیرین که منظومهٔ سوم بوده است باین مثنوی که آنهم جزو نامهٔ نامی اوست آغاز کرده . اما این که گوید تا کنون این داستان را کس نگفت ظاهراً مقصود او اینست که تا کنون

کسانی که خمسه سروده اند وامق وعذرا را جزو خمسهٔ خودنیاورده‌اند
وگرنه پیش از نامی چند تن از شاعران ایران داستان وامق وعذرا
را نظم کرده اند ازآن جمله است ابوالقاسم حسن بن احمد عنصری بلخی
شاعر معروف قرن پنجم و ملك الشعرای دربار محمود غزنوی متوفی
در ٤٣١ و نسخهٔ آن ازمیان رفته است ولی در فرهنگها بشاهدلغات
ابیاتی چند ازآن مانده و از آن جمله است این بیت :

بپیشش بغلتید وامق بخاك زخون رخش خاك همرنك لاك

وپس ازو فصیحی گرگانی شاعر ندیم امیر عنصر المعالی کیکاوس بن
اسکندر بن قابوس زیاری درهمان قرن واندکی پس ازعنصری این داستان را نظم
کرده ویگانه بیتی که از آن بدستست اینست :

چه فرخ وجودی که از همتش بمیرد بپای ولینعمتش

درهمان زمان ودرمیان شاعران امیر کیکاوس مزبور شاعری دیگر
بوده است امیر فرخاری که وی نیز ظاهراً همین داستان را نظم کرده
واز آن چیزی بدست نیست . پس از آن درمیان شاعران قرن دهم این
داستان رواج بسیار داشته و شعیب جوشقانی که از دبیران دربار شاه عباس
بزرك بود و سپس بوزیری هم رسید ومولانا محمد علی قسمتی استرابادی
که از شاعران دربار جلال الدین اکبر در دکن بوده و کمال الدین
حسین ضمیری اصفهانی شاعر معروف معاصر شاه طهماسب وشاه محمد
خدابنده ونوعی خبوشانی شاعر نامی مقیم هندوستان همه این داستان
را نظم کرده اند و پس ازمیرزا محمد صادق نامی هم حاج محمدحسین

شیرازی متخلص بحسینی معاصر فتحعلی شاه ومتوفی در ۱۲۴۰ همین داستان را نظم کرده است.

دیگر ازمنظومات نامی مثنوی لیلی ومجنون اوست که درحدود دوهزار بیت دارد وبیت نخستین آن اینست:

این نامه بنام آن خداوند
کز عشق بنای عالم افگند

از دو مثنوی دیگر خمسهٔ نامی یعنی درج گهر ویوسف وزلیخا تا کنون اثری نیافته‌ام ودرج گهر وی میبایست تقلیدی ازمخزن‌الاسرار نظامی وبهمان وزن وروش باشد.

اما تاریخ گیتی گشا یعنی کتاب حاضر، گویا این نامیست که میرزا عبدالکریم نویسندهٔ ذیل نخستین بآن داده است، زیرا که در دیباچه ای که میرزا محمد صادق نامی خود برآن نوشته چنین نامی ذکر نکرده و شاید چون مجال نیافته‌است آنرا بپایان رساند نامی بدان‌نداده و این نام تنها در دیباچهٔ ذیل میرزا عبدالکریم (ص ۲۷۹ از چاپ حاضر) دیده میشود وپیداست پس از آنکه وی ذیل خود را برآن‌نوشته آنرا بدین نام خوانده است. در هر صورت این کتاب همواره بدین‌نام معروف بوده است و تمام نسخهای خطی آنرا بهمین نام خوانده اند و در همهٔ فهرستها بهمین نام‌وصف کرده‌اندوبهمین‌جهة درنام آن تغییری‌ندادم

خاور شناس نامی انگلیسی چارلز ریو درفهرست کتابهای‌خطی فارسی موزهٔ بریطانیا (مجلد اول - ص ۱۹۶) در وصف این کتاب می نویسد که ابوالحسن بن ابراهیم قزوینی در کتاب فوائد صفویه که کتابیست در تاریخ عمومی و در سال ۱۲۱۱ تألیف کرده گفته است

که علی مراد خان (۱۱۹۶ - ۱۱۹۹) میرزا محمد صادق را بواسطه دروغهائی که در تجلیل خاندان زند درین کتاب گفته بود مواخذه کرد واین کتاب را بفرمان جعفرخان نوشت (۱۱۹۹-۱۲۰۳) و پانصد تومان پاداش گرفت.

ازنویسندهٔ ذیل نخستین یعنی میرزا عبدالکریم بن علی رضاالشریف آگاهی درستی نیست. ادگار بلوشه خاور شناس فرانسوی در فهرست کتابهای خطی فارسی کتابخانهٔ ملی پاریس (مجلد اول ص ۳۰۳) می نویسد پس از مرگ میرزا محمد صادق نامی میرزا عبدالکریم راکه در قیمومت نامی بود میرزا حسین فراهانی وزیر مامور کرد که این کتاب را تمام کند وپس از مرگ آخرین پادشاه زند لطفعلی خان در ۱۲۰۹ میرزا عبدالکریم بخدمت پادشاهان قاجار پیوست و تاریخی از سلطنت فتحعلی شاه نوشت.

ظاهراً این میرزاعبدالکریم بن علی رضا الشریف همان عبدالکریم بن علی رضا الشریف الشهاوریست که فتحعلی شاه مامور کرده است با میرزا محمد رضی تبریزی منشی معروف قرن سیزدهم ایران کتاب زینت التواریخ را که تاریخ عمومی از آغاز جهان تا سال ۱۲۲۶ است بنویسد وازین قرار وی تا ۱۲۲۶ زنده بوده است.

چنانکه پیش ازین هم اشارت رفت کتاب کوچکی در تاریخ جانشینان کریم خان بنام تاریخ زندیه در لندن بدستیاری ارنست بیر خاور شناس آلمانی چاپ شده است که نام مؤلف در آن علی رضا بن عبدالکریم شیرازی آمده و احتمال بسیار می‌رود که آنهم از همین

نویسندهٔ ذیل نخستین باشد و کاتب نام او و پدر اورا قلب کرده و بجای آنکه عبد الکریم بن علی رضا بنویسد علی رضا بن عبد الکریم نوشته است. مؤلف این ذیل خود در خاتمهٔ آن (ص ۳۷۲ ازچاپ حاضر) در ذکر فرارلطفعلی خان از مرو دشت بکرمان می نویسد که در آن زمان در سلك ملتزمان آقا محمد خان بوده ودر آن شب حضور داشته است. ازین قرار وی پیش ازنابود شدن لطفعلی خان بدربار قاجاریان پیوسته است و چون در صحیفهٔ ۳۷۳ از ذیل خود بتاریخ گلشن مراد تألیف میرزا ابوالحسن غفاری کاشانی که در ۱۲۱۰ نوشته است اشاره می کند معلوم می شود که این ذیل خود را پس از ۱۲۱۰ نوشته است و چنانکه خود در صحیفهٔ ۲۷۹ گوید می خواسته است بازماندهٔ وقایع لطفعلی خان را بنویسد و « جلوس ثانی » نام گذارد.

اما از آقا محمد رضای شیرازی نویسندهٔ ذیل دوم بهیچ وجه اطلاعی نیافتم و تنها چیزی که معلومست اینست: چنانکه در پایان صحیفهٔ ۳۹۵ اشاره شده است معلوم میشودکه ذیل خود را پس ازسال ۱۲۱۹ نوشته است.

نسخهای خطی تاریخ گیتی گشا یعنی متن میرزا محمدصادق نامی فراوانست و در بسیاری از کتابخانهای ایران و اروپا نسخه ای از آن هست که بیشتر تنها متن میرزا محمد صادق نامیست وگاهی هم ذیل میرزا عبدالکریم وکمتر ذیل آقا محمد رضا با آن توامست. چون همهٔ این نسخها تازه است و هیچ نسخه ای نیست که اعتبار کامل داشته باشد ضرور نبود که یکی از آنها را اساس قرار دهم ناچار بیك نسخهٔ خطی متعلق بخویشتن بسنده کردم و درضمن هر جا که این نسخه افتادگی

داشت و آنرا در ته بندی و صحافی پریشان کرده بودند بنسخهٔ متعلق بکتابخانهٔ مجلس شورای ملی که در ۲۲ ربیع الاول ۱۲۸٤ نسخه برداشته اند رجوع کردم. نسخهٔ خطی متعلق بمن که بیشتر اساس این چاپ بر آن نهاده شده نسخهٔ تازه ایست که تاریخ ندارد وشاید چنانکه از خط وکاغذ برمی آید در اواخر قرن گذشته نوشته شده باشد و نسخه‌ایست بسیار نادرست وپرغلط که بچند خط مختلف بدستیاری کسانی که در زبان فارسی بسیار مبتدی ونادان بوده‌اند نوشته شده وچندجای آن افتادگی‌های بسیار دارد. نسخهٔ کتابخانهٔ مجلس هم‌ازحیث‌نادرستی کم از آن نیست بهمین جهة در بسیاری ازموارد بهیچ یك ازین دونسخه اعتماد نکردم وعبارات را بمسئولیت خویش و با سوابقی که ازین گونه انشای مغلق پر کنایه و پر استعارهٔ زشت دارم اصلاح کردم و نامهای کسان و جاها را از روی اسناد و مآخذ دیگر ترتیب دادم واین کتاب چنانکه امروز بدست خوانندگان می افتد فراهم شد.

مقصود من از انتشار این کتاب چنانکه پیش ازین هم گفتم این نیست که نمونه ای از انشای پسندیده بدست خوانندگان بدهم، زیرا که‌این گونه انشاء را که درین کتاب بکار رفته مخصوصا درتاریخ نویسی بهیچ وجه نمی پسندم وخود هنگام نوشتن فرسنگها از آن دورم. یگانه مقصود این‌بود که مجموعه‌ای نسبة کامل ودرست از تاریخ‌خاندان زند که یکی از جلیل ترین وگرامی ترین خاندانهای شاهی تاریخ ایرانست بدست خوانندگان بیفتد و نقیصهٔ بزرگی را که بواسطهٔ چاپ نشدن چنین کتابی درایران هست برطرف کند و این کتاب و دوذیل آن کاملا این مقصود را برمی آورد.

در درستی مطالبی که درین کتاب نوشته شده است هیچ شك

نیست و نویسندهٔ متن و دو ذیل آنرا می توان تاریخ نویسان درست گوی امین دانست. البته پیداست هر کتابی که بفرمان هر کسی و درزمان او نوشته شود از تملق و مزاج گوئی و اغراق و زیاده روی در القاب وعناوین تهی نیست و این سیر تیست که از آغاز تاریخ نویسی در زبان فارسی روا بوده است و هر کتاب تاریخی که در ایران نوشته اند همین حال را داشته است ولی صرف نظر ازین ظاهر سازی نا گزیر اگر پرده از روی خوش آمد گوئی برداریم می بینیم که حقایق همه جا آنچنان که می توان با اسناد معتبر دیگر قیاس کرد و پی بدان برد آشکار میشود و اگر هم عین حقیقت نباشد لااقل انعکاس مسلم وصریح عقاید وآرای عامهٔ ایرانیان درآن زمان بوده است وهمه بهمین صورت حوادث ووقایع را می دیده و بهمین زبان آنها را تعبیر میکرده اند. برای نمونه همین بسست ذکر کنم که آنچه درین کتاب از بدرفتاریها و نابکاریهای زکی خان گفته شده در آثار دیگر آن زمان هم دیده میشود و مثلا طوفان هزارجریبی شاعر معروف همان‌زمان شمه‌ای از آنرا درین قطعه می گوید:

زکی خان چو درغارت اصفهان — برانگیخت آتش بر آورد دود
پس ازبردن سیم وزر آن چنان — بفرزند و زن دست یغما گشود
که نه‌زاده‌ای ماند جز طفل اشک — نه زاینده ای غیر زاینده رود

در هر صورت مقصود عمده ازانتشاراین کتاب این‌بودکه راهی‌از حقیقت جوئی در قسمتی از تاریخ ایران گشوده شود واگر خوانندگان خطائی درین صحائف ببینند برمن‌منت گذارند ومرا از آن بیاگاهانند، زیرا نوشتن وچاپ کردن یگانه وسیله‌ایست که خوانندگان خطاکاری را از خطاهای وی برهانند ودراصلاح آن بکوشند تاحقیقت درنهانگاه اذهان‌مردم دانا وبینا نماند وبدینوسیله پرده ازروی‌بردارد وبباز‌ارآید.

طهران شهریور ماه ۱۳۱۷ — سعید نفیسی

فهرست

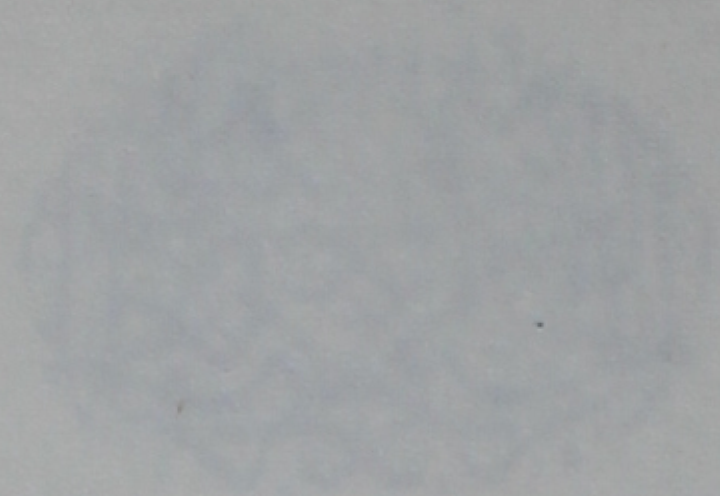
تاریخ گیتی‌گشا

فهرست مندرجات

تاریخ گیتی‌گشا

صفحه

ذیل آقامحمدرضا



تاریخ گیتی گشا



طراز کلام مورخان سخن پرور و زیور اقلام نگارندگان قصص و سیر حمد و ثنای مالک الملکیست که پادشاهان نامدار و فرماندهان ذوی الاقتدار را دیهیم والای ابهت ازو بر سرست و گردن کشان روزگار و سرافرازان تاجدار را خلعت زیبای دولت ازو در بر. در هر عهدی بجهت انتظام امور عالم سایهٔ عاطفت بر سر یکی از سرداران انداخته و ظل ظلیل بر مفارق آسایش گزینان هر کشور و مملکت و گوشه نشینان هر ولایت ممهد ساخته، که بندگان حضرتش از تابش‌آفتاب حوادث در امان و از تصادم تند باد فتن بر کران باشند. در هر عصری بنا بر آرامش طبقات امم یکی از سعادتمندان را بنظر مرحمت بدر آورده، تارک جلالش را زیب بخش دیهیم و کلاه و قامت عظمتش را رتبت افزای مسند و گاه کرده است که صورت پذیرفتگان دست صنعش که جمهور عباد و سکان بلادند در پناه دولت و حمایت او از آسیب نوائب و تعرض مصائب مصون و محفوظ گردند. نام نام آوران بزبان منهیان لطف او در روزگار سمرست و اسمای سروران بمحض مرحمت و شفقت او طراز کتب اخبار و سیر. اگرچه ملک بی‌زوالش از اعانت وکیل مبراست و سلطنت لایزالش از کفایت کفیل معرا، لیکن بجهت انتظام جهان و مصلحت احوال جهانیان مملکت‌آرایان کشور گیر و گیتی گشایان صاحب تدبیر را شیرازه بند اوراق روزگار نموده و انتظام امور عالم و نظم مهام بنی‌آدم را برای رای گیتی آرای ایشان محول فرموده است که بندگان حضرتش را در تطرق اسباب جور و بیداد نگاهبان و پروردگان دست عنایتش را از تطاول اهل فتنه و فساد پاسبان‌بوده، همگی صغیر و کبیر و قاطبهٔ برنا و پیر در مهد امن و امان غنوده بلوازم بندگی و عبادتش قیام و بمراسم شکر نعمتش اقدام نمایند. نقد کامل عیار

ناقدان دکان سخنوری و جوهریان بازار معنی‌پروری از ذکر جلال و تذکار انعام و افضال او سرمایه بخش کنوز دفاتر و معهذا زبان زبان آوران عبارت پیرا و نطق سخن پروران معانی‌آرا در اظهار عظمتش و تکرار مرحمتش قاصرست و درود نامحدود که کاربندان دفتر نکته پردازی از احصای آن عاجز آیند و تحیات نامعدود که محفل‌آرایان بزم سخن سازی از حصر آن بقصور اعتراف نمایند سزاوار جنا خیرالبشر و لایق برگزیدهٔ دادار داورست ، که جمهور انبیاء و رسل و جمیع هادیان خیرالسبل که متون کتب تواریخ و شروح صحف سیر بوصف فضایل و تعریف محاسن خصایل ایشان ناطق و فصول مناقبشان ورد زبان و زیور بیان سخنوران سابق و لاحقست ابجد خوانان دبستان و اطفال سبق خوان اویند. غرض اصلی و مقصود کلی نقشبند صور مخلوقات و صانع کل مصنوعات از حیوان و معدن و نبات و تخمیر خمیر آدم و تکوین مکونات عالم بروز گوهر وجود و ظهور کوکب مسعود اوست و صلوات زاکیات و تسلیمات وافیات بر اولاد او ، که اختران مسعود بروج خلافت و شموع بی‌دود محافل امامت وگلهای رنگین بساتین کرامت و لئالی ثمین بحارولایتند بتخصیص جناب حیدر صفدر ، ولی حضرت داور ، ابن عم جناب خیرالبشر ، کنندهٔ در خیبر ، کشندهٔ عمرو و عنتر ، باب شبیر و شبر ، غالب کل غالب ، مظهر العجایب علی بن ابی‌طالب ، علیه و علیهم صلوات‌الله الملک الوهاب باد .

اما بعد : بر ضمایر ارباب بصایر و خواطر مآثر مخفی و مستور نخواهد بود که در هر عصری از اعصار ضبط وقایع و تدوین احوالات بدایع روزگار و بیان رسوم دولت سلاطین کامگار و ایراد قواعد سلطنت خواقین نامدار و ثبت محاسن صفات آن فرقهٔ والا مقدار و نشر مکارم ذات آن طبقهٔ کامگار بر صفحات لیل و نهار واجب و درهر زمانی اززمن یکی ازکاربندان عرایس سخن و نام‌آوران صاحب پیشه و فن و شیرازه بندان اوراق داستانهای نو و کهن بامر یکی از برگزیدگان واهب ذوالمنن باین امر خطیر

پرداخته و بدایع وقایع آن عهد را مدون ساخته، نام نامی و القاب
گرامی نام آوران را در ساحت روزگار بالسنه وافواه انداخته‌اند. درین
اوان سعادت نشان که زمان دولت و اوان شوکت داور دارا افسر، سکندر
فریدون فر خدیو قضا مطیع، قدر چاکر، دارای جم شکوه، فریدون
سیر قهمران دشمن سوز، دوست پرور، جهانگیر کسری نظیر، کی همسر
دلیر، خورشید تیغ، بهرام خنجر، سپهبد شهاب، رمح هاله سپر،
سپهدار ستاره حشم، انجم لشکر، طرازنده رخسار عرایس فتح و ظفر،
معمار معموره ملک و کشور، لایق تاج و سرافراز افسر، برگزیده حضرت
داور الموئید بتایید الملک الاکبر، **ابوالمظفر محمد جعفر خان زند**،
دوحه سرابستان این سلسلهٔ ارجمند و نوگل گلزار این فرقهٔ سر بلندست،
این حقیر خاکسار و ذرهٔ بی‌مقدار، **محمد صادق الموسوی متخلص بنامی**
که دلال متاع قلت بضاعت و تاجر کالای عدم استطاعت و از خدمت ـ
گزاران قدیم‌این دولت جاوید مدتست، از جانب سعادت جوانب این
شهریار کشور گیر و بفرمان واجب‌الاذعان این ملک آرای بی‌نظیر ما مور
گردید که لئالی وقایع دولت این خدیو کامگار و گزارش اوان شوکت
این خسرو عالی مقدار را بتفصیل در سلک تحریر و رشته تنظیم
کشیده جمیع کلیات و جزئیات را مدون سازد و واقعات ایام دولت
این سرور آفتاب رایت، بعد از ایراد احوالات گذشته، بپردازد. لهذا
حسب‌الفرمان واجب‌الاذعان اجرای آن خدمت را انگشت قبول بر دیده
نهاده و قدم بر شاهراه اطاعت گشاده، چگونگی و کیفیت امور بدایع
را بر صفحهٔ بیان نگاشته و این صحیفه شریفه را در کتابخانهٔ روزگار
بودیعت گذاشته، انشاءالله تعالی زمان دولت این شهریار گیتی مدار
تا زمان ابد پایدار و قصر بی‌قصور شوکتش تا قیام قیامت استوار باد.

بر ضمایر مشتریان جواهر معانی و بباعان متاع نکته‌دانی مخفی و مستور نماند که سلسلهٔ زند و آن فرقهٔ سعادتمند از اعاظم ایلات عراق و درشیمهٔ کریمهٔ شجاعت مشهور عراق و حجاز و در شیوهٔ حمیدهٔ بسالت (۱) پیوسته از اقران ممتاز و فی‌مابین جمیع فرق مباهی و سرافراز و در لوازم مروت و مردی و مردانگی و مراسم دلیری و فرزانگی بی شریک و انباز بوده، در اواخر دولت سلاطین جنت مکین صفویه و اختتام سلطنت شاه سلطان حسین صفوی که ابواب فتنه و فساد بر روی اهل عراق باز و تند باد شورش و غوغا از مهب احکام قضا در اهتزاز وجماعت افاغنهٔ قلجه و قندهار رایت افراز عرصه اقتدار و از سلطان نافذ ـ القرمان ایران قطع اختیار نموده، بردارالسلطنهٔ اصفهان که محل توقف ایشان بوده است تسلط و اختیار باز و بازوی شوکت و اقتدار بر تخریب بنیان ملک و ما‌ٖ سکان عراق گشوده بودند و جماعت رومیه نیز فرصت کرده، روی بتسخیر بلاد عراق آورده، تا عمال قلمرو علیشکرو توابع و لواحق آن بوم وبر لگد کوب سم ستوران آن طایفهٔ پر شور و شر و محل غوغای آن فرقهٔ بیدادگر گردیده، رایت اقتدار نیز در آن سرزمین بذروهٔ چرخ برین رسانیده، همگی ایلات و اویماقات و اکثری از ممالک ایران گردن بزیر بار افاغنه کشیده متاع فاسد و کالای‌کاسد حکمرانی آنها را بنقد جان خریده و در معرض فرمان برداری آرمیده بودند، طایفه جلیله زند و آن فرقه علیه فیروزمند که همواره شیر فلکشان اسیر خم کمندست با آنکه در پری من اعمال ملایر و نواحی قلمرو نشیمن و در میان دوست و دشمن مسکن و از طرفی اتصال بجماعت رومیه و از جانبی قرب جوار بفرقهٔ افاغنه داشتند، آن هر دو فرقه را نابود انگاشته و آن دو طایفه را معدوم پنداشته، بزور بازوی مرد افگن و قوت نیروی دشمن شکن راه مرور بر روی متر ددین آنها بسته و پیوند تسلط ایشان را از موطن خود گسسته، در مأمن عافیت

۱ بسالت بمعنی دلیری و دلاوری

نشسته بودند . جماعت افاغنه و گروه رومیه بکرات در مقام انطفای آتش اقتدار و اطفای نوایر گیر و دار این طایفهٔ جلیله برآمده، بهیچوجه علاج ننمودند و مدت هفت سال دولت افغان قرین امتداد و قصر تسلط رومی قوی بنیاد بود و مشام آرزوی آن طایفه از جانب این سلسلهٔ جلیله بغیر از بوی خون رایحه‌ای نمی‌شنود .

چون دولت افاغنه بانجام رسیده و شوکت آن ملاعنه باختتام انجامیده و زمان دولت سلطان نادرشاه گردیده، گوش هوش نادرشاه آوازهٔ خصم افگنی و طنطنه دشمن شکنی طایفهٔ جلیلهٔ زند را بکرات و مرات شنیده، از تیغ تیز و شمشیر خون ریز آن نهنگان لجهٔ ستیز مخوف و حرکت دادن ایشان را از موطن مألوف در خاطرش تصمیم پذیرفته، بنا بر احتیاط نخستین باباخان چابشلو را فرستاده، امر نمود که بتدبیری بر ایشان دست یافته و رجال آنها را آنچه مقدور شود قتل عام و تتمه را بالاخره بصوب خراسان حرکت دهند. باباخان مزبور به حیله و کثم (۱) و اجرای قسم آنها را خاطر جمع نموده و بدام تزویر کشیده، متوجه امضای حکم شاهی گردیده و جمعی کثیر از آن یلان شیر گیر را بی‌خبر بقتل رسانید. بعد از آن حکم شاهی بحرکت دادن ایشان صدور یافته، بقیهٔ رجال و نسوان و اطفال آن فرقهٔ هزبر خصال را روانه خراسان و در محلی موسوم بدره جز که محل ترکتاز جماعت ترکمانست ساکن نمودند الغرض بعلة شهرت رشادت جمعی از تازه نهالان بستان مردانگی در آن قضیه بر خاک هلاک خفتند و بسیاری از نوباوگان گلستان فرزانگی در آن واقعه روی بنهان خانهٔ خاک نهفتند و تتمه آوارهٔ دیار غربت و ره نورد بیابان کربت گشتند .

---

۱ کثم بمعنی نزدیکی

دربیان نسب و حسب خدیو گردون قبب و ذکر شرذمه‌ای از حالات آن خسرو نامدار

بر شناسندگان جواهر کلام و خریداران کالای پر بهای این دفتر فرخنده انجام مخفی نماند که ایناق خان و بوداق خان دو برادر بودند که در میان طایفهٔ زند بر سایر آن قوم فیروزمند شرف سروری و مرتبهٔ برتری داشتند. ایناق خان برادر مهتر را دو پسر بود: جناب محمد کریم خان فرزند ارجمند و محمد صادق خان پسر کهتر، که دو اختر بودند از برج سعادت و دو گوهر از درج شرافت، آثار عظمت و جلال از ناصیهٔ حالشان ظاهر و انوار دولت و اقبال از روی منیرشان باهر، در مبادی حال آثار انوار آفتاب عدالت و ضعیف پروری از افق ضمیرشان طالع و در آغاز دولت پرتو مرحمت و عدالت گستری از چراغ عالم افروز خاطر خطیرشان لامع و آتش شمشیر جهانگیرشان دشمن سوز و شمع پر نور رحمت دوست پذیرشان گیتی افروز، اگرچه ابنای سلسلهٔ زند همگی صاحب شمشیر و افراد آن فرقهٔ سعادت پیوند جمله پر دل و دلیر بودند، لیکن از صدمهٔ تیغ بی دریغ جناب محمد کریم خان قرین اندیشه و بیم وهمواره بر کمند عدو بندشان سر تسلیم داشتند. چون در سال هزار وصد وشصت هجری، بنحوی که در تاریخ نادری مفصلست، نیز دولت نادرشاه بسرحد افول و غروب رسید و چراغ شوکتش از تندباد قضا و قدر منطقی گردید، در الکای خراسان علیشاه اسباب سلطنت فرو چیده، ابنای سلسلهٔ جلیله زند در ظل رایت آن دو برادر سعادتمند اجتماع کرده روی نیاز بخدمت آن سرورو سر افراز آورده، استدعا نمودند که ایشان را در ظل حمایت و سایهٔ عاطفت جای داده، عنان توجه بجانب الکای عراق گشاده، در موطن پیشین و اماکن دیرین در پناه نخل برومند و ظل دوحه سربلند آن دو برادر ارجمند سایه نشین و یک چند بفراغ بال و رفاه حال آسایش گزین باشند. آن دو برادر کامگار نامدار مقید بدولت علیشاه و مشوش از آن همه

لشکر و سپاه نگشته.. افراد آن طایفهٔ جلیله را جمع آورده، از اعمال ابیورد و دره جز حرکت و روی عزیمت بجانب الکای عراق هشته، بر ادهم سعادت و اشهب کرامت برنشسته، علیشاه فوجی کثیر از لشکر شیر غرور پیل زور متعاقب آن فرقهٔ منصور مأمور و لشکر مزبور از صدمهٔ سنان و شمشیر و ضرب دست خنجر و تیر آن هژبران دلیر و رزم آوران شیر گیر چون روباه از چنگ شیر با تن های خسته و سرهای شکسته مراجعت نمودند. طایفه جلیلهٔ زند و آن یکه تازان رستم کمان بهمن کمند در موکب نصرة پیوند آن دو برادر سعادتمند محفوظ از شوایب آسیب و گزند، مراجعت بمواطن و عرصه پیرای اماکن و ساحت آرای مساکن گشتند. چون جناب محمد کریم‌خان برادر مهتر بود محمد صادق خان را بر ایشان مقدم داشته، همگی اعاظم سلسله مزبور و افاخم طایفهٔ مذکور و سرداران و سر خیلان آن فرقهٔ منصور و سایر نزدیک و دور گردن بر طوق فرمانش گذاردند. چون پری من اعمال ملایر محل توقف و توطن آن طبقه با اعزاز شده، آواز شهامت محمد کریم خان در اطراف و اکناف منتشر گردید وصیت بسالت آن حضرت بگوش دور و نزدیک رسید. بعضی از ایلات و اویماقات حوالی و حواشی بخدمت آن حضرت شتافتند و بسیاری از مردم آن نواحی سعادت ملازمتش را دریافتند. از آنجا که ابراهیم شاه با برادر خود علیشاه آغاز طغیان و عصیان و درالکای عراق بنیاد فتنه نهاد و ابواب موافقت بر روی وی بسته و درهای مخالفت گشاده و طنطنه شوکت وصیت جلادت آن حضرت مسموع ابراهیم شاه گردید بخاطرش رسید که خاطر خطیر آن جناب را بطریقی بدست آورده ایشان را بکاری مشغول و از فکر لشکر و خیال ملک و کشور باز دارد و ضمیر منیر آن جناب را باندیشهای دیگر باز نگذارد. شرحی بان حضرت قلمی نمود که: بعضی ایلات عراق و برخی از اهن جور و نفاق دست ترکتازی گشاده، پای بطریق عدوان و طغیان نهاده وبانواع تطاول و تطرق (۱) اقدام دارند، تنبیه و تأدیب

---

۱ تطرق بمعنی راهزنی

آنها و ترفیه حال رعایا و برایا و امنیت طرق آن ولا محول بر رای آن جنابست و در طی شرح مزبور خلعتی گرانمایه و اقسام جواهر و پیرایه ارسال داشت و بنحو مسطور امور مزبور را مفوض داشت.

در بیان انقراض دولت طایفهٔ افشار و انتقال بخدیو جهانگیر نامدار

مفصل احوال هدم قصور دولت نادرشاه افشار و کیفیت وقایع آن روزگار در اواخر تاریخ نادری و درهٔ نادره مسطور و مذکور و این ذرهٔ محقور بضبط وقایع اوان دولت سلسلهٔ علیهٔ زند مامور و ایراد وقایع ما قبل از سیاق این دفتر و خلاف فرمودهٔ این خدیو منصور و بهمه جهة متابعت فرمان واجب الاذعان مطلوب و منظورست، لیکن بجهة انتظام سر رشتهٔ کلام و ارتباط لئالی این درج بانظام مختصری از تطوی وقایع آن ایام را زبانزد کلک شیرین کلام و موجزی از مفص آن آغاز و انجام را بی سپر خامهٔ خوش خرام و باظهار آن بدین نمط قیام و اقدام می‌نماید که: در سال هزار و صد و شصت هجری که شداید ظلم و عدوان نادری بجمیع دور و نزدیک و ترک و تاجیک و اقطار ممالیک رسید سرخیلان همیشه کشیک در نیم شبی تاریک او را بقتل آورده، بنیان دولتش را منهدم کردند. علیقلی خان برادر زادهٔ آن که در آن اوان بسرداری زابلستان قیام داشت با عم خود آغاز مخالفت گذاشته، رایت طغیان افراشته، با لشکرهای زابل و سیستان وهرات و ایماقات هزاره جات عازم پیکار و مستعد کارزار عم گردیده تا بمنازل جام و لنگر رسیده بود که از واقعهٔ عم و کیف و کم آگاه شد. با قدم سرعت در گاه و بیگاه مرحله نورد راه و آن راه دراز را بر خود کوتاه ساخته خویشتن را بمشهد مقدس اعلی انداخت و در ارض اقدس بساط دولت و اسباب سلطنت ممهد گردانیده، خود را بشاهی منصوب و درم و دینار بنام او مضروب و باعث نوایر فتنه و آشوب و بالسنهٔ بد و خوب بعلی شاه منسوب و بسبب فضل بذل اطباع اتباع را مرغوب گشت. نصرالله‌میرزا و سایر اولاد

نادرشاه که درقلعهٔکلات و آن کوه گردون درجات که شرفاتش با محدب
فلک اعلی برابری و اوجش از اوج چرخ معلی برتری‌داشت حصار عافیت
ساختند. اگرچه تسخیر قلعهٔکلات از مقولهٔ محالات و صعود بآن کوه
گردون درجات از بابت خوارق عادات می‌نمود، لکن چون حکم ازلی
بتخریب قصر دولت نادری جاری وطی بساط شوکت آن تقدیر لم یزلی
از حضرت باری بود علیشاه سهراب خان غلام خود را با فوجی
از لشکریان موکب خویش و سپاهی ازحد اندازه بیش با خاطری
پر تشویش بعزم تسخیر قلعه کلات روانه نمود. کرا بخاطر
می‌رسید و کدام ذی عقل را باور می‌گردید که تسخیر قلعهٔ کلات
با وجود کثرت خزاین و غلات و عدت دفاین و خروارهای جواهر
و خرمنهای ذخایر و سایر متصرفات نصرالله میرزا ممکن و ظهور
سلطنت علیشاه با دست خالی و طبع لا ابالی میسر و مقدور تواند
بود؟ از آنجا که مخفیات عالم مستور از دیده بشر و احکام قضا را
سر و کار دیگرست و ادراک رازهای درون این نه پرده نه حد هر ناقص
عقل و کوتاه نظرست سهراب خان مزبور بمجرد ورود بخارج کوه بر
قلعهٔ آسمان شکوه جمعی از جماعت بختیاری را برسم جاسوسی امر
بصعود کوه نموده، از اتفاقات مستحفظ برجی از بروج حوالی دروازهٔ
سر چم نردبانی بخارج برج نهاده، از چشمهٔ آبی که در کمر کوه
وآبرج مزبور قریب بود ببرداشتن آب رجوع می‌نمودند و برداشتن
سلم را فراموش نموده بخواب غفلت غنوده بودند. کوه نوردان
بختیاری، که شوامخ جبال در پیش اقدامشان با زمین هموار برابر و
قلل تلل در زیر گامشان از سطح زمین هموار ترست، بقلهٔ آن کوه
آسمان پیوند و بنشیب این برج بلند رسیده، نردبان مزبور را
دیدند و بی مانعی پای بر پلهٔ سلم مقصود نهاده، خود را بر فراز
برج کشیدند. در حال سهراب خان را از کیفیت اتفاق و تصرف آن برج
فلک رواق مخبر ساخته و رایتی بر فراز برج افراخته، خان مزبور بقدم
تعجیل بر اوج کوه تاخته صدای ولوله درین کاخ و آوازه
غلغله در این گنبد فراخ انداختند. نصرالله میرزا جمعیتی بی

موقع بر فراز کوه دیده، علامت رایت سفیدی در شرفات آن حصن فلک شکوه مشاهد او گردید، بر دخول لشکر بیگانه متیقن و بر احتراق کوکب طالع نادری منفطن شده و لاعلاج غلامان و منسوبان خود را جمع آورده، روی بجانب مدافعه کردند. در عرض راه یکی از غلامان میرزا را هدف تیر بلا ساخته، تفنگی بجانب او انداخت. نصرالله میرزا را یقین شد که تیر قدر را هدف و تیغ قضا را سپر و بجز تسلیم او چارهٔ دیگر نیست امامقلی میرزا و برادر او شاهرخ میرزای برادرزادهٔ خود را با خود برداشته روی براه فرار گذاشت و در عرض راه مرو شاه جهان محمد نام افشار غلام قوشچی میرزا که از اعمال جهنه و مهنه عازم خدمت میرزا بود مستقبل برخورده و حقوق نمک را فراموش کرده، ولی نعمت خود را دستگیر و امامقلی میرزا و شاهرخ میرزا را نیز اسیر و گردن هر سه را طراز سلسلهٔ یک زنجیر و بحضور علیشاه رسانید. نصرالله میرزا و امامقلی میرزا بحکم علیشاه نخستین بنیشتر ستم کور و بالاخره (۱) سم در نهانخانهٔ عدم مستور گشته و بر شاهرخ میرزا پنهان و آشکارا از بیگانه و آشنا القا کرده از خون او درگذشته، جمع کنوز از معلوم و مرموز و مجموع خزاین از ظاهر و کامن و درجهای جواهر و صنادیق ذخایر و اسباب زرین و اثواب نگارین و اوانی سیمین و فروش رنگین و ظروف سنگین و اقسام تاج و نگین و منسوجات فرنگ و مصنوعات چین وپیرایهای مشحون بیواقیت ثمین، زیاده از حد و حصر و تخمین، از کلات بسر کار علیشاه نقل شد. مدت سلطنت او یازده ماه إمتداد یافته بالاخره ابراهیم میرزای برادر او که بتمشیت امور عراق مامور بود بر برادر عاصی گردید. علیشاه بعزم تادیب او از خراسان لوای عز و شان نموده و در سلطانیهٔ خمسه تلاقی فریقین شده، شکست بر لشکر علیشاه رسید و بدست ابراهیم شاه اسیر و مردم دیده‌اش از هم آغوشی شاهد بینائی محروم گردید. ابراهیم شاه بتخت سلطنت جلوس و صاحب نای و کوس وآوازه شوکتش گوشزد سکان روم روس و طنطنهٔ جلالش شورش افکن این گنبد آبنوس

شد. امرای خراسان و سر خیلان اویماقات آن کشور وسیع البنیان نیز شاهرخ شاه را از گوشهٔ اختفا که بحکم علیشاه مختفی بود برآورده، تاج خسروی را زیب افزای تارکش کردند و از خراسان نهضت نموده، روی به پیکار ابراهیم شاه آوردند و در جائی که نواحی استراباد و ساحل رود گرگان (است) مضرب خیام شاهرخی و بلدهٔ سمنان مقر کوکبهٔ ابراهیم شاه شد. عساکر ابراهیم شاه فوج فوج از اردوی او فرار و بر همزن هنگامهٔ اقتدار او گشته، تا بحدی رسید که جمیع توپخانه و زنبورکخانه و کارخانجات و اساسهٔ دولت و اسباب شوکت او دسته دسته بمعسکر شاهرخی پیوسته، مشارالیه با دل خسته و عنان گسسته و سرشکسته فرار و در محلی موسوم به قله بر، من توابع خمسهٔ عراق، ماه دولتش قرین محاق و بدست پناه خان قله بری دستگیر و بقید گرفتار و اسیر و حسب‌الامر شاهرخی او علیشاه برادرش بخون شاهزادگان دودمان رفیع بنیان نادری مرحله نورد فیافی هلاک و زاویه نشین عزلت خانهٔ خاک و موکب شاهرخی بجانب خراسان مراجعت نمود. بعد از چندی او نیز بصوابدید امرای خراسان از شغل خطیر سلطنت معزول و دیدهٔ جهان بینش بکحل عمی محکول و گوشه گیر زوایای خمول و میرزا سید محمد صدر پسر میرزا داود که دختر زادهٔ شاه سلیمان صفوی بود بسعی و صلاح امرای خراسان بامر والای شاهی مشغول و پس از چهل روز از متابعت او نیز نکول و دربارهٔ آن جناب همان عمل کرد معمول و مکفوف البصر، اختر دولتش قرین افول، دگرباره سلطنت شاهرخ شاه را با ظلمت بصر قبول نمودند، جمیع اثاثهٔ دولت و اسباب سلطنت که کلک با فصاحت بایراد کم و کیف آنها جسارت کرد در هنگام این معاملات بیغمای امرای بی حیای بی پروای خراسان رسید و تاراج ایشان گردید، اظهار احوال اینها بجهت نظم مدعا همین قدر کافی و سلسله سخن را وافیست.

در بیان شطری از فتوحات حضرة باری و استمداد علی مردان خان بختیاری و نصرة یافتنش

نوروز فیروز بهار عالم افروز بمبارکی و فرخندگی در رسید، سپهدار نسیم بهار و لشکر آرای فروردین و آذار عازم تسخیر دارالسلطنه چمن و مصمم تصرف دارالملک گلشن گردید. سپاه قوای نامیه بشوق عرصه پیرای باغ، با لشکر نسیم بهار همداستان و سرخیل عشیرهٔ نفوس نباتی بامید ساحت آرای راغ و با افواج هوا هم عنان گشت و غلغلهٔ هزاران و ولولهٔ طایران سرود خوان در شهربند گلستان از ایوان کیوان در گذشت. جور پیشگان برف و باران که بحکم سلطان بهمن حکمران دارالسلطنهٔ چمن بودند از صولت باد نوروز و صدمت بهار گیتی فروز شکست یافته بنابرین بقلعهٔ عدم شتافتند. سلطان گل بسعی سپهداران مربع نشین مسند گلزار و زیب افزای سریر شاخسار گردیده، خطیب عندلیب بخطبهٔ سلطنت سنبل و سخنوری بلبل بفاتحهٔ دولت گل بر فراز منابر گلبن آواز برکشید،

بار دگر موسم نوروز شد — باد بهاری چمن افروز شد
شاهدگل‌پرده ز رخ برگرفت — صحن چمن تازگی از سرگرفت
غالیه سا گشت نسیم بهار — نغمه سرا شد بگلستان هزار
ابر بهاری گهر تر فشاند — بر سر گل خرمن گوهر فشاند
مقدم فرخندهٔ گل در رسید — رایت نصرة بفلک بر کشید

خامهٔ عبارت طراز چگونگی وقایع آن ایام فرخنده فرجام را بدین گونه صفحه پرداز می‌گردد که: حکومت دارالسلطنهٔ اصفهان در آن اوان حسب الفرمان شاهرخی بابوالفتح خان بختیاری تعلق داشت و علی مردان خان که نیز یکی از سر خیلان آن طایفه بود ازین معنی صور حصد بر صفحهٔ خاطر می‌نگاشت و در کمین وقت بود و همیشه انتظار فرصت می‌نمود تا امور سلطنت بنحو قصه پردازی قلم شیرین زبان مشوش و پریشان گردید، علی مردان خان را هنگام فرصت در رسید. لشکری از طوایف بختیاری و تفنگچیان جابلقی و خونساری جمع آورده، روی عزم و رزم بجانب اصفهان و قطع بر استیلای

ابوالفتح خان آورد. خان مزبور نیز لشکری در ظل رایت و علم آورده، بمدافعهٔ علی‌مردان خان مرحله نورد کوه و بیابان شده، بعد از تلاقی فریقین و تفاوت فئتین و حملات جلادت دلاوران جانبین لشکر ابوالفتح خان قرین فتح در پناه علی مردان خان خط سطح شدند. علی مردان خان از واقعهٔ شکست ارکان کاخ جمعیت مضطر و بجهت چاره بهر طرف پویه ور و علاج خود را در آن منحصر دانست که دست توسل بذیل مرحمت خدیو عاجز نواز وسر پنجهٔ تشبث بدامان رافت قهرمان دوست پرور دشمن گداز زده و روی نیاز بسوی آستان چرخ انباز داور گردن فراز آورد، در غایت عجز و انکسار و نهایت افتادگی و اضطرار و استعانت استدعای اعانت نموده. چون شیمهٔ کریمهٔ عاجز پروری از محاسن صفات و شیوهٔ حمیدهٔ درماندگان را یاوری از محامد ذات آن حضرت بود استدعای او را بسمع قبول شنوده و مسئولش را بگوش مرحمت اصغاء فرموده، اعانتش را بقدم عنایت اقبال و متظللان ظلال رایات نصرة اشتمال و دنباله داران مرکب ظفر اتصال را امر باجتماع نمودند. یکه تازان سلسلهٔ جلیلهٔ زند و جانبازان طایفهٔ علیهٔ فیروزمند امضای فرمان مطاع را بر اجرای حکم الاتباعش بر خود لازم و رکاب نصرة انتساب آن جناب را از جان ملازم و اعانت علی مردان خان را عازم و سلسله جنبان جمیع اوالی اعاظم شدند. خان مذکور را التفات آن حضرت موجب مزید آبرو و پردهٔ دریدهٔ ناموسش را بسوزن التفات و رشتهٔ عنایات آن حضرت رفو و توجه خدیو آفاق باعث استظهار او گردید و موکب نصرة کوکب بهیات مجموعی روی بدارالسلطنه اصفهان نهادند. چون سلیم خان افشار قنلو از جانب شاهرخشاه بسرداری عراق مأمور و در آن اوان وارد اصفهان و حسینعلی خان معیرالممالک نیز بعد از تخریب ارکان کاخ دولت ابراهیم شاه و آن خطهٔ بهشت نشان و جمعی از سر ــ کردگان معروف و امرای بشیوهٔ شجاعت موصوف نیز در آن حین در سرزمین جنت قرین دارالسلطنهٔ صدر نشین و لشکری گران از هرکس و هرجا بحسب اتفاق در آنجا مجتمع و هرکدام از امرای

مزبور فی‌الواقع قوانین نیرو را مخترع بودند، همگی باعانت و استظهار ابوالفتح خان برخاسته، بانواع تجمل و اقسام خواسته و لشکرهای آراسته پای بمیدان جنگ و عنان بعرصهٔ نام و ننگ گشوده، صحرای محلی مشهور بقمیز مجمع‌البحرین آن دو دیار خونریز و آن ساحت دلاویز موضع تعیین میدان ستیز و مکان سرافشانی تیغ بران و خنجر تیز شد، نای تندر نعره در خروش و آواز خم هفت جوش پرده در گوش، فغان گیر ودار شیران پلنگینه پوش آفت عقل و هوش و زهر شمشیر در کام یلان دلیر شیرین تر از نوش گشت و موج خون از فوق چرخ آبگون و طومان دم از اوج این طاق هفت خم درگذشت، پرچم رایات عالی‌جناب پرده بر روی آفتاب و سرادقات زرین (نقاب) بر رخسار تراب بست و ضرب عمودهای گردان از صدمت گرزهای پر دلان ترک فلک و تارک هندوی چرخ را بر شکست،

اندر آن ساعت که از توپ جهان‌آشوب جنگ
وندر آن دم کز تفنگ دهر سوز کارزار

زد تتق اندر هوای معرکه نیلی دخان
شقه بست اندر زمن دشت کین مشکین بخار

گشت از آن پردهٔ نیلی هوا همرنگ قیر
گشت از این شقهٔ مشکین زمین همگون قار

زان فرو بارید بر میدان کین سوزنده برق
زین فرو پاشید بر دشت وغا سوزان شرار

ریخت آن سوزنده برق اخگر بخاشاک توان
ریخت این سوزان شرار آتش بکالای قرار

هردم آمد در فغان و هرزمان شد در خروش
کوس جنگ از پشت پیلان همچو رعد از کوهسار

داور لشکر شکن دشمن کش جمشید وش
بر سمند برق مانند صبا سرعت سوار

تیغ زن چون مهر خاور هم ز پیش و هم ز پس
حمله ور چون شیر نر هم بر یمین و هم بر یسار

دلاوران شهاب سنان زند و هزبران مجره کمان فیروزمند از رکاب ظفر پیوند قهرمان عدو گیر خصم بند چون نهنگان دریاکش در آن لجهٔ سرکش و دریای آتش غوطه ور و از آتش شمشیر و شعلهٔ برق اثیر خرمن ـ سوز خشک و تر، مانند شیران و هزبران بر آن ثعالب و شان ارانب سیر بصدمات کوه فرسا حمله ور و آن گروه بی پا و سر از صدمات گرز خارا شکن و سنان گذر متکلم بکلمهٔ "این‌المفر؟" و در وادی هزیمت پی سپر گشته، گروهی انبوه در خاک هلاک بعزلت خانهٔ مغاک مسکن و مقر نمودند. مختصر سخن: از دستبرد دلیران زند و پایداری آن شیران عدوبند شکستی عظیم بر قوایم لشکر ابوالفتح خان رسید، نام او بر عکس نتیجه بخشید و بپای اضطراب و اضطرار عنان گشای بیدای فرار و راه نورد فیافی ادبار و در نارین قلعهٔ اصفهان مشهور بقلعهٔ تبره متحصن شد. مواکب نصرة کواکب باتفاق علی مردان خان وارد دارالسلطنهٔ مزبور و از صدمات خمپاره و آتش ریزی توپ دوزخ شراره بیک دو روز نارین قلعهٔ مذکور مفتوح و ابوالفتح خان از قلعه بیرون آمده از جملهٔ متابعان شده.

در بیان معاهده خدیو خسرو نشان با ابوالفتح خان و علی مردان خان و استقرار سلطنت بر اسمعیل میرزا صفوی و رزم خدیو نامدار

خسرو مشکین تاج سیمین تخت، یعنی قلم فیروزبخت، بدین نسق مربع نشین اورنگ ورق و بطریق صدق و حق بمفتاح فصاحت فاتح ابواب داستانهای مغلق می‌گردد که: بعد از تسخیر و تصرف اصفهان داور شاه نشان با علی مردان خان در بزم کنکاش و محفل سور نشسته، قرار دادند که یکی از دختر زادگان سلطان سعید شهید شاه سلطان حسین صفوی را بر مسند سلطنت نشانیده و خدمت او را بجهت صلاح عباد بر خود لازم گردانند. سه امیر کبیر برسم اخوت طریق سلوک مسلوک داشته، علی‌مردان خان در موکب شاهی متوجه تمشیت امور رعیت و سپاهی و بوکالت و نیابت شاه انجام مهام نماید

و امور سرداری و کشور گیری و ملک گشائی منسوب بحضرت ظل اللهی بوده، در تقدیم امور مذکور بازوی مردانگی گشاده و ابوالفتح خان بحراست دارالسلطنهٔ اصفهان و تمشیت امورات آن، که در حقیقت تختگاه سلطنت و مقر دولتست، اقدام ورزد. پس هر سه، بفرمان امیر صاحب فر، پیمان را بایمان مؤکد و مشید ساخته، قسم خوردند که با هم بطریق صداقت و خلوص نیت سلوک کرده، عهد قدیم را مبنی بر لازمهٔ صدق و صفا و مشحون بر مراتب دوستی و ولا بپایان آورده، چنانچه احدی از یاران ثلثه خلاف پیمان و نقض ایمان نمایند دیگران نیز در قصد خلاف مطعون نباشند. پس بعد از تشیید عهود و ایمان قرار تعیین سلطان را امضا داشته، و قرعهٔ این امر خطیر را بنام میرزا ابوتراب‌ولد میرزا مرتضی، که دخترزادهٔ شاه سلطان حسین بود، نگاشتند. در ساعتی مسعود و طالعی محمود او را بر تخت سلطنت و سریر دولت جلوس داده، شاه اسمعیل نام نهادند. روس منابر و وجوه دنانیر بخطبه و سکهٔ پادشاه مزبور زیب‌و زینت گرفت و اسباب دولت و اساسهٔ جلالت او، از غلام و قورچی و عمله و یساول و حد صاغ و صول و اوانی سیمین و زرین و سایر اسباب جاه و تمکین، مهیا کرده، بمعرض آوردند. بعد از جلوس پادشاه مزبور و انجام و اتمام‌لوازم سور و سرور و تقسیم خلاع فاخر بارباب معالی و مفاخر، خلعتی گرانمایه مشحون بانواع حلی و پیرایه، با رقم سرداری، حسب الاشارهٔ علی مردان خان، از دوان شاهی بحضرت ظل‌اللهی ارسال و آن داور بی‌شریک و همال که انوار تائید ایزد متعال از ناصیهٔ حال و جبههٔ شوکت و جلالش آشکار و هویداو ظاهر و پیدا بود با جانبازان رکاب سعادت انتساب از اصفهان حرکت و بجانب قلمرو علیشکر نهضت آرا و محمد علی خان تکلو از جانب دولت شاهرخی در قلمرو توقف و خود را سردار می‌دانست و شش هفت هزار لشکر و سپاه و زنبورک و نقاره‌خانه همراه ورایت جلالت بر فراز مهو و ماه داشت، موکب حضرت ظل‌اللهی اردوی او را بقدوم خصومت استقبال و اعلای

لوای استبداد و استقلال نمود. دلیران فیروزمند و بهادران طایفهٔ زند بفرمان خدیو خصم گیر عدوبند اعلام فتح و نصره افراخته و تیغهای شوکت و شجاعت آخته و چون شیران نر و پلنگان حمله آور بر آن قوم روباه سیر تاخته، سلک ازدحام ایشان را متفرق ساختند، از زنبورک و نقاره خانه و یراق و اسبان مکلل زین زرین رکاب از هرگونه و هر باب بتصرف عساکر نصرهٔ ماثر درآمد. چون حسینعلی‌خان کرد از نادانی موکب فیض مبانی را خدمت گزاری نکرده، پای براه غرور و نخوت درآورده بود، رایات فتح آیات متوجه ولایت کردستان و بنیان عز و شان او نیز لگد کوب سم ستور گشت. مشارالیه و اتباعش طوعا" و کرها" در سلک متابعان دولت والا قرار گرفتند.

در بیان طغیان علی مردان خان و نقض پیمان و ایمان و رفتن او بشیراز و شکست صالح خان

چون علی مردان خان در امور نیابت سلطنت شاه شروع نموده، بفکر تدمیر صالح خان بیات که در فارس استقلال داشت افتاده، ارقام شاهی حسب الصلاح علی مردان خان در خصوص هدایت او بطریق فرمان برداری صادر گردیده، صالح خان مزبور که گوش غرورش از پنبهٔ غفلت انباشته بود مضامین ارقام را بگوش رضا نشنود. در جواب فرمان زبان باظهار کلمهٔ عصیان گشود. علی مردان خان را نقض پیمان و خلاف ایمان دامن گیر گشته، ابوالفتح خان را مقتول و حاجی باباخان عم خود را متصدی امور حکومت و ایالت شاهی، محرک افواج لشکر و سپاه گردید. خیام دولت را از شهر بیرون و دستگاه جلالت را بسوی هامون کشید. صالح خان نیز از کیفیت واقعه آگاهی و با لشکری از حیز احصاء بیرون مرحله نورد کوه و هامون گشته، پای بوادی مدافعه نهاده، بعد از تلاقی فرق از جانبین و اعلای رایت و منجق، از آغاز فلق بانجام شفق مبارزان دو طرف در اضطراب و قلق بودند. بعد از گیر و دار بسیار آثار انکسار در

ناصیهٔ لشکر صالح خان عیان گردید. شکستی فاحش بر قوام تاب و توانشان رسید. صالح خان بعد از هزیمت از میدان ترکتاز راه نورد شیراز و بمصالحت و متابعت رضا شد. شهر شیراز و سایر امصار فارس در حوزهٔ تسخیر و تصرف علی مردان خان درآمده، از دستبرد و تاراج و اجحاف در تعیین خراج و اعتساف رسوم طمغا و باج اضرار کلی بمستغنی و محتاج رسانید. چون مراتب تلف نمودن علی مردان خان ابوالفتح خان را بعرض خدیو کسری نشان رسید از نقض عهد علی مردان خان غضب قیامت لهب آتش افروز شعلهٔ غیرت جهان سوز گردید. یقین فرمودند که علی مردان خان مزبور در پیمان شکنی دلیر و کام جانش از خلاف عهد چاشنی گیر و اعتماد را سزاوار نیست. تخریب بنیان عز و جاه او را عازم گشته، خاطر خطیر که در اجرای حکام جهان مطاع نایب قضا بود بجمعیت لشکر نصرة قرین و اجتماع پلنگ خشمان شیر کمین روان گردیده، نقبای لشکر و روسال عسکر از دلیران پرخاش جوی سپاهی فزون از انجم و اختر در ظل رایت ظفرپرور اجتماع نموده، عزیمت اصفهان و خون خواهی ابوالفتح خان را تصمیم و پیشنهاد رای مستقیم فرمودند. چون سلیم خان قتلوی افشار، بنحوی که قبل مسطور و در همین صحیفه مذکور شد، در صحرای قهیز از صدمت تیغ خونریز شیران بیشهٔ ستیز راه نورد گریز، در قلعه‌ای که در میان ساوجبلاغ ری داشت توقف و هفت هشت هزار لشکر جمع آوری نموده بود، از کیفیت ارادهٔ حضرت ظل‌اللهی مخبر و مطلع گشت برسل و رسایل دست تشبث بدامن جلال خدیو بحر نوال زده، بچاکران دربار گردون وقار متوسل شده، استدعا نمود که در سفر خیر اثر ملازم رکاب ظفر انتساب و در عزیمت تنبیه علی مردان خان از ملتزمان موکب نصره نشان و بقدر طاقت و توان یاور باشد. حضرت ظل‌الله مسئول او را بعز اجابت موصول و التماسش را بمحض عنایت قبول و او را بنظر عاطفت مشمول فرموده، مشارالیه نیز دنباله دار موکب مسعود گردیده.

در بیان ورود موکب مسعود بدارالسلطنهٔ اصفهان و فرار حاجی باباخان و حکومت محمد صادق خان

فاتح ابواب سیر و مقالید این گنج گوهر، یعنی کلک فصاحت پرور بدین‌گونه گشایندهٔ درهای این داستان مختصر و بدین زبان سرایندهٔ این حکایت و خبر می‌گردد که: چون بحر ذخار و دریای خونخوار معسکر نصرة مدار و سیل بی‌زینهار اردوی ظفر شعار و افواج بحر کردار متهاجم و آن قلزم بی زنها رمتلاطم و آن قیامت در حوالی اصفهان قائم شد حاجی باباخان بختیاری که بطریق مسطور حاکم دارالسلطنه بود در برابر آن سیل خانه برانداز تاب مقاومت و طاقت مصادمت نیاورده، چون مسرعان دیور و شمال با قدم سرعت و استعجال مرحله نورد بوادی نکال و با هزارگونه ملال بیابان گرد فیافیو بال و گرفتار جزای سوء اعمال شد. ساحت اصفهان از اهتزاز باد بهار قدوم بهجت آثار رشک افزای گلستان ارم و آن خطهٔ بهشت نشان از طرازندگی فیض مقدم سعادت توأم عبرت افزای بیت‌الصنم گشت. بمعماری لطف و عنایت بتعمیر و مرمت شکستگی‌های اهل اصفهان که بتیشهٔ جور و عدوان روی داده، بمداوا و معالجهٔ خستگی‌های ساکنان آن بلدهٔ فردوس نشان که اذیت و اضرار مفسدان آنرا ماده‌بود پرداخته، صغیر و کبیر آن خطهٔ دلپذیر در پناه نخل برومند دولتش از تابش آفتاب حوادث آسوده و برنا و پیر در ظل قصر بی‌قصور عنایتش محفوظ از آسیب نوایب غنوده، خاطرهای پریشان از شوق دیدار همایونش خرسند و شادمان و دلهای خرم جفاکیشان از بیم شحنهٔ غضب قیامت کربش تفرقه و پریشان گشت. محمد صادق خان برادر را بیگلربیکی دارالسلطنه فرموده، ترفیه حال رعایا و تنظیم اوضاع‌برایا و تأدیب ارباب جور و عنا و تنبیه سالکان طرق عدوان و جفا را حواله بررای عقده‌گشای آن حضرت نمودند. بتیغ عدالت آن حضرت ابدان بسیاری از جور کیشان در میدان سیاست طعمهٔ کلاب و اجساد انبوهی از ستم اندیشان در معرض هلاکت تحفهٔ ذباب و دعای عمر و دولت آن دو برادر عالی جناب ورد زبان شیخ و

شاب و ذکر اللسان اولوالالباب گردید.

در بیان وقایع سال فرخنده فال سیحقان ئیل مطابق یکهزار و صد و شصت و پنج هجری ۱۱۶۵

هنگام بهار خرم بفیروزی و فرخی در رسید و نوبت گلشن آرائی نسیم بهاری و وقت چمن پیرائی باد آذاری گردید. فراشان با فر و شان قوای نامیه سرادقات رنگارنگ ریاحین و گلهای آذاری را بجهت قلع مواد افساد فتنه جویان دی بوسعت گاه کوه و دشت کشیدند. کارگزاران طرز دان نقوش زیبا و بساطهای دلکش و فروش منقش اقسام گلهای رنگین را بغیرت افزائی سفله خویان بهمن در فضای کشت و چمن گستریدند. لشکر بی پا و سر شباط از صولت سپهدار گیتی مدار بهار شکست یافته، بجانب کوهسار ادبار شتافتند. سپهدار گل بجهت انتظام دالمرز گلزار از دارالسلطنهٔ کمون بیرون و لشکر مسعود بلبل بجهت رونق مازندران گلستان که اشراف اقالیم جهانست بر مسند سعادت پیوند گلبن سوار گردیده، قامت رعنا قدان سرو و صنوبر را بحلهای دیبای حضراء آرایش نمودند و بالای والای زیبا قامتان شمشاد و عرعر را بحلهای گران بهای اوراق زیب و زینت افزودند. قمری خوش نوا با عندلیب نغمه‌سرا هم داستان و صحن چمن از پرند زنگاری و پرنیان گلناری غیرت بزم گلرخان شد.

باز از تازه در رسید بهـار	کوه شد باغ و دشت شدگلزار
محفل آرای بزم فروردیـن	بزم افروز محـفل آذار
از نکو عارضان سبزه و گل	وز سهی قامتان سرووچنار
گشت گلشن نمونـهٔ خلج	شد گلستان نشانهٔ فرخار
باغ شد رشک چرخ مینارنگ	راغ شد غبن چرخ میناکار

محفل نشاط و مجلس انبساط دارالسلطنهٔ اصفهان بچابک دستی طراحان نگاربند و طرح اندازان مشکل پسند انتظام یافته، برو دوش سران لشکر و سراپای سروران کشور از حلهای نگارین زراندود و ثیاب رنگین سیم دوز نمونهٔ باغ بهـار و نشانهٔ گلـزار گشته، خزینهای

سیم و زر و خرمنهای لعل و گوهر که‌محصول صدساله‌ٔ بحر و کان بود صوف انعام سران سپاه و طراز جیب و کنار بندگان درگاه گشت. در خلال آن حال خبر رسید ومعروض رای عالم آرای گردید که: علی مردان‌خان بعد از وصول کوکب‌کوکبه‌ٔ عز و شان بیت‌الشرف اصفهان سراسیمه وار مضطر و ناچار از الکاء فارس متحرک و بجانب کوهستانات بختیاری نهضت نموده، پای کوه نورد در صعود و هبوط کوه‌های صعب و قله‌های سخت گشوده، این معنی در نظرها غریب و بکلی بعید می‌نمود که عبور لشکر و سپاه و مرور اردوی اثقال دستگاه از طریق مزبور که مشتملست بر مضایق سنگ و کریوه‌های تنگ و ارتفاع قلال و ارتقاء جبال و اعتلای تلال و معابر مضیقه و شرفات مرتفعه ممکن و مقدور تواند بود. بعد از چندی مشخص گردید و بتحقیق رسید که بهر صعوبت که بوده و بهر سختی که روی نموده اردوی مذکور از شوامخ مزبور عبور و طلیعه‌ٔ ایشان را از افق کوه طالع و صخرات آن راه پر نشیب و فراز را قاطع گردیده، بکنار آب کرن رسیده‌اند. حضرت ظل‌الله گیتی پناه بتدارک لشکر و سپاه امر فرموده، لشکری که محاسبان و هم از تعداد آن عاجز آیند و عساکری که عارضان اندیشه از شمار آن به‌قصوراعتراف نمایند، در ظل رایت فتح آیت اجتماع نموده، بر انهدام بنیان جمعیت علی مردان خان تصمیم عزم و اراده‌ٔ توجه بسوی میدان رزم فرمودند. امر قضا نمون بتعیین ساعتی میمون بجهت تحریک همایون بعز نفاذ مقرون شد. منجمین اسطرلاب بین و اخترشناسان حکمت آئین و رصدبندان بطلیموس قرین در نظرات کواکب نظر و ملاحظه‌ٔ اوضاع انجم و اختر کرده، در ساعتی قرین سعادت و طالعی خالی ازآشوب نحوست پیش‌خانه‌ٔ همایون را بفضای هامون کشیده، خیام والا مقام پرده پوش سپهر فیروزه‌فام و سرادقات فلک احترام بر اوج نه چرخ والا قیام نموده و قبه و بارگاه گردون درگاه سر بذروه‌های مهر و ماه سوده، صبحگاهان که پادشاه دارالملک فلک اخضر یعنی مهر انور پای سعادت برکاب افق نهاده و شقه‌ٔ

زرین رایات اشعات را از هم گشاده، سهی قامتان اعلام نصرة پرور و زیبا قدان رایات ظفر پیکر، چون معشوقان دلبر، در فضای بسیط اغبر جلوه‌گر گردیدند. کوس تندر خروش چو رعد بهاران آفت گوش و خم هفت جوش چون ابر کوهساران پر خروش آمد. رایضان برق جولان بر زین باد پایان نشسته و فارسان سبک عنان از غلبه و ازدحام راه مرور بر مسرعان صبا و دیور بستند و بسیط زمین از جوش سواران آهن پوش متزلزل و گوش و گونهٔ هوا از ارتفاع غبار متبدل گردید و فغان چاوشان موکب منصور باوج مهر و ماه و نوای کرنای و آواز روئین درای بگوش ساکنان سپهر رسید. شیران خونخوار و پلنگان جان شکار بشوق کارزار از دشت و کوهسار جوشیدن آغاز و بهادران اژدر ستیز با تیغهای خونریز چون صور رستخیز خروشیدن ساز کردند. چون بجانب کوهسار بختیاری مرحله‌ای چند با قدم ستوران برق سان باد پا مانند پیموده و کرهٔ زمین از صدمات سمهای آهنین تازیان لاغر میان فربه سرین و اسبان مکلل لگام مرصع زین فرسوده، تا پشت گاو زمین از تک و پوی ببر صولتان شیر کین پلنگ آگین سوده شد، مسموع سموع مقربان درگاه و نزدیکان بارگاه حضرت جهان پناه گشت که معسکر علی مردان خان بکنار رود کرن که اقصای چهار محال و ازین جانب آغاز جبالست رسیده، در آنجا موقف کرده‌اند، موکب نصرة مرکب نیز بانطرف آهنگ صحرا و کوه را از هجوم لشکر سیل شتاب کوه درنگ بر شیر و پلنگ تنگ کرده و موضع مزبور محل تقارب آن دریای پر شور و اردوی علی رمدان خان مزبور مشاهد پیش تازان سپاه منصور شد. آن روز لشکر فیروز در آن سرزمین بجهت اندوز خوشتر از عیش عید نوروز گذرانیده، چون روز بپایان رسید و پرده دار شام مشک فام پردهٔ ظلام در اطراف جهان برکشید، آن شب بهادران شیر شکار با دیده‌های بیدار در انتظار روزگار پیکار ستاره شمار و دلیران خونخوار بشوق وقت کار تا صبح در انتظار بودند. سحرگاهان که سپهدار عالم مدار مهر در رزمگاه سپهر تیغ

خونریز خطوط شعاعی از نیام افق برآورد و لشکر از حد و حصر افزون تر از انجم و اختر را بیک حملهٔ جهان سوز متفرق کرد حضرت گیتی ستان جهانبان پای دولت برکاب سعادت نهاده، زین آن سواری سمند دیو مانند را از چرخ ولارتبه برتری و بر خیل ستوران شرف سروری داده، جمیع لشکر و سران و سرکردگان کیوان شاه بهرام منظر بآئین شایسته و بایسته در عرصهٔ قول (۱) بمعرض صاغ و صول (۲) چون کوه خارا و ستون پا بر جا ایستادند، آواز گاو دم تزلزل بخش آسمان و انجم و نعرهٔ روئین خم زلزله افگن اساس این طارم و خروش نای و نفیر و فغان دار و گیر بنیاد کن قصر سپهر و از تک و تاز ستوران روئین سم بسیط زمین پر تلاطم شد. علمداران شقه‌های زر تار الویهٔ گردون خرام را از هم گشودند و رایات افرازان کیوان مکین پرچمهای رایت نصرة قرین را چون طرهٔ مشک فام دلبران دلارام پریشان نموده، از صفوف سپاه سدهای آهنین در میدان کین بسته و جانهای بی‌سامان و کالبدهای خسته پیوند ارتباط از هم گسسته، مرغ روح از قفس قالب رسته شد. توپچیان شراره بار و جزایر چیان آتشکار با فتیله‌های سوزان چون اخترهای فروزان ازتوپهای رعد آواز و تفنگهای برق انداز شرر ریزی و آتش انگیزی آغاز نمودند، از سحاب پرتاب توپ و غمام نیل فام تفنگ در میدان جنگ که مزرع جانها و کشت زار روانهاست رعد بلا بغریدن و ژالهٔ عنا باریدن آمد، برق توپهای آتشبار بمرتبه‌ای رسید و تصاعد گرد و غبار بجائی کشید که روزگار چون شب قیرفام تیره و تار و پردهٔ مشکین و تتق غبرین دود گردون گرد گردآلود حجاب دیده‌های بینای اولوالابصار گردید. کمند آدم ـ ربای اژدها آسای چون طرهٔ عنبر سای خوبان دلربای بندافکن گردن گردن کشان و داس هلال مثال شمشیر کج مبارزان چون تیغ ابروی دلجوی پریوشان درو گر مزرع جان گشت و افغان دلیران میدان جنگ

---

۱ قول در لغت ترکی بمعنی ستون و جناح سپاه است.

۲ صاغ وصول دولغت ترکی بمعنی راست وچپ و میمنه و مسیرهٔ لشکرست.

و نعرهٔ نایهای رعد آهنگ ازین هفت طاق فیروزه رنگ برگذشت ، دامان هامون از خون پر دلان گلگون و فضای میدان از جریان سیلاب دم رشک فرات و جیحون شد . دلیران شیرگیر چون پلنگ و شیر در خونخواری دلیر و جان جوان و پیر از هراس آن دار و گیر از قالب عنصری سیر و بسوی امن آباد عدم سرعت پذیر گشت. القصه در آن وحشت سرای صحرا هنگامهٔ قیامت برپا و در آن دشت پر غوغا شور رستخیر هویدا گشته ، شاه اسمعیل چون علامات ادبار در ناصیهٔ احوال علی مردان خان مشاهده و آثار انکسار در ارکان تاب و توان انصار و اعوان او ملاحظه کرده روی توجه بجانب قول همایون و قدم تشبث بسوی قلب لشکر ظفر نمون آورده ، از آن جانب که از سوء سلوک و رفتار و طریق روش ناهنجار علی مردان خان آزرده و از نیش بد سلوکی او زخم کدورت خورده بود با جمعی عملهٔ خود بجانب جناب حضرت ظل‌اللهی جهان پناهی در فتح چنان مباهی و هم عنانی و همراهی بندگان ذی شان شاهی بجانب دارالسلطنه راهی‌و بدست کرم درم بخش لشکری و سپاهی گشتند . گلشن سرای دلگشای آن خطهٔ وسیع الفضا از اهتزاز نسایم فیض لازم مواکب جهان گشا بتازگی خضرت و نضارت گرفت و فضای روح فزای آن بلدهٔ جهان پیرا از هبوب ریاح راحت بخش کوکبهٔ گیتی آرا دیگر باره خرمی و طراوت پذیرفت و گلهای مسرت و بهجت از سرا بوستان احوال صغیر و کبیر و ریاحین میمنت وسعادت از گلستان آمال برنا و پیر آن بلدهٔ بهشت نظیر شکفت .جمهور مرد و زن و دوست و دشمن از ازدیاد فروغ آن چراغ روشن در سر و علن سجدات شکر قادر ذوالمنن کرده ، لوازم جشن و سور و مراسم شادی و سرور بعمل آوردند . سلیم خان افشار قرقلو را که یک چشم او بحکم نادرشاه فرسودهٔ نشتر و در آن هنگام اعور بود چشم دیگر بعلت ظهور عصیان و بروز حرام نمکی و طغیان بگزلک مکافات نابود و در سلک اعمی معدود و دربارهٔ سلیم خان قتلو و یک دو نفر از اعوان او نیز همین عمل معمول شد . چون یک چند در آن بلدهٔ فردوس مانند بتعمیر

احوال جنود ظفر پیوند و تدمیر سایر خصمان نژند و ترفیه هر مسکین و مستمند پرداخته، جمیع مهام ملک و مال و همگی امور ماضی و حال و لوازم اسباب استعداد و استقلال را منتظم ساختند اوقات مملکت آرائی در رسید و نوبت گیتی آرائی گردید، ارادهٔ تسخیر الکاء گیلانات و مازندران در خاطر عدالت‌نشان شهریارجهان رسوخ یافت. اکنون بر ضرورت خامهٔ فسانه پرداز و کلک ورق‌نگار صفحه طراز بمیدان این داستان عنان ناخته بمضمار تحریر و تقریر داستان وقایع مازندران و گیلان و سوانح آن شتافت.

در بیان مختصری از احوال دارالمرز و چگونگی استیلای محمد حسن خان قاجار بر الکای مازندران و عزیمت خدیو منصور بصوب مزبور

کلک صحیفه پیرا بر لوح مدعا می‌نگارد که: از مختصری از احوالات الکای دلگشای مازندران و گیلان و سایر اعمال و امصار استراباد و جرجان ناگزیر و ناچار و بجهت انعقاد عقد گوهر های مطلب ضرور و در کار وبیان آن واجب بر قلم وقایع نگارست، لهذا سمند تیز گام قلم و کمیت خوش خرام کلک بدایع رقم باین صفت نگارندهٔ حکایت و بدین نمط گزارندهٔ روایت می‌گردد که: قبل ازین مذکور و در این صحیفهٔ حال مسطور شد که امرای خراسان بعد از عزل شاهرخ میرزا سید محمد نوادهٔ دختری شاه سلیمان صفوی را بر مسند سلطنت عاریت نشانیده ملقب بشاه سلیمان ثانی گردانیدند. مشارالیه محمد حسن خان قاجار قوانلوی اشاقه باش را که بعضی احوالات او و فتحعلی خان والدش در تاریخ نادری مسطور و در حین سلطنت شاهرخی ایشیک آقاسی دیوان بود سرکار الکای دارالمرز و جرجان کرده روانه نمود. مشارالیه بعد از ورود باستراباد و اختتام سلطنت شاه سلیمان گردن بطوق اطاعت دیگران در نیاورده، آغاز گردن کشی و بعضی از روٴسای اشاقه باش را که با جنابش سمت ایلی و بعلاوه نسب نسبی هم داشتند بقتل آورده، بر مازندران و استراباد استیلا و لوای استعدادش بغایت اعتلا یافت و از مازندران با لشکرهای گران از راه ساحل

دریای خزر و آب بجانب بلاد گیلان شتافت. حاجی جمال فومنی که
از اعاظم گیلان بیه‌پس و در آن هنگام بر جمیع ولایات بیه‌پس و بیه
پیش فرمانده بیگانه و خویش و حکمران غنی و درویش و از نفاذ امرش
گرگ پاسبان میش بود ابواب بر روی محمد حسن خان بست و با اعوان
و انصار خود که جمعی کثیر و فوجی غفیر بودند در سنگر خودداری
نشست. بالاخره بعضی از اشرار گیلان بیه پس در جزو با محمد
حسن خان سازش و آن مهمان نورسیده را در افتتاح ابواب سپه و سنگر
نوازش نموده، راه دخول بر لشکر او گشودند. بعلت مخالفت اهل ولایت
که دشمن خانه‌اند حاجی جمال عاجز از محافظت و لاعلاج از متابعت
و موافقت گردید. محمد حسن خان بعد از اخذمال و قبض منال و
تحصیل اسباب اعزاز و اجلال ارادهٔ مراجعت و چون از اعیان ولایت
دیگری در نظرش جلوه ننمود که قابل محافظت ولایت و لایق قبض و
بسط امور سپاهی و رعیت تواند بود خکومت را به حاجی جمال محول
و جماعت عمارلو که در ایلات گیلان متوطن بودند و مشهور بشرارت
ظاهر و باطن تادیبی مجملو بجانب دارالسلطنهٔ قزوین نهضت و
از قزوین نیز بعد از روزی حرکت و از راه طالقان متوجه تنکابن و
بمازندران مراجعت نمود. حضرت جهان پناهی بعد از تنظیم و تمشیت
امور عراق و تدارک و تهیهٔ اسباب و یراق بجهت چاکران آستان عرش
رواق و سرانجام و انتظام ادوات یساق (۱) ارادهٔ یورش صوب مازندران
و گیلان نموده، بکلی تصمیم عزم فرمودند. حکمای مجسطی گشاو
سطرلاب سنجان حکمت‌اقتضا تشخیص سعادت انجم و اختر و تحقیق
اوضاع خیر و شر نهاده، ساعتی میمون باسعد نظرات مسعود و مقرون
تعیین نمودند. فراشان محکم بازوی ستبر پشت و خیامان قوی شکست
درشت انگشت سرادقات گردون قباب و خیمهای کاه کشان طناب را
بحمل شتران پشته پشت کوه کوهان و استران شیر زورپیل توان از
شهربند اصفهان بساحت دشت و بیابان کشیدند. روز دیگر که لشکر آرای
میدان گردون گردان یعنی مهر درخشان بعزم ایلغار مراحل این نیلی

۱ یساق لغت ترکی بمعنی قانون و منع و اینجا بمعنی دفاعست.

بیابان با رخسار تابان و درخشان شتابان شد، بهادران دلاور و شیر دلان رزم پرور بر پشت آهوان تکاور و غزالان پیل پیکر بر نشسته، چون شیران از بند رسته و پلنگان سلسلهٔ گسسته در کشیک خانه های والا صف بستند. نوای روئین نای پرده در گوش ساکنان چرخ هفتمین و فغان کوس شورش بخش ملایک گردون نشین شده جلوداران سبک عنان غزالان شیر خصال پویه ور وابرشان طاوس جناح تذرو پر و بال را بساحت کریاس سپهر اساس رسانیدند. عقاب شیر چنگال یعنی ماهیچهٔ لوای نصرة اشتمال با مرغ زرین جناح آفتاب انور هم آشیان و اوج نهم آسمان مطار شاهبازان بلند پرواز سر طوق اعلام سعادت توامان گشت. نعرهٔ نفیر و خروش تازیان آهوگیر از فراز کرهٔ اثیر و اعالی این طاق اوج گیر برگذشت. بند از پیلان زور آزمای و سلسله از شیران زنجیر خای برداشتند. هزبران پولاد پوش و ببران سخت کوش از کنام شهرستان روی پیکار جوی بوسعت گاه بیابان گذاشتند. مرحله بمرحله زمین از نعل ستوران سهمگین قلهٔ آهنین و هوای کوه و دشت از گرد سوار و ارتفاع غبار پردهٔ عنبرین گشت. چون دارالسلطنهٔ (قزوین) مطار همای همایون فال اعلام گیتی (نورد) و ساحت آن سرزمین سیرگاه رعنا قامتان طوبی مثال یعنی الویهٔ جهان گرد گردید محمد حسن خان از الکاء گیلان متحرک و بعزیمت مازندران انصار و اعوان خود را محرک شد. دارای عالم و زینت افزای مسند کسری و جم یعنی حضرت قدسیان چاکر ملایک خدم بایک (عالم) حشر و یک جهان حشم از شوارع پر درخت و مضایق سخت فرساینده قدم در الکای گیلان فرازندهٔ رایت و علم و آرایش بخش آن گلزار خرم که فی‌الحقیقه مانندش در جمیع بلاد کمست گشتند. امور گیلان را باندازهٔ فرصت و اقتضای معدلت فی‌الجمله صورت و حاجی جمال را مجددا" حکومت داده، عنان اشهب عزم راشقهٔ رایت رزم را بجانب مازندران گشادند. محمد حسن خان از مازندران نیز عطف عنان بسوی استراباد و عنان بریکران داده، حضرت خدیو کسری شان در انتظام مهام مازندران نیز بلوازم عدل و احسان عمل فرموده، محمدحسن

خان را تعاقب و درخارج قلعهٔ استراباد با سپاه مشارالیه تقارب نمودند . قلعهٔ مزبور حصاریست محکم و نهایت حصانت و رزانت در آب و گل آن مدغم ، اطرافش مشتمل بر ثغور سخت و اکنافش مشحون بجنگل های پردرخت ، در شوارع خار و خاشاک متراکم و در توابعش وحشی‌صفتان اتراک متهاجم . یک جانبش متصل ببحر ذخار و یکطرفش متحد بشوامخ کهسار ، صحاریش مشتمل بر انبوهی بیشه و جنگل و نواحیش مبتنی بر شرفات کوه و کتل و یک سمتش بشش فرسنگ مسافت بدشت قبچاق و وحشی سیرتان ترکمان و یموت و اویماق کوکلان در آن پر سهم بیابان نشسته . الغرض معسکر قیامت اثر در ظاهر استراباد نزول و جماعت قاجار سد ابواب دخول کرده ، از طرفین روی بلوازم جدال و رای بمراسم قیل و قال آوردند . از آنجا که بهایم سیرتان بآنجا نزدیک و همواره آن جماعت از غایت خصم ترک و تاجیک و بعلت قرب‌جوار با طایفهٔ قاجار رفیق و بهر کاری و روزگاری با ایشان شفیق می‌باشند در اطراف اردوی میمون دست بدستبرد و سرقت گشاده و بنا بر قطع طرق نهاده ، دواب اردو را که بجهت حمل علیق‌و آذوقه بهر طرف میرفتند می‌گرفتند و در جائی جمعیت و توقف نداشتند که لشکر بقلع و قمع ایشان تعیین و تدمیر آن وحشی صفتان صحرانشین تواند شد . باین علت در اردوی جهان پوی آثار غلا پدید و علامت قحط ظاهر گردید ، فقدان آذوقه کار را بر لشکر تنگ و (عدم) وجدان غله عسکر را مانع از درنگ آمده ، در روزی که جماعت قاجاریه از قلعهٔ استراباد بعزم جنگ و ارادهٔ کوشش نام و ننگ بیرون از تنگنای شهر بفضای هامون تاخته ، بنیاد کار زار و اساس گیر و دار انداختند در حین اشتعال نوایر هیجا و هنگام افروختگی آتش وغا شاه اسمعیل بنا بر عادت دیرین وشیوهٔ پیشین روی بجانب قلعهٔ استراباد نهاد و این معنی علاوهٔ دلشکستگی سپاه و اضافهٔ سوانح آن گاه گشت . شیخعلی خان که یکی از رؤسای سلسلهٔ جلیلهٔ زند بود و شرف قرابت بخدیو فیروزمند داشت بجستی روی بر تافته ، بجانب کتل مشهور مغل شکن شتافت . حضرت ظل‌اللهی

نیز صلاح در درنگ و صرفه در جنگ ندیده، عنان از میدان کشیدند.
جماعت یموت از جوانب هجوم آورده، شروع بنهیب واسر بقیهٔ لشکر
نمودند. جمعی کثیر در آن داروگیر بدست ترکمانیه اسیر و فوجی
غفیر از برنا و پیر در آن واقعهٔ ناگزیر بقید آن فرقهٔ بهایم نظیر
دستگیر گشتند. محمد حسن خان در موکب شاه متوجه اشرف مازندران
شد.

در بیان عطف عنان خدیو گیتی ستان ببلدهٔ طهران و تعمیرات و مرمت‌خرابی احوال لشکریان وعزیمت بدارالسلطنهٔ اصفهان

بر رای مستمعان این حدیث سعادت نشان مستور نماناد که بعد از
خروج از مضایق استراباد و رستگی از بیشه و جنگل آن نواحی و بلاد
بلدهٔ طیبهٔ طهران محل نزول مواکب عز و شان و موضع اجتماع آن
جمع پریشان گردیده، دسته بدسته طایران از بند قفس رسته و فوج
فوج آن قوم پریشان خسته بمعسکر سعادت اثر پیوسته، شیرازه‌بندان
قضا برشتهٔ "تعز من تشاء و تذل من تشاء" دیگر باره دفتر پریشان
را تازه و محکم ترین شیرازه برستند. احکام قضا نظام و مناشیر
قدر انتظام باحضار لشکرهای پراکنده و اجتماع هر آزاد و بنده از مصدر
جلال صادر، بعهدهٔ علمداران ولایت و کارگزاران مملکت مقرر
شد که از سلاح و یراق و اسباب یتاق (۱) و آلات یساق و ثباب زر تار
خورشید اشراق و منسوجات فارس و عراق روانهٔ دربار گردون رواق
خدیو آفاق نمایند. گزک یراقان (۲) سرکار وسعت مدار که حاصل دریا
و کان کمترین سرمایهٔ ایشان نیز بود بجهت خلاع آفتاب شعاع اقسام و
انواع بهر طرف متلاشی گشته و در اندک زمانی از امتعهٔ زرتار و اقمشهٔ
سیم دوز بوته دار و پرندهای رنگین و پرنیانهای افرنج و چین و
اطلسهای نگارین و کمخاهای زرین فزون از حد و احصاء و تخمین و
انواع اسلحه از تیغ و سپر و زوبین و خنجر و نیز های خارا
گذر و تیرهای ثعبان اثر و تفنگهای دوزخ شرر و اقسام جوشن و

(۱) یتاق لغت ترکی بمعنی خوابگاه و پناه‌گاه.
(۲) گزک یراق بترکی بمعنی سلاحدارست.

مغفر و دواب بی حد و مراز اسب و استر و شتران پیل پیکر و بختیان
دیو منظر و امثال خیمه و چادر در بلدهٔ فاخرهٔ طهران چندان
جمع آور گشتند که محاسبان اوهام از استیفای آن قاصر و عقول اذکیای
ایام از حصر آن عاجز بودند. خدیو بی همال با طبع دریامثال و دست
بحر نوال شروع ببخشش و آغاز داد و دهش نمود. جمیع آن اسباب
بی حساب که محاسبه‌اش در هیچ کتاب و شرحش در هیچ نصاب امکان
نداشت در میان ملتزمان رکاب ظفر انتساب تقسیم شد. چون مکرر
بعرض میرسید و متوالی مسموع مقربان درگاه آسمان جاه می‌گردید که
علی مردان خان که از بیم شمشیر بهادران ضیغم نشان در شوامخ
کوهستان سرگشته و پریشان و در زوایای تواری شوریده و بی سر و
سامان بود بعلت غیبت خدیوجم شوکت و وقوع مسافرت داور دارا
صولت قدم از گوشهای تواری و پای از زوایای جبال بختیاری
بیرون نهاده و بازوی دراز دستی گشاده، حضرت ملایک خدم و
زیب افزای مسند کسری و جم قطع و دفع افساد و قلع مواد جور و
بیداد او را اولی واهم، با دستگاهی که شهریاران بیشدادی و تاج
داران کاوسی و قبادی بآئین او رشک آورند و سپاهی که قیصر و
خاقان و لشکری که ففغور و قاآن بر تزیین او حسرت برند از شهر بند
طهران بیرون و از آن خطهٔ ارم نشان بوسعت گاه هامون خرامیده،
در طی منازل و قطع مراحل اعلام ظفر شمایل انوار مهر و ماه را
حمایل و دارالسلطنهٔ اصفهان از ورود مواکب نصرة اثر بهشت برین را
مماثل، چون آفتاب انور وجود سعادت اثر ببیت الشرف اصفهان
تحویل و بزلال زنده رود از آمیزش غبار موکب مسعود آبروی کوثر و
سلسبیل یافت از فیض بهار قدوم میمنت آثار گلهای مسرت و شادمانی
و ازهار بهجت و کامرانی از گلبن احوال اقاصی و ادانی سر برزد و
عروس زیبا و شاهد دلارای آن ملک دلگشا را از وصول کوکب جهان
پیرا گلهای دولت و اقبال سر برزد، کوچک و بزرگ را از مشاهدهٔ
دیدار همایونش دیدها روشن و تازی و ترک را از سعادت مقدم میمونش
خراب آباد کاشانها غیرت گلزار و گلشن و چراغ افسردهٔ وضع و شریف

از قباب شمع پرتو افگن دولت فرخنده‌اش فروزان و آفتاب عالم تاب مرحمتش دیگر باره نور افزای روزهای سیاه تیره روزان شد .

در بیان سال فرخنده فال اودئیل مطابق ۱۱۶۶ و استیلای لشکر منصور بر علی مردان خان و انهزام آزادخان و سایر وقایع غریبه

خسرو اقلیم طارم چهارم و صدر نشین ایوان این بلند طارم بدارالملک حمل خرامیده یساق کشان گلهای بهاری و سفر کردگان ریاحین آذاری زیب افزای مأوا و مسکن و زینت بخش دارالسلطنهٔ چمن گردیدند و ساحت گزینان سبزه‌های اردی بهشت دیگرباره در موطن صحرا و کشت آرمیدند . سلطان مجهول‌النسب بهمن که بتوابع باغ و گلشن درآمده ، با همه دم سردی و سودای جهان‌گردی در دماغ داشت از صولت گیتی پناه فروردین انهزام نمود وسردار بی‌وقار شباط از شوکت قهرمان کشورستان بهار شکست یافته ، بسوی کوهسار ناهنجار عدم طریق هزیمت پیموده ، افغان زاغ و زغن در عرصهٔ چمن افغان بشور انگیزی برآوردند و یغماگران عنا دل و هزاران در فضای‌گلستان‌گل ــ برگ های تر و ورقهای لاله و عبهر را غارت کرده ،

دگر از فیض نوبهاران گشت — سبزه‌درسبزه‌دشت‌اندر دشت
بچمن بست نوبهار طراز — تکیه زد گل بچاربالش ناز
حلهٔباغ شد ز سبزه پرند — شد زمین رشک آسمان بلند
لاله‌باسبزه‌داد دست‌بدست — لعل‌وفیروزه شد بهم پیوست

مجلس نوروزی بفرخندگی و فیروزی در دارالسلطنهٔ اصفهان انتظام پذیرفت ، عمارات مبارکات شاهی از محفل آرایان صاحب آگاهی زینت بخش ماه تا ماهی و جیب و کنار رعیت و سپاهی از فروغ زر و سیم غیرت نور صبح گاهی و سران لشکر کماهی از فرطاشفاق ظل‌اللهی مفتخر و مباهی شدند . بعد از انقضـای بزم ارم نظم نوروزی بعرض کشورستان خدیو جهان فیروزی رسید که علی مردان خان بختیاری باطمینان عدم حضور حضرت مملکت مداری سر از گریبان تواری برآورده لشکری جمع ــ آوری کرده ، بسوی کرمانشاهان شتافته و مردی مجهول‌النسب خود را

بسلسلهٔ علیهٔ صفویه نسبت داده، پسر صلبی شاه سلطان حسین نام نهاده، بشاه سلیمان ثانی ملقب و بجعل و تزویر صاحب نسب گشته و مصطفی خان بیگدلی که در اواخر دولت نادرشاه بشراکت میرزا مهدی خان منشی صاحب تاریخ نادری ایلچی روم گردید، با دستگاهی که لایق دولت نادرشاه تواند بود، متوجه اسلامبول و بدارالسلام بغداد رسیده، نادر شاه تخت و تاج را بدرود و مهدیخان منشی مورخ مراجعت و مصطفی خان در آنجا متوقف گردیده بود، در جزو مقوی دروغ و نوربخش چراغ بی‌فروغ شاه مجعول گشته و او را از بغداد برداشته، بکرمان شاهان آورده بود، که بلکه بتدبیر جمعی از پدر گسسته و از مادر رسته، برهنه و گرسنه بر سر آن اجتماع و آنشاه مجهول را سرمایهٔ انتفاع سازند. علی مردان خان نیز بمقتضای "الغریق یتشبث بکل حشیش" شاه مزبور را مایهٔ استظهار خویش و با خاطر فساد اندیش قبول خدمت شاه درویش نمود. حضرت ظل‌الهی با سهمگین سپاهی که شیر فلک از اندیشهٔ شمشیر خونریزشان از قرص آفتاب سپر بر سر کشیده و بهرام خون آشام از بیم تیغ انتقامشان بپناه پنجم آسمان خزیده، ارادهٔ قلع ماده و عزم کوتاه دستی علی مردان خان نموده، در ساعتی قرین سعادت و طالعی مقرون بفرخندگی و میمنت خیام گردون مقام و سراپردهٔ انجم احتشام را بخارج شهر کشیدند. از بوارق سلاح سواران آهنین قبای پولادی کلاه بارقهٔ مهر و اشعهٔ ماه و شیده شد، از علمهای عالیمقام علامات روز قیامت قیام و ماهیچهٔ رایات گردون خرام در منزل ماه مقام نموده، اسبان صبا رفتار و تازیان برق پویهٔ را هوار بتحریک سواران خونخوار هنجار خدمت را بسرعت باد بهار پیمودند، از خیام فلک تزیین آسمانها بروی زمین کشیده، طبقات زمین از تردد یکه سواران میدان کین و تک و پوی ستوران گوهرین لگام زرین زین برچیده شد، نقود نامعدود درم و دینار و اسلحهٔ فراوان بی‌شمار و اسبان بادپای برق رفتار بدل سپاه ظفر همراه گشته، عنان اشهب عزم بجانب میدان رزم گشادند. در صحرای کرمانشاهان آن دو بحر سرکش و دو دریای آتش تلاقی یکدیگر و قطراب[۱] این بحار پر شرر و امواج آن

لجهای پر خطر موجب شکستگی کالبد بهادران دلاور گشت. هنگام صبحی که سفینهٔ بی قرین خورشید بمعلمی فرمان دادار داور در این دریای بی منتهای اخضر و این بحر ژرف پهناور بسوی ساحل باختر روان گردید آن دو بحر پر تلاطم بجوش و دو دریای پر تصادم در خروش آمده، امواج بلا بچرخ والا و طوفان ابتلا بسپهر اعلی رسید، از میدان ناورد هیجان گرد بگردون تیز گرد و از دشت نبرد ارتفاع دود بفلک لاجورد رفت، نهالهای علمهای بلند بالا از باغ بالا باوج ثریا سر برکشیده، بازهارهلاک جانها و اثمار تاراج خانمانها بارور گردیدند، سرافیل پیشگان نای رزمی نوا بسان صور نوای‌مهلک آواز دم در دمیدند و عزرائیل منشان خانه برانداز تیغهای جان ستان را از نیام برکشیدند، در آن صحرا و آن عرصهٔ رستخیز که تنهای سروران آغشتهٔ خاک و خون و سرهای گردن کشان آویزهٔ فتراک بود غوغائی شد که یاد از روز محشر و هنگامه‌ای پدید آمد که خبر از جزع اکبر می‌داد. بعد از حملات کوه فرسای بهادران جانبین و توالی لطمات امواج دریاهای افواج عسکرین دیگرباره بنیان استواری سپاه علی مردان خان از هم ریخت، مجددا" شیرازهٔ پایداری لشکر مشارالیه از یکدیگر گسیخت، از صولت یلان انتقام کش و صدمهٔ سواران برق پویهٔ برش شکستی افحش چون شکست خاشاک از معارضهٔ آتش بر آن قوم سفله‌وش افتاده، فرار و دیگر باره قدم فرسای اوراد نشیب و فراز گشتند و از زلزلهٔ دوال طبالان گور که نواز ابواب مسرت بر چهرهٔ جانبازان باز شد.

کیفیت محاربهٔ خدیو جم غلام کسری احتشام با آزاد خان افغان و حقیقت وقایع آن ایام مسرت نشان

زاغ تیره شب سیاه زبان کلک غرایب رقم و کلاغ دل خراش افغان قلم فصاحت شیم در شاخسار ورق برین گونه و باین نسق در فغان می‌آید و باین حکایت زبان می‌گشاید که: آزادخان افغان غلیجه یکی از سر دستگان افواج افغان و بعد از تخریب ارکان دولت ابراهیم شاه بنواحی شهر زور رفته، در آنجا مسکن و رفته رفته بعلت معارضهٔ افشار

با یکدیگر و ظهور نفاق فی‌مابین آنها بر قلعهٔ ارومی مستولی و محل نشیمن خود و سایر خانواری افغان را مأوا و مأمن ساخته، فتحعلی خان افشار ارشلو ابواب دوستی بر روی مشارالیه گشوده و بساط یک جهتی در میان انداخته بود. در حالی‌که علی مردان خان را بعلت اندک طول مدت مرارت زهر شمشیر جهانگیر خدیود دشمن شکن دوست پذیر از کام جان بیرون رفته، مذاقش حلاوت از چاشنی لشکرکشی پذیرفته، بنحوی که قبل مسطور و مذکور گردید خفاش‌وار از نور آفتاب بیضای ذات کشورآرای گیتی گشا مخفی بود، در شامگاه فرصت از گوشهٔ اختفا ظهور نموده پر و بالی گشود. چون مهر انور ذات سعادت اثر از سفر مغرب مازندران انصراف و بجانب عراق عطف عنان فرموده، اشعات عالم آرایش از افق مشرق اصفهان طالع و عازم تأدیب علی مردان خان گردیدند، مشارالیه از بیم جان و تشویش احوال قرین الخذلان، از آزادخان افغان استمداد و مشارالیه را استدعا بامداد نموده، آزادخان مزبور با هفت هشت هزار نفر افغان و افشار و غیره که در آن هنگام مجتمع ساخته‌بود بعزم امداد علی مردان خان از ارومی حرکت و بسوی کرمانشاهان نهضت و یک دو سه مرحله باقی بود که باردوی علیمردان خان وارد و ملحق شود که اردوی خدیو کشورگشا بسر وقت علی مردان خان رسیده، کارش را بر وفق تقاضای مردی و مردانگی دیدند. آزادخان افغان بعد از شکست علیمردان خان از آنجا که نزول کرده بود ارادهٔ مراجعت بصوب اماکن و اوطان خود نموده خدیو منصور با لشکر پلنگ غرور شیر زور راه مراجعت را برو بسته، در طریق ممانعت نشسته، آزادخان بوساطت سفرا معروض رای عقده‌گشا گردانیده که گناه ناکرده و جرم از قوه بفعل نیاورده، گناه این بندهٔ عذرخواه بغیر از اعانت علیمردان خان چیست؟ در شرع مروت گناه ناکرده را مکافاتی نیست. اگر مقرر شود که لشکر ظفر پرور از طریق ممانعت‌برخیزند و بمواخذهٔ جرم ناکرده با مشتی عذرخواه نستیزند از شوایب ترک شیوهٔ ستودهٔ مروت پرهیزند و در عرصهٔ آرامش عباد غبار فتنه و فساد نینگیزند و زلال عذب دوستی را بملح اجاج کدورت نیامیزند سزاوار

شیوهٔ حمیدهٔ مروت و لایق شیمهٔ کریمهٔ فتوت خواهد بود. محمد خان و شیخعلی خان زند که از اعیان سلسلهٔ سعادتمند و اقربای خدیو خصم‌گیر عدوبند بودند نیز تصدیق سخنان آزاد خان بصلاح اقربست و افتتاح طریق عبور او بهرحال انسب‌و ترک ممانعت و رفع اصوب، زیرا که ملتزمان موکب مسعود را بحمدالملک المعبود نصرتی چنین روی داده و جفود سعادت نمود را بعنایت عزیزالودود ابواب این فتح مبین بر چهرهٔ مقصود گشاده، ما را با آزادخان بی‌موجبی چکار و چاکران والا را با جماعت افغان بی‌تقصیری چه بازار؟ خدیو منصور از غایت غرور بسخنان ایشان التفات‌نفرموده و استدعای ایشان را بسمع قبول نشنوده، عساکر منصور را امر بمبالغه در تسدید راه نمودند. آزادخان بضرورت در مقام مدافعه برآمده، از طرفین آتش پیکار شعله‌ور و از جانبین شعلهٔ کارزار خرمن سوز چرخ احضر کشت. بهادران تند خو چون شیر در صید آهو در تک و پو درآمدند. نعرهٔ رعد کوهساری، یعنی فغان کوس رزمی، از کوههٔ بختیان کوه کوهان برخاست و باران بهاری یعنی، پیکانهای آبدار، از تیرهای خارا گزار روی زمین را از گلهای حمرای خون چون صحرای لاله‌زار بیاراست. کشتی پارهای جان‌ها در غرقاب آب تیغ غرق و بارقهٔ شمشیرهای تابناک کشت زار درونهای پاک را آتش برق گشت. از ابر توپ قیامت آشوب برقی پدید آمد که هر تابشش دوزخی شد تابناک و از غمام تفنگ رعد آهنگ ژاله‌ای فرو بارید که هر دانه‌اش سنگی بآئینه جانهای پاک و از صدمت زلزلهٔ نعرهٔ کره نای کیوان خراش لرزه برین بلند منظر و از صولت و لولهٔ فغان روئین درای شکست در خم این طاق اخضر افتاد. چون خدیو جمشید شان در آن عهد و زمان افواج جزایر چی و تفنگچی را بیشتر از سایر منظور نظر اشفاق نشان فرموده، ازین رهگذر خاطر اعیان زند را بنا بر استیلای حقد تفرقه، در بارهٔ ترک مخاصمت بآزادخان نیز سخن ایشان را نشنوده بودند، در آن روز در عین ارتفاع نوایر جنگ و شدت قطره افشانی سحاب توپ و تفنگ شیخعلی خان که سرخیل افواج یمین و محمد خان که

با فوجی از بهادران سر مباشرین لشکر ظفر قرین بودند هردو مرکز خویش را بعمد رها کرده، روی بمرحله نوردی بوادی هزیمت آوردند. از ظهور این کلی فتور سلک انتظام قلب سپاه منظور در شور آمده و آن شورش بر جمیع صفوف جناحین و غیره سرایت کرده، هزیمت بر لشکر افتاد. هر کسی عنان هزیمت بجانب چند گشاده، حضرت ظل اللهی در پری قلعه‌ای اساس نهاده بودند که چشم کیوان درین بلند ایوان حصاری برفعت آن ندیده و گوش گردون پیر قلعه‌ای بحصانت و رزانت آن نشنیده بود. بعد از شکست مزبور بقلعهٔ مذکور توجه فرمود. اساس انتظام و استحکام از هرگونه بر پا کرده، شیخعلی خان و محمد خان را با بعضی از هوا داران دولت جاویدان بجهت حراست و حفظ قلعه متوقف فرموده، خود و ظهیرالدوله محمد صادق خان برادر با گروهی از بهادران دلاور که ملتزم رکاب فلک فرسا می‌بودند بصوب دارالسلطنهٔ اصفهان عنان یکران گشودند. چون در اوایل حال که دارالسلطنهٔ اصفهان مفتوح غازیان نصرة مآل و موضع تمهید بساط جاه و جلال گشت یک دو سه نفر از اراذل آن خطهٔ ارم مثال مدخلی در امور دیوان و راهی بحضرت سلطان بهم رسانیدند بعلت رذالت و خباثت و اضرار و اذیت بسیاری از ایشان بمسلمانان رسیده شجرهٔ خبیثهٔ ذاتشان متفرع بفروع تضییع نفوس و نوامیس اکثری از وضیع و شریف گردیده بود عامهٔ خلایق از کوچک و بزرگ و کافهٔ فرق از تازی و ترک ازدحام نموده، چون قصهٔ شکست بندگان ظل‌اللهی منتشر گردید و هر فردی از افراد سکان اصفهان از حقیقت آن واقعه مخبر گردیدند و عامهٔ خلایق از کوچک و بزرگ ازدحام نموده، چهار پنج نفر از آن گونه اشرار نابکار را بهجوم عام مقتول گردانیده، بسزای سوء اعمال رسانیده بودند. در روزی که در ظاهر اصفهان از ظهور طلیعهٔ موکب شوکت و شان خدیو جهان خبر یافته، فوجی از اعیان ولایت که باستقبال موکب منصور شتافته بودند، در خارج شهر بسزای خود بفرمان قضا جریان قتل آمده بودند. موکب سعادت کوکب وارد شهر و چند روز توقف و چون دارالسلطنهٔ مزبور مکان جمع‌آوری لشکر و سرانجام حشم و حشر بود بسوی الکای فارس عطف عنان

عزم فرمودند. آزادخان بعد از وقوع فتح جنان، که بتقدیر قادر مستعان بی‌امیدی او را روی داده، ابواب‌آن نعمت بی کران بدون کلید بر چهرهٔ احوال او گشاده، مرحله بمرحله وارد قلمرو انتظام مهام ملک و دولت تازه و نو پرداخته و قلعهٔ پری را محصور ساخته، بعد از آنکه زمان محاصره بامتداد انجامید و اوان خودداری محصورین طول کشیده و علامت نقصان ظاهر گردید، مستحفظین قلعه نظر بصلاح حال بمصالحه راغب گشته، آزادخان باجرای یمین و انعقاد مواثیق متین آن شیران حصاری و نهنگان دریای پایداری را بدام آورده، آن قلعهٔ محکم اساس که سطح مقعر بروجش با محدب فلک مماس و زحل نور از آتش دیدبانش اقتباس نموده بود مفتوح او شد. چندان خزاین سیم و زر و درجهای یواقیب احمر و قطعهای لعل فروزنده تر از خورشید خاور و رشتهای ارزندهٔ گوهر و زرینهٔ مکلل باقسام جواهر و انواع نفایس دیگر از حد و حصر و تخمین افزون تر بتصرف آزادخان در آمده، شیخعلی خان و محمد خان و سایر اعیان و اعاظم آن سلسلهٔ جلیله را با والدهٔ ماجدهٔ حضرت ظل‌الله و سایر خانه کوچ که در قلعهٔ مزبور بودند بطریق حبس و بند و قید و اغلال اثقال مستحکم روانهٔ قلعهٔ ارومی و علم خان افغان را با فوجی کثیر و لشکری غفیر از سپاه افغان و غیره مستحفظ ایشان نموده، بانجام مهام قلمروو سایر ولایات عراق عنان عزیمت بجانب دارالسلطنهٔ اصفهان، اساس دولت و اسباب سلطنت و جلالت درچیده، در اردوی او جمعیتی منعقد گردیده که شمارش از قوهٔ عارضان اوهام بیرون و تعدادش از اعداد انجم افزون بود. افاغنه را بر اهل‌ولایت و سپاهی و رعیت تسلطی فزون از حد اعتدال بهم رسید. وضیع و شریف‌و قوی و ضعیف لگد کوب سم عناد و پایمال جور و جفاشان گردیدند. بجهت یراق سپاهی و لشکر و زینت و زیور تفنگچی‌و جزایر چی طلا را بر طل و من و ذرع گرفتند و شورش و فزع پدید آمده، از نوایب‌جفا درآزار و بشداید بلا گرفتار بودند.

ذکر مراجعت حضرت ظل‌الله از الکای فارس بجانب عراق و شکست آزاد خان در قمشه و کشته شدن اسکندر خان

فارس مضمار فصاحت و یکه تاز میدان بلاغت یعنی خامهٔ فصیحه‌نگار و کلک گوهر بار نگارندهٔ این افسانهٔ مسرت فرسا و گزارندهٔ این حکایت غم افزا می‌گردد که: قبل از این معروض رای اصحاب نکته دانی گردیده بود و بعرض دانایان دقایق معانی رسیده که جناب ظل‌اللهی بعد از آنکه مستورات احکام قضا از پردهٔ خفا ظهور و در جنگ آزادخان و رزم افغان شکست بر سپاه خدیو منصور افتاد عنان بصوب نزهت آباد اصفهان تافته و در آن خطهٔ بهشت نشان نیز مجال توقف نیافته، بجانب الکای دلگشای فارس شتافتند. صالح خان بیات که علی مردان خان بختیاری بعد از حرکت و خروج از فارس مجددا" او را ایالت و امارت داده، قبض و بسط الکای مزبور را دیگر باره در کف اختیار او نهاده بود، مشارالیه هاشم‌خان نام بیات را که یکی از جمله توابین جزء او بود بنیابت خویش در شیراز گذاشته، رایت جلالت بصوب گرمسیرات افراشته بود. هاشم خان مزبور از متابعت و ملازمت خان تخلف و در حصار خود سری توقف و با لشکر و رعیت آغاز تلطف نموده، بازوی خودداری گشوده بود. چون در موکب مسعود آن برگزیدهٔ حضرت معبود بجز سواری معدود مهیا و موجود نبود تسخیر و تصرف شیراز در موقف تأخیر و تعطیل‌ماند. حضرت گیتی مدار متوکل بجانب جناب اقدس باری و در نهایت شوق و امیدواری از حضرت دادار داور یاری و از جناب حیدرصفدر مددکاری طلبیده و مهیای جنگ و پیکار و مستعد رزم و کارزار آزادخان و سپاه کینه خواه افغان گردیدند و بعزم مراجعت از فارس رایات گردون آیات را بر فلک اعلی برکشیدند و بپای باد پای آهو خرام مرحله نوردیدند. تا قصبهٔ قمشه که از نواحی اصفهان و نه فرسخی آن خطهٔ فردوس نشانست محل نزول مواکب سعادت مشمول گردید. اهالی قمشه بنابر رعایت حقوق ولی نعمت دیرین ابواب اخلاصمندای

گشاده، در معرض فرمان برداری ایستادند. آزاد خان لشکری انبوه و سپاهی با شکوه بمقابلهٔ ایشان فرستاده، ابواب گیر و دار از طرفین بر روی مبارزان گشاده، شمشیرهای خونریز از غلاف و بهادران ضیغم نشان پر ستیز بمیدان مصاف درآمدند. دست سنان بگرفتن جان دلیران دراز و عقاب تیز بصید تذروان ارواح یلان دلیر از آشیان کمان در پرواز شد. اسکندر خان برادر امی آن حضرت که آیتی بود از آسمان شجاعت نازل و شیر فلک را از هیبت حملهٔ جهانسوزش هراس در دل، تیغ خمیده‌اش در چرخ جلالت غرهٔ شهر نصرة را هلال‌و از افق شمشیرش مستظهران حمایتش را صبح امید روشن، بر اشهب سبک گام صرصر خرام برآمده، بر آن گروه انبوه حمله آور و بهر حمله جمعی را در وادی هلاک بی سپر ساخته، بسیاری از لشکر و یکه تازان میدان نبرد کین از پشت زین بر روی زمین انداخت. یک جهان لشکر و سپاه از مصافش چون از مصاف‌شیر، روباه بعزلتگاه انهزام پناه برده، آن یکه تاز میدان دلیری با تن تنها آنها را تعاقب نموده، تا موضعی موسوم بار خیلی پنج فرسنگی اصفهان از عقب آن قوم قرین‌الخذلان تاخت. تا موضع مزبور که مشتمل بر درهٔ تنگ دراز پرنشیب و فراز نامردی از لشکر دشمنان در عقب سنگی پنهان گلوله بجانب آن شهسوار میدان شوکت و شان افکنده و او را از صدر زین بزمین افکنده، چون نونهال بار آور از پای افتاده، از صدمهٔ صر صر بر زمین انداخت و عزلتگاه خاک و خلوت خانهٔ مغاک را جایگاه آن سرو نو خیز ساخت و چون حضرت ظل‌الله را نسبت ببرادر محبتی مفرط و طبع همایونش از مشاهدهٔ دیدار او منبسط بود از وقوع آن قضیه بغایت آزرده‌خاطرو سنوح آن سانحه جنابش را حیرت بخش باطن و ظاهر گشته و خاطر خطیرشان از فرط آزردگی در تدابیر امور جنگ و فکر و کوشش نام و ننگ برگذشته، شوریدگی خاطر خطیر بر افواج لشکر اثر و پریشانی ضمیر منیر نظم سپاه را از زلف سپاه دلبر پریشان تر کرده، پای از میدان نام و ننگ و دست از استعمال آلات جنگ برداشته، روی براه بیابان و سربدشت بی پایان

گذاشته و با معدودی از جان سپاران رکاب سعادت انتساب متوجه چهار محال و راه نورد صحاری و جبال و از آنجا ببعضی از توابع کوه گیلویه مرور نموده، عنان بصوب خرم آباد گشودند. خانواری ایلات که بعلت تسلط آزادخان مرحله پیمای کوه و بیابان بودند از توابع کرمانشاهان و پشت کوه تا بادرائی و باد غائی و سد مره و اقصی سرحدات فیلی وجود مسعود آن حضرت را طفیلی گشته، باستظهار مقدم میمون و استبشار موکب همایون از هر کوی و برزن و هر گوشه که مأوی و مسکن نموده بودند در ظل ظلیل رایات ظفر آیات جمع و جملگی پروانهٔ آن فروزنده شمع گشتند و از قضایای نوادر غرایب و وقایع بدایع اعجب العجایب آنکه بنحوی که قبل نگاشتهٔ کلک بدایع نگار شعبده کار گردیده رؤسا و عظمای زند که همگی هفده نفر از خرد و بزرگ آن سلسلهٔ سعادتمند با جمعی کثیر زنان و نسوان و اطفال بحکم آزاد خان مقید با غلال روانهٔ ارومی و علم خان افغان با هزار سوار از لشکر بجهت محافظت با ایشان همراه، پیوسته از احوال آنها آگاه بودند. در حین نزول بمنزلی از منازل نسوان آن طایفهٔ مجاهد مقاتل بتدبیری خود را بمردان رسانیده و قیود ایشان را شکسته، بندهای محکم را گسسته و یک قبضه سلاح شکسته بسته را برداشتند و روی جلالت بعلم خان گذاشتند. بعد از زوال آفتاب که آغاز زوال آفتاب عمر علم خان بود آن مخذول مردود از خواب راحت بیدار و از مستی منام هشیار گردیده، از خیمهٔ خویش بیرون خرامیده که آن دو پیک اجل مسرع و مستعجل بسر وقت او رسیده، متوجه اتمام کارش گردیدند و سایر نهنگان دریای جلادت بطریق عادت شروع بدار و گیر لشکریان علم خان و قتل جماعت افغان کرده، جمیع آن گروه جمعی مقتول و برخی مخذول بهر طرف پراکنده شد. اموال و اسباب علم خان و سپاه افغان را برداشته، تا خانه کوچ سلسلهٔ علیهٔ زند روی براه سلامت گذاشته، در نواحی بروجرد بموکب والا پیوستند.

در بیان جدال خدیو کشور جلال با عبدالله خان و شکست یافتن او از سپاه ظفر توأمان

بنحوی که شیرین زبان مرتب بیان قلم بلاغت توأم در خرم‌آباد ورق خرم و شادان بتقریر قصیه و داستان رطب‌اللسان گردید موکب سعید بقصبهٔ خرم‌آباد رسید. از استیلای آزاد خان خانواری ایلات که در اقصی‌جهات بودند بموکب همایون پیوستند و جمهور دهاقین آن ولایت در ظل حمایت و سایهٔ عاطفت آن حضرت از تسلط اهل عدوان و اندیشهٔ‌افغان رستند. در آن هنگام موسم سردی دی و بهمن و وقت رنگ زردی گلزار و گلشن بود. دلاوران جویبار را از آب منجمد زره‌ها در برو دلیران شاخسار را از پارهای یخ مغفرهای فولاد بر سر، تیغ تیز صرصر برد نوجوانان اشجار را در سر افشانی و شمشیر بران باد سرد تازه نهالان شاخسار را بیم زندگانی، کرهٔ اثیر مزاج ز مهریر گرفته، آتش سوزنده را نام حرارت از یاد رفته، از صولت سرما خونها در عروق ابدان منجمده، از رطوبت هوا رطوبت در شرائین اجساد منعقد، ابر بهمنی بر بساط کوه و بیابان کافور بیز و سحاب شباطی از مجاری سهل و جبل سیل انگیز در موسمی چنان سرد و هنگام اشتداد برف و برد آزاد خان چون از توجه موکب ظفر بنیاد بجانب خرم‌آباد مطلع گردید یکی از سرداران لشکر خود را موسوم بعبدالله خان سردار با لشکری پر کین و سپاهی سهمگین بمقابلهٔ حضرت ظل‌اللهی تعیین نمود. لشکر مزبور بنواحی بروجرد رسیده، خدیو منصور از این معنی مطلع گردیده، از قصبه خرم‌آباد رفع الویهٔ شوکت و استعداد، تلاقی عسکرین اتفاق افتاده، مبارزان دو جانب یکدیگر تاختند و دلیران آن دو طرف غلغله در گنبد گردون انداختند. دستها بغارت جانها گشوده و گوی سرها بچوگان شمشیر ربوده. کالبدها در زیر سم اسبها فرسوده شد. زور بازوی مردان مصاف و بلارک تارک شکاف بکار و در باغ میدان نهالشان را میوهٔ اجل ببار آمد. مردان که میدان نبرد را حجلهٔ دامادی و روزهای جنگ را ایام شادی میشمردند کوشش‌های مردانه آغاز نهادند و مجاهدان عرصهٔ جان ستانی که بجای

ساغو راح ریحانی با کاسهٔ سرها خون ارغوای می‌خوردند با تن خویش داد باده آشامی دادند. نعرهٔ رزمی نای بگوش یلان رزم آزمای خوشتر از نوای نای سور، فغان روئین درای بمسامع بهادران آهن خای فرح فزای تر از آهنگ سرور شد. عبدالله خان را از صدمات حملات بهادران پای طاقت و توان سست گشته و از بیرون بردن جان و سر کارش درست شد.

بیان وقایع سال فرخنده فال خجسته بال بارس ئیل مطابق ۱۱۶۷

نیر اعظم و عطیه بخش عالم و صدر نشین عرصهٔ این نیلگون خیم در چمن مکمن نقطهٔ اعتدال خیام اشعات و سرادقات انوار بر افراشته و نگارندهٔ صفحات کون مکان و طرازندهٔ انواع باغ و بستان در ساحت باغ و فضای راغ با کلک قوای ربیع صد هزار نقش بدیع بنگاشت. سپهدار فروردین سرادقات رنگارنگ اقسام ریاحین را در ساحت چمن برکشیده و لشکر آرای بهمن در عرصهٔ چمن اسباب جلالت را که فرو چیده بود برچیده، افغان قمری از فراز سرو و چنار و آواز هزار از اوج شاخسار برخاست و مشاطهٔ اردی‌بهشت در خلوت سرای باغ وکشت رخسار شاهدان و چهرهٔ دلیران گلهای مشکین کلاله را بغارت غازهٔ صنعت و گلگونهٔ صفت بیاراست. لشکر بهمن از عرصهٔ چمن بر اشهب صرصر برنشسته، عنان بجانب کوهستان هزیمت گشودند و سپاه شباط بساط انبساط از ساحت جانفزای باغ و بستان برچیده، مراحل مهاجرت را می‌پیمودند. محفل عید و بزم جشن سعید در چمن‌های سیلاخور ترتیب و بکاربندی پیشه‌وران صاحب صنعت زیب‌و زینت یافته، خلاع رنگین و ثیاب نگارین برو دوش سران لشکر را تزیین نمود. آزادخان ایندقعه لشکری خونخوار و سپاهی افزون از شمار عرض دیده، تدارکات شایسته باهتمام وکلای دیوان بجهت ایشان سرانجام کرده، فتحعلی خان افشار را که در دولت او بمدارالیه و مشارالیه بود با جمعی کثیر از سرکردگان و سرداران ازبک و افغان بمقابله و مقاتلهٔ حضرت ظل‌اللهی تعیین و روانه نمود و در موضعی موسوم بدوآب من

توابع سیلاخور آن دو کوه خارا و دو سد پا بر جای در برابر یکدیگر ایستاده، چشم براه انتظار وقت گشادند. هنگام صباحی که خسرو فلک اقلیم چهارم بعزم مقابلهٔ لشکر اختر و انجم پای برکاب اشقر این گردنده ظارم نها د و در وسعت این سبز میدان شقهٔ زرین رایات اشعات و پرچم رنگین اعلام انوار را از هم گشاده، دلیران میدان ستیز چون شیر خونریز دندان خونخواری تیز کرده، روی کینه جوئی بیک دیگر آوردند. علمهای بلند بالا چون بتان و رعنا قدان بزیبائی آراستند و سنانهای جان ستان چون نیکوان آفت جان بعزم فتنه جوئی برخاستند. کمانهای دلیران تندخو چون ابروی دلجوی بتان زیبا روی تیر افکنی آغاز نهادند و کمندهای اژدها آسا چون زلف پر چین و جعد مشکین پریر خان بی مهر و کین بازوی مرد افگنی گشادند. خنجرهای بران چون دشنهٔ مژگان سیاه چشمان بسینهٔ مبارزان آغاز کاوش و سیل خون از چشمه‌های چشمهای سوکواران تراوش کرد. تیغ های بی‌دریغ یلان رزم‌جوی چون شمشیر غمزهٔ جادوی نازنینان آتش خوی چاک سینها را تا بکمر آورد. عقابان تیرها از آشیانهای کمانها سرگرم پرندگی و بمخلب و منقار پیکان تیزبال پر ریز تذروان زندگی گشتند و سهام گردون خرام چون تیر دعای مستجاب از آسمان برگذشتند. زبانهٔ آتش دوزخ از دهان توپ زندگانی بهنگام عمر و جوانی بسر آمد. عرصهٔ جنگ بر یلان جنگ جو تنگ و نامهای نام آوران مبدل بننگ شد. چون کوچ و حرم حضرت ظل‌اللهی و سایر مقربان درگاه آسمان جاه در همه جا بوده، محکمه‌ای نداشتند که محل توقف کوچ و منسوبان صغیر و کبیر و موجب اطمینـان ضمیر منیر و تسلی خاطـر بهادران دلیر تواند بود. این معنـی باعث سستی لشکر و مورث بی‌دست و پائی یلان فرمانبـر گردیده، دست از کار کشیدند. حضرت ظل الله شکر پناه جزئی‌حرم و عورات و نسـوان سلسلـهٔ جلیلهٔ زند و سایر کوچ یلان فیروزمند را بپیش انداختند، خود و معدودی سوار از ملتزمان رکاب میمنت انتساب که برجا بودند از عقب با عورات روان و سپری از آهـن و فـولاد بعقب سر نسوان و پیشروی دشمنان

بسته، بجانب کوهسار کوه گیلویه عنان گشای یکران شدند. سردار آزادخان و لشکریان ازبک و افغان آغاز تعاقب، در تعاقب لازمهٔ تعصب نموده، مراحل طریق را گام در گام اهل هزیمت می‌پیمودند. حضرت ظل‌اللهی دلیران طایفهٔ علیهٔ زند و سایر بهادران فیروزمند بنحو مسطورعورات از پیش روانه و خود سر راه بر تعاقب کردگان گرفته، راه آنها را چون کوه خارا می‌بستند و سر و دست بگرز و تیغ می‌خستند. تا عورات و نسوان مسافتی بعید می‌پیمودند، بهادران ستوده باز بجنگ گریز و لازمهٔ شیر و آواز خویشتن را بفرزند و زن می‌رسانیدند. چندین مرحله از شوامخ جبال و مسالک تلال بدین منوال بپایان می‌رسید و فراز و نشیب بسیار بآن هنجار نوردیده می‌گردید، تا خود و متعلقان و عورات و نسوان از اصول بلیات مجموعی از آن بلیه رهائی یافته، از جبال کوه گیلویه عبور وبتواضع فهلیان مرور و از آنجا بکازرون شتافتند. محمد خان زند در آن سفر از مواکب خدیو فیروزمند تخلف و بجانب نواحی کرمانشاهان توجه و از آنجا بجبال بختیاری و باردوی علی مردان خان رفته، از غرایب وقایع و نوادر قضایا اینکه در حالتی که با تن تنها در بزم علی مردان خان نشسته، و رشتهٔ الفت و پیوند صحبت پیوسته بود، خنجر دلیری آخته علی مردان خان را مقتول ساخت و بصحت و سلامت از میان آن ازدحام بیرون رفته، در کرمانشاهان رخت توقف انداخت.

ذکر توجه آزادخان بساحت فارس و شکست یافتن از قهرمان جم اساس در نواحی چشت

سرو آزاد قلم فصاحت شیم عرصه آرای چمن صفحه می‌گردد که چون آزادخان مسموع داشت که رایات ظفر مقرون و اعلام نصرة نمون آن برگزیدهٔ حضرت بیچون در ساحت بهشت مساحت کازرون سر باوج گردنده گردون کشیده، موکب مسعود وجود سعادت نمود از افق آن ولایت طالع گردیده است، یقین دانست که در اندک‌زمانی و فرصتی از اقتباس انوار تفضلات قادر مستعان آن اختر فروزان آفتابی خواهد شد نور بخش عوالم امکان و در کمتر زمانی آن هلال غرهٔ

اقبال بدری خواهد گشت از تابش او روشن شبهای تیرهٔ امیدواران، در مقام چاره و علاج و کار مختل خود را در تدبیر رواج برآمده، بعزم فارس و اصفهان حرکت و رفع الویهٔ شوکت نموده، قدم جسارت بصوب فارس کشید. حضرت ظل‌اللهی از کازرون بجانب چشت که از توابع گرمسیرات فارسست میل و اهالی آنجا استقبال آن سرور اشیا نموده، هر خشت از انوار التفات آن حضرت آفتابی شد تابنده و هر ذرهٔ خاک آن صحرا و آن کشت از اشعات آفتاب توجه آن جناب ماهی شد فروزنده. آزادخان بنحو تقر قلم دو زبان مراحل راه را پیموده، وارد شیراز و در آن خطهٔ پر تراز تمهید بساط اجلال و اعزاز نموده و از آنجا ارادهٔ مقابلهٔ لشکر ظفرپرور کرده، عنان جلالت بصوب چشت گشوده، چون شوارع چشت مشتملست بر مضایق صعب سخت و نشیبی پر کوه و کتل‌و پشته و تل حضرت ظل‌اللهی تفنگچیان دشتسانی را که چهار هزار نفر بمعسکر نصرة اثر پیوستند که ذره را در هوا و کوکب را در سما می‌زدند امر فرمود که مضایق طریق و معابر دقیق را گرفته، شیران زند و دلیران فیروزمند نیز چون شیران آشفته بر اسبان اژدهاوش و هیونان چون آتش سوار و آغاز گیر و دار و لشکریان آزادخان بمعابر مضیقه درآمده، تفنگچیان مزبور مهرهٔ بلا انگیخته و از ابر آتش بار دود ژالهٔ عنا ریخته، از صدمات آن قلیل مردم آن قلزم پر تلاطم متفرق و تقدیر الهی بهدم بنیان آن لشکر متعلق شد. آزادخان با احوال پریشان بصوب شیراز عنان تاخته و در آنجا نیز مجال توقف نیافته، حکومت شیراز را کرة بعد اخری بصالح خان بیات گذاشت و خود بان ضعفی که از فساد مادهٔ مستولی بر شخص دولتش عارض شده بود راه بجانب اصفهان برداشت. خدیو منصور از محل مذکور اعلای اعلام شوکت و غرور و امور گرمسیرات بقدر وفور فیصل و بهادران فیل توان شیر زور با خاطر قرین مسرت و سرور بعزم قلعه و تسخیر شیراز مرحله پیمای نشیب و فراز شدند. صالح خان ابواب قلعه را بسته، با خاطری خسته و دلی شکسته، در حصار خودداری نشسته و باعتقاد خود از بیم جان رسته، رشتهٔ عمر خود را در حقیقت گسسته،

لشکر سیل شتاب کوه درنگ و جان بازان میدان نام و ننگ اطراف قلعه را فرو بسته، بهادران منصور جنگ بآتش افشانی توپ قلعه را گرد از بنیاد و اهل قلعه را دود از نهاد برآوردند. بمحض گیر و دار اول آن قلعهٔ گردون محل بتسخیر شیران بیشهٔ جدل و کار صالح خان بیک باره مختل و مضطرب، بتعجیل بامید علاجی دلیران منصور را مستقبل و در حوالی شاه میر علی حمزه گرفتار چنگ اجل شیخعلی‌خان باو رسیده، بضرب چوب دستی کارش را باتمام رسانیده، خطهٔ شیراز که الحق شهریست رخسار عروسان ممالک را طراز موقف موکب لا م‌الاعزاز و ابواب آن قلعهٔ بهجت پرور محنت پرداز بر رخسار بندگان درگاه فلک انباز بمقالید نصرة بازو نسایم الطاف خدیو گردن فراز بر احوال وضیع و شریف در اهتزاز شد. صغیر و کبیر آن ملک دل پذیر بشرف عتبه‌بوسی حضرت آسمان نظیر شتافته، هریک در خورد خویش نعمای بیش از پیش یافتند.

بیان سال همایون فال توشقان ئیل مطابق ۱۱۶۸

هنگام بهار جهان آرا و نوبت نضارت کوه و صحرا در رسید و وقت شکفتگی گلها و طراوت چمنهای خضرا گردید. لشکر آرای هوای بهار و سپهدار نسیم آذار بجهت تمشیت گرمسیرات گلزار از دار الملک‌کمون بیرون تاخته، خدیو جهان گشای فروردین با سپاه رنگین ازهار و ریاحین بجهت انتظام خطهٔ چمن و ضبط امصار باغ و گلشن سرادقات سنجاب سحاب و خیام امر مشکین طناب را در دارالعلم شیراز از بطون کمون بر فراز کوه و هامون ظهور و بروز کشید. غلغل بلبل و هزار و نغمهٔ چکاوک و سار از عرصهٔ گلزار و از فراز شاخسار برخاست و بساط با انبساط لاله و گل و جلباب پرنیان و کمخاب سبزه و سنبل دامان پشته و تل و کنار سهل و جبل را بخوش ترین وضعی بیاراست.

از گل و سبزه باغ و دشت ستوه — لاله در لاله کوه اندر کوه
کوه مینا و دشت مینا رنگ — کوه با دشت پرنیان فرنگ
گل چوشنجرف و سبزه چون زنگار — لعل و فیروزه رسته از گلزار

بطراحی نگاربندان محفل طراز ترتیب بزمی خوش و بساطی زینت و زیب یافته، صنادیق اطلس و خارا و انبارهای زر بفت و دیبا بمصرف خلاع سرداران سپاه و چاکران حضرت آسمان جاه خالی و تهی شد. چون خطهٔ لار که از گرمسیرات اوسع و محصولات آن از دیگر ولایات انفع و مردم بلده و بلوکاتش در امور تفنگ اندازی سرآمد دهور و در رسوم آتش بازی مشهور عصر، نصیر خان لاری در ولایات مزبور استقلال بهم رسانیده و گروهی از تفنگچیان شرر انداز و کمانداران آتشبار را مجتمع گردانیده، خود سری آغاز و درهای‌مخالفت را فراز کرد. چون تائید کارکنان قضا و تاثیر طالع گیتی گشا امور ملک را نظام و مهام دولت را انتظام آمد، تنظیم مدار خطهٔ لار وجههٔ همت چاکران آستان گیتی مدار گردیده، بامر و الا بهادران معسکر نصرة پیرا رخت سفر بصفای صحرا و اسباب ظفر بدشت غبرا کشیدند. شاهدان رایات فتح آیات طره‌های پرپیچ و خم شقه و پرچم را بر باد دادند و عروسان هیونان با روش بوق دست زنان وپای کوبان رقص نشاط آغاز نهادند. کوه پاره‌های کوسهای روٴس را بر پشت کوه پیکران قوایم درشت یعنی اشتران پشته پشت بستند. از غریدن رعد کوس از کوهسار پشت ستوران شموس بنیاد طاق سپهر سندروس و ارکان حصار فلک آبنوس شکستند. کوه و کمر از هجوم حشم و حشر سپاه و روز روشن از گرد و غبار تیره‌تر از شامگاه شد. موکب‌جهان طراز باجلال و اعزاز از شهر بند شیراز بیرون و اهل اردوی گردون نمون و پیروان موکب همایون با اختری سعد و میمون توجه بجانب هامون نمودند. از دارالعلم شیراز تا خطهٔ لار مرحله بمرحله صیدافکن و شکار انداز سیر و از سعادت خیر لازم‌القدم آسمان برین را رشک برین دیرینه دیر آمد. اعزه و اعیان گرمسیرات منزل بمنزل استسعاد زیارت آستان فیض شامل را حاصل، منافق و موافق بمراسم خدمت‌گزاری شایق و پیش‌کشیهای لایق می‌کشیدند. چون خطهٔ لارعقابان ظفر جناح رایات فتاح‌را مطار و ساحت آن بلدهٔ بهشت مدار اردوی فلک آثار را محل قرار گشت نصیرخان لاری بنابراین بقلعه‌ای که دریک جانب شهر در موضعی

مرتفع واقع و در حین قضایا دخول بیگانه را فی‌الجمله مانع و صدمت یورش را بقدر امکان دافعست پناه برده، شهر لار را با جمیع سکان فروگذاشت. اهل شهر اولیای دولت قاهره را بتحت فرمان قضا مظاهره درآمده، ارکان و اعیان بتقبیل آستان کروبیان مکان شتافتند و از جبهه سائی عتبهٔ علیه شرف سرافرازی و رتبهٔ سربلندی حقیقی و مجازی و فیض مباهات میان فارسی و تازی یافتند. نارین قلعهٔ لار که از ارتفاع جدار الیف سماک و خلیف‌افلاک بود و بر فرازش آتش دیدبان را از جرم کیوان کس فرق نمی‌توانست نمود اردوی جهان گشا را نقطهٔ بسیط و محاط و محیط گشته، دوسه دفعه نوایر جدال فی مابین اشتعال و اسباب فتح و ظفر بچاکران آستان سدره مثال انتقال یافته، نصیرخان که مردی فرزانه و صاحب تدابیر عاقلانه بود چون آثار غلبه از جانب خدیو کشور اقبال و علامت ضعف در ظاهر و باطن احوال خویش ملاحظه نمود در مقام اصلاح و ابواب تدبیر را در صدد افتتاح برآمده، واسطهٔ امنای خویش معروض رای معدلت کیش گردانید که: این بندهٔ دیرینه بعلت اینکه تا بحال از زیارت آستان سدره مثال تقاعد ورزیده و تا کنون در سلک جان سپاران سدهٔ گردون نمون منخرط نگردیده منفعل و سرافگنده و خجلت زده و شرمنده است، اگر خدیو کشورگشای اقبال از ترک محاصره برین چاکران اخلاص مآل منت نهند و فدویان جان سپار را فرمان مراجعت دهند این اخلاص‌مند از بیم غلط و اندیشه مطمئن و خرسند گردیده، هنجار دربار عرش‌وقار را بپای امید نوردیده، در هرجا و هرمکان که فرمان واجب‌ـ الاذعان شرف صدور یابد بعز بساط بوسی محفل ارم مشاکل مستسعد و بساط خدمت گزاری بعنایت‌الله العزیز الباری ممهد شود. چون درآن زمان هنگام حدت هوا و غایت گرما و نوایب افروختگی کوه و صحرا و فضای گرمسیر چون عرصهٔ کرهٔ اثیر سوزنده و هوای آن ولایت چون آه سوزان از تاب هوا فروزنده‌تر بود اهالی اردوی نصرة پرور را که اکثر پرودهٔ هوای سرد و خو کردهٔ برف و برد بودند توطن و توقف در آن زمین پر تف ممکن نمی‌بود و حضرت جم قدر کسری

شان نظر باینکه امور کلیه در پیش و ارادهٔ کشور گیری مکنون خطر صلاح اندیش بنصیر خان ایفا و بعهد او اکتفا فرموده، پیشکش های مرسوله را قبول و مطالب مشارالیه را قرین انجاح مامول و لوازم لطف و عنایت دربارهٔ او معمول فرمودند. اردوی گیتی گشا بامر خدیو کشور آرا در طریق مراجعت مرحله نورد کوه و صحرا و در مناهج شیراز راه پیما شدند. در مبارکترین ساعتی از ساعت اعلام گردون درجات بدان ملک عدیم‌البدیل انتقال و تحویل یافته، ساحت آن خطهٔ بهشت عدیل از سعادت موکب جلال صاحب مرتبهٔ جلیل و اشفاق خاطر خطیر شامل حال عزیز و ذلیل گشت.

ذکر ورود موکب مسعود باصفهان و طغیان جماعت گرمسیری در آن خطهٔ فردوس نشان

چون آزادخان را مسموع و اخبار صحیحه از اطراف بجانب او مرفوع شده بود که خدیو رستم نبرد بهمن مصاف از سفر لار انصراف و در آستان ملایک مطاف لشکرهای فراوان از جهات و اطراف اجتماع و سپاه بی‌کران خالی از گزاف در حضرت آسمان شان سایه نشین اکناف و عازم سفر عراق و بر آن عزم جازم، در تدارک یساق می‌باشند و کذلک از جانب دارالمرز مازندران در خصوص استعداد محمد حسن خان و عزیمت او بحرکت اخبار صحیحه شنیده و در نزد او بتواتر رسیده بود از آنجا که مشارالیه از جانب قهرمانان عدوبند بهادران زند اندیشمند و ناخرسند بود و کیف که در میان دو بحر سرکش و دو دریای آتش توقف تواند نمود، صلاح خود را در حرکت بصوب آذربایجان دید و عنان عزیمت بدان صوب منعطف و زمام توجه بدان جانب منصرف گردانید. قهرمان کشور لطف و مرحمت بمقتضای عزیمت خاطر والا همت از دارالعلم شیراز حرکت و رایت فتح آیت بجانب اصفهان و از فیض قدوم با سعادت و مقدم لازم‌ـ المسرت ساحت وسیع المساحت اصفهان بهشت برین را غیرت و رشک فرمای ارم و جنت گشت. وضیع و شریف، تا فروالیف، قوی

و ضعیف در حضرت فلک ردیف و در درگاه جهانیان مطیف اجتماع نموده ، از شرایف الطاف و جلایل اعطاف آن جناب هریک بحظی وافر منجلی شدند . از اهتزاز نسیم مروت و فتوت آن جناب گلهای حصول مرام و ریاحین و صول مراد در سرا بوستان احوال همگی شکافت و تحریک صبای مرحمت و شفقت خس و خار جور و بیداد از گلشن سرای حال جمهور رفت . جهان پیر دیگر بار جوانی یافت و گردون گردنده از شیوهٔ قدیم خویش یعنی آزردن دلهای ریش رخ برتافت . از سوانح حیرت افزا اینکه در ایام توقف اصفهان چریک گرمسیری و تفنگچیان فراسی که ملازم موکب مسعود و معسکر نصرة نمود بودند در محوطهٔ شهر اصفهان آغاز عصیان کرده ، رو بوادی طغیان آوردند و همگی در محلهای جمعیت نمودند و بام خانها را سنگر و دست بتفنگ اندازی گشودند . حضرت ظل‌الله گیتی پناه افواج سپاه ظفر همراه را دسته بدسته همراه ، باطراف محلات که محل جمعیت آنها بود تعیین و لشکر فتح آئین نیز بر فراز بلندیها برآمده و اطراف بامها را سنگر کرده ، شور نشور در قصور اعتصام آنها پدید و آتش‌آشوب و غوغا و شعنهٔ فتنه و بلا باوج چرخ والا رسید . چندی در شهر این فتنه در کار و در کوی و محله این غوغا گرم و از طرفین گیر و دار در کار بود . تا بالاخره برهنمونی خرد خرده بین و دلالت عقل صلاح گزین بروٴسای آن حضرت فلک رفعت توسل و برحمت و رفقت قهرمان قدر قدرت توکل کرده ، روی نیاز بدرگاه جهان طراز آوردند . در چنین هنگامی که لشکر اینگونه فساد و مملکت را فتور کلی در بنیاد بهم رسیده و قضای جان آشوب حادث گردیده بود خبر رسید که محمد حسن خان با سپاه گران و لشکر بی‌پایان از الکای مازندران حرکت و بجانب عراق نهضت و تصمیم عزیمت نموده است .

وقایع احوال محمد حسن خان قاجار و جنگ او با شیخعلی خان در سنجان کزاز و شکست سپاه نصرة طراز

افغان هزار دستان قلم معجز بیان چگونگی داستان را بدین گونه مسموع ارباب نکته دانی می‌گرداند: در حالتی که قضیهٔ قتل نادری وقوع یافت و هر فردی از افراد ملتزمان اردوی فتنه جوی آن پادشاه تند خو بجائی رسید از آن جمله احمد بیک افغان که از بزرگ زادگان طایفهٔ ابدالی و لشکر را نسبت بخانوادهٔ او نسبت پیر و مریدی بود در آن وقت در سلک یساولان حضرت‌نادری انسلاک داشت، فوجی از افغان ابدالی را که در آنجا حضور داشتند با خود برداشته، سوی جانب قندهار الی زمین داور و آن زمین و آن نواحی شتافت و در فراه خزانهٔ شاهی را که از وجوه دیوانی ممالک موضوعهٔ هند حمل و نقل بکلات می‌نمودند ملاقات و آن کلی مبلغ بوجهی بلغ بتصرف او درآمده بود و در قندهار فوجی کثیر وبی‌شمار از هر جا و از هر دیار بر سر او جمعیت و نام شاهی را بر او اطلاق کرده، گردن بطوق اطاعتش درآوردند. دو سه سال که در الکای خراسان نوبت سلطنت بعلی شاه رسیده ایشان فرصت تدبیر او نکرده بود و دولتی وافر و قدرتی قاهر حاصل و مناقص و نقایص امور خود را کامل کرده، روی بهندوستان آورده و دارالملک شاهجهان آباد را که در آن هنگام بعلت وفات محمد شاه پادشاه هند رو بخرابی نهاده و بی‌صاحب افتاده بود مسخر و از شداید عمل زیر و زبر گردیده، از خزینه و جواهر حظی وافر یافته، براه مراجعت شتافته، در سالی که امرای خراسان میرزا سید محمد ملقب بشاه سلیمان را از شغل خطیر سلطنت معزول کرده و دیگر باره شاهرخ شاه که بنیشتر محکول بود بقصر سلطنت دخول نمود احمد شاه افغان عزم تسخیر خراسان کرده، روی عزیمت بدان جانب آورده و دارالسلطنهٔ هرات را مسخر ساخت. علم توجه بصوب مشهد مقدس معلی افراخت و ارض اقدس و بلدهٔ مقدس را محصور و آغاز فتنه و فتور

نمود ، لیکن حفظ حضرت امام ثامن ابواب ظفر بر روی امیدش نگشود .
چون هنگام دی گردید و نوبت برودت هوا در رسید ، از ابر بهمنی ژاله آغاز بارش واز سحاب شباطی آب منجمد بنیاد تراوش کرد لشکر افغان که اکثر پروردهٔ گرمسیرات شرق و در صحاری مشهد مقدس از پای تا فرق در وحل آب و گل غرق بودند تاب مقاومت لشکر سرما و طاقت مصادمت سپاه برودت هوا نیاورده، بالضرور، راه مراجعت پیمودند ، امیر علم خان عرب خزیمه در الکای خراسان رایت تسلط برافراخت ، همگی اتراک و اکراد خراسان را طوعا" و کراها" مطیع و منقاد ساخت ، یک چند بساط استیلای مشارالیه در ملک مزبور ممهد و ارکان اقتدارش مشید بود . دیگرباره احمد شاه افغان عزیمت خراسان و بعلت کناره جوئی امرای الکای مزبور از امیر علم‌خان بمشارالیه مسلط و بمشهد مقدس نیز بصلح و صلاح و وعده دادن مردم بفوز و فلاح مستولی‌گردیده و از آنجا رخت عزیمت بسوی نیشابور و سبزوار کشید . بعضی از امرای اتراک و اکراد و بغایری و قلیچی و یموت للوئی و سپاه موفور بسرکردگی ابراهیم خان و تقی‌خان و عباسقلی خان بغایری و علی خان قلیچی ازترک و عیسی خان و ابوطالب خان از کرد بعلت اندیشهٔ سپاه افغان و صاحب بودن بعضی جواهر و خزینه امیر علم خان که در حال انقلاب احوال امیر مزبور بدست آورده تصرف کرده بودند متوحش و از آن دولت مندهش، با کوچ و خانواری از خراسان متواری‌و مصوب مازندران فراری شدند . محمد حسن خان وجود آنها را مغتنم و مقدمشان را محترم و وجود آن جماعت را مصدر مواهب معظم شمرده، در مازندران جای توقف و مکان توطن و املاک و اقطاع و اسباب اجری و انتفاع بایشان داده، در مازندران ابواب تلطف و تکلف بروی امیدشان گشاده و لشکریان آنها را که چهار هزار نفر مردان مرد و دلیران نبرد بودند با سپاه خود منضم ساخت ، علم عزیمت بجانب عراق افراخت و درآن زمان که بطریق تحریر در تقریر سابق جماعت گرمسیری فارس بحضرت سدره اساس طغیان و عصیان بنیاد نهاده، ابواب شورش و غوغا گشاده بودند خبر رسید که مواکب

محمد حسن خان بتوابع فراهان رسیده، لشکری گران بآن حدود کشیده است. حضرت ظل‌الله کشور پناه شیخعلی خان را بمقابله و محمد خان زند را نیز متعاقب بامداد شیخعلی خان فرستاده، در محلی موسوم بسنجان من توابع کزاز در میان آن دو لشکر جانباز کینه گزار مجادله و محاربه آغاز شد. دلیرهای مصاف تیغهای بران را از غلاف بر آورده و رجز خوانان از دو جانب بلاف درآمدند. کالبدها از پیکان فولاد شقه و غبار زندگانی بجاورب قضای آسمانی از ساحت دهر فانی رفته و عروسان عمر و جوانی و زوجات حیات و زندگانی را سه طلاق گفته شد. زمین لاله رنگ شده، آسمان قیر گون و هوا مرکز خاک گشت و صحرا دریای خون، کوس روئین در وسک جوانان شیون فرما و نای زرین در ماتم دلیران فغان افزا گشت. بعد از شداید گیر و دار و تکاپوی نهنگان دریای کارزار شکست بر لشکر این طرف افتاد. محمد خان که شیری بود در بیشهٔ شجاعت و پلنگی در کوهسار بسالت بدست لشکر قاجار گرفتار و او را با قیود مضبوط و اغلال مبسوط روانهٔ مازندران و محمد حسن خان خود در غایت امتنان از بخت کارساز عطف عنان بجانب اصفهان جنت طراز می‌نمود. قهرمان کشور دلاوری با وجود بی‌یاوری و فتنه و فساد جماعت گرمسیری در غایت بی‌باکی و دلیری بعزم قتال و ارادهٔ جدال محمد حسن خان از دارالسلطنهٔ اصفهان رفع الویهٔ شوکت و اجلال و اعلای اعلام استقلال کرده، روی مردانگی بسوی میدان جنگ آوردند. در قریهٔ مسمی بحلول آباد توابع لوک قهاب چهار فرسنگی اصفهان آن دو دریای تپر و تیغ و آن دو آتش بار میغ بیک دیگر رسیده، حصاری از آهن و روی از دو جانب برکشیدند. کوس روئین و گور که آهنین از پشت شتران کوه کوهان پشته سرین چون رعد و ابر کوهساری بغرید و نای زرین در عرصهٔ جنگ و میدان کین از درد آن واقعهٔ سهمگین بنالید و بنیاد زمین و ارکان آسمان هفتمین از هول آن رستخیز بلرزید. تیغ بی دریغ سر افشانی آغاز کرد و تیر عقاب طیر روی بشکار طایران جان دلیران آورد و از توپ بنیاد کوب اساس

قصور هستی فروریخت و رعد تفنگ کشور آشوب تکرار بلا بر سر پیر و برنا بیخت و از هول آن صاعقه و رعب آن حادثه جان از تنگ نای تن بسوی مأمن عدم گریخت. کار بر دلیران جانبین سخت و بختیاران را هنگام برگشتگی بخت شد. در آن دریای پر شور و در آن گرداب با فتور نخل بالای بهادران معرکه آرا را آب از سرو پدر از یاری پسر گذشت و در آن بحر عمیق قعر بعید غور یعنی لجهٔ پر خون فلک کشور ملک بیک بارگی غرق گشت. نظر بقلب معلول اکثری از تفنگچیان آتشین زور شعبده باز پای ثبات سپاه متزلزل و قوت و ظفر که همیشه لازم آن لشکر بود بضعف و شکست مبدل گردیده، شکست یافتند و روی از وادی و عنان از میدان دلاوری برتافتند و ملتزمان موکب مسعود و جان نثاران رکاب سعادت نمود در خدمت‌مواکب خدیو گردون عدت بجانب الکای فارس و صوب قلعهٔ شیراز شتافتند. محمد حسن خان وارد اصفهان و کامجو و کامران توقف نمود.

وقایع سال همایون فال لوی ئیل مطابق ۱۱۶۹

دیگرباره آغاز فروردین و هنگام گلشن آرائی ازهار و ریاحین گشته، نقاش ربیع نقشهای بدیع بر صفحهٔ کوه و هامون نگاشت و سردار سپاه کینه خواه‌قوای نامیه رایات خضرای شقهٔ نوباوگان و اعلام گلگون پرچم گل و ارغوان را در دارالملک چمن برافراشت. افغان هزار از آذربایجان گلزار برآمده و ترک تازان لشکر بهمن را نوبت تسلط کشور چمن بسر آمد. دارای‌گیتی گشای گل دیگر بار در قصر شاخسار چمن چهره بآرایش بزم گلشن برافروخت و آتش برق بهاری رخت خس و خار را که بحکم فرمانفرمای دی در ساحت باغ ممهد بود بسوخت. مجلس عید و محفل سعید در دارالعلم شیراز نگار فرمائی‌و بساط آرائی آرایشی که از بدیع پرداز تبت و طراز یافته خلاع بسیار و اقمشهٔ زرنگار سران سپاه و چاکران درگاه را حلیهٔ جیب و کنار شد. محمد حسن خان ارادهٔ یورش الکای فارس کرده، بنه و اقروق را در دارالسلطنهٔ اصفهان بر جا گذاشته، امیر گونه خان افشار ایرلو را حاکم اصفهان و خود با لشکری جرار بصوب فارس ایلغار نموده وچندی در آنجا بیمین و یسار شتافته و بهیچ

وجه مدخلی نیافته و کاری پیش نبرده، بس عنان بجانب مراجعت منعطف و زمام عزمش بطرف بازگشت منصرف گردید. بعد از ورود مواکب محمد حسن خان باصفهان خبر رسید که آزاد خان از آذربایجان حرکت و بسمت عراق عزیمت نموده، عنان استقلال بسوی آن ملک ارم تمثال گشوده است. محمد حسن خان بوصول این (خبر) از دارالسلطنهٔ اصفهان توجه بجانب بیرون و از بیرون راه نورد کوه و هامون گردیده، در خارج دارالمؤمنین کاشان رایات جلالتش سر باوج گردون کشیده، چون دو سه روز در کاشان شمع دولتش محفل فروز بود پیشتازان اردوی آزادخان در بلده المؤمنین قم شورش و تلاطم افکنده، محمد حسن خان با آن مقدار جمعیتی که داشت معارضه و مقابلهٔ با لشکر گران آزاد خان را بر خویشتن صلاح و آن مجادله را موجب فوز و فلاح ندیده، از راه سیاه کوه و مرنجاب سبکی بخش عنان و گرانی ده رکاب و باعمال خوار و ورامین رسید، از آنجا راه‌نورد مراحل مازندران گردید. آزادخان بعد از قطع طریق بدارالسلطنهٔ اصفهان دخول و رسم خویش و عادت پیش را معمول و یک چند توقف نموده، بتدارک لشکر و اسباب تهیهٔ سفر مشغول شد. بعد از مرمت احوال و تعمیر ارکان استقلال در غایت اعزاز و اجلال عزیمت تسخیر مازندران را در خیال آورده، از دارالسلطنهٔ اصفهان رفع رایات آسمان شان و مرحله بمرحله با نهایت تعجیل هم عنان براه مقصود عنان بر یکران سپرده، تا ماه رایتش از افق فیروز کوه طالع و برق خاطف شوکتش از نواحی مازندران لامع گشت. محمد حسن خان محمد خان قاجار قوانلوی عموزادهٔ خود را که بیگلر بیگی الکای دارالمرز بود با گروهی از لشکر بضبط معبر آمل مقرر و بسایر معابر نیز مستحفظ فرستاده و ضبط هر معبری را بفرقه‌ای از اهل ولایت و گروهی از سپاه با جلادت داده، خود با بقیهٔ عساکر در محل علی‌آباد که در سر راه فیروز کو واقعست توقف کرده، چون اوسع و انسب طرق مازندران راه فیروز آوه بود و آن زمینی است سنگلاخ و کوهیست شماخ آزادخان در دخول آن گستاخ نگردید، عنان بازپس کشید و از فیروز کوه مراجعت کرده، از راه طالقان روی بقزوین آورده، از قزون عزم تصرف گیلان زمین نموده، مسالک مصاعب آن حدود را بپای سعی پیموده

و بر الکای گیلان تسلط یافته ، امیر گونه خان افشار که در آنزمان از جانب محمد حسن خان مستحفظ گیلان بود فرارا" بسوی مازندران شتافت . محمد حسن خان را در آنزمان زیاده از هفت هشت هزار نفر لشکر در معسکر نبود ، بسوی آمل توجه نمود . یک چند در آمل توقف و ارادهٔ ایلغار بسوی گیلان و تدمیر آزادخان بر خاطر اشرفش ساری گردید .

ذکر ایلغار محمد حسن خان بجانب گیلان و هزیمت آزادخان افغان

کیفیت بنحویست که محمد حسن خان از رفتن آزادخان بالکای گیلان و تصرف بلدهٔ رشت مخبر و مطلع گشت ، در بلدهٔ آمل که بسمت گیلان اقرب بلاد مازندرانست توقف و قشلاق و بکلی متوجه تدارک اسباب یساق گردیده ، در آنسال برفی عظیم بارید ، شداید سرما و سورت برودت هوا بمرتبهٔ اعلی رسید . چون یک دو ماه آزادخان در گیلان و محمد حسن خان در آمل مازندران توقف نمودند محمد حسن خان مهیای قلع مادهٔ مستولی بر مزاج گیلان و از راه کنار دریای خزر که شارع معهود است سلسله جنبان محرک حشم و حشر و بطریق تعجیل بی سپر گشته ، بسرعت برق و تندی باد شرق از کنار دریا گذشت و چنان در سرعت مبالغه نمود که احدی از آن لشکر طریق گیلان را نتوانست پیمود ، چنانکه خبر توجه محمد حسن خان بهیچوجه بگیلان نرسیده و احدی ازپیش خبران سپاه افغان از آن واقعه با خبر نگردیده ، عبدالعلی خان عرب عامری که از جانب آزادخان مأمور بضبط طرق مازندران بود در رودسر که محلیست در چهارفرسنگی لاهیجان سنگری متین و بیشه‌ای حصین بسته . یک طرف آن بدیاری اعظم و جانب دیگربحیره‌ای بلغت گیلان زمین مشهور بمرداب متصل و بجنگل‌و بیشهٔ صعب پیشه مشتمل‌و تسلط بیگانه بآنجا غیر محتملست که در کمال اطمینان نشسته بود و کذلک خسروخان مکری ایشیک آقاسی دیوان آزادخان نیز سنگری نهاده ، با چهار هزار الی پنجهزار نفر از لشکر بمتانت (پشت) سنگر داده ، محارست را آماده بود . محمد حسن خان که بطریق تحریر خامهٔ دو زبان راه نورد طریق تعجیل گردید

غافل از سنگر عبدالعلی خان رسیده ، برسنگر صعب حمله آورده عبدالعلی خان و لشکر او که در مهد بی‌خبری آسوده و در بستر غفلت خوابیده و غنوده بودند از قضیه آگاه و متوجه بتنظیم لشکر و سپاه گشته ، اندک تک و پوی کردند . لشکر محمدحسن‌خان بر سنگر مستولی و سنگر مزبور رابغلبه‌بدست آوردند . عساکر عبدالعلی‌خان از معرض مذکور گریخته واکثری بدریای طرفین ریخته و در پیمودن طریق عدم با مقتولین معرکه رفیق شدند . معدودی که از آن معرکهٔ پر مهلکه خلاص یافتند بسوی لاهیجان شتافتند و نیز از ورود لشکر شکسته متوحش و روی از محافظت خود برتافتند . فراریان سپاه عبدالعلی‌خان و متواریان لشکر خسرو خان مکری با عساکر مأمور برشت وارد گشته ، آزادخان را پای ثبات و قرار از جای و قوت و قدرت از دست وپای رفته ، امکان خودداری و طاقت پایداری امیر و مأمورنماند . آزادخان در روز شیوع این خبر و ورود و شکست لشکر بنه و اغروق واثاث و اسباب دولت رابر جا گذاشته ، رایت عزیمت بجانب دارالسلطنهٔ قزوین برافراشت و او را فرصت نشد بعضی از ملتزمان رکاب خویش را که‌دربلدهٔ رشت حضور داشتند با خود بردارد فکیف اکثر لشکریان را که بقراء و اطراف بلوکات نشیب و فراز رفته بودند از قضیه آگاه و با خویشتن همراه‌تواند نمود ؟ محمد حسن‌خان باستعجال وارد رشت ، دوسه روز بجهت آسودگی لشکر و تهیهٔ اسباب سفر مقیم گشت واز آنجا بعزیمت الکای آذربایجان‌و تسخیر و تصرف قلعهٔ ارومی از الکای گیلان سبک عنان برگشت واز راه کنار دریای خزر وباب‌الابواب واعمال طوالش عبور و در قزل‌اباغ توقف نمود .

ذکر وقایع سال خجسته فال سنهٔ ۱۱۷۰ و مأمور شدن شیخعلی خان بدارالسلطنهٔ اصفهان

باز نوروزشدوگشت دگرفصل بهار — قمری آمدبفغان‌نغمه‌سراگشت‌هزار
گل بیاراست‌رخ‌ولاله‌برافروخت‌چمن — سروپاکوب شدودست‌فشان‌گشت‌چنار
ریخت ازابرربیعی بچمن‌لوءلوءتر — ریخت‌ازبادبهاری‌بدمن مشک تتار

بهار عالم آرادرفضای‌کوه‌وصحرا ازبرگهای خضرا وگلهای حمرا سرادقات اطلس

و دیبار ابر افراشت و نقاش صنیع با قلم نامیه بر ورق خاک و صفحهٔ مغاک نقشهای بدیع و صورتهای غریب بنگاشت. افغان زاغ و زغن که در فصل بهمن در عرصهٔ باغ و چمن زلزله افکن در برخاستن نغمهای چکاوک و هزار فرونشست و شیرازهٔ لشکر های دی از صولت تهاجم سپاه بهار و هجوم عسکر گلهای آذار از هم گسست. حصون حصین باغ و بستان و قلاع متین گلشن و گلستان بضربت خوشگوار بی‌دریغ برق بهاران مفتوح گشت. حضرت ظل‌الله لشکر پناه در دارالعلم شیراز ممهد بساط سرور و نشاط و ناظم آلات فرح و انبساط گردیده، از تجرع رحایق گل رنگ ریحانی و تمتع اقداح عقیق گون اغوانی داد بهجت و کامرانی داده، ابواب خزاین و قفال دفاین را بمفتاح جود و کرم و مقلاد لطف و نعم بر روی طبقات امم و اصناف اهل عالم گشادند. جیب و دامان صغیر و کبیر از سیم و زر غیرت معدن و کان و آستین و گریبان برنا و پیر از عقود گوهر و مرجان رشک قلزم وعمان شد. بعد از انقضای محفل عید سعید شیخعلی خان زند و فوجی از بهادران زند دشمن گیر عدو بندرا مأمور بدارالسلطنهٔ اصفهان و منصوب بتنظیم امور عراق فرموده، روانه نمودند. خود بدولت و اقبال عازم تسخیر کوه گیلویه و تنبیه وحشی صفتان بهایم کیش و روباه وشان خدیعت اندیش الوار که اهالی آن دیار و غولات جبال و کوهسارند گردیده، مراحل محل مزبور باقدام برق پویگان باد خرام یعنی آهوان دشت نورد تیزگام نوردیده، مواکب نصرة کواکب بخارج شهر بند بهبهان که اعظم امصار کوه گیلویه است نزول و قلعهٔ مزبور محصور و نقطه‌وار مرکز دایرهٔ سپاه منصور شد و با وجود آنکه آن ولایت از جملهٔ گرمسیرات آتشین هوا و غیرت افزای کوه در حدت گرماست که در ایام تموز که نسیم صبا چون کانون پر سوز و باد شمال شراره ریز آتش افروز بود در اطراف قلعهٔ مذکور منزل و بالاخره لشکر ظفر اثر و شمایل بجدار و دیوار قلعه شامل و آن حصن حصین را که رفعت بروجشن انیف سماک و فراز کنگره‌اش حلیف افلاک بود مفتوح ساخته، وکلای سرکار معدلت مدار امور کوه گیلویه بر وفق عدالت و رعیت

پروری و مقتضای رافت و عطوفت گستری که شیوه حمیده و شیمهٔ کریمهٔ آن حضرت بود مضبوط و رایت مراجعت بمستقر دولت برافراختند.

حرکت موکب محمد حسن خان از مغان و تسخیر قلعهٔ ارومی و شکست آزادخان

چون نوروز فیروز درگذشت و هنگام سرسبزی کوه و بیابان گردید، علوف دواب بحکم خالق خاک و آب از صفحات حجر و تراپ مهیا گشت، محمد حسن خان عزم محاصرهٔ قلعهٔ ارومیه که محکمهٔ دولت آزادخان و مأمن عورات و نسوان جماعت افغان و یوسف خان هوتکی خازن آن گنج روان بود نموده، از موغان حرکت و کوچ خود را بارومی رسانیده، اطراف قلعه را فرو گرفت. چون یوسف خان را با آن مقدار جمعیت که داشت طاقت مقاومت سپاه محمد حسن خان در جنگ مواجهه نبود در قلعهٔ مزبور محصور و بانتظار مقدم آزادخان اسباب قلعه داری فرو چیده، متحصن گردیده، آزاد خان بعد از شکست گیلان در ورود بقزوین توجه شکستگی احوال و افتضاح خود کرده، یک چند در آنجا آرمیده و تدارک اسباب یساق بعزم سایر ولایات عراق نموده، چون توابع فراهان را مضرب خیام عز وشان ساخت و رخت نزول در آن ناحیه انداخت اهالی آن ولایت باستظهار بعضی حصون حصین و جبال رفیع متین بآزادخان عصیان ورزیده، متوجه افروختن شرر و آتش شور گردیدند. آزاد خان مشغول کار آنها و کار اطفای نوایر فتنه و غوغا بود که ورود محمد حسن خان و محاصرهٔ قلعهٔ ارومی را مسموع و اخبار موحشه سمع او را مقروع گشت، سراسیمه وار بجانب آذربایجان عطف عنان و ادهم عزم را بجانب تبریز جولان نمود و از جانب گروس و نواحی مکری قدم سرعت بصوب قلعهٔ ارومی گشود. چون قرب مواکب آزاد خان گوشزد محمد حسن خان چهار پنج هزار نفر از لشکریان خویش را در اطراف حصار برقرار و خود بجانب آزاد خان ایلغار، در موضعی که شش فرسنگ مسافت بقلعه فاصله داشت لوای گیر و دار برافراشت

رعد کوس بغرید و نای رزم بنالید، از ضرب تیغهای فولاد اندام بسیار از روئین تنان چاک و پیکر یلان آتشین خوار از آب تیغ بهادران رزم جو در رهگذر باد پایان خاک شد. بعد از کر و فر بسیار نخستین بار شکست بر سپاه سواران محمد حسن خان افتاد. افواج کثیری عنان بصوب وادی فرار گشادند. محمد حسن خان با معدودی از سواران اقربا و نزدیکان بر سر افواج پیاده ایستاده، در آن حین شهباز خان دنبلی که از اعاظم سرداران آزاد خان بود با افواج توابع خویش راه قلب سپاه محمد حسن خان از پیش گرفته، تا بمشارالیه ملحق و متفق گشت. این معنی موجب شکست ارکان دولت و کسر قوایم صولت آزادخان گردیده، از میدان جنگ مضمار نام و ننگ رخت سلامت بیرون کشیده، بطریق فرار مرحله نورد جوانب اکراد یزیدی و بلباس شد. محمد حسن خان بعد از برگ ریزان شجرهٔ دولت و خزان بوستان آزادخان مراجعت بارومی و فتحعلی خان افشار و سایر سر خیلان سپاه آزادخان مأیوس و هبوط کوکب بخت او قرین ندم و افسوس گشت وسایط بجهت مصالحه بمیدان انداخته، نیز بحضور شتافته، سمت ملازمت دریافتند. چون یوسف خان هوتکی از جانب آزادخان از برای موافقت وسایل‌ساخته مقالید قلعه را تسلیم و عزیمت طرفداری آن دولت را تصمیم نموده، محمد حسن خان از جماعت افغان فوجی سوار ملتزم موکب خویش و تتمه را با خانه و کوچ و اموال و اثقال بسرکردگی یوسف خان مزبور روانهٔ مازندران و امر بتوطن و توقف نموده و از آنجا متوجه اعمال‌گنجه و قراباغ گشته ودر قلعهٔ شیشه که در تصرف پناه خان جوانشیر بود تاختن آورد. لیکن کاری از پیش نبرده، مراجعت و فتحعلی خان افشار و شهباز خان دنبلی و بعضی اعیان آذربایجان را مصحوب خود ساخته، رایت عزیمت بصوب عراق و دارالسلطنهٔ اصفهان افراخت. چون دارالمؤمنین کاشان محل نزول و متوقف‌خیول او شد شیخعلی خان زند و معدودی از عساکر فیروزمند که بفرمان قهرمان عدوبند دراصفهان توقف داشته نظر بکثرت

جنود محمد حسن خان صلاح در توقف ندیده، رخت مراجعت بجانب فارس کشیده، راه شیراز برداشتند.

سال میمنت منوال ۱۱۷۱ و وقایع آن زمان فرخنده توأمان

چون بطریق مسطور شیخعلی خان بنا بر صلاح وقت مراجعت بشیراز و مواکب محمد حسن خان در اصفهان نزول اعزاز نمود دست بر اخذ مایعرف سکان و اوطان آن بلدهٔ طیبه گشاده. بجهات مختلف غنیو فقیر و صغیر و کبیر را معذب داشت و بر بیچارگان محصلی غلاظ و شداد می‌گذاشت، بحدی که عهد ستمهای ضحاک تازه شد و رسم جفاهای نادری تازه و تجدید گشت. دید های خونبار که بعد از دولت نادرشاه هنوز در ماتم کشتگان خویش از گریه و زاری و اشک افشانی و سوکواری بس نکرده بودند خون حسرت باریدن از سر گرفتند و مشتی ستم دیده که از جفای آن شهریار ستمگار در قید حیات مستعار مانده بودند دل از جان شیرین برگرفتند. گردون که یک چند بنای مدارا با آنها نهاده بود باز آغاز ستمگری کرد و چرخ بی‌مروت رسم جفاهای فراموش کرده را بیاد آورد. خانه‌ای نبود که آه و فغان اهالی آن بکرهٔ اثیر نمی‌رسید و کاشانه‌ای کس نمی‌دید که ناله و خروش ساکنان آنرا بمسامع صوامع اعلی نمی‌شنید. آتش قحط و غلا شعله ور شد و شرارهٔ تنگ دستی و بی‌نوائی برق خرمن هر خشک و تر گشت. گرسنگان بی‌نوا در حسرت نان چشم بر قرص خورشید دوخته بودند، تنگدستان بیچاره از برای پختن خیال خام در تنور گرم سینه از شعلهٔ آه آتش افروخته، از شوق گندم سینها چاک بود و از حسرت نان دیدها نمناک. از خوردنی بغیر از لخت جگر نشانی نبود و از آشامیدنی بجز از خون دل نامی نه. اگر چه ابر رحمت در آن سال رشحه‌ای بر کشت امیدواران نبارید اما از هر چشم صد چشمهٔ خون گشاده بودند و هر چند از سحاب کرم قطره‌ای بر مزرع دل افشانیده از خون جگر سیراب می‌کردند، برنا و پیر از حسرت میوه نهال

شوق در حدیقهٔ خاطر نشانده‌و از چشمهٔ چشم آب روی آن افشانده.
با وجود آنکه غلات را که کمیاب و ملاقاتش بخیال و خواب بود خرواری بمبلغ ده تومان داد و ستد می‌نمودند هر روزه بقدر پانصد خرواری غله و مقدار خطیری روغن گوسفند و برنج و قند و عقاقیر و غیره که محاسبان و هم اندیشه از حساب آن عاجز بودند بجهت سیورسات و اخراجات آن سر کار ضرورت داشت و رعایای بیچاره را که از سرانجام قوت عیال خویش عاجز بودند بمهم سازی آن مبلغ خطیر که هرگز خیال آن بخاطرشان خطور نمی‌کرد تکلیف می‌نمودند و آن بی‌نوایان هر روز از صدمهٔ محصلین وداع جان شیرین می‌کردند و سرانجام بهیچ وجه صورت حصول نمی‌بست. مختصر کلام تا مدت هفت هشت ماه آتش این فتنه شرار افکن خانمانها و شعلهٔ این آشوب برق خرمن دودمانها بود، ایام دی سپری گشته، محنت زدگان گلشن از بیداد سپهدار بهمن رهائی یافتند. محمد حسن خان زیاده توقف خود را فوق قوت و قدرت اهالی اصفهان یافته، عزم الکای فارس و تصمیم صوب شیراز بر خاطرش خطور کرد.

سال میمون ۱۱۷۲ و وقایع آن زمان فرخنده نشان

دیگرباره نیر اعظم و عطیه بخش عالم پای در پای حصون حصین حمل نهاده، سپاه بهمن که در دارالسلطنهٔ چمن قشلاق نموده بودند بار مسافرت بستند و نام آوران قـوای نامیه بفرخی و فیروزی بقلعهٔ گلشن درآمده، بر مسند حکمرانی نشستند و سرداری که با لشکر گران برف و باران محیط حصین جهان را فرو گرفته بود از شوکت سپهدار بهادر بهار شکست یافته، روی بدارالمرز هزیمت نهاده وفرمانفرمای سپاه ربیع سلطان بهار برپا شد و از شمشاد و عرعر الویهٔ اجلال و جهانبان آذر فلک فرسا دلاوران و سرهنگان نامیه را بضبط الکای دلگشای باغ و بوستان و کوه و بیابان فرمان داد، سرو و صنوبر جلال ازگل‌ـ های آذری خودهای زراندود بر سر نهاده و دلبران جویبار از حلقهای موج زره داودی در بر کردند. دامن جویبار از جوشن لاله چون

فضای کارزار گلگون شد و کنار کوهسار از هجوم شقایق مانند کنار دلبران جنگی پر خون. حضرت گیتی پناهی در خطهٔ دلنواز شیراز و ساده طراز محفل اجلال و اعزاز گردیده، از بذل خلاع آفتاب نظیر و ثیاب زرتار پرنیان و حریر بر و دوش جمهور اعزه و اعیان کشور و جمیع وضیع و شریف لشکر زینت و زیور پذیرفت. بعد از انقضای بزم نوروزی بمسامع والا رسید که محمد حسن خان بفکر خروج از دارالسلطنهٔ اصفهان افتاده، در تهیهٔ اسباب و سرانجام آلات محاربه میباشد. بندگان ظل‌اللهی خبر آمدن او را پیش‌آمد کار و مقدمهٔ فیروزی و اقبال شمرده، در کمال بی‌ادبی و بی‌التفاتی زیبندهٔ مسند عشرت و کامرانی بودند. خان مشارالیه نیز از تدارک یورش فراغت یافته، سلسله جنبان آن گروه انبوه و در باغ سعادت آباد و چند روز هم رایات عدوان در آنجا بر پا داشته، بقیةالسیف ستمدیدگان را از تشدد محصلان جفا کار که بجهت سیور سات و سایر ضروریات تعیین کرده، لازمهٔ اذیت و آزار و نهایت ایذا و اضرار رسید. پس حسین خان قاجار دولو را که از جملهٔ دشمنان و بظاهر دوست بود بایالت اصفهان و امارت آن خطهٔ بهشت نشان نصب نمود. رایت حرکت بصوب فارس گشود و از راه آباده که آبادی آن نسبت بسایر شوارع بیشتر و حصول ذخیره و آذوقه در آنجا ممکن و میسر بود طی مسافت نموده و از تل بیضا عطف عنان بصوب فهلیان و کازرون نموده، مختصر کلام بالاخره در چنار راه یک فرسخی شهر شیراز رخت اقامت انداخته، بلوازم گیر و دار و تهیهٔ آلات کار پرداخت. نصیر خان لاری که پا به بخت خویشتن زده، مدتی بود که دم از مخالفت دولت دوران عدت می‌زد و بنهجی که سابقاً مذکور شد موکب نصرة کوکب در اوایل تسخیر فارس یک دفعه بعزم تنبیه او نهضت فرموده، بعلت مشاغل کلیه که آن حضرت را پیش آمد فرصت نشد که بکلی قلع افساد مواد گردیده، نشد که باو بپردازند. ورود محمد حسن خان را موجب ترفیه حال خویش دانسته، با گروهی از تفنگچیان لاری و گرمسیری در خارج از شیراز بمعسکر محمد حسن خان ملحق و

بگمان آنکه بظلمت شبِ عدت اختر و کوکب راه بر مهر جهان افروز می‌توان بست در معاندت آن دولت با محمد حسن خان هم عهد و همداستان شده. مختصر سخن چون ضمیر منیر حضرت گیتی پناهی مشرق انوار غیبی بود، بیقین می‌دانستند که جناب خان نظر بسستی رأی وعدم استحکام دولت شیرازهٔ جمعیت او خود بخود از یک دیگر خواهد ریخت و استقبال ایشان را بهیچ وجه برنجه شدن غازیان و ریختن خون مسلمانان (حاجت) نیست. او را مانده و وجودش را نابوده انگاشته و در باب مجادله و مدافعه بهیچ قسم معترض مشارالیه نشد. بفراق بال و رفاه حال در محافل اعزاز و اجلال از وصال شاهد حور لقا و گلرخان ماه سیما کام ستان بودند. چون اکثر اهالی اعمال و توابع فارس بپشت گرمی اقبال مصون از زوال داور بحر نوال در قلاع و حصون خود متحصن و هیچگونه مدخلی بجناب خان نداده بودند ابواب ذخیره و آذوقه را بر روی او بسته، بامید انجلای آفتاب دولت دوران عدت که بعلت اینگونه حوادث فی‌الجمله غبار انکساف گرفته بود نشسته بودند. هر روز صبح که دهقان قضا در مزرع سبز فلک پرده از روی خرمن خورشید بر می‌داشت ملتزمان معسکر محمد حسن خان با دواب بسیار جهت تحصیل قوت روی امید باعمال و امصار اطراف و اکناف آورده، هنگام شام که مهر خاوری از ساحت چمن‌نیل فام با روی زرد و کاسهٔ تهی روی بعزلت خانهٔ مغرب می‌نهاد با کمال خجالت زدگی با دست خالی مراجعت نموده، بغیر از ذخیرهٔ حسرت و ناامیدی چیزی با خود نمی‌آوردند و جمیع ملازمان آن سر کار از اعالی و ادانی شب و روز بجز خون دل و لخت جگر لقمه‌ای نمی‌خوردند. دواب اردو از حسرت کاه متصل چشم بر انبار کاهکشان دوخته بودند و از آرزوی جو دیم روی امید بر خوشهٔ سنبله و خرمن پروین گشوده، هر گیاهی که سر از نهانخانهٔ خاک بر می‌آورد بمصرف غذای خداوندان دواب رسیده، دواب بیچاره را نصیبی از آن نبوده، هر نباتی که سر از حجاب تراب بیرون می‌کرد صرف قوت آقایان عالی جناب

گردیده، مشام امید حیوانات بی‌زبان بوئی از آن نمی‌شنود. دلیران جنگ‌جو را از غایت گرسنگی چنان دست و پا از حرکت افتاده بود که قادر بر تردد نبودند، تا باجرای آلات حرب چه رسد و مبارزان تندخو را از کمال بی‌قوتی چنان بی‌قوتی روی داده بود که قدرت بر حرکت نداشتند، تا از استعمال ادوات طعن و ضرب چه آید؟ القصه کار اردوی خان و سرکردگان بپریشانی و بی سر و سامانی رسید، ارکان تاب و توانشان بکلی متزلزل گردید. بس با خود قرار دادند و بنای کار خود در آن نهادند که جمیع دواب اردو را با بعضی از لشکر بصوب بلوک اردکان که حصول آذوقه بآن مکان گمان می‌رفت فرستند، که شاید مشتی قوت که قوتی حاصل شود بچنگ آورده، از بیم هلاک رهائی یابند. بمرتبهٔ ده دوازده هزار دواب بارکش تعیین و دو هزار لشکریان را بآنها قرین و روانه نمودند. حضرت گیتی پناهی بانهای اخلاص کیشان از حقیقت حال آگاهی یافتند. شیخعلی خان را با بعضی از هزبران معرکه آرا و گروهی از شیران بیشهٔ وغا بر سر راه آنها تعیین و مقرر فرمودند که در هر جا بآن جماعت تلاقی نمایند از در مجادله درآمده و میان آن فرقه و مقصود حایل آیند. شیخعلی خان بر حسب فرموده راه مقصود را (پیموده)، نخستین در قریهٔ موسوم بجویم بابوالقاسم خان نسقچی باشی محمد حسن خان که با دویست سیصد سوار چند اول بنهٔ مذکور بود برخورده، با سهل وجهی خان مزبور را با اعوان او اسیر و مقید، روانهٔ حضور داور گردون سریر، در محل دیگر مسمی بپل دوزخ با لشکریان مستحفظین دواب ملاقات و از طرفین حمله‌ور گردیده، باندک داروگیری شیخعلی خان و بهادران رستم نشان بر آن گروه پریشان غالب و قبل از آنکه مطایای آمال ایشان از تحصیل آذوقه گران بار شود بجمیع دواب و اغنام وعساکر و اسب و یراق و اسباب طمطراق و آلات یساق را گرفته، بدرگاه عرش رواق خدیو آفاق ایصال و الحاق نمودند. بندگان کشور پناهی بشکرانهٔ این عطیه که فی‌الحقیقه از جملهٔ فتوحات عظمی بود جمیع دواب و غنایم را بدلیران ظفر هم عنان

بسویت در میان آنها قسمت فرمودند. هر کس را در خور مرتبه و مکان از خزانهٔ عاطفت نیز انعام فرمودند. چون حقایق این خبر باردوی محمد حسن خان در رسید و میان صاحبان دواب و خداوندان آلات و اسباب مشتهر و منتشر گردید، یک باره دل از جان و امید از دولت محمد حسن خان برگرفته، بر تخریب اساس آن دولت یقین کلی حاصل کرده، پیوسته رای بتدبیر و چارهٔ کار خود آورده، خلاصی می‌جستند، که بلکه جان بی سامان را از ورطهٔ مهلکه خلاصی داده، خود را بعزلت گاه اوطان خویش رسانند. مختصر کلام در روزی که جناب خان بهزار حیله اساس جمعیت خود را بر پا و مردم را بصد افسون بر جا داشت، شب بیست و ششم شهر شوال المکرم نیز اعظم از شجر قلعهٔ گردون دل بر گرفته، آهنگ فرار بصوب دیار مغرب نموده، نخست جمعی از جماعت افاغنه که بعد از شکست آزاد خان قلادهٔ متابعت دولت محمد حسن خان را بر گردون نهاده بودند، چون بنای دولت او را در آن هنگام سست و انجامش را بدیدهٔ بصیرت از نخست دیدند، از سنگر پای فرار گشاده، روی نیاز بدرگاه عرش انباز خدیو عاجز نواز نهادند. چون خبر فرار افاغنهٔ مزبور در اردوی خان مذکور شایع شد شورشی عظیم حادث گردیده و جمعی از عساکر که بضبط سنگر مأمور بودند مرکز خود را خالی گذارده، هر کس خود را بر اسب سواری رسانیده، روی بجانبی می‌نهادند. هر شخصی خویش را بگوشه‌ای کشانیده، عنان بمامنی می‌دادند. دلیران نامجو خیمه و خرگاه و اساس اسباب را بر جا گذاشته، روی ببیغوله‌های گمنامی می‌گذاشتند و شیران تند خو دست از امتعه و اقمشه، بل از زن و فرزند برداشته، وجود آنها را نابود انگاشتند. الغرض واقعهٔ غریبی حادث و شورش عظیمی سانح گردیده و محمد حسن خان خویش را از خیمهٔ خاص بیرون افکنده، از جمیع آن گروه انبوه که دشت و کوه از هجومشان ستوه بود بغیر از معدودی چند از خاص اثری ندیده، پس لاعلاج بر اسب تیز گام فرار نشسته، از سودای آن خیال خام رست. کیفیت این بشارت بعزم بار یافتگان

درگاه جلال و سعادت اندوزان حریم عز و اقبال رسید . جناب شیخعلی خان را با دسته‌ای از شیران بیشهٔ شجاعت و نهنگان لجهٔ بسالت متعاقب فراریان مأمور و خود بدولت بضبط اثاثهٔ جلالت و اسباب شوکت محمد حسن خان پرداخته ، از نفایس اسباب مبلغهای خطیر که محاسبان اندیشه از حساب آن بقصور اعتراف داشتند و اصل امنای دولت شد .

ذکر قتل جماعت افاغنه در مازندران بدست محمد حسن خان قاجار

چون بنحوی که سبق صورت نگارش یافت محمد حسن‌خان در حین حرکت از اصفهان حسین خان دولو را بحکومت دارالسلطنهٔ اصفهان (تعیین) نموده ، عنان عزیمت بجانب مقصود گشوده بود ، از آنجا که حسین خان مذکور و سایر ریش سفیدان و سر کردگان قاجاریهٔ یوخاری باش که دم از همسری و هم چشمی محمد حسن خان و سایر جماعت اشاقه باش می‌زدند پیوسته از مکاید محمد حسن خان اندیشه مند و از اندیشهٔ او مخوف و ناخرسند و بکلی استقلال او نامرضی خاطرشان بود و از استماع خبر شکست او بغایت مبتهج و مسرور گردیده و حسین خان بارادهٔ اینکه قبل از محمد حسن خان خود را بالکای مازندران انداخته ، آن ولایت که مأمن و مقر خان مشارالیه متصرف و باین علت موجب استیصال او گردیده ، قبل از آنکه احوال محمد حسن خان مشخص و معلوم شود که بعد از فرار از خارج شیراز عزم کدام ناحیه کرده و روی بکدام جانب آورده است از دارالسلطنهٔ اصفهان حرکت و معدودی از نزدیکان خود را همراه برداشته ، راه مازندران پیمودن گرفته ، صفر علی خان قاجار قوانلو این معنی را بمحمد خان بیگلر بیگی مازندران اعلام و او را با خبر از آغاز و انجام نموده بود . چون بنوعی که قبل مذکور شد و مسطور گردید محمد حسن خان بعد از استیلای ارومی و استیصال آزادخان خانواری جمهور افاغنه را که کوچانیده و روانهٔ مازندران و یوسف خان هوتکی را سر خیل ایشان نموده بود ، محمد خان

مشارالیه اعاظم آنها را در شهر ساری سکنی داده، بحراست احوال ایشان اشتغال داشت. در همان روز که خبر شکست محمد حسن خان و عزیمت حسین خان بجانب مازندران بمحمد خان رسید از جماعت افغان مخوف گردید، صلاح کار و عاقبت روزگار خود را در آن دید که قبل از آنکه خبر مذکور منتشر و مشهور و گوشزد نزدیک و دور گردد دیگر باره با وجود اینکه جمیع اعوان و انصار محمد خان از غلامان و عمله زیاده بر شست هفتاد نفر نبودند اعاظم سر کردگان افغان و سر خیلان ایشان را یک یک بتدبیری طلب داشته، همگی را دستگیر و مقید کند و زنجیر نموده و سایر نفری و آحاد جماعت مزبور از گرفتاری سران و سر کردگان آگاهی یافته و از هر سه موضع بیکجا شتافته و سنگر و سپه گرداگرد خویش بسته، متوهم و متوحش نشسته و متوجه حراست خویش بوده، احتیاط کلی می‌نمودند. در شبی که ماه جهان آرا منخسف گردید، شبی بغایت هایل خبر رسید که محمد حسین خان دولو بفیروز کوه که آغاز مازندران است رسیده و جماعت افاغنه نیز در خبر باو متفق گردیده، در قصد غوغا می‌باشند. محمد خان قاجار آن شب هایل را بتشویش دل،بروز آورده، علی‌الصباح آن روز که سپهر فتنه اندوز سر بریدهٔ مهر را بر طشت زرین افق نهاده، محمد خان بیگلر بیگی بفکر سمک و ماه افتاده و محبوسین را نیز چارهٔ کار خود در آن دانست که آن جماعت را بقتل آورده، ظهور این واقعه را موجب یأس محمد حسین خان و ضعف افغانان که اجتماع نموده بودند سازد. نخست یوسف خان هوتکی را که از اعاظم سر خیلان آن طایفه بود مقتول و یک یک آنها را هنگام شام که دامان چرخ نیل فام از خون شفق گلگون و کنار افق مانند بحر پر خون شد، در مرتبهٔ پنجاه نفر از خوانین و سرکردگان آن جماعت را اندام هستی در خون کشیده، خلعت گل رنگ و جامهٔ لاله گون پوشیده و جمیع اموال و نساء. و اطفال آنها بمعرض نهب واسر درآمده، بدست اطرافی و رجاله که بطمع غارت جمعیت کرده

بودند درآمد. وقوع این گونه قتل و غارت موجب جمعیت گردیده، سه چهار هزار نفر از اهل ایلات و مردم مازندران و استراباد بر سر محمد خان جمعیت نمودند. محمد حسین خان بعد از اطلاع بر کیفیت این واقعه و آگاهی از جمعیت محمد خان از دخول مازندران عنان کشیده، از فیروز کوه متوجه هزار جریب و از آنجا باستراباد شتافته و شهر بند استراباد را متصرف و شروع بافساد بطریق مختلف کرد. محمد خان از حرکت حسین خان بصوب استراباد قطع نظر نموده، از مازندران اطمینان حاصل و قلع افاغنهٔ سنگر را پیشنهاد دل ساخت. پس اعوان خود را جمع‌آوری، عزم سنگر افغانان کرده، از آغاز آنروز تا بانجام هر چند مجادله نمود در امیدی بر روی خاطرش نگشود. روز دیگر که لشکر کش مهر انور بر حصن حصین افق مسلط گردید محمد خان مجددا" یورش کرده و روی بسنگر آورده، افغانان بقدر حال در مدافعه کوشیده و بالاخره مغلوب گردیدند. افواج و اعیان و اعوان محمد خان بسنگر ریخته، بآن جماعت درآویخته، جمعی کثیر از آنها بقتل آمده، اموال و جهات و نسوان و احمال و اثقال و منسوبان و اطفان در عرصهٔ یغما درآمدند.

ذکر بقیهٔ احوال محمد حسن خان قاجار و بیان سوانح و وقایع آن زمان

کمیت تیزگام قلم در شاهراه ورق باین قانون و این نسق پای رفتار می‌گشاید که: محمد حسن خان پس از فرار از خارج شیراز با معدودی از متابعین که با او موافقت نموده، راه خدمتگزاری و طریق یاری پیموده بودند وارد باغ قوشخانهٔ خارج دارالسلطنهٔ اصفهان و مرکز حسین خان دولو را خالی دیده، سبقت حرکت او بیشتر موجب تفرقهٔ خاطرش گردیده. زیاده یک دو ساعت در باغ مزبور توقف ننموده، روی براه مازندران گذاشت. بعد از ورود ببلدهٔ طهران فتحعلی خان افشار و شهباز خان دنبلی که تا بآنجا شرایط موافقت را مرعی داشته، گام در گام او گذاشته بودند، ترک موافقت کرده، با وصول رخصت روی

تعجیل بجانب آذربایجان آوردند. ابراهیم خان بغایری و طایفهٔ او که کوچ و بنهٔ ایشان در دامغان متوطن و مدتی بود که در آنمکان متمکن بودند نیز آستین بر متابعت، عنان بسوی دامغان گردانیده. محمدخان با محمد قلی خان دولو را با دوازده نفر دیگر از آقایان قاجار و غلامان که مجموع چهارده نفر بودند وارد علی‌آباد شدند که مازندران باشد و محمد خان بیگلر بیگی مازندران بنحویکه سابق نگارش یافت و جواد خامه بمیدان تحریر آن شتافت بعلت تاخت و تاراج اموال افاغنه در مرتبهٔ سه چهار هزار نفر از ایلات و مردم ولایات و غیره جمع آورده، از اثاثهٔ منهوبه تدارکی کرده بود محمد حسن خان را در علی‌آباد استقبال و جمعیت مزبور مشارالیه را موجب استقلال گردیده، وارد ساری و چند روزی توقف و بمردم اطراف آغاز تلطف کرده، باز گروهی لشکر جمع‌آورده، درخلال آنحال خبر رسید که حسین خان دولو بمجرد استماع خبر ورود محمد حسن خان بالکای مازندران فرزند و زن و جمیع مایعرف خویش را برجا گذاشته، برادران را با خود مصحوب و راه بسوی دامغان برداشته، باتفاق ابراهیم خان بغایری رایت مخالفت افراشته. محمد حسن خان بعد از تحقیق این خبر جمعیت خود را منظم و روانهٔ استراباد و امور آنجا را فیصل داده، متوجه دامغان و ارباب طغیان را محصور نمود. در آن هنگام خبر رسید که‌جناب شیخ علی خان وارد فیروزکوه و از ازدحام لشکر با شکوه صحرا و کوه بستوه آمده، محمد حسن خان باندیشهٔ آنکه شیخ علی خان متوجه مازندران و آن ولایت را تصرف و محمد خان قوانلو نظر بعدم استعداد از مجادله تخلف نماید ترک محاصرهٔ دامغان کرده، روی بجانب مازندران آورده، با خود قرارداد که در الکای مزبور که بجنگل و بیشه و معابر سخت و مضایق پر درخت مشتمل و زمینی بغایت خوفناک و هایل و دخول لشکر بیگانه بآسانی در آن غیر محتملست توقف و بارام خاطر توطن نموده، بالضروره شیخ علی خان صلاح خویش را در تعاقب ندیده، از عزیمت مازندران متقاعد گردیده بود، در فولاد محلهٔ هزار جریب در طی مسافت اندک‌بی‌وقوفی کرده، از فولاد محله تا بلدهٔ ساری را که مسافت زیاده بر دو منزلست در یک

سواری بی توقف بپایان آوردند. چون دشمن نزدیک بود لشکریان اینگونه تعجیل را بر علامت فرار تأویل نموده بود. در ساری هریک پائی بطرفی. گشودند. ترکمانیهٔ یموت که پیوسته آرزومند چنین اوقات و مشتاق چنین اتفاق بودند و میباشند آهنگ تاخت و تاز و دست بر یغماگری دراز کردند و از هر طرفی روی غارتگری بنشیب و فراز آوردند.

محمد حسن خان هرقدر کوشش نمود که آن شورش فرو نشیند، عنانهای گسسته بپیوند تدبیر بسته و از اختلال آن غوغا رسته گردد مفید نیفتاد. بکلی لشکر متفرق و آثار ضعف متحقق شد. لاجرم با بعضی از اعیان قاجار اشاقه باش و فوجی از غلامان که بر جا مانده بودند، آستین بر خدمتش نیفشانده بودند شاه اسمعیل را که بتا بان وقت در ساری متوقف و با وضعی از اسباب آسایش قرین آسودگی و آرامش بود برداشته، رایت عزیمت بصوب استراباد افراشت و مازندران را باهل غوغا باز گذاشت.

چون بحقیقت رفتن مشارالیه بسوی استراباد مفهوم شیخعلی خان و مسموع مبارزان نصرةٔ هم عنان شد علم عزیمت بجانب مازندران افروخته و مضایق بیشه و جنگل را کنام شیران بیشهٔ شجاعت و شوامخ کوه و کتل را مقام پلنگان کوهسار جلادت ساخته، در بلدهٔ ساری متوکل بحضرت باری رخت اقامت و رحل استقامت انداخته، ابراهیم خان بغایری و محمد حسین خان قاجار دولو نیز از دامغان متحرک و در سلک ملتزمان رکاب جناب شیخ علی خان منسلک و طریق خدمتگزاری را سالک شدند.

اما محمد نام مشهور بداود سواد کوهی که سواد کوه ولایت آن بلوکست و در سر کوه فیروزکوه واقع و بلدهٔ ساری من جمع توابع و مومی الیه در دولت محمد حسن خان از کدخدایان جزو بچوبک داری قیام داشت در آنوقت چهل پنجاه نفر از طبریان جنگل گرد و وحشی صفتان بیشه نورد را که تا بآنروز کشاورزان شلتوک کار و تبر بدوشان دهره دار و در هنگام ترقی عوامل نشین و گاو سوار بودند جمع آورده، چون میمونهای بزسوار بر یابوهای جنگلی گرازگردن گاوسم سگ‌دم شیرسر هزبر تن فیل‌گوش خرخروش موش‌تن خرس موی ستبر ساق ضعیف زانوی غوک چشم و گوسفند پشم برنشانده، بجانب اردوی شیخ‌علی خان شتافت. در فیروزکوه

سعادت حضور دریافت. چون مومی الیه اول کسی بود که از مازندران
باردوی جناب شیخعلی خان رسیده و از جملهٔ سایر طبریان پیشتر سالک
طریق خدمت گردیده، بجهت تألیف قلوب سایر طبریان و امیدواری
جمهور اهل مازندران او را لقب خانی داده و محمد خان نام نهاده.
در آن اوقات که مواکب جناب‌خان در عرصهٔ پیدای مازندران توقف
نمودند محمد دادو بنا بر خیانت باطن وشرارت کامن شروع بغمازی
کرده، هر روز یکی از باز ماندگان دولت قاجار را از زوایای اختفا پیدا
کرده، بمعرض تعریض و تعذیب در می‌آوردند و مایعرف آن بیچارگان
را قدری بوکلای سرکار شیخ علی خان داده و تتمه را خود تصرف میکرد و
باین علت صاحب وضع بزرگانه گردیده، بالاخره بحکومت مازندران
رسیده، مفصل آن در موقع مناسب نگاشته میشود.

بیان حرکت موکب جهان گشا از شیراز بصوب طهران

لوای گیتی گشای قلم بدایع رقم و رایت کشور آرای خامهٔ سحر
توأم در فضای صفحه و ورق بدین گونه شقهٔ سخنوری می‌گشاید که:
چون حضرت ظل‌اللهی مملکت پناهی از انتظام مهام فارس کماهی
فراغت حاصل نموده، جیب و کنار جمهور و سران و سروران لشکر منصور
و قاطبهٔ افراد و همگی آحاد سپاه افزون از ملخ و مور را گرانبار زر و
سیم و اثاثهٔ دولت بر جا ماندهٔ محمد حسن خان را که مساوی خراج
هفت اقلیم و موازی نعمای جنت رحمت و نعیم بود بسویت تقسیم
فرمودند جمیع اعیان عراق و اهالی اطراف آفاق که در مدت محاق
ماه منیر دولت آفتاب اشراق بمحمد حسن خان التجا و انفاق نموده،
قدم در راه خدمت گزاری او گشوده بودند در آن هنگام که کوکب مسعود
سعادت نمود از افق نصرة طالع و آفتاب تابان آندولت مجددا" از مشرق
عاطفت حضرت احدیت تابنده و لامع گردیده، دیگر باره همگی روی
نیاز بدرگاه عرش انباز داور عاجز نواز آورده، جرایم خویش و گناه
بیش از پیش را شفیع کرده، روی شرمساری بر راه عفو و اغماض

شهریاری گشادند. حضرت کسری معدلت در بارهٔ هر یک انواع لطف و عنایت معمول و هر کدام را باقسام رأفت و مرحمت مشمول فرمودند، جرایم همگی را بعفو بی‌نهایت مقرون و قاطبه را بانواع کرم و اقسام نعم ممنون فرمودند و تقصیرات سابقه را و جرمهای سالفه را بر روی احدی نیاوردند و هیچ یک را مؤاخذه و باخواست نکردند و بلکه جستجوئی نفرمودند که در آن مدت از اعیان ولایت کدام سالک طریق خدمت محمد حسن خان بوده و کدام در زاویهٔ انزوا غنوده، در گوشهٔ عافیت متقلد بوده‌اند. بلی در نظر عقل دوراندیش قاعدهٔ سلطنت چنین و راه و رسم خرد خرده بین همین می‌باشد، زیرا که بر اولوالابصار معلومست که ضعف و قوت سلاطین صاحب تمکین که در حقیقت سایهٔ خدا و بیشتر از دیگران منظور نظر لطف خالق ارض و سماءاند بنابر مصلحت های نهانی و حکمت‌های بالغهٔ جناب یزدانیست و از ضعف و قوت ایشان خلقی عظیم قوی و ضعیف‌و از شکست و نصرهٔ آنها گروهی انبوه وضیع وشریف می‌کردند. بس غالبیت و مغلوبیت سلاطین بهمه جهت در کلیات مصالح نظام کل و تدبیر و تصرف آن در دست مخلوق نیست. در صورتیکه مشیت ازلی بر ضعف دولت یکی از آن فرقهٔ علیه قرار گرفته باشد از مخلوقات ضعیف و نفوس نحیف آنها چه بر می‌آید؟ از اعانت و یاری (ویا) از اهانت و بیزاری ایشان چه می‌گشاید؟ درین صورت بعد از این که قصر منهدم‌گردیده و دولت صاحبدلی مجدداً" بمعماری لطف حضرت باری مرمت پذیرد و چراغ افسردهٔ شوکت صاحب سعادتی بنور شفقت جناب احدیت بار دیگر روشنائی گیرد لازم می‌آید که آنچه روی داده گناه مشتی مخلوق عاجز ناتوان نشمارند و اقبال و ادبار را بمشیت ازلی منسوب دارندو بشکرانهٔ این عطیه که لطف الهی دیگر باره شامل حال فرخنده مآلشان گردیده و علم سرنگون گشته در دولتشان مجدداً" سر باوج گردون کشیده گناه گناهکاران را بر روی ایشان نیارند و جرم داران را بمؤاخذهٔ تقصیرات گذشته نیازارند، تا این معنی موجب ازدیاد امید امیدواران و باعث مزید خجلت و انفعال شرمساران

و سرمایهٔ رفع بیم و هراس ارباب عصیان گردد، همگی بدل و جان قدم در شاهراه بندگی گذارند و جمهور بجان روی بآستان عبودیت آرند و ازتشویش جرمی که بخود گمان می‌برند بگوشهای دفع‌الوقت بگریزند و چون روبهان بتنگنائی افتاده، از بیم جان با شیر ژیان نستیزند. در تواریخ مبسوط مسطورست که در هنگامی که خاقان چین و فرمانده آن سرزمین بقصد ملک بهرام گور با لشکر افزون از ملخ و مور محرک سلسلهٔ کین و طمع کار کشور ایران زمین گردیده، بنواحی آن مملکت رسید، چون بهرام پادشاهی عاقل و فرزانه و خداوند تدبیر عاقلانه بود چون باطراف کار و آثار روزگار بدیدهٔ بصیرت نگریست یقین نمود که آغاز ضعف دولت او و قوت شوکت خصم کینه جوست، لاجرم بهیچ تدبیری نپرداخته و بان حادثه هیچگونه چاره‌ای نساخته، چون بهرام پادشاهی عشرت دوست بود بعیش و کامرانی نشست و درهای کاخ دولت را بر روی دشمن و دوست (بست)، تا خاقان بدار الملک قریب و کار از صبر و شکیب برگذشت. سیصد سوار نامدار نیزه زن خنجر گزار از افراد لشکر و آحاد برداشته، رو براه آذربایجان گذاشته، خاقان چین اینگونه حرکت را بانهزام بهرام محمول و باطمینان خاطر خویشتن را بطرب مشغول و اعیان لشکر و روٴس کشور در بزم مینا و ساغر همدم مغنی و خنیاگر نشستند. امرای بهرام از اطراف روی بآستان خاقان آورده، باو پیوستند. چون بهرام دشمن را غافل و از امارات لایحه حکم تقدیر را بر ارتقای بنای دولت خود مایل‌و از علامات خارجه لطف الهی را بر احوال خود شامل دیده، بیقین فهمید که روز بدبختی بسر و دولت رفته در بر رسیده، با سیصد سوار نامدار جرار بجانب‌اردوی خاقان ایلغار و برسم پیشروان ثابت و سیار شبها را پیموده و روزها در بیغولهای جبال و صحاری غنوده، چنانکه اعدا از نهضت او با خبر نگردیده، شبی بسر وقت مردم خاقان رسیده، با همان قلیل مردم بر سرادقات خاص او حمله آوردند. خاقان در آن غوغای عام و فتنهٔ بی هنگام بتیغ اعوان بهرام مقتول و

جمیع لشکر او پراکنده بگوشهای خمول گشتنـد. بهرام علی‌الصباح
آن شب را بر سریر خاقان نشسته، با امرای بی‌وفا در سخن پیوسته،
هریک را در مرتبهٔ امکان نوازش و هر کدام را برسم غمخواران پرسش
نمود. در آن (زمـان) مفرشـی از مراسلات اعیان ملک ایـران را
که بخاقان نوشته بودند بنظر بهرام رسانیدنـد. درساعت حکم فرمود
که آتشی بلند بر افروزند و جمیع آن مکاتیب را در آن آتش بسوزند.
چون وزرا آمدند و از سبب آن تفحص نمودند در جواب فرمود کـه:
تا بر من محقق نشود که صاحبان آن نوشتجات چه اشخاص بوده و
کدام فرقه از ملازمان من باستدعای مقدم خاقان سبقت نموده‌اند، تا من
از آنها ملول نشوم و ایشان از من مخوف نگردند. مختصر سخـــن:
جهانبان لشکر شکن نواب اعتضادالدوله محمد صادق خان برادر والا
گهر را بیگلر بیگی جمیع ممالک فارس که تختگاه ممالک فارس که تختگاه
فرماندهان ملک‌عجم و دارالملک کسری و جم بود باضافهٔ گرمسیرات و
بنادر و کوه گیلویه فرموده، انتظام مهام و رتق و فتق ممالک مزبور
را از آغاز و انجام در عهدهٔ اختیار برادر والا مقام نمودند و خود
بدولت عازم یساق الکای فارس و عراق و چاکران دربار گردون مأمور
بخروج و مشغول بکوچ گشتند. پس در ساعتی میمون و طالعی همایون از
خطهٔ دلنواز شیراز رفع رایات گردون طراز و باغ دلگشا را که در جنب
شهر واقع است مخیم خیام اجلال و اعزاز فرمودند. چون ایام محرم‌ـ
الحرام در رسیده بود تا روز عاشور بنا بر احترام حضرت سیدالشهداء
در باغ مزبور منزل و مأوا و بمراسم سوکواری وشرایط تعزیه داری قیام
و اقدام و علی‌الصباح یازدهم شهر مزبور اعلای زرین پرچم و تحریک
اردوی کواکب حشم و بصوب دارالعباد یزد نهضت و بدولت روی بآن
جانب و قرار داد خاطر فیض مظاهر دادند که بلدهٔ طهران که وسط
الکـای عراق و آذربایجان و دارالمرز و خراسان واقعست نظـر
بقرب مازندران بجهت اتمام کار محمـد حسن‌خان انسب، محل نزول
معسکر قیامت اثر سازند. چون تقی خان بافقی حاکم یزد مردیست
افسونگر پر فن، با دوست و دشمن بسر وعلن برفتار تقالب در کار

خدیعت و از خباثت باطن با سایر و ساکن در کمین حیلت ، با دشمنان
در ظاهر یار و از دوستان در باطن بیزار ، صلاحی دارند سراسر فساد
و عدل اظهار می‌نمایند و تمام جور و بیداد و از غایت رزاقی
غلیانرا حرام می‌دانند و مال مردم را حلال ، شب بادای نوافل قیام
دارند و روز مضیع جان و مال ، بمغرض اغراض فاسد جمعی از
مسلمانان را بدون جرمی بنیشتر جفا کور و بشر انگیزی خیالات مفسده
بی‌تقصیر گروهی از مسلمانان را بتیغ از زندگانی مهجور و با این
فساد باطن در ظاهر خویشتن را بصلاح مشهور نموده ، دکان شیادی
گشوده‌اند ، در مدت تردد آزادخان و محمد حسن خان و اوان
اقتدار ایشان نسبت باین دولت قوی ارکان نیز بعادت خویش و برسم
نفس حیلت اندیش روباه بازی و خدعه سازی پیش گرفته بود . چون
دارالعباد یزد مخیم خیام فلک احتشام و مضرب سرادقات عرش احترام
شد تقی خان مزبور را وخامت رفتار و شئامت کردار عاید روزگار گردیده
و بر حسب فرمان کارکنان دولت جاوید کارش بموٴاخذه و مصادره
رسید و امرش بحبس و قید انجامید . در چند روز توقف موکب
ظفر کوکب دوازده هزار تومان نقد از اموال او بخزانهٔ عامره تحویل و
جنابش ضعیف و ذلیل ، بهمراهی موکب سعادت دلیل بسفر مأمور و
انگشت نمای نزدیک و دور گشت . بعد از چند گاه باز رنگ و نیرنگ
و طرح شعبده بازی ریخته و شفعا بر انگیخته ، مجددا" بحکومت
یزد منصوب و تا حال تحریر که قریب سی سال می‌باشد بکار فتنه
پردازی و روباه بازی و دو بر هم اندازی مشغول و عادت دیرینه یعنی
کید و کینه را معمول دارد و از اعجب عجایب آنکه در زمانی از
ازمنهٔ توقف حضرت در ظل‌الله در دارالعلم شیراز اهالی یزد از بیداد
خان مزبور بجان و از سوء رفتار بفغان و بحضور داور کسری نشان آمده ،
از جور او فریاد و باو هزار گونه بیداد اسناد نمودند . حسب‌الامر
خدیو منصور خان مزبور بجهت مرافعه بحضور مأمور شد . اهالی یزد
بمشارالیه ادعای چهل هزار تومان می‌کردند که برسمی که خوی و

خلق قدیم و طریقه و آئین وخیم اوست عجاله زیادتی نموده و اضافه بر متوجهات حسابی برسم بی‌حساب بدون حجت و کتاب از شیخ و شاب در آن ملک ویران خراب باز یافت فرموده. خان مشارالیه این معنی را منکر و مرافعه بمحکمهٔ شرع انور محول و مخیر گشت مدعیان مبلغ پانزده هزار تومان را باقامهٔ شهود و ابراء از حجج موجود اثبات و لازم بر خان عالی درجات آوردند. مساوی مبلغ بیست و چهار هزار تومان را خان شب زنده‌دار نوافل گزار انکار و مدعیان عجز از اثبات و اقرار کردند. حکام شرع مبین در خصوص مبلغ مزبور رجوع بیمین، محصلین خان صاحب تمکین و دین را تکلیف بانقیاد حکم جناب سیدالمرسلین و چون دعاوی مبلغ مزبور رجوع و دعاوی مختلف و ارباب ادعا بصفات متباین متصف بودند، حسب‌الشرع هشت هزار قسم بجناب خان و اجرای آن بریشان متحتم شده بود. محصلین که بجهت اتمام این مهم و تدبیراین بلای مبرم مقرر بودند خان مزبور را بآستانهٔشاه چراغ که تربت یکی از اخلاف امام موسی کاظم و ملاذ اصاغره واعاظمست برده، جناب خان عالی شان سه روز و سه شب درازای غذای چاشت وشام قسم میل فرمودند و در ظرف آن مدت ازآغاز فلق تا بانجام شفق بجای هرنوع ازکلام تلفظ باسماء جلاله می‌نمودند. هشت هزار قسم و بیست و چهار هزار تومان دینار و درم را بیک جا نوش‌جان و این امر اعجب اعظم را حیرت افزای اهل جهان و عبرت بخش پیر و جوان فرمودند و این واقعه یک جزوی ستم بود که بر یزدیان بی‌نوای پریشان کردند. مختصر کلام: در همه ازمنه و اوان یزدیان ناکام ناتوان از جفای خان ضحاک نشان گیر و مسلمان گمگشته بوادی حرمان و در اقطار جهان متحیر و سرگردان، بدر یوزه‌گری و دربدری میگذرانیدند. عجایب احوال و غرایب افعال که ایراد آن از نوادر حکایات و بدایع روایاتست در طریق معاملات و رسوم و عادات خان علی درجات زیاده ازآنستکه التزام ایراد آن توان نمود، هرگز همگی زبان توان گشود و راقم حروف را بهیچ وجه سابقه با جناب خان نمی‌دارد و هیچگونه کدورتی از او پیرامون خاطر نمی‌آرد ولیکن چون اطوارو اوضاع او از جمله غرایب وآثار و افعالش از مقولهٔ اعجب العجایبست و در حقیقت ایراد و

اظهار مختصری از مفصل آن بسیاق تواریخ لایق و تحریر و تسطیرش بجهت عبرت و حیرت موءالف و مخالف موافق بود، لاجرم بتحریر این مختصر پرداخت و ایراد این مجمل را زینت بخش این صفحهٔ شریف ساخت سخن گوتاه، بعد از معاملهٔ تقی خان دیگری را از اهل دارالعباد یزد بحکومت منصوب فرموده، فقرا و مساکین و جمهور سکنه و متوطنین را مورد اشفاق و الطاف نموده، انوار عاطفت آنحضرت بر وجنات احوال کافهٔ آن دیار تافت و هر کس درخور مرتبه و مکان لازمهٔ انعام و احسان یافته و از آنجا اعلای لوای شوکت وشان، (شهر کاشان) مضرب خیام مجره طناب و مقر سرادقات زرین قباب شد. حکام ساعی باطراف و اکناف بلاد و امصار عراق تعیین و از آنجا ببلدهٔ الموءمنین قم نزول و بلوازم زیارت آستانهٔ بضعة البتول مشغول و مبلغهای خطیر نذور از سرکار فیض مدار بخدمت آستانهٔ مشرفه و سایر ارباب استحقاق وصول یافت. پس موکب نصرة کوکب بجانب بلدهٔ طیبهٔ طهران متحرک و امر اقدس آن جهان حشر دنیای لشکر را محرک شد، در ساعتی میمون و زمانی بفرخندگی مشحون بلدهٔ طهران محل نزول موکب سعادت نشان گشت. از وقایع حیرت افزا و سوانح محنت زا که درین سال از پردهٔ غیب ظهور نمود شهادت محمد رفیع خان زندست. مفصل این مجمل آنکه: محمد رفیع خان خلف بوداق خان عم زادهٔ جناب معدلت انتساب ظل‌اللهی جوانی بود خوبروی و اخلاق حمیدهٔ نیکوئی‌و آثار بزرگی و بزرگ زادگی از ناصیهٔ حالش ظاهر و هویدا و انوار اخلاق حمیده و اطوار پسندیده در ذات فرخنده صفاتش پنهان و در حالی که موکب نصرة کوکب خدیو گردون افراز از دارالعلم شیراز در جناح حرکت و عازم نهضت بودند حکومت دارالسلطنهٔ اصفهان و ایالت آن خطهٔ بهشت نشان را بخان مشارالیه تفویض داشته، اعیان درالسلطنهٔ اصفهان را که جناب شیخعلی خان در هنگام آوازهٔ ورود محمد حسن خان کوچانیده، روانهٔ شیراز و در آن مدت در ظل حمایت عاجز نواز آسایش گزین و بفراغ بال گوشه نشین رفاه حال بودند مرخص و هریک را بمنصبی و خدمتی از مناصب در دارالسلطنهٔ

مزبور تعیین و باتفاق خان مشارالیه روانهٔ موطن اصلی نمودند. چون اندک روزی از ورود حاکم و عمال منقضی شد سبز علی خان زند که همشیره زادهٔ خدیو فیروزمند و برادر زادهٔ شیخعلی خان و بحکومت الکای قلمرو و سرحدات خرم آباد و نظم و نسق امور فیلی و لرستان مأمور و مقرر بود بطریق عبودیت عبور و از دارالسلطنهٔ اصفهان در حالتی که بعزم توجه محال ایالت خود حرکت می‌نمود از رنود جهال و اشرار رجال که در سلک حواشی‌و خدم خان مشارالیه منسلک و نظر بعادت جهال‌و سوء اعمال سالک بودند در یکی از اسواق بفردی از اهل حرفه دست انداز و شلتاق نموده، دست زیادتی گشوده بودند. این معنی معروض محمد رفیع خان گردیده و بگوش ایشان رسیده، چون مشارالیه مردی بود در غایت متابعت احکام شریعت محتاط و نظر بصفای طینت و حسن سیرت از بی‌اعتدالی بنهایت احتیاط، آتش حمیت در کانون خاطرش شعله‌ور و شعلهٔ غیرت در ضمیرش سوزندهٔ خشک و تر و فروزندهٔ خیر و شر گردیده، در نهایت تغیر خود را بمرکوب یکی ازعمله که حاضر و مهیا بود رسانیده، بدون اطلاع و اخبار اعوان و انصار متوجه تعاقب سبز علی خان شده، بمحض رسیدن بخان مزبور حمله و مشارالیه نیز نظر باینکه از نشائه باده از خویش بی‌خبر، با سنانی که در دست داشت پیش آمده، رمح مزبور را بر پهلوی خان مذکور محاذی و زخم کاری باو رسیده، در ساعت عالم فانی را بدرود کرده، بنزهت گاه باقی خرامید. سبز علی خان که قصدش افنای محمد رفیع خان نبود از کردهٔ خویش نادم و پشیمان و از عمل فساد اندیش قرین ندامت و خسران گشته، از اندیشهٔ مکافات وهمی عظیم پیرامون خاطرش گشته، بسرعت برق و تعجیل باد سوی محل ایالت روی نهاد، بلرستان فیلی و سرحدات اعراب شوشتر و هویزه رفته و از خجلت حرکت بتقدیم خدمات کلیه قیام کرده. حضرت جهانبان کشورستان بنابر رعایت شیخعلی خان در مقام مؤاخذه در نیامده و بمرحمت و رافت گذرانیدند. بقیهٔ احوال سبز علی خان مزبور و آنچه بحکم قضا و فرمان ارض و سما ظهور نمود در موقع خود نگاشته خواهد شد.

ذکر بقیه احوال محمد حسن خان و چگونگی اوضاع آن زمان و سایر وقایع آن اوان مسرت نشان بامر خالق انس و جان

بطریقی که خامهٔ ورق نگار صفحه طراز و کلک فرخ انجام فرخنده آغاز بذکر ورود و دخول جناب شیخعلی خان رسید در خلال آن حال خبر رسید که محمد حسن خان با لشکری گران از استراباد حرکت و در بلدهٔ اشرف اعلای لوای جلالت نموده، درخارج این سوی اشرف روی بسمت ساری سنگری متین بسته، در کمال جلادت نشسته است. جناب شیخعلی خان بعزم مقابله و مقاتله از ساری تحریک لوای دشمن شکاری کرد، روی بجانب اشرف آورده و در مقابل سنگر محمد حسن‌خان سنگری محکم بسته و بهادران طرفین در رهگذر تیر و گلوله نشسته، پیوند علاقهٔ جان و تن را از یک دیگر گسسته، آتش کارزار مشتعل و چرخ جفا کار در بی‌آزرمی قوی دل گشته، منادی نای رزمی ندای "ارجعی الی ربک راضیة مرضیة" بگوش رزم آوران می‌رسانید و ساقی اجل از آب شمشیر فتنه جویان را شربت "کل نفس ذائقة الموت" می‌چشانید. مختصر کلام: هرچند شیران دشت نام و ننگ و هزبران کینه جوی خون آشام اهتمام نمودند که کار مجادله از تردد تیر و گلوله گذشته، محمد حسن خان از سنگری که حصار عافیت خود ساخته بود پای جلادت بیرون نهاده، درمیدان‌دلیری بازوی شجاعت گشاید مفید نیفتاده بود، جنود محمد حسن خان در پناه سنگر و دلیران رزم‌آور در خارج برجی و گلوله‌های پر شرر بسر رسانیده، هنگام شام که جنود مسعود ثوابت و سیار با دیده‌های بیدار اطراف سنگر استوار سپهر دوار را فرو گرفته، بحراست مشغول شدند، دلاوران معرکه آرا و نهنگان لجهٔ هیجا اقطار سنگر محمد حسن خان را احاطه نموده، از شوق روز جنگ و تحصیل نام و ننگ تا روز ستاره میشمردند و هنگام سحر که سپهدار مهر انور بکین خواهی سپاه انجم و اختر پای سعادت برکاب چرخ اخضر نهاده، لشکر ظلمت شب و سپاه اختر

و کوکب با هزار تاب و تب پای فرار بصوب دیار مغرب گشاده، جناب شیخعلی خان با قاطبهٔ دلیوان رستم کمند آرش کمان پیکر بدرع و مغفر دلیری و دلاوری آراسته و بعزمیت کینه‌جوئی برخاسته، بر پشت تکاوران بادپا نشستند و در مجاری سنگر صفوف الوف بستند، که شاید محمد حسن خان از حضیض خودداری بیرون خرامد و در میدان نبرد مواجههٔ شیران بیشه گرد آن جماعت سر رشتهٔ حزم و طریقهٔ آن قسم رزم را از کف داده ولی پای جلادت بخارج سنگر نگشادند. شیخعلی خان چنین صلاح دید که از آنجا حرکت و بسوی استراباد نهضت نموده، این معنی رامحرک سلسلهٔ غیرت آن جماعت سازد و مراتب جنگ را بمکان دیگر اندازد. پس آوازهٔ این اراده را بالسنه و افواه انداخته و رایت این عزیمت را برافروخته، توجه بصوب استراباد را وجههٔ همت ساخته و از راه کنار دریا و ساحل بحر طبرستان که راهی غیر معهودست مرحله نورد طریق مقصود گردیدند. چون محمد حسن خان آن بحر ذخار و تلاطم آن دریای خون خوار را خبردار و از مستی غرور هشیار گردیده زیاده توقف در نسگر اشرف را صواب ندیده و باستصواب محمد ولی‌خان چنین قرار کردند که از راه خیابان که شارع متعارف و راه عبور و مرور جمهورست (عنان) بصوب استراباد کشیده و در آنجا بچاره کارش پردازند و با جماعت ترکمان با سهل وجه کارش را بسازند. پس مقارن حرکت اردوی جناب شیخعلی خان محمد حسن خان نیز طبل رحیل فروکوفته، افواج بحر مواج در کنار دریا رسیده، محمد حسن خان از راه خیابان عنان گشای صوب مقصود و راه‌پیمای طریق مطلوب گردیده، هر دو لشکر در آن روز هریک در هنجاز خویش چهار فرسنگ در نوردیدند. اردوی محمد حسن خان وارد کلباد و معسکر شیخعلی خان در کنار در موضعی که بین العسکرین عرض از فرسنگی کمتر بود نزول نموده، افراد هریک از آن دو لشکر و آحاد هریک از آن دو عسکر بجهت تعیین جا و مکان و تحصیل آب و نان باطراف بیشه و جنگل متفرق و متلاشی شدند. چون بنحو مسطور منزلین عسکرین را چندان فاصله نبود در

مکانی از جنگل فرقه‌ای از دلیران طرفین و مبارزان جانبین را با هم تلاقی افتاده، چون اتحاد اضداد و اجتماع شمع و باد از جملهٔ محالات و مقولهٔ خوارق عاداتست فی‌مابین ایشان کار بمجادله کشید و امر بمحاربه انجامید و آواز رعد انباز تفنگ و جوش و خروش دلیران میدان جنگ که غفلةً بیک دیگر ریخته، با هم در آویخته بودند بگوش بهادران جنگ جو و پلنگان تند خو رسیده، جمعی که روز جنگ را شب دامادی و اندوه و شربت جان را عیش و شادی و آب تیغ را شربت نبات و شربت مرگ را آب حیات می‌پنداشتند از هریک از آن دو لشکر گروهی بامداد یاران و از هر کدام از آن دو عسکر فوجی باعانت هواداران خویش برخاستند و در میان جنگل و کنار دریا دو سپاه بتموج درآمده، لطمات آن زورق حیات بسیاری از مبارزان را بگرداب نیستی انداخت. اسبان تازی مانند بط در بحر خون شناور شدند و دلیران غازی از برق شمشیر آتش فکن خشک و تر گشتند. زورق تاب و توان اعوان محمد حسن خان از تند باد حادثه در هم شکسته، از آنجا بسرعت باد دبور و نسیم صبا بجانب استراباد عنان هزیمت گشاد. شیخعلی خان نظر بصلاح و رأفت در تعاقب تقاعد ورزیده، چون محل‌کلباد پایان مازندران و آغاز استراباد بوفور آذوقه وعلف مشحون و نظر تعرب استراباد توقف در آنجا بصلاح و صواب مقرون بود شیران بیشهٔ جلادت و نهنگان دریای بسالت را امر بتوقف محل مزبور و آن مکان را مقر اردوی منصور نمودند. محمد حسین خان دول قاجار که مجملی از احوال او سابق نگاشتهٔ کلک اظهار شد در آن اوان ملتزم رکاب جناب شیخعلی خان و نظر باینکه با محمد حسن خان اظهار عناد و باین دولت جاویدان ادعای اتحاد میکرد و باعتقاد خوددر تضییع احوال محمد حسن خان کوششها نموده ودر سلوک طریق خدمت جم مرتبت پای ترددات گشوده بود در خیال با خود قرار داد که در امر سرداری با جناب شیخعلی خان شریک و سهیم و مدار علیه جمهور ترک و تاجیک باشد. چون از جانب خان مشارالیه کار خود را بر وفق مدعا ندید و مشام

امیدش بوئی از گلهای توقعات نمی‌شنید زیاده بر آن توقف خود را در اردوی شیخعلی خان موجب تفصیل عزیت و کمال مذلت دانسته، محرم کعبهٔ حضور فیض گنجور خدیو منصور شد، روی نیاز بدرگاه بنده نواز آورید. در طهران بشرف تقبیل بساط گردون قماط رسیده، وکلای سرکار وسعت مدار مقدم او را بقدر حال گرامی داشتند و از تفویض خلعت و انعام سر مباهات را باوج سپهر والا مقام برافراشته، جنابش را بیگلربیگی استراباد نام گذاشتند. چون آغاز زمستان و اول نزول برف و باران در رسیده، سپهدار بهمن دارالمرز این طرفه گلشن بار نزول گشاد، سردار سپاه شتا با لشکر گران برف و سرما از نهانخانهٔ مکنون پای بیرون نهاده، کوس رعد و طنطنهٔ صولت سپهدار دی بگوش ابنای گلستان رسانیده و تیغ برق از غلاف ابر برآمده، نوباوگان گلستان را در حزن خزان نشانید. از شدت نزول امطار و کثرت رطوبت آن دیار و صولت برودت هوا و شدت سمیت سرما و اینکه توابع کلباد را بنائی نبود که مانع نزول آب و حایل تابش آفتاب تواند شد شیخعلی خان زیاده توقف کلباد را موجب تصدیع سپاه ظفر انتساب و مورث تضییع دواب دیده، رخت مراجعت بجانب بلدهٔ طیبهٔ اشرف کشید.

ذکر سرانجام کار و پایان روزگار محمد حسن خان قاجار

سپهدار گیتی مدار نظم سپاه کینه خواه الفاظ و معانی را برین نمط در میدان صفحه و مضمار ورق بجلوه‌گری در می‌آورد که: محمد حسن خان بعد از شکست کلباد و نهضت بصوب استراباد کس روانه نزد ولی خان و نجف خان کرد شادلو و ایشان را باعانت و امداد خویش دعوت نموده، بمواعید دل فریب زبان گشود. خوانین مذکور دعوت ایشان را بسمع قبول تلقی نموده، با لشکری موفور و سپاه پیل توان شیر زور که بده هزار نفر می‌رسیدند رایت عزیمت بجانب استراباد کشیدند و کذلک شیر علی خان قاجار شامبیاتی که محمد ولی خان

دولـو قاتل والد مشارالیه و او بعلت تقرب محمد ولی خان بخدمت محمد حسن خان از آن دولت روی‌گردان گردیده و در دشت قبچاق در میان طایفهٔ عاق که یکی از عشایر یموب می‌باشند می‌زیست باستراباد طلب داشته، او را مورد کمال اشفاق و اعطاف ساخته، سر جلالتش را در مقابل محمد ولی خان باوج گردون افراخته و از تفنگچیان استراباد و جماعت کرایلی و حاجی لر و کفشگیری و کتول و سایر فرق و خیول در مرتبهٔ شش هفت هزار نفر دیگر که با اکراد خراسان هفده هجده هزار نفر بودند در معسکر مشارالیه اجتماع نمودند. چون محمدولی خان و برادران او و بنی‌اعمام حسین خان بطریقی که نگاشتهٔ کلک بلاغت ترجمان گردیده در باطن بدولت محمد حسن خان دشمن و نمی‌خواستند که دولت او باعلی مراتب ارتقاء و اسنی مدارج اعتلا رسد، زیرا که چنان می‌دانستند که اگر در کار خود مستقل گردد و دولت بیکباره باو منتقل شود و رفع احتیاج از وجود آنها روی نماید بافنای طایفهٔ یوخاری باش عازم و ابقای ایشان مزاجش ناملایم خواهد بود. پس باین اندیشه پیوسته در کار آن دولت اختلال و همواره بقدر خود در حال او آخرین اضتلال می‌نمودند. محمد حسن خان نیز از کید آنها باخبر و در کمین آن طایفهٔ فتنه‌گر می‌بود. درین حین که حرکت چنین از حسین خان صادر و بدی باطنش ظاهر شد در مقام قلع هوی و افساد جماعت یوخاری باش برآمده و برخلاف دریافت آنها که در هنگام قوت ازو مخوف بودند در هنگام خود در مقام قمع ایشان برآمده، شیرعلی خان شامبیاتی که محمد ولی خان را قاتل والد خویش (و سبب) آوارگی خویش می‌دانست بر قتل محمد ولی خان تحریص و جمعی غلامان بجهت اعانت او تشخیص نمودند. در هنگام صبحی که گردون بی‌مهر سر بریدهٔ مهر را بر سر نیزهٔ خطوط شعاعی کرده، از خلوت سرای باختر بعرصهٔ فضای خاور آورد و دامان افق را در خون شفق گلگون کرد، شیر علی خان مزبور و غلامان مامور را که در پس پردهٔ جفا مخفی و در بستر اختفا مستور داشته، در حالی که محمد ولی خان و برادران و جمعی از اعیان

قاجاران یوخاری باش بحکم محمد حسن خان در مجمع کنکاش مجتمع بودند ، نظر بر علامتی که از برای وقت کار قرار داده شده بود ، محمد حسن خان ببهانه‌ای از محفل برخاسته ، جماعت مذکور که در کمین نشسته ، دل بر ظهور علامت بسته بودند با تیغهای آخته از کمین بیرون تاخته ، محمد ولی خان و سه نفر برادر او را با جمعی از آقایان یوخاری باش که حاضر بودند بقتل رسانید . ابنای طایفهٔ یوخاری باش بزوایای تواری پناه برده ، محمد حسن خان جاسوسان پنهان گرد وپیک‌های راه نورد بجستجوی آنها تعیین نموده ، که بسان جواسیس اندیشهٔ دانشوران حکمت پیشه بکنج کاوی درآمده و یک یک را از گوشهای خمول بیرون آورده ، برخی را مقتول و بعضی را محبوس و محصلان شدید بر باز ماندگان مقتولین و متعلقان محبوسین گماشته و ایشان را بانواع شداید معذب داشته ، اموال و اسباب هریک را بحیطهٔ ضبط درآورده ، بر جماعت اکراد و سایر فرق که اعانت نموده بودند سویت میکرد ، تا آنکه مبلغهای خطیر از نقود و جواهر و امتعه و اقمشه حاصل و بآنها واصل گردیده ، منایای آمال همگی آن طوایف گرانبار انواع نفایس شد . بعد از فراغ از تمشیت آن مهام بفکر خروج از استراباد و مقابلهٔ شیخعلی خان ، با کثرت انبوه و لشکر کوه شکوه از استراباد حرکت و اعلای لوای مناعت نموده ، در نیم فرسنگی شهر بار نزول گشوده ، روز دیگر مسافت فرسنگی را پیموده ، القصه در غایت هموارى و نهایت بردباری بجانب مقصود در حرکت آمده ، اشهب عزمش بحدی آهسته بود که از ساحت استراباد تا صفحهٔ اشرف را که شانزده فرسنگ مساحتست در مدت پانزده روز بپای عزیمت طی نمود ، که گویا مقصود ایشان آن بود که جناب شیخعلی خان از آوازهٔ شوکت و طنطنهٔ کثرت جمعیت اندیشه مند گردیده ، از الکای مازندران کرانه گیرد . لیکن باد این تدبیر آتش مهات بهادران را بیشتر از بیشتر تیز و ایشانرا بیشتر در کار ستیزه کرده ، در بلدهٔ اشرف پای جلادت افشرده ، تا آنکه محمد حسن خان باراضی قورق که

در نیم فرسنگی شهر واقعست رسیده، بساط منازعت گزید. روز دیگر که لشکر مهر انور از چمن باختر آهنگ کوچ کرده، در ساحت خاور که اشرف بلاد چرخ اخضرست رایت جلالت برافروخته، محمدحسن خان با آن لشکر گران از چمن مذکور متحرک گردیده، تا ظاهر شهر اشرف در هیچ جا عنان نکشیده، شیخعلی خان دلیران فیروزی توان را بنظمی خوش و یاسائی دلکش صفها آراسته و از جوانب نوای نای جنگ و افغان توپ و تفنگ برخاسته، در جوارح کوچه بندهای اشرف صفـوف قتال برکشیـده، از طرفین رایات عالی جناب باوج ماه و آفتاب رسیـده، نوعروسان اسبان تازی بجلوه‌گری درآمدند و دلیران ترکتـاز بسان بتـان طناز بتاراج دلها و یغمای جانها آغاز نهادند. کمانهای جنگجویان چون کمان سپه توز ابروی خوب رویان بدلجوئی رزم‌آوران آغوش دلیری گشادند. سهام جانستان مانند تیر دلدوز مژگان کاو جگر دادند. کمند پر پیچ و خم بکردار جعد مشکین هزاران جان نازنین مقید ساخت و علم زرین پرچم برفتار دلارای قد سهی قامتان قامت بفتنه سازی برافراخت. دوران روزگار چون چشم فتـان یار فتنه‌انگیزی آغاز و سپهر ستمگار درهای جفا را بر روی روزگار باز کرد. صرصر اجل وزیدن گرفت و ابر بلا باریدن آمد. نوای نای یاد از صور قیامت می‌داد و مقالید تیغهای دلیری دلیران رزم‌آزمای درهای اجل می‌گشاد. بازار جان فروشی گرم شد و چرخ جفا پیشه در ریختن خون مبارزان بی‌آزرم، اسبان تازی در غایت‌جولان گری در تک و پو ایستاده و دلیران غازی از شدت اجتهاد بپشت افتادند. جماعت اکراد که از خراسان بمعاونت محمد حسن خان آمده، مبلغهای خطیر در ازاء آن از آن سرکار گرفته بودند نخست شکست یافته، روی از معسکر برتافتنـد و بسرعت برق و تعجیل باد بجانب اوطان خـود شتافتند. فوجی از مبارزان جناب شیخعلی خان اکراد هزیمت کرده را تعاقب نموده، محمد حسن خان بر سر پیادگان سپاه خویش و سواران متفرقه که کم و بیش برجا مانده بودند ایستادگی و در آن معرکه نهایت مردانگی و مدتی دیگر در چنان عرصهٔ پر خطر توقف و تصابـر

نموده، بالاخره دید که کار از دست رفته و بخت را از پای افتاده دید، سر ببیابان هزیمت نهاده، بجانب استراباد روان گردید، چون شوارع مازندران راهیست (مانند) اندیشهٔ کم همتان باریک و تنگ و طریق خیابان وصل گاهیست مانند راه دراز امل پر گل و سنگ و جانبین او متصل بهم، بیشه و جنگل و طرفین پیوسته بیکدیگر جلاب و وحل، تراکم اشجار بحدیست که راه عبور تنگ نظر و محل دخول نور بصر نیست. در چنین گذرگاهی در موضعی پلی بر جلاب بسته و پل مذکور از کثرت عبور و مرور شکسته، هزیمت کردگان و تعاقب نمودگان اهل هزیمت که پیشتر رفته بودند در راه باریک و تنگ و پر گل و سنگ ازدحام کرده، مخصوص در سر پل شکسته راه را از غایت هجوم بسته بودند. در یک جانب پل مزبور قابل وسعت گاهی بنظر می‌رسید و اندک فضائی مشهود می‌گردید که نظر بمواضع دیگر آن بوم شجر در آن کمتر و سطحش اندک خالی از حجر و مدور بود. محمد حسن خان از آن راه تنگ بآن قلیل وسعت گاه میل و آهنگ نمود، که بلکه خویش را از انبوهی سر پل پیش افکنده، در آن هنگام اسب سواری ایشان که با برق خویشی و از باد پیشی داشت بجلاب پا درنهاده، در وحل افتاده و در آن حال سبزعلی نام کرد که از اکراد قدیمی آن ولایت و از جملهٔ ملازمان قدیم محمد حسن خان و در آن هنگام بعلت ضعف آن دولت در نزد شیخعلی خان اختیار ملازمت نموده بود باده سوار کرد و محمد علی آقای دولو برادر حسین خان دولو چون بلای ناگهان از قفا رسید. محمد حسن خان را بآن حالت دیده، دیده را از حقوق دیرینه پوشیده، دست بشمشیر و سنان و بزخم نیزه از پایش درآورده، سری را که سالهای دراز بسر گردن کشان سر افراز و سرور بود بر سر نیزه کرده، نزد جناب شیخعلی خان بردند، معظم الیه در ساعت سر را با بعضی تحف دیگر بر طبق اخلاص نهاده، بدربار عرش وقار فرستاده، در بلدهٔ طهران بنظر انور رسید. حضرت ظل‌الله حکم کردند آنرا بگلاب شسته و بمشک ناب معطر کرده، بمحفل بهشت

شمایل آورده، اظهار نهایت اندوه و غم و افسوس و ندم فرموده، پس امر شد که سر را باستراباد ارسال و با جسد اتصال داده، در موضعی مرغوب مدفون سازند.

ذکر دخول جناب شیخعلی خان بشهر استراباد بموجب حکم و مراجعت باردوی نصرة نشان

چون محمد حسن خان بعد از خروج استراباد محمد خان قاجار قوانلو را بیگلر بیگی کرده، قبض و بسط مهام آنجا را بقبضهٔ تصرف او درآورده بود در همان شب که خبر قضیهٔ محمد حسن خان رسید تاب توقف و تحمل وقت پایداری و توکل نیاورده، در همان شب با آقا محمد خان و سایر اولاد محمد حسن خان روی بجانب اویماقات ترکمانیهٔ یموت که پیوسته در حالت اضطرار مفر و مأمن جماعت قاجار می‌باشد کرد. جناب شیخعلی خان دیگر وارد خارج استراباد و چون شهر را تهی و قلعه را خالی دید رخت عزیمت بدرون کشیده، عامل اعمال اخذ اسباب و اموال و مصادرهٔ نسوان و رجال گردیده، از دربار فلک اقتدار نیز امینی بجهت ضبط اموال تعیین یافته، خان معظم الیه مدت ده روز در قلعهٔ استراباد توقف و اموال و اشیاء متعلقهٔ دیوان را تصرف و حسب امر داور داراشأن بمراجعت مازندران و استراباد را بحکم خدیو منصور بمحمد حسین خان قاجار سپرده، روی بجانب مازندران آورده، در خلال آن حال نادرخان زند از آستان سدره مانند فرمان واجب‌الاذعان (آورد) که لشکر ظفرپرور را سرکرده و سردار ربوده، جناب شیخعلی خان حضور فیض گنجور را بپای سرعت پیموده، در بلدهٔ طهران شرفیاب تقبیل عتبهٔ آسمان شان گردیده، اشراف و اعیان و ارکان و اعاظم مازندران را نیز بحضور معدلت دستور طلبیده و شیخعلی خان دلیل طریق و هم عنان و رفیق ایشان گردیده، در بلدهٔ مینو نشان طهران شرفیاب سده بوسی آستان کروبیان پاسبان گردید.

ذکر وقایع سال فرخنده فال مطابق ۱۱۷۲

بفرمان قادر لم یزل بار دیگر این تابنده مشعل نور بخش بزم حمل و بحکم خدای عزوجل خسرو انجم و اختر بساحت بیت‌الشرف منزل و محل گزید. خدیو بهار و قهرمان آذار در ساحت گلزار و در ساحت و عرصهٔ روزگار از سرو و چنار رایت اقتدار بر فلک دوار برکشید. مهام دارالمرز چمن که از ید تصرف یاغیان بهمن انتزاع شده بود بحکم سلطان نافذالفرمان ربیع انتظام پذیرفت و امور دارالامان گلستانکه از تمالک متغلبهٔ دی بتسخیر دارای ملک آرای فروردین درآمده بود نظم و رونق گرفت. بالای رعنای عشیرهٔ نباتی یعنی نوباوگان باغ و گلستان را که با جنود زمستان همداستان گردیده بودند بامر قهرمان بهار از شکفتن گلهای لعلگون در خون کشیدند و جمهور سکنهٔ گلشن و گلزار در سایهٔ مرحمت خدیو آذار بفرخی و خرمی آرمیدند. بزم عید و محفل نوروز سعید در بلدهٔ مینو نشان (طهران) انعقاد یافته، برودوش اعیان سپاه و کنار و جیب قرب یافتگان درگاه از بذل خلاع زرتار و بخشش درم و دینار عبرت گلشن و گلزار شد. چون جماعت افاغنه از آغاز افول دولت نیر سلسلهٔ علیهٔ صفویه تا باین هنگام مصدر انواع شور و شر و باعث اقسام نقصان و ضرر بوده، در هر عصری ابواب هزارگونه خیانت و جنایت گشوده، خدمت هیچ مخدومی را باتمام و کار هیچ صاحب کاری را بانجام نرسانیده، بغیر از شرارت و فساد و لجاجت و عناد امری از ایشان بظهور و ثمرهٔ شجرهٔ ملازمتشان بجز از میوهٔ فتنه و شر و شور نبوده، در آنوقت جمع کثیری از طایفهٔ مزبور در اردوی کیوان بوی اقدس جمع آمده، ازدحام کرده و گروهی نیز در مازندران بعد از مقابلهٔ محمد خان قاجار از گوشهای جنگل و بیشه و زوایای بیغوله و کریوه برآمده، اجتماع کرده بودند. آثار شر از چهرهٔ احوالشان ظاهر و علامات ضرر از ناصیهٔ اطوارشان باهر و حضرت ظل‌اللهی گیتی پناهی که خاطر خطیرشان محل ظهور تجلیات غیب و ضمیر

میزشان از ضمیر هرکس خواننده‌ٔ خطوط هنر و عیب بود بر وجود آن طایفه نفعی مترتب ندیده، چیزی مشاهده‌ٔ مشاهدان نگردیده، در صبح نوروز فیروز حکم بر قتل آنها فرموده و جمعی کثیر از خوانین و عظماء و روٴسای ایشان با فوجی فزون از قوهٔ تحریر از قواد و ابطال ایشان در حال مقتول گردیده، خلعت گلگون ممات پوشیدند. علی خان شاهسون را بقتل گروهی که در مازندران اجتماع داشتند تعیین و آنها نیز همان شربت شیرین را چشیدند. از آنجا که شیمهٔ کریمهٔ حضرت ظل‌الله این بود که حکومت هر ولایت و ریاست هر مملکت را بیکی از اهالی آن ولایت عنایت و او را منظور نظر تربیت فرموده، بر اهل بلد از نیک و بد غیری را مسلط نمی‌نمودند محمد خان دادوی سواد کوهی را که باعتقاد خود خدمت کرده و پیشتر از جملهٔ اهل آن ولایت روی به آستان عبودیت آورده و در حقیقت تربیت یافتهٔ آن دولت بود بحکومت تعیین و با اعزه و اعیان و عمال و ارکان آنجا که در رکاب فلک فرسا باستان آسمان اعتلا جبهه سا بودند روانهٔ الکای خود فرمودند.

ذکر احوال دارالامان کرمان و مأمور شدن خدامرادخان زند بسرداری آن ملک خلد مانند

ناحیت کرمان ولایتیست بهشت نمون، بانواع نعمای الهی مشحون و در اراضی و صحاری و حدایق و بساتین آن اقسام تکلفات گوناگون، شست فرسنگ در شست فرسنگ توابع و بلوکات و امصار و قصبات کرمانست، جمعی از افشاریه از ایام دولت صفویه تا باین زمان در آن ولایت توطن کرده‌اند. شاهرخ خان نام سرکردهٔ آنها در اوان دولت شاهرخ شاه بمشهد مقدس معلی رخ آورده، رقم حکومت کرمان را باسم خود صادر کرده، بعلت گیر و دار محمد حسن خان و آزادخان و این معنی که ولایت کرمان در کناری واقع و حدوث فتنه را مانعست کسی بفکر او نیفتاده، تا آن هنگامه خود سر

میزیست . در این ایام حضرت (ظل‌الله) خدامراد خان راکه‌ایشیک‌آقاسی دیوان معدلت ارکان بود بسرداری کرمان و تنبیه شاهرخ خان مأمور فرموده، از اتفاقات حسنه که بروز بخت بلند و تائید طالع ارجمند روی نمود آنکه چون اهالی کرمان که از شداید شاهرخ خان بجان و از مکاره او در افغان بوده، قرب مواکب خدامرادخان استماع، آن موهبت را سرمایهٔ انتفاع و از خدمت شاهرخ خان مزبور امتناع کردند. از آن جمله اهالی بهاباد که محلی از محال کرمانست گردن از متابعت شاهرخ خان پیچیده و دامن از دست خدمتش کشیده و شاهرخ خان که هنوز بتقریب نرسیدن خدا مرادخان پنبهٔ غفلتش در گوش و دیک طمعش در جوش بود جمعیت خور را برداشته، با توپ و خمپاره و زنبورک و نقاره بجانب بهاباد حرکت و بتأدیب بهابادیان عزیمت و در خارج قلعه نزول و باوج تکیهٔ برجی، که قریب بقلعه بود عروج نمود. از حکم قضا و قوت طالع جان گشا گلوله‌ای بر جدار برج آمده، بر خلاف عادت گلولهٔ تفنگ از خاک و سنگ در گذشته و با خان مزبور قرین‌گشته، از پایش درآورد و در خلال آن احوال خدا مرادخان نیز در رسید. مملکت کرمان علاوهٔ ممالک مملوک داور کشورستان گردیده، سایر وقایع کرمان بعنایت‌الله‌العزیزالمتعال در محل و مکان نگاشتهٔ قلم سحر توأمان خواهد شد.

بیان چگونگی تتمهٔ وقایع این سال فرخنده فال و سایر امور ایام توقف در طهران

چون هوای بلدهٔ طهران بحرارت و عفونت مایل و سمیات وبائی در آن ولایت متعدد و ملتزمان موکب خدیو آفاق اکثر پروردگان هوای ییلاق و مردم بیشهٔ‌ولایت عراق، سرحد نشین و معیشت ایشان در این سرزمین شاق بود، بلوکیست موسوم به شمیران، متصل ببلدهٔ طیبهٔ طهران و چون در دامن کوه واقع و چشمه‌های آب خوشگوار از کوه بقراء و امصار آن جاری و مراتعش بغایت بسیاری و هوایش بسلامت اقرب و توقف موگب ظفر کوکب درین سرزمین

اولی و انسب بود، الویهٔ کشورگشائی و اعلام ملک آرائی بجانب بلوک مزبور در حرکت، از سرادقات زرکش طناب و شادروانهای مخمل و کمخواب ساحت تراب عنبرین آن نیلگون قباب و خیام فلک اسباب عارج معارج ماه و آفتاب و ایام حرارت هوا و هنگام بودن گرما بر ملتزمان اردوی معلی بخوشی و خوشوقتی گذشت. از آنجا که امور عراق و مهام همگی اطراف آفاق بعلت تسلط و تردد لشکر بیگانه اختلال و اغتشاش پذیرفته، جمیع آن بوم و بر خرابی و ویرانی و کل آن ملک و کشور تفرقگی و پریشانی گرفته و رونق و رواج آنها منظور نظر خیریت پرور و رتق و فتق مهامشان مقصود خاطر معدلت گستر و توقف طهران بعلت این گونه مشاغل ناگزیر و توطن درین عرصهٔ خلد نشان موجب سهولت این شغل خطیر بود، چون ایام تموز بانجام و هنگام مدت هوای آتش امروز باختتام رسید، ابر مشکین و سحاب عنبرین خیام سنجابی بفضای کوه و شجر کشید، اردوی گردون شکوه از ساحت دشت و کوه بعزم شهرستان مراجعت بسواد طهران نموده، در عمارات مبارکات که بمعماری سعی و اهتمام این خدیو کیوان مقام صورت انجام یافته بود مشغولی بلوازم عیش و نشاط و اقدام بمراسم بجهت و انبساط فرمودند،

خوش آن نیک بختیکه در نوبهار
عزیمت نماید سوی مرغزار
خرامان شود جانب دوستان
نشیند بپای گل و ارغوان
ز گلشن چو گل خیمه بیرون زند
خزان بر بهارن شبیخون زند
فرو ریزد از ابر بهمن تگرگ
برافشاند از سرو و گل‌باد برک
برآید ز باغ و درآید بکاخ
بکاخی چو ایوان گیتی فراخ
ز عشرت نکوشد بکار دگر
صبوری کند تا بهار دگر

ذکر رسیدن بهار و نوروز گیتی افروز سال هزار و صدو هفتاد و سه هجری

بار دگر فصل بهاران رسید — نوبت سرسبزی بستان رسید
غالیه سا گشت نسیم بهار — ریخت هوا سودهٔ مشک تتار
چهره برافروخت گل از مهدشاخ — همچو خور از مشرق و لیلی بکاخ

ساحت آرای این عرصهٔ وسیع کشور و سپهدار لشکر انجم و اختر، یعنی مهر انور در ساعتی میمت اثر بجانب سلطانیهٔ حمل روی نموده و بزم والای بیت‌الشرف را زینت کردند. فراش قوت نامیه سرادقات گل و ریحان و خیام لاله و ارغوان بفضای چمن و ساحت گلشن کشید. گل آذری از کاخ شاخ رخسار دلبری برافروخت و گل برگ طری از غالیه بیزی هوای بهار و نافه‌انگیزی نسیم آذار خرمنهای تودهٔ عنبر و خروار های مشک تر بیندوخت. سلطان گل بجانب سلطانیهٔ چمن عنان سعادت گشاده و ناظم کشور گلشن، یعنی نسیم اعتدال بحکم قهرمان بهار بسوی کوهسار باغ و بوستان روی نهاد. جهان رشک فردوس برین و هوا غنبر بیز و عبیر آگین گشت. فصل دی سپری شد و موسم افسردگی درگذشت. محفل نشاط و سرور و مجلس عیش و سور برنگ آمیزی طراحان صاحب اندیشه و نگاربندی شگرف کاران صناعت پیشه آرایش پذیرگشت. از نعم گوناگون و حلاوت از حد افزون چندان بمحفل حضور و بزم سرور آورده که بیشتر از قوت مقرر جمیع مخلوق و زیاده از رزق مقدر کل مرزوق بود. روءسای پیاده و شرفای درگاه در حواشی بارگاه فلک اشتباه صفها بسته، مغنیان نغمه پرداز و زخمه وران قانون نواز نغمات خوش و سرودهای دلکش درپیوستند. بعد از انقضای بزم ارم نظم کارکنان آستان کروپیان پاسبان بمراسم عادت، یعنی انتظام مهام مملکت و تمشیت امور سپاه و رعیت مباشرت و مبادرت نموده، چون هیبت‌الله خان ولد مسیح خان با بوی باشت کوه گیلویه مدتی بود که ملازم رکاب ظفر انتساب و بجهت قبض و بسط امور کوه گیلویه شاخصی مشخص نگردید، ضبط و ربط امور ولایت مزبور بانضباط کلی نرسیده بود، در آغاز این سال همایون فال قبسی از قبسات انوار عاطفت بر ساحت احوال مشارالیه منجلی گردیده و قطره‌ای از قطرات بحار رحمت بمزرع آمال او چکیده، مومی‌الیه را بیگلر بیگی الکای کوه گیلویه و اشهب عزمش بآن صوب سبک گام خرام پوئیده. ایلات کوه گیلویه از اشرار الوار و پروردگان قلل کوهسار، همگی آن طوایف بصفت شرارت متصف و گروهی مختلف می‌باشند و هیبت‌الله

خان مزبور جوانی جاهل و این معنی را در نزد خود متحمل که بقلت سن و جهالت امور آن ولایت را بکلی کفالت نتواند نمود. میرزا طاهر نام چهار محالی الاصل اصفهانی را که میرزائی بود سپاهی‌وش، صاحب قلمدان و ترکش، جامع تیغ و قلم و در موکب اقدس از جملهٔ قدیمیان خدم، وکالت کوه گیلویه داده، بآن نواحی فرستادند، که چون مردی بود خداوند تجربه و خرد و شناسای عیار نیک و بد، بولایت مزبور رفته، در قبض و بسط امور با هیبت‌الله خان مذکور اتفاق و سعی خود را باهتمام او الحاق و ترتیب در باب وفاق و عقوبت اصحاب نفاق بنماید، چون میرزای مشارالیه وارد ولایت کوه گیلویه گردید و بحوالی دارلایاله رسید، بعضی از اهالی ولایت که بنحو مسطور دوستدار فتنه وشور و از شرر انگیزی مشعوف و مسرور و از صلاح اندیشی فرسنگها دور، میرزای مشارالیه را استقبال و لوازم استکمال و خود را بمومی الیه جزو استقلال نموده و ابواب فساد را گشوده، فی‌مابین مشارالیه و هیبت‌الله خان و آن دو عامل را بر یکدیگر بدهشت انداختند و دوستی ظاهر را بدشمنی باطن متبدل ساختند. روزی هیبت‌الله خان بدیدن یا بازدید میرزای عالی شان و منزل و مکان او رفته، در حین محاورات و هنگام مکالمات برادر میرزای مذکور حسب‌المعود او طپانچه از کمین جیب برآورده، بگلولهٔ طپانچه خان بیچاره را از پای درآورده، پس بالانفراد او در امور حکومت دخیل و مهام رعیت و سپاهی را کفیل و این معنی معروض کارگزاران حضرت وکیل گردید. موجب اشتعال نوایر غضب قیامت لهب و میرزا طاهر را بحضور مقدس طلب و جمعی را باحضار او مقرر فرمودند. مأمورین بعد از ورود بکوه گیلویه میرزای مشارالیه را برداشته و روی براه مراجعت گذاشتند. تدبیری که میرزای مزبور بکار خویش کرد و علاجی که بخاطر آورد آن بود که محصلین را مواعید فریفته و باعیان سرخ و سفید شیفته گردانید. استدعا نمود که او را از راه دارالعلم شیراز بگذرانندو از آن جانب عنانش را بطرف مقصود کشانند. غرضش از آن اندیشه این بود که خود را بحصن قوی بنیاد و قلعهٔ آهن و فولاد حضرت اعتضادالدوله

محمد صادق خان رسانیده ، در پناه سایهٔ مرحمت و جوار حصن امن حمایت آن حضرت از آسیب آنحادثه خلاص یابد . سر پنجهٔ نیرویش دست چرخ بلند ساید . پس بنحویکه قرار داد نموده بود بظل حمایت و سایهٔ رأفت آن حضرت را برده ، خویش را بعروةالوثقای لطف و کرم آن جناب سپرده ، بمحض این تدبیر و حیله و یمن آن واسطه و وسیله از بلای آن قضیه دامن جان بسلامت برد .

ذکر حرکت موکب جهان گشا بجانب خمسهٔ عراق وسایر انفاق بتقدیر خالق انفس و آفاق

چون موسم اعتدال هوا درگذشت و فصل اشتداد حدت و امتداد حرارت گشت توابـع خمسـه و نواحی ابهر و سلطانیه بجهت قشلاق اردوی همایون تشخیص یافته، کارگزاران دربار ایران مـدار پیش خانهٔ مبارکه را از راه راست بجانب پنجگاه خمسهٔ عراق کشیـده ، موءالف و مخالف در ظل همایون اوج منصوری یعنی رایات فتح آیات بجانب حجاز مقصد شتافتند . ساربانان جدی‌خوان اشتران کوه کوهان را که حامل اضعاف درم و دینار و متحمل بار گران و امتعهٔ گران مقدار بوده ، بنوای حدی بجانب محل مزبور گرم رفتار نموده ، چون ساحت سلطانیه مضرب سرادقات سلطانی و مقر خیام قاآنی گردید محمد آقا نام سلام آقاسی از جانب والی والاشان بغداد و بصره و عراق عرب پیشگاه حضور داور کسری لقب خاقان حسب رسیده و بشرف تقبیل عتبهٔ جاه و جلال و فیض زیارت ارکان آستان سده مثال مشرف و مستفیض گردیده ، نامهٔ عبودیت ختامه و ذریعهٔ اخلاص ترجمه بنظر منشیان عطارد نشان و دبیران برجیس رای فضیلت توأمان رسانیده ، پیشکشهای لایـق سزاوار و سوقات درخور بسیار بساحت دربار فلک مقدار کشیده ، سلیمان پاشـا پاشای کردسـتان بابان نیز از در عبـودیت در آمده و اظهار خلوصیـت و چاکـری و شعار ارادت و فرمان بری کرده ، خلاصـه سرداران اطراف و گردن کشان اکناف سربندگی بر آستان و گـردن سرافگندگی بر طوق امتحان نـهادند . چون اوان سوز خزیران بپایان

و حدت هوای تابستان بانتهای زمان رسید دیگر ره بجهت رایت باوج مهر و مه‌افروخته و عقاب شیر علم در شاخ سدره آشیان ساختـه، از صدمات سمهای آهنین آهو تکان هـزبر قرین پشت گاو زمیـن فرسوده و راه مراجعت پیموده شد. در حالتی که خیام عز و شـان در سلطانیه و زنجـان سرکوب برجیس و کیوان بود حکم مقدس جاری و فرمان اقدس بر مزاج ملک ساری شد که عمارتی بجهت خاصه سرکار در بلدهٔ طهران پردازند. کارگزاران دیوان عدالت ارکان شروع بسرانجام کار و تدارک اسباب بسیار کرده، معماران اقلیدس گشا و بنایان کار آزما و نجاران بدایع نگار و نقاشان هیکل نگار از هر گوشه و کنار جمع آورده، شروع باساس این بنای زیبا کرده، در انـدک روزی این عمارت بهشت رونق سرکوب سپهر مطلق و فیرت چرخ معلق‌و رشک طاق کسری و ایوان خوراق گشته، در دیوان خلد و حرم و مکانهای کشیک‌چی و خدم بنائی چون باغ ارم آراسته و خانه‌ای چون بیت‌الصنم باتمام رسید.

ذکر وقایع سنوات هزار و صدوهفتاد و چهار و پنج بلطف خالق سرای سپنج

یکبار دگر موسم نوروز رسید　　هنگام بهار عالم افروز رسید
قمری سوی باغ نغمه پرداز آمد　　بلبل بچمن زمزمه‌آموز رسید

بهار خرم آرایشگر عرصهٔ عالم و زینت بخش بسیط غبرا و زینت افزای کـوه و صحرا گردیده، سلطان ذیشان قوت نامیه لشکر بجهت پروریدن سبزهٔ طری و گل آذری بجانب آذربایجان چمن و دارالسلطنهٔ گلشن، ترکتازان جنود دی و بهمن که از قلعهٔ تنگنای کمون پای جلادت بیرون نـهاده، بتک و پوی کوه و صحـرا عـنان گشاده بودند، از بیـم سپهدار گیتی مدار بهار دیگر بار در قلعـهٔ بطون و حصار کمون نشسته، در بروی خویشتن بسـتـه و نام‌آوران قوام ربیعی بر غم متواریان خریفی بساحت ظهور و عرصهٔ بروز درآمده سرادقات گلهای رنگین و خیام بنفشـه و نسرین و سراپرده‌های لاله

و یاسمین را بیک دیگر پیوستند. دامان کوه و کمر از جوشن سبزه‌های تر رشک سپهر اخضر و فضای بسیط اغبر از هجوم گلهای عنبر احمر افق خاور شد. هزاران هزاران دستان سرا در صحن گلستان بنواهای دلستان سرود خوان شدند و قمریان خوش الحان در ساحت روز رخشان بناله و افغان نواسنج و نغمه سرا آمدند. در عمارات عالیات طهران محافل بهشت مشاکل و مجلس مینو شمایل برسمی که سزاوار و آئینی که شایستهٔ آن خدیو صاحب اقتدار بود صورت انجام گرفته، خلعتهای زیبا و کسوتهای دیبا طراز سراپا و زینت قامت و پای چاکران کریاس سدره اساس و بندگان درگاه قلک مماس گشت. قبل از این نگاشتهٔ قلم بدایع نگار شد که فتحعلی خان افشار در ورود بطهران در رفاقت محمد حسن خان گرفت و بجانب آذربایجان رفته و در قلعهٔ ارومی طوایف افشار و مردمان اطراف و اقطار را جمع آورده، اساس خودسری و دستگاه مهتری برپا کرده، در آنمدت که موکب ظفر نشان داور کسری نشان در طهران انتظام بخش امور پریشان ولایات عراق و توابع آن بود فرصت نموده، بمرور پای جرات بنواحی بلدهٔ تبریز و مراغه و غیره گشوده بود. درین سال همایون فال تدمیر و گوشمال او وجههٔ همت دریا وسعت کارگزاران دولت ابدی الاتصال گردیده، دریای لشکر بجوی و قلزم خطر بخروش و موجهٔ لجهٔ تیغ و خنجر باوج سپهر جوشن پوش، اخترشناسان حکمت پیشه و زیج دانان صائب اندیشه بجهت تحقیق ساعت میمون و تدقیق در طالع همایون اسطرلابهای جهان نما بر کف، در ساحت کریاس گردون اساس صف گرفته، چون ساعت معین در رسید رایضان ریاضت کار و کمیتان برق پویهٔ باد رفتار را بپیشگاه حضور کشیدند. پای دولت رکاب فرسا و کلاه گوشهٔ جلالت فلک سا گشت. دنباله داران موکب منصور، از ندیم تا دستور، از نزدیک و دور در حرکت آمده، در خارج شهر طهران نقل مکان، اردوی کیهان پوی واقع و ظلال خیام مرتفع شد، نور

اجرام ساطع سحاب را مانع و ارتفاع گرد راه عبور پیک نظر را قاطع گشت. روز دیگر که لشکر انجم و اختر در منزلگاه باختر نهان از دیدهٔ اهل نظر و پنهان از چشم ارباب بصر گردید. نوبت ظهور اختران سلاحهای مصقول و تابش انجم درع و مغفر بهادران خیول نصرة شمول و از انوار آن ستارگان پرنور و ضیای ماه و هور از نظرها مخفی و مستور گشت و صدای رعد زبنورک و نقارهٔ جلو از طباق چرخ تیزرو گذشت. دلیران فتح آئین نصرة کیش آذربایجان را در پیش و بهادران خالی از هراس و تشویش راه بجانب حجله سرای خویش یعنی میدان جنگ و عرصهٔ نام و ننگ گرفتند.

ذکر مراجعت اردوی نصرة توأمان از سفر اول آذربایجان وچگونگی آن

لشکرآرای کلک بلاغت روش سپاه الفاظ را بدین گونه در فضای صفحه پرورش می‌نماید که چون الکای آذربایجان محل عسکر ظفر توأمان وبلدهٔ مراغه مفتوح غازیان نصرة هم عنان گشت امور بلدهٔ مزبور را فیصل و انجام داده، بعرض باریافتگان حضور ساطع رسید که فتحعلی خان خود را بدارالسلطنهٔ تبریز کشیده، باعانت تبریزیان مستظهر و در قلعهٔ تبریز محرک سلسلهٔ فتنه وشر گردیده است. حضرت ظل‌الله‌لشکرپناه‌چون عقابان کبوتر شکار و شیران آهوخوار بر پشت تکاوران رهوار نشستند، راه بسوی تبریز در پیوستند. چون طایفهٔ شقاقی و شاهسون از وادی ترک خدمت کناره کرد و در طریق خودسری مرحله نورد و بی خبر از دستبر مردان مرد بوده، نخست جمعی از شیران بیشهٔ شجاعت برسم چپاول بر سر آن طایفهٔ مخذول فرستاده، چندان اموال و اسباب و اغنام و دواب و سلاح و یراق بی‌حساب بتصرف بهادران ظفر انتساب و بحیطهٔ ضبط و اکتساب درآمد که محاسبان اوهام در محاسبهٔ آن عاجز و عارضان اذهان از نصاب آن قاصر بودند. چون ظاهر دارالسلطنهٔ تبریز محل تموج آن دریای خون ریز و

جلوه‌گاه نهنگان بحر ستیز گشت فتحعلی خان در پناه شهر گریخته و ابواب قلعه را خاک بی‌غیرتی ریخته، هرچند آن مجاهدان رزم ساز میدانهای اطراف شهر را محل ترکتاز و مشارالیه را بتکلیف ظهور و بروز صلا داده و درهای کوشش باز کردند گمان او بیشتر و استحکام ابواب سلامت جوئی و عافیت طلبی بیشتر از پیشتر گردید، از مشارالیه بهیچوجه نشانی و از هستی او بغیر از ظن و گمانی نیافتند. مدتی خارج تبریز لگد کوب سم ستور و ظاهر آن ملک دلاویز مکان ترکتاز غلامان منصور و بلاد نزدیک و دور که طلب کاران شر و شور بوده بغارت اهل جلادت رفته، ایام زمستان قریب و هنگام نزول برف و باران نزدیک رسید، حضرت جهانبان گیتی ستان اتمام امور آذربایجان را بسال دیگر گذاشته و بزمان تقدیر حواله داشتند. رایت عزم مراجعت برافراشتند، منزل بمنزل طی مراحل و رحمت بی‌کران خالق انس و جان یعنی موکب عزوشان ببلدهٔ طهران نازل شد و اوان دی بحضور معشوق و می گذشت. در قصر دولت و کاخ جلادت از وصل کواغب اتراب و نغمات جنگ و رباب و کیفیت شراب و نشانهٔ بادهٔ ناب فیض جو و کامیاب گشتند و در آن مدت کارکنان دربار فلک رفعت بتدارک اسباب یورش و تهیهٔ آلات شورش آذربایجان و سرانجام ارادت تسخیر آن کشور وسیع البنیان کوشیده و مهیای یورش کلی گردیده، بانتظار موسم چشم بر وصول بهار خرم و منتظر ورود نیراعظم بنقطهٔ اعتدال آرمیدند.

ذکر توجه موکب نصرة نشان دیگرباره بجانب آذربایجان

چون روزگار فرا رسید و هنگام سر سبزی کوه و صحرا و نزهت بسیط غبرا و جلوه‌گری گلها و موسم گل گشت و تماشا گردید، آب و علف در کوه و دشت وافر و نوبت سهولت امر سایر رسید یورش آذربایجان مجددا" پیشنهاد خاطر و اتمام کار فتحعلی خان وجههٔ خاطر فیض مظاهر گشت. اسبابی بجهت این یورش مهیا و اساسی بجهت این سفر برپا شده بود که دستگاه خاقان و قیصر بر باد و اساس دارا و

اسکندر از یاد رفت. رصد بندان تقاویم شناس و مسطربندان حکمت اساس احکام اجرام را اقتباس و در رفتار افلاک ملاحظهٔ اوضاع و از گردش انجم تحقیق ضرر و انتفاع کرده، نظرات کواکب را بنظر تدقیق درآورده، ساعتی قرین انواع سعادت و طالعی دور از شوایب فسادات بجهت تحریک‌الویهٔ جاه و جلال و استعلای اعلام نصرة و اقبال مشخص نمودند. پس دروقت مختار صرصر عاد و سیل قمع بلاد یعنی طوفان حادثه زای و فزع نیستی گرای مهیای راه و مرکب کوه برانداز زمین فرسای از جای جنبید و آشوب فزع اکبر و غوغـای روز محشـر در رهگذر لشکر قیامت اثر هویدا گردید. نوای نای ساکنان صوامع ملاء اعلی را کـر کرد و نعرهٔ روئین درای بنیان قصورسپهروالا را از بن برآورد و رایات شوکـت و شان فلک سا و ماهیچهٔ اعلام ظفر توأمان از افق شهر طهران، پیش خانه کشان همایون از خیام فلک نمون بر زیر ربع مسکون گردونهای دیگرگون کشیدندو پیش خیـزان موکب سعادت مقرون از صنادیق امتعه و سفارش اقمشه وبستهای یراق و دستهای سلاح و یساق بر زیر همدیگر چیدند. القصه اردوی همایون از شهر بیرون و معسکر کیهان گرد ناحیه فرسای هامون شد. پس در هر منزلی جهان تازه برپا و در هر مرحله‌ای کشوری نو آشکارا می‌گردید، تا اراضی و الکای آذربایجان از فر قدوم بجهت لزوم حسرت خلد برین و صحاری آن کشور فسحت بنیان از میمنت قدوم سعادت توأمان غیرت نگارخانهٔ چین گشت و مشخص گردید که فتحعلی خان افشار این بار از بیم سحاب حادثه بار اردوی ظفر شعار با لشکرهای خونخوار و افـواج سپاهی افزون از حد تذکار موکب منصور را استقبال و از تبریز گذشـتـه، در موضعی قریب بقرا چمن بنهٔ همایون و اغروق سپاه ظفر مقرون را در پشتـهٔ رفیع و قلهٔ منیع که کوه الوند سنگ ریزهٔ دامان و جبل دماوند سنگرهای استـوار و اساسهای پایـدار مستحکم داشته، نادرخان زند و

فوجی از دلیران فیروزمند را مستحفظ بنه و حارس خادمان حرم محترم و اسباب و اثقال جمهور حشم فرمودند. اکثر لشکر ظفر اثر را پیاده کرده، با کمال شوق و اعتماد بلطف خالق عباد، با افواج بیرون از تعداد بسوی میدان فتنه و فساد روی نهادند و سپاه ظفر همراه را دسته بدسته و فرقه بفرقه بامرای نامدار و سالاران عالی مقدار سپرده، تعیین قرقچی و قراول و تسویهٔ قلب و جناح وسان وسول و دست راست تیپ قیامت نهیب را بجناب شیخ علی خان که شیری بود از بیشهٔ شجاعت و پلنگی از کوهسار جلادت داده، زکی خان زند را که عم زادهٔ آنحضرت بود نگهبان صفوف دست چپ، قول همایون و قلب لشکر ظفر نمون بوجود فیض مشحون زیب و زینت گرفت و از آن جانب نیز فتحعلی خان تسویهٔ صفوف و تصفیهٔ الوف کرده و پای جلادت فشرده، روی دلیری برزم بهادران معرکهٔ شیر گیری آورد. نای رعد نوای فغان جان فرسای برکشیده و از صدمهٔ نعرهٔ کوس سقف سپهر آبنوس از هم بدرید، از تردد سوار و ازدحام سم ستوران باد رفتار کرهٔ خاک از پشت گاو زمین بر نشیب گاه افلاک، از هول آن حادثه پردلان را رنگ از رخ بپرید و از هراس آن سانحه سخت جانان راجان از قالب رهید. کارها سخت شد و پای‌ها سست، دلها شکسته گشت و تنها نادرست. توپهای رعد آواز و تفنگهای برق انداز از دهان شراره فشان آتشی افشاندن گرفتند که عنصر هوا مزاج کرهٔ اثیر گرفت. از غبار میدان جنگ و دخان توپ و تفنگ سحابی مظلم در هوا متراکم شد که بجای باران قطرات امطار گلوله باریدن آمد. از سنانهای دلیران در فضای میدان نخلستانی پدید شد که گل حسرت ومیوهٔ هلاک بار آورد و سهام جان ستان هژبران عقاب اجل شکار فرخنده چنان از میان کمان بروز نمود که جانهای شاد را از این مغاک پیوند ارتباط گسسته شد و چندان مرغ روح از قفس تن رهائی یافته، بجانب نزهت سرای فردوس بپرواز آمد که راه آمد و شد بر خیل ملایک بسته شد. خاک گرسنه از خوردن خون دلیران سیر گشت و چرخ را

از فتنه انگیزی دلگیر هنگامه‌ای برپا شد که خفتگان خاک بگمان قیامت سر از نهان خانهٔ قبور برآوردند و غوغائی پدید آمد که جمع کروبیان بتماشا سر از دریچهٔ افلاک بیرون کردند. صفوف دست چپ فتحعلی خان و لشکرهای دست راست سپاه نصرة نشان که ضبط و نظم آن در عهدهٔ جناب شیخعلی خان بود هجوم کرده، تاختن آوردند. پای ثبات و قرار ایشان سست و عهدشان با هزیمت درست آمده، روی از میدان جنگ و عنان از مضمار نام و ننگ برتافته و لشکرهای دست راست شکست یافته، دست چپ فتحعلی خان از عقب هزیمت کردگان روان و ارتفاع گرد باوج گردون گردان وهیجان غبار بر فراز هفتم آسمان شد. چون میدان هیجا و مکان آن غوغا با سنگر و بنه شش فرسنگ مسافت داشت و هجوم گرد و غبار روی بجانب سنگر نهاد نادرخان زند در محافظت بنهٔ لشکر فیروزمند ارتفاع غبار و نزدیک شدن گرد را بر شکست لشکر و هزیمت خدیو کشور ظفر محمول داشته و در ساعت خدام حرم محترم‌و سوارهٔ بنهٔ انجم حشم را برداشته، روی بجانب عراق گذاشتند، سایر اهل اردوی همایون و سایر ماندگان سپاه سعادت رهنمون نیز احمال‌و اثقال را برجا نهاده، هر فرد پای هزیمت بجانبی گشادند و هر دسته عنان فرار بصوبی دادند و در طرفة‌العینی جمیع آن جمع کلی در روی هم شکسته، شیرازهٔ اتفاقشان گسسته گشت. بعضی افواج فتحعلی خان که از عقب گریختگان شتافته بودند بر بنه و اموال و اسباب باقیمانده درآویخته، گرد از بنیاد بنه و دود از نهاد بقیهٔ مردم بر جا مانده برانگیختند. نادرخان با خادمان حریم عزوشان تا همدان وبعضی متواریان هزیمت تا اصفهان رسیده، متفرق گردیدند.

بیان افتتاح ابواب نصرة و ظفر بعد از شکست لشکر فتح
پرور در قراء خمسه بلطف خالق خیر و شر

سالار سپاه نامه یعنی خامهٔ عنبرین شمامه در صفحات این کتاب مستطاب ابواب فیروزی را بدینگونه بر چهرهٔ ارباب دانش می‌گشاید که: چون بنحوی که صورت نگارش گرفت شیخعلی خان که سالار دست

راست بود با لشکرهای خود شکست یافته، روی از میدان دلیری برتافتند، آن واقعهٔ حیرت افزا و آن قضیهٔ حادثه‌زا که در حقیقت امری خطیر و بالضروره سرمایهٔ پریشانی سپاه نصرة پذیر بود باعث تزلزل ارکان جلادت و موجب انهدام بنیان شوکت و شهامت خدیو آفتاب رایت نگردید. شیخعلی خان چون سپاه خود را منهزم و رایات نصرة نمود را فلک سا و لشکر قول و صفوف سول را برجا دید، دست غیرت بر دامن و سرپنجهٔ صمیمیت عنان توسن او را گرفته، تن تنها خود را در ظل رایت فتح آیت رسانید. زکی خان از جانب دست چپ چون کار را چنان و حال را بدان سان دید خود را در میان جزایر چی جزو حوش بی‌هراس و تشویش انداخته، پای غیرت مندی در رکاب خرسندی فشرده و چون نهنگان لجه پیما در بحر وغا و دریای هیجا غوطه خورده، از قول همایون و قلب صفوف ظفر نمودن نیز جناب شیخعلی خان با لشکرهای قول هزبران نعره شیران پیشه‌ور و بامر آن گزیدهٔ حضرت داور حمله‌آور گردیده، سپاه دست راست فتحعلی خان را از جای برکنده و بساط صفوف دشمن را درهم شکسته، سپاه فتحعلی خان پریشان، نظم صفوفش بی‌سامان و یکباره از ساحت میدان عنان گردان گشت و شکستی فاحش بر آن فوج موحش روی داده، رایات اجلال و اعلام اقبالشان بر خاک ذلت و حضیض مسکنت افتاده، در آن هنگامه و آن هنگام خبر شکست بنهٔ سعادت پرور و تفرقهٔ بازماندگان لشکر ظفر اثر مسموع داور اسکندر فر و در میان سپاه مشهور و منتشر گردیده، خدیو کشور فیروزی سپاه نصرة پناه را در همانجا فرود آورده و پرستاری آنها را بجانب شیخعلی خان محول نموده، بنفس نفیس با سه چهار نفر جلو دار روی بجانب بنه آوردند، که از اسباب و اساس و احمال و اثقال خاصه و عامه آنچه برجا مانده محافظت و آن حادثهٔ ناگزیر و آنواقعهٔ دامنگیر را تدبیر فرمایند. در آنحال روز بآخر رسیده و سپهدار لشکر انجم و اختر از میدان چرخ اخضر منصرف گردیده بود. آنحضرت رمح دلیری در دست، در عرض راه در بیگاه نیز سپاه

فتحعلی خان را که از اموال بنه گرانبار و بی‌خبر از شکست فتحعلی خان در راه مراجعت گرم رفتار بودند ملاقات کرده، بهر کس که برمی‌خوردند از نخل زندگانی و نهال عمر و جوانی بیزار و بهریک که روی می‌آوردند بسوی ملک عدم روی می‌آوردند وجمعی کثیر از آن طایفه در عرض راه بر خاک و جمعی غفیر از آن فرقه را از پشت زین بر زمین هلاک انداخته، زاویه نشین خلوتگاه خاک ساختند و آنشب در مکاتبه در سنگر بسر آورده و چاپاران مسرع بطلب نادرخان و سایر هزیمت کردگان روان کرده، مراجعت باردوی همایون و عطف عنان بجانب معسکر ظفر مقرون فرمودند. الحق این واقعه‌ایست که گوش هیچ شنونده مثل آنرا نشنیده و این قسم حکایت را هیچ بیننده در تواریخ سلف ندیده و در صورتی که شکستی چنان در عرصهٔ میدان و اعاظم بنیان صفوف لشکریان روی نماید و بنحو ذلک خبر تفرقهٔ لشکر و تلاشی جمیع بنه و سنگر در چنین هنگامی می‌آید ثبات و پایداری شهریار از جملهٔ خوارق عادات و استحکام و استواری صاحب کار از مقولهٔ ممتنعات و این معنی فوق حوصلهٔ بشر و فزون از قوهٔ مخلوقات خالق خیر و شر می‌نماید.

بیان چگونگی محاصرهٔ قلعهٔ ارومیه و بقایای احوال فتحعلی خان

فاتح ابواب قلاع صفحات و اوراق، یعنی کلک فصاحت سیاق، فسانه پرداز این حکایت می‌گردد که: فتحعلی‌خان بعد از انهزام از میدان جنگ و انصراف زمام ادهم برق آهنگ از عرصهٔ نام و ننگ روی بقلعهٔ ارومی آورده، در پناه‌نسج‌العنکبوت دیوار و حصار خزیده و قلعه‌نشین و عاقبت گزین گردیده. حضرت ظل‌الله فلک دستگاه امور مراغه وخوی‌و سلماس و تبریز و سایر بلاد و امصار را تمشیت کلی داد وحکام لایق بولایات مفتوحه فرستاده، جمیع امور از نزدیک و دور بر وفق معدلت و اقتضای مروت و مرحمت صورت انجام پذیرفت. پس عزم توجه بجانب ارومیه

و تصمیم تادیب فرقهٔ شومیه فرموده، جمهور و امرا و روٴسای ملک آذربایجان، مثل کاظم خان قراجه داغی که از اعیان امرای آن ولایت و ملاذ سپاهی و رعیت بود و شهباز خان دنبلی و احمد بیک برادر او و پناه خان جوانشیر و قاطبهٔ صغیر و کبیر شرف پذیر خدمت داور جم نظیر و پناه خان مزبور نیز از جملهٔ اعاظم الکای مذکوره و ایلات توابع او از جوانشیر و قزاق و برچلو، زیاده از بیست هزار خانوار و قلعهٔ داور مشهوره بقلعهٔ شیشه و آن کوهیست مرتفع و متین و قلعهٔ خداآفرین، فرازش با افلاک محاذی و اوجش با سماک موازی، مشارالیه در آن حدود از گردنکشان احدی را خدمت نکرده و گردن بطوق اطاعت احدی درنیاورده، از آنجا که این دولت را سزاوار خدمت و آنحضرت را در خور طاعت‌دیده، راه نورد بوادی عبودیت گردیده. مختصر سخن: خدیو لشکر شکن و موکب دشمن فکن بخارج ارومیه رسیده، آن فضای بهجت افزا مطار عقابان رایت فلک سای گردون فرسای گردید. ارومیه قلعه‌ایست متین و مستحکم و حصاریست استوار و منتظم، توابع آن متصل بولایات بسیاری فزون از آنکه بسرانگشت تصور تعداد آحاد آنها توان نمود وعدهٔ حضرات مزبور زیاده بر آنکه بکار مآت و شمار الوف بتوان زبان گشود. بی‌تکلف حشراتی‌اند مخلوقات صحرا و کوه و بهایمی‌اند مشتمل بر چندین گروه، آنها رامذاهب مختلفه می‌باشد، ارباب ادراکشان طریقهٔ سنت و جماعت دارند و از مذاهب سایر تفحص کنندگان عقول و اذهان سر بدر نمی‌آرند. در مذهب و در قتال و قطع طرق و نهب اموال و طریقهٔ انقیاد و اسر نساء و قتل رجال جماعت افشاریه بعلت قرب جوار با آنجماعت سازگار و بتقریب همسایگی و هم خانگی با یک‌دیگر یار می‌باشند. خدیو کشورستان چون ظاهر ارومیه را جلوه‌گاه شیران بیشهٔ هیجا ومقر دلیران قلعه‌گشای فرمودند کرة بعد اولی و مرة بعد اخری سپاهی از حد تخمین بیرون و لشکری از ریک هامون بیش و افزون برسم چپاول بر سر آن طایفه

فرستاده و رخصت نهب و غارت داده، جماعت مزبور از بیم شمشیر غازیان منصور ترک اماکن و خیر باد مساکن نموده، پای بوادی فرار و عنان بصحرای ادبار گشودند و بولایت فراری و در زوایای مرز و بوم متواری شدند. مختصر سخن: حضرت ظل‌الله اطراف قلعهٔ ارومیه را و اقطار اوطان طایفهٔ شومیه را بنظر دقت دیده و بچشم خریداری ناظر گردیده، لشکر پرخاشگر و سپاه بی‌حد و مر را باطراف اربعهٔ قلعه تقسیم نمود و حکم اقدس نافذ و امر مقدس جاری شد که بهادران نبرد و شرزه شیران دشمن شکار، یعنی مردان مرد، جانب خود محافظت و خیر خویش را حراست، از زیر و زبر نوع بشر و اصناف مرغان‌تیزپر را راه عبور و جاسوس خیال و پیک نسیم شمال را مجال مرور ندهند. از چهارجانب توپهای قلعه کوب و خمپارهای شهرآشوب بر قلعه بسته و در و دیوار را در هم شکسته، از آغاز فلق تا انجام شفق رعد آواز توپ زلزله افکن بنیان قلعهٔ گردون و از وقت بام تا هنگام شام صاعقهٔ خمپاره شراره ریز چرخ بوقلمون و زمین از صدمات زلزلهٔ عظیم بی‌سکون بود. از آنجا که شهر و نواحی ارومی از جملهٔ ییلاقات بسیار سرد و هفت هشت ماه از سال مقتضی برف و برد، فتحعلی خان امیدی که داشت ببرودت هوا و خیالی که بر لوحهٔ خاطر مینگاشت وصول فصول شدت سرما بود. مکرر مذکور میکرد و این عبارت بر زبان می‌آورد که: ما را ریش سفیدی هست که درین‌اوقات خواهد رسید و باهتمام او حصول نجات و قطع و فصل این معاملات خواهد گردید تا آنکه هنگام دی در رسید و موسم ترکتاز سپاه بهمن گردید. چرخ گرمرو بنای سردی نهاد و مزاج زمهریر لشکر فسرده دم برف و سرما را بیغماگری طاقت و توان فرستاد و برودت هوا بمرتبه‌ای رسید که آتش پاره کار یخ ریزه می‌کرد و شدت سرما بجائی انجامید که آتش از بیم افسردگی از درون سنگ و آهن سر بیرون نمی‌آورد و دستها از کار افتاده و پایها از رفتار، خونها در عروق افسرده و نفسها در سینها سرمازده. هوا کافور بیز شد و سحاب گوهر ریز شد. بیت:

شمر نمود ببر باز آهنین جوشن　　شجر نهاد بسر باز آهنین مغفر

بمعماری همت بلند و طراحی رای ارجمند عمارتی قوی پایه
مشحون بانواع زینت و پیرایه بجهت خاصهٔ سرکار طرح انداخته، امر
و مقرر ساختند که سران سپاه و مقربان درگاه و جمهور آحاد لشکر
ظفر پناه عمارات خوب و منازل مرغوب از نی و چوب اساس نهاده،
بزودی سرعت انجام داده، رفع اضرار سرما و دفع اذیت برودت
هوا نمایند. مأمورین بر وفق حکم مطرع عمل نموده و هر یک درخور
پایه و مقدار مایه اساسی و بنائی بانجام آوردند، که اندک روزی در
پیرامون شهر ارومی شهرستانی وسیع برپا و قصور بی قصور رفیع
منیع هویدا و بالمره علاج برودت هوا و چارهٔ اذیت و اضرار سرما
شد. چون امتداد اوان محاصرهٔ قلعه و طول زمان قلعه‌داری افشاریه
سه ماه رسید، در دوروی قلعهٔ قضیهٔ قحط و نقص آذوقه حادث
گردید. کار قلعگیان ببی‌نوائی و رسوائی انجامید. مردم شهر از
بی‌قوتی و بی قوتی از پا افتادند. اهل حصار از بی‌نوائی تن بهلاکت
دادند. شریف و وضیع از گرسنگی میمردند و مرضعه و رضیع از الم
جوع جان نمی‌بردند. کار بر ایشان تنگ شد و پاسداران قلعه عاجز
از درنگ. از غرایب سوانحی که در آن حین از پردهٔ خفا رخ نمود
و عجایب عوارضی که در آن ایام از حجاب قضا چهره گشود این
واقعه بود که: ابراهیم خان نوبری در سر و خفا با فتحعلی خان همداستان
و با بعضی حرام زادگان لشکر نصرة توأمان نیز هم عهد وپیمان گردیده،
از راه برگشته بختی این خیال محال بخاطر رسید که معاذالله بذات
بی‌نظیر زیان وبخدیو کشور اذیت جان رساند. چند روز این معامله
در میان و این اراده منظور نظر ایشان و پیکهای آن بی‌حیا نزد فتحعلی
خان و منزلهای هم عهدان تردد نموده، قرار داده بودند که شهباز خان
نککی که یکی از سرکردگان و تفنگچیان کوه مره فارس بود و در فن
تفنگ اندازی بی‌نظیر و در پیشهٔ کمانداری مشهور صغیر و کبیر
تفنگی بجانب آن جناب انداخته، ذات معدلت صفات را هدف
تیر بلا ساخته، معاملهٔ معهودهٔ خویش بانجام رسانند. یکی از نمکشناسان
دولت خواه که از اسرار ایشان آگاه بود حقیقت را بعرض محرمان

حریم دولت رسانیده، بر رای ملک آرا معروض گردانید. حضرت ظل‌اللهی بعد از اطلاع و آگاهی از حقایق احوال کماهی‌و تشخیص و تحقیق آن گونه روسیاهی خلاصهٔ این گروه شوم و اصل هم عهدان آن فعل مذموم بر حکم مقید و بعد از مکالمات و تحقیق حقایق حالات و اقرار ایشان بر تقصیر و ثبوت آن جرم عقوبت پذیر ابراهیم خان نوبری و مطلب خان کرمانی و شهباز خان مککی و چهار نفر دیگر را بر خویشتن غالب دید بساط بزرگی را در نوردیده، اساس فروچیده را بر چیده و روزی بناامیدی و نابرادری از درون شهر قدم فرسای وادی و خود را باصطبل سرکار وسعت مدار رسانیده، بست نشین و متشبث بحبل‌المتین کمند سعادت سرمد گردید. حضرت ظل‌الله گردون دستگاه از غایت مروت جبلی و نهایت رأفت و مرحمت ذاتی جان و ناموس او را امان، کارگزاران درگاه فلک اشباه اموال او را بخزانهٔ عامره سرکار فرستادند. چون ابواب این فتح عظیم بر رخسارهٔ امنای دولت ابد مدت باز و نسایم رحمت خالق بنده نواز بر روضات احوال اهل ارومی در اهتزاز شده، مواکب نصرهٔ کواکب در طالعی مسعود و زمانی محمود بشهرستان ارومی ورود فرموده، چون جان در غالب بشری و چون روح در کالبد عنصری قرار گرفتند و غبار نوایب و فتن و گرد مصایب زمن را بزلال لطف و احسان و جاروب اکرام و انعام از خاطر رفتند.

بیان قضیهٔ عمای شیخعلی خان و چگونگی وقایع آن زمان

بر خاطر اولوالابصار والالباب و ضمایر ناظران این کتاب مستطاب مستور و پوشیده نماند که بمصداق "الملک عقیم" سلاطین صاحب تمکین و کشور خدایان زمین را برادرو فرزند و خویش و پویند و سزاوار نیست، زیرا که اقوام وعشایر نسبت بلازم باید ملازم و چاکر و بنده وفرمان بر باشند. اگر اقربای سلاطین خواهند که بمقتضای قرابت عمل نمایند و بهنجار اقربا رفتار آرند نظام ملک بالضروره خلل

می‌یابد و طبع غیور سلاطین کامگار برنمی‌تابد. شیخعلی خان را در آن اوان مرض غرور بر مزاج عارض و مستی نخوت با عقل او معارض گردیده، پا را از حد خویش فراتر کشیده، اساسی افزون از مقدار چیده بود. بعرض اقدس رسید که چیزی از قلیل‌وکثیر بمهر و برات خود بعضی از ولایات مفتوحه حواله داشته و بجهت ایصال‌آن محصل‌گماشته. این معنی موجب اشتغال نوایر غضب قیامت لهب و احتراق اسباب عزت و آبروی او را باعث و سبب گردید. پس شبی مشارالیه را بخلوتگاه حاضر و بمحفل سرای اختصاصی طلبیده، میل بر چشم جهانبخش کشیدند. چون برادر مشارالیه چندی قبل ازین واقعه بحکومت الکای گیلان در حقیقت موروثی و مکتسبی او بود در سلک ملازمان رکاب ظفر انتساب منصوب و از جملهٔ ملتزمان موکب سعادت کوکب محسوب بود در همان شب حسب‌الامر خدیو کسری حسب بحضور معدلت دستور جلب و مجددا" بحکومت گیلانات مفتخر و بحبس و قید نظر علی خان مأمور و مقرر و بچاپاری روانه فرمود و مشارالیه در استعجال نوند از ریح عاصف و جلوه از برق خاطف عاریت نموده، پای سرعت بصوب مقصود گشود و بورود رشت نظر علی خان از بیم همدستی برادر اندیشه مند و از سخط طبع غیور خدیو منصور ناخرسند بود، لیکن چون خدیو عدل ساز جور سوز شیخعلی خان را بعد از دو سه روز که در حبس و قید داشت اطلاق و مورد الطاف و اشفاق و تیولات و مقرری او مزیدی‌الحاق فرموده، از راه مرحمت و مروت که سرشتهٔ آب و گل و مخمر دل رأفت مایل بود لازمهٔ عنایت و نوازش دربارهٔ او معمول‌داشتند. نظر علی خانرا نیز بعد از استبعاد بتقبیل عتبهٔ سپهر استعداد مرخص و از حبس و قید مستخلص و بطریق سابق مستظهر بخدمات لایق ساختند. سبزعلی خان زند که کیفیت احوال او نگاشتهٔ کلک گهر پیوند و بطریق‌اظهار و بروز مأمور بایالت سرحدات فیلی و عربستان بود، در آن اوان که خبر بیلطفی داور جمشیدشان نسبت بجانب شیخعلی خان منتشر گردیده، باعراب و غیره رسیده بود، در روزی که سبزعلی خان مشارالیه باعراب کثیر درپیوسته، صفوف حرب و ضرب بسته بود، شیخ علوان‌که یکی از مشایخ اعراب

کثیرست حربه باو افکنده. دوحهٔ حیاتش را از حدیقهٔ جوانی برکند و صرصر مرگ غبار وجود آن تازه جوان را افنا فنای عالم نابکار افکند.

ذکر حرکت موکب مصور از ارومی و وقایعی که مقارن اتفاق افتاد و گزارش زکی خان زند

کلک شیرین گفتار فسانه پرداز و خامهٔ ورق نگار صفحه طراز بدین گونه نگارندهٔ این خبر و گزارندهٔ این سمر می‌گردد: رود ارس که از مشاهیر رودهای کبیرست در وسط آذربایجان جاری و متصل بدریای خزر و باب‌الابواب و بلاد و الکای مذکور آنچه در ماورای رود مزبور واقع گردیده است مشهور است بولایت آن طرف آب، که غرض از آن شیروانات و سالیان و بادکوبه و قبه وشاپوران و دربند باب‌الابواب، چون بمرمت بانی عدل جهان آرا و تعمیر معمار لطف مملکت پیرای خدیو کشورگشای ولایات اینطرف آب رونق و انتظام گرفته، حکام نیکوکار تعیین و برقرار فرموده، رای ملک‌آرا بانتظام مهام ولایات آن طرف واقع و رایات فتح آیات از ارومی متحرک و بیش خانهٔ همایون در طریق خروج از شهر سالک شدند. از فغان گورکه و نعرهٔ کوس و خروش ستوران حرون و سهیل اسبان شموس ولوله در طاق سپهر آبنوس و زلزله در کاخ چرخ سندروس افتاده، مواکب سعادت کواکب منزل بمنزل طی مراحل فرموده و دارالارشاد اردبیل مقر کوکبهٔ عساکر نصرة دلیل و آفتاب عالم تاب ذات معدلت صفات ببرج دولت تحویل یافت. در آن هنگام چاپاران مسرع از الکای عراق رسیده، واقعهٔ زکی خان رسانیدند. مفصل این مجمل آنکه: زکی خان از قراریکه سابق نگاشتهٔ قلم بدایع رقم شد، عمزادهٔ حضرت ظل‌الله و آن حضرت را شفقتی مفرط نسبت بخان مشارالیه و او نیز در مقام اخلاصمندی ثابت قدم و سلسلهٔ ارادتش بغایت متین و محکم و همواره سالاری کشیک و حراست نفس نفیس و ضبط و نسق درب دولت خانه متعلق بخان مشارالیه بود. در قضیهٔ حال فتحعلی خان بنحو تقریر کلک دو زبان مصدر خدمت نمایان و محامدات شایان گردیده، ولیکن درهمان اوان بتضریب جزوی از وکلای سرکار عصمت مدار رنجیده، چون اعتماد کلی بالطاف و اشفاق

خاطر خورشید اشراق خدیو آفاق داشت ، نازشی بخاطر رسانیده ، تا با معدودی از ملازمان جریده وار روی بجانب دارالسلطنهٔ اصفهان گذاشت و در آن نزهت سرا بفراغت حال بتفرج و تماشا قیام می‌کرد و برفق و آرامش و آسایش روزی بشب می‌آورد . از آنجا که بنحو مسطور ضمیر مرحمت مفطور خدیو منصور و توجهات خاطر موفور برعایت جانب او مقصود بود ، حضرت ظل‌اللهی آقا حسین میرپنجه که از اعیان دولت ابد مدت و ازامنای حضرت فلک رفعت بود باتفاق نادرخان زند بجهت استرضای خاطر زکی خان و عنان کشی او بجانب اردوی فلک شان بدارالسلطنهٔ اصفهان گسیل فرمود . زکی خان از نصایح و مواعظ مشارالیها منقظ و متنبه از وعظ واعظ نشده ، از مراجعت امتناع و از علایق دنیوی اظهار انقطاع نمود . چون مأمورین بحضرت سپهر مرتبت معاودت و معاکفان سدهٔ آسمان رفعت عرض حقیقت نمودند ، حضرت ظل‌الله بندگان پناه مجددا "بجهت تهذیب قلب زکی خان او را بسرداری الکای قیمت فزای عراق بین‌الاقران مرفه و طاق و اظهار لطف و وفاق نسبت بمشارالیه فرمودند . بعد از وصـول ارقام مطاعـه زکی خان از اصفهان حرکـت و بجانـب توابـع و امصار عراق نهضت کرده ، رخ بآن نواحی آورد . اگرچه بعلت نهایت شفقت که در حضـرت ظل‌اللهی نسبت بخود گمان داشت ، بتضریب جزوی در ظاهر نازی کرده بود ، لیکن در باطن از جملهٔ فدویان آن دولت رفیع شان و بهیچ وجـه مخالفت واقعی و معانـدت حقیقی پیرامـون خاطـرش نمی‌گردید و چگونه چنین نباشد؟ زیرا که در آن دولت مشارالیه را بر بعضی امثال و اقران شرف تفوق و خاطر خطیر اقدس رعایت جانب او را در غایت تعلق بود . چون مواکب خان مشارالیه از اصفهان بیرون وجواد خوش خرام عزمش مرحله نورد هامون شد ، بعضی از عقارب انس و شیاطین بشر ، از بختیاری و فرق دیگر بخدمت مشارالیه هجوم آورده ، بجهت ارتکاب شر که با آب و گلشان مخمر بود آغاز فسونگری و بنیاد ساحری کرده ، ، بوسوسه ودمدمه خان مشارالیه را فریب داده ، ابواب فتنه و فساد گشاده و پای براه طغیان نهادند . چون علی محمد

خان ولد محمد خان همشیره زادهٔ خدیو فیروزمند، که در میدان دلیری شیری بود شرزه و سنان جان ستانش هنگام جان ستانی ماری بود گرزه، در آن اوان بحکومت بروجرد قیام داشت رقم لباسی مکتوب و بخاتم جعلی مختوم و در رقم مزوری مزبور حکم بزکی خان نمودند که علی محمد خان را دستگیر و جهان بینش را از لباس بینائی عاری سازد و رقم مذکور را بنظر علی محمد خان رسانیده، باین حیله و این وسیله جنابش را با خود متفق‌و سرکشی و طغیان برزکی خان محقق شد. پس میر عبدی‌نام بختیاری را با معدودی سوار بطرف اصفهان گسیل نمودند. میر عبدی قبل از آن روز و انتشار خبر سرکشی زکی خان باصفهان‌رسیده، حاج محمد آقا نام آغاز زرگر و انجام تاجر که از اهالی دهات ماربین اصفهان بود غفلة گرفته، مقید و محبوس نمود، چنانکه کسی نمیدانست حبس و قید حاجی مزبور بحکم کیست و سبب ضبط و بیداد چیست؟ بعد از سه چهار روز طلیعهٔ زکی خان از افق اصفهان ظاهر و مراتب عصیان و طغیان او منتشر گشت. پس خان مشارالیه ابواب گیرودار گشوده، از نقد و جنس مالی که بحوصلهٔ ظنون نگنجد و خزاین قارون باعتبار آن نسنجد فراهم نمود و لشکری بی‌حد جمع آورد و خزاین بی‌حد بر آنها قسمت کرد، وجوه قواد و روس افراد در رکابش جمع و جمعی صغیر و کبیر پروانهٔ آن شمع گشته و بالمره چشم از حقوق ولی‌نعمت بسته، بر در نمک بحرامی و حق ناشناسی نشسته، در آن حین توجه موکب منصور ظل‌اللهی بصوب عراق مشهور آفاق و متعاقب هم‌اطراف و اکناف مسموع آن سرا باتفاق گردید.

بیان انصراف موکب شوکت و شان از الکای آذربایجان و هزیمت زکی خان از اصفهان

بر واقفان رموز دانائی مخفی نماند که: زکی‌خان را ظن آن نبود و سایر مردم احدی گمان نمی‌نمودند که انصراف موکب مسعود از آذربایجان در آن زودی میشود و توجه بجانب عراق در

آن نزدیکی مقدور باشد. چون بطریقی که قلم اعجاز شیم بشرح آن پرداخت زکی خان وارد اصفهان و باطمینان خاطر قبض و بسط امور را وجههٔ همت ساخته، هنوز آشیان را گرم و دل مردم را بمتابعت خود نرم نکرده بود که خبر رسید موکب ظفرآثار، چون سیلی بی‌زنهار، روی باین دیار آورده است. مفصل این مجمل آنکه: در حالتیکه جهان حشر و دریای تیغ و خنجر، یعنی معسکر ظفر اثر، بدارالارشاد اردبیل ورود و تحویل و چون صحت در جسم علیل قرار فرمودند و توجه بجانب بلاد آن طرف آب را پیشنهاد خاطر خطیر نمودند. آن معاملهٔ کیفیت عصیان و طغیان زکی خان و تسلط او باصفهان و قید و حبس آن خطهٔ فردوس نشان معروض مقیمان آستان کروبیان پاسبان گردیده، در ساعت جمیع سران و سرکردگان موکب سعادت مبانی از عراق و آذربایجان بحضور فیض گنجور طلب داشته، بدست صدق پرده از روی مستورات حکایت برداشته و عزیمت حرکت صوب شیروانات و غیره را بتوجه جانب عراق تبدیل و مقرر فرمودند که فتحعلی خان افشار و غیره و امرا و اعیان آذربایجان با کوچ و بنه و اولاد و احفاد ملتزم رکاب سعادت بنیاد بوده، حکم عالم مطیع را متابعت نمایند. پس محصلین جهت تحریک کوچ و بنهٔ مذکوره باطراف بلاد الکای مزبور رفته، در اندک زمانی همگی در موکب خدیو کشور فیروزی مجتمع و جمیع امرا و اعیان و اعاظم الکا نیز رکاب نصرة انگیز را ملتزم و در خصوص رسانیدن مژدهٔ توجه خدیو آفاق بعراق سایر و بهر سو رسانیدند. از جمله امرای عظیم‌الشان الکای آذربایجان که الحق هریک صاحب کشوری و هرکدام خداوند لشکری دنباله‌داران رایات ظفر پرچم و سعادت اندوزان ملازمان رکاب فتح توأم. اولا آزاد خان افغان بود که بعد از شکستن نخل بلند دولتش از تیشهٔ نیروی محمد حسن خان برسم هزیمت بمیان اکراد حکاری و بلباس رفته، بعد از چندی از آنجا متوجه جانب بغداد بود. مدتی نیز در آنجا توقف کرده، از بغداد عازم سمت گرجستان و

و کارتیل و بالاخره بخت مسعود مشارالیه را دلیل و روی نیازمندی بحضرت وکیل آورد و آنحضرت از آنجا که پیوسته دستگیری از پا افتادگان مخمر خاطر خطیر و یاری تنها ماندگان شیمهٔ ضمیر منیرشان می‌بود مقدم او را گرامی داشته و سربسنگ حوادث آمده‌اش را باوج سپهر افراشته، خود و عیال و اطفال او مدةالعمر ممنون نوال‌احسان آن حضرت بودند، چنانکه بعنایت‌الله تعالی در موضع و موقع خود رقم‌زدهٔ کلک مشکین رقم خواهد گشت. دیگر فتحعلی خان افشار و کاظم خان قراجه‌داغی و پناه‌خان جوانشیر و نجفقلی خان و شهباز خان دنبلی و کوچ و خانوار احمد خان برادر مشارالیه، که او خود بجهت ضبط و نسق خوی وسلماس از الکای فلک اساس مرخص و مأمور بتوقف بود و حاجی علی محمد خان مراغه‌ای و حاجی خان کنگر لوی نخجوانی و برادرزادگان حسینعلی خان ایروانی بیگلر بیگی چخور سعد و رضاقلیخان گنجه‌ای برادر شاهوردی خان قاجار زیاد اوغلی بیگلربیگی قراباغ و امیر کونه خان افشار ایرلوی طارمی‌و سایر ریش سفیدان و سرخیلان ایلات و الوسات افشار ارومی و شقاقی و شاهسون و دیگر وجوه قواد و رؤس افراد، که خالی از تکلفات منشیانه و بیرون از اغراقات دلیرانه، چنین اجتماعی از گردنکشان الکای مزبور در کمتر عهدی دست داده، اتفاق افتاده بود. مختصر سخن: رایات فلک همسر و اعلام ظفر پرور با شوکت وافر مرحله نورد سفر خیریت اثر و چون خورشید انور ذات معدلت گستر عرصه طرزان بوم و بر و ازتفضلات حضرت داور ساحت آن خجسته کشور از فیض قدوم آن طرازندهٔ ملک و افسر زیب و زیور گرفت. زکی خان از آن خبر وحشت اثر متحیر و مبهوت گشته، چون توقف را ورای قدرت خود دید و صورت مقاومت نقش پذیر خاطرش نگردید شروع بجمع آوری کوچ و بنهٔ ملتزمان معسکر قیامت اثر و زنان و فرزندان اهل بلده و بلوکات اصفهان و هرکس که او را بخاطر و گمان می‌گذشت کرده، روی بتقدیم و تمشیت این مهم عظیم وخیم بی‌حاصل آورده،

از زنان و اطفال و اهل و عیال خرد و بزرگ و دیلم و ترک چندان مجتمع کرد وآن قدر گرد آورد که فضای هامون از ازدحامشان تنگ و زمین با سکون با ترددشان بی‌درنگ بود و آن کوچ سنگین و بنهٔ رنگین را روانهٔ کوهسار بختیاری و خود نیز متعاقب متحرک گردیده، رخت عزیمت بآن صوب کشید. زنان و اطفال و نسوان و رجال، بعضی سواره و برخی پیاده، بکوهسار شماخ و زمینهای سنگلاخ، افتان و خیزان قدم فرسای راه بی‌پایان گشته و از کوهسار زرده کوه گذشته، از راه مال امیر متوجه توابع شوشتر و در صحرائی‌موسوم بسردشت بار نزول افکندند. الحق این تدبیر وخیم و این فکر نامستقیم و حمل و نقل آنهمه زن و فرزند انبوه در پست وبلند صحرا و کوه موجب تزلزل دولت استوار و باعث تضیع کار و مورث تشویش روزگارش و باو رسید آنچه رسید.

ذکر ورود موکب مسعود بدارالسلطنهٔ اصفهان و گزارش آن اوان مسرت نشان

جواد خوش خرام خامه و ابرش سبک کامهٔ کلک بلاغت ختامه در شاهراه بیان باین حکایت و در منهاج شرح افسانهٔ فرخنده بدایت چنین رفتار می‌نماید که: مواکب مسعود و کوکبهٔ سعادت ورود در طی طریق مقصود همسر برق خاطف و همگام ریح عاصف گردید و سلسلهٔ آن هژبران قوی چنگ و عنان آن دلیران فیروز جنگ را بطرف اصفهان کشیده، در ساعتی بفرخندگی میمون و روزی بمبارکی مشحون اردوی نصرة مقرون وارد دارالسلطنهٔ اصفهان و عمارات مبارکات شاهی را از قدوم مسرت لزوم غیرت بخش باغ جنان نمودند. پس نظر علی خان زند و فوجی از بهادران نصرة پیوند را بتعاقب زکی خان تعیین و روانه نمودند. مأمورین چون بمنزل توقف زکی خان رسیده، باردوی او برابر گردیدند محمد علی خان کرد که از قدیمیان خدیو رستم دست بود و زکی‌خان مشارالیه را همراه برده با خوانین او داخل خود کرده بود، برعایت حق نمک بحبل المتین دولت ابد مدت متمسک و طریق اردی نظر علی خان را سالک شد.

این معنی موجب جرأت دیگران‌گردیده، اکثری این شیوه را معمول و از خدمت زکی خان نکول نموده، چون مشارالیه کار را چنان و لشکر را بدان سان دید وآن کثرت عیال و اطفال و غوغای زنان و طفال و هنگامهٔ نسوان و رجال بطریق مذکور کلک بلاغت منوال موجب شوریدگی حال او گردید، مخدرات حریم جلالت را که از اصفهان همراه برده بود وجمیع این کوچ و خانواده و عدت زن و مرد بسیار را برجا گذاشته، کوچ و بنهٔ متعلقان خود را همراه برداشته، با جمعی از غلامان و نزدیکان فرار و روی بولایت عربستان نهاد. نظرعلی خان مستوران ستر دولت را با سایر کوچ و بنهٔ اهالی لشکر و مردم ولایت و اموال و اسباب ازهرگونه و هر باب با خود برگرفته، مراجعت باصفهان و تشرف بحضور خدیو جمشید سان رسید، از وقایعی که در اصفهان روی داد قضیهٔ قتل تراب خان بود. مفصل آن واقعه چنانست که: تراب خان چکنی مردی بود عاقل فرزانه، خداوند رفتار عاقلانه، از جملهٔ فدویان دولت و در سلک مقربان حضرت بود. بعد از مراتب حرکت زکی خان شغل خطیر کشیک و حراست نفس نفیس متعلق بمشارالیه و در دولت علیه مدارالیه، روزی مورد قهر و غضب قیامت لهب گردیده، بحکم حضرت ظل‌الله بقتل رسید. میرزا عقیل اصفهانی، که از جملهٔ مستوفیان عظام و در سلک مقربان و دبیران عطارد مقام منسلک بود، با دو سه نفر دیگر در آنروز همان شربت را چشیدند، گناه حقیقی و تقصیر واقعی ایشان بر اخلاص کیشان مشخص نشد. معلومست که ضمیر منیر سلاطین آئینه‌ای از حقیقت و گنجینهٔ اسرار احکام قضا و محل اشراق انوار هداست. امری که از ایشان صدور نماید خالی از سبب و جهت و عاری از کلیهٔ علت نخواهد بود. اگر حقیقت بر دیگران مستور ماند و کسی ادراک موجبات لطف و غضب ایشان راعالم نمی‌تواند بود، زیرا که رازهای سلاطین از ملزومات امور جهانداریست.

بیان ظهور نوروز سلطانی و گوهر ریزی سیماب نیسانی در سال هزارو صدوهفتادوشش هجری

خسرو سیارگان و عطیه بخش عوالم امکان از دارالملک حوت

بیرون خرامید. سرادقات حمل را مظهر انوار جلال ساخت. فراشان باد بهاری خیمهای رنگارنگ گلهای رنگین را بفضای هامون کشیدند و کارگزاران قوهٔ نامیه بفرمان سعادت قرین فروردین از دیبای اخضر سبزهای فرشهای زمردی در ساحت دشت اغبر و فضای کوه و کمر گستردند. سرادقات ریاحین و ازهار بجهت نزول اجلال سلطان بهار در ساحت گلزار برپا شد و از پرند نیلگون ابر آذاری شادروان ولی والاشان دارالسلام گلشن، که از ترکتازی نرادان عشیرهٔ دی بجان آمده بود، از عندلیبان خوش الحان ایلچیان سخن دان بجهت استدعای توجه سلطان بهار ارسال و سرور فریدون فر فروردین بجهت تنبیه طاغیان بهمن و تصرف خوزستان چمن از سرو آزاد و عرعر و شمشاد رایت جلالت برافراشت، بحکم خاقان با عزوشان بهار سرداران نسیم اعتدال و باد شمال روانهٔ دارالامان گلزار و گلشن و مأمور بنوردیدن بساط انبساط سفله و شان شباط شدند. طایفهٔ بختیاری برد و برف که یک چند تخت حب وطن بکوهسار گلستان و قلل جبال در جنان کشیده و قطع طرق و انواع تطاول و تطرق مینمودند بیک حملهٔ کوه فرسای یکه تازان قوای ربیعی شیرازهٔ جمعیتشان از هم گسیخته و اوراق اتفاقشان از یکدیگر ریخته، غارت زدهٔ جنود مسعود اردیبهشت گشتند. محفل نشاط و مجلس انبساط در دارالسلطنهٔ اصفهان بطراحی و طرح اندازی طراحان هنرمند تمهید یافته، شعشعهٔ خلاع گیتی فروز و با ورقهٔ ثیاب زردوز که زیب برو دوش امرای لشکر فیروز بود برق خرمن مهر جهان افروزگشت. بعد از فراغ از لوازم سور و سرور فکر تنظیم امور دارالامان کرمان در ضمیر فیصل تخمیر رسوخ نمود. قضایای کرمان بنحویست که قبل از این نگاشتهٔ کلک بدایع سلک گشت که: خدا مرادخان حسب‌الامر خدیو فیروزمند بجهت تمشیت امور کرمان مأمور و بر در دارالامان مذکور مسلط و منصور شده، در بلدهٔ مزبور متوقف و بتمشیت امور دلیران متوجه و بتنظیم و تنسیق ولایت و فیصل و بسط مهام سپاه و رعیت مشغولی می‌نمودند. بعد از چندی تقی نام که از اهالی کوهستان کرمان

و مردم قریهٔ مسمی بدران بود، گروهی از بهایم سیرتان کوهستان و بعضی از اراذل رجال کرمان و برخی سفله وشان که پیوسته در طلب شورش و همواره در تمنای غوغا می‌باشند همداستان گردیده، در نیم شبی از بعضی بروج عروج و درحالی که خدا مراد خان و سرکردگان لشکر بی‌کران در مساکن خود در خواب گران و بیخبر از کید روباه وشان بودند در بامهای بلند آغاز تفنگ اندازی و بنیاد شرر ریزی و آتشباری نمودند. صبحگاهان که شیر و خورشید رخشان در بام بلند افق از آتش جانسوز انوار تنق برکشید و شرارهٔ دل سوزنده و بوارق آن شعلهٔ سرکش برق افکن خرمن ثوابت و سیار گردید خدامرادخان و سایر لشکریان از کید آن ثعالب با خبر و بجهت اطفای نوایر شور و شر از خانهای خود بکوچه و بازار شهر برآمده، از جانبین شورش و فتنه درگرفته بود. چون جماعت مزور خود را در بامها و بلندیها کشیده، انداختن تفنگ ورمی کلوخ و سنگ پیش گرفته بودند، لاجرم از بام چهار سوق شهر گلوله‌ای بخدا مراد خان رسیده، از اسب درغلتید و بساط هستی را درنوردید. چون بهادران شجاعت کیش سردار خویش را کشته و بخون و خاک آغشته دیدند، روی بوادی هزیمت و معاونین تقی رخ بجمع آوردن غنیمت کردند. تقی مزبور شهر کرمان را ضبط و اسباب خود سری و بساط سروری گسترد. در حالتی که همای ظفر جناح رایت فتح آیت از دارالسلطنهٔ اصفهان عازم حرکت و متوجه سفر فرخنده اثر بودند تنبیه تقی درانی و طاغیان کرمانی مذکور منظور نظر و خاطر فیض مبانی گردید. محمد امین خان گروسی و امیر کونه خان افشار را سرکردگی و سروری تعیین و فوجی از بهادران نصرة قرین و گروهی از دلیران رزم آئین را مأمور متابعت ایشان و مواجب و انعام سپاه ظفر پناه را از خزانهٔ عاطفت و دارالضرب مکرمت مرحمت فرمودند و توپ های قلعه کوب و خمپاره و زنبورک و نقارهٔ سرکردگان مذکور عنایت و با تدارک شایسته روانه فرمودند. از آنجا که جماعت بختیاری

از جملهٔ الوسات عراق و بکثرت و عدت مشهور آفاق و در جبال غربی اصفهان توطن دارند و موقف آنها کوهیست در رفعت مساوی طول سما و مواری قد جوزا و جبل مذکور تا بنواحی شوشتر پیوسته، مشتمل است بر دره و کوتل و پشته و تل و بلندیهای شماخ و پستی‌های سنگلاخ، پیوسته این جماعت بقطع طرق و انواع تطاول و تطرق اشتغال داشته، هیچیکاز فرمان رویان ماضی را میسر نشده بود که دست جمهور آن کره انبوه را از دامن کوه فلک شکوه و آن جماعت وحشی صفت کوه نورد و آن فرقهٔ بهایم طینت کنار گرد را باختیار یا باکراه سپر راه نمایند. از قراری که کلک قصه پرداز در ضمن شرح احوال زکی‌خان بتحریر آنها پرداخت نظر به بعضی حرکات ناهنجار که در آن روزگار از آن اشرار غدار ظهور یافته بود پشت گرمی صعوبت منازل و سختی موافق خویش و اطمینان عدت و کثرت بیش از پیش و سستی رای کوتاه اندیش از سعادت خدمت خدیو معدلت کیش تقاعد ورزیده و خود را بشوامخ جبال صعب‌المسالک کشیده، در حصون خودداری آرمیده بودند، تنبیه آن جماعت و انتظام مهام بعضی از ولایات‌عراق منظور نظر خورشید اشراق و نظم و نسق لرستان فیلی وجههٔ همت امور جمهور عراق و مرکوز کارکنان درگاه عرش رواق بود، در ساعتی فرخنده‌آغاز مبارک انجام بحکم دارای دارا غلام علمداران اردوی انجم احتشام اعلای اعلام نصرهٔ فرجام و رفع رایات گردون خرام و خارج دارالسلطنهٔ اصفهان مقر اردوی ظفر مقام و جلوه‌گاه ستوران زرین لگام گردیده جنود مسعود از دارالسلطنهٔ اصفهان تا ناحیهٔ چهار محال را در مدت شش روز درنوردیدند. چون ساحت چهار محال مطار عقابان زرین بال‌الویهٔ نصرت اشتمال شد جنود ظفر ورود و ملتزمان موکب مسعود، که در حین توقف قشلاق اصفهان مرخص باوطان خود گردیده، در مساکن خویش آرمیده بودند، بفرمان داور دارالشکوه گروه گروه بمعسکر نصرهٔ پژوه پیوستند. خدیو کشور کرم، بنحوی که شیمهٔ کریمهٔ

آن حضرت بود و هرسال بتجدید قواعد آن خصلت قدیم می‌کوشید، شروع ببذل خلاع خورشید شعاع نموده، جمیع سرداران و سرکردگان سپاه فیروزی پناه را برودوش افتخار و سراپای اعتدال از بذل خلاع زردوز مزید غیرت گلشن و رشک گلزار کردند. هیچیک از سلاطین اورنگ نشین و خداوندان معمورهٔ زمین را کرم خسروانه این اقضا نکرده بود که چندین طاقهٔ رنگین و ثیاب نگارین بذل چاکران دربار عرش آئین نمایند، مگر این خدیو جم قدر کسری فروداور دارا دربان سکندر چاکر، که هزار خاقان و قیصر او را بندگان فرمان برند، یعنی جناب معدلت انتساب جعفر خان در سال هزار و صد و نود ونه هجری، در دارالسلطنهٔ اصفهان از خلاع نقره بافت طلا دوز و ثیاب گوهر نگار زراندوز، طاقهای نگارین و جامهای رنگین، همه چینی و رومی و خطائی، در غایت دلربائی و شالهای کشمیری بانواع مختلف و الوان متباین، چندان زیب دوش و بر و زینت کلاه و کمربندگان آستان و چاکران درگاه عز و شان فرمودند، که ذخایر بحر و کان و نقود صنادق هفت آسمان وفا بعشر عشیر اخراجات نمی‌کرد. انشاءالله العزیز المنان تفصیل آن در موقع خود نگاشتهٔ کلک دو زبان خواهد گشت. لیک بنابر مناسبت مکان مختصری بر زبان گذشت. سخن کوتاه: در اعمال چهار محال نوبت تنبیه جماعت بختیاری و تأدیب آن فرقهٔ از خرد عاری گردیده، جمعی از سرکردگان کاردان و گروهی از مبارزان ظفر هم عنان را دسته بدسته و جوقه بجوقه فرمودند. هر دسته را مأمور ساحت طایفه‌ای از شعب بختیاری فرموده، هر فرقه‌ای بجانبی از جوانب منزل آنها تعیین نمودند و مقرر شد که باستیصال ایشان پرداخته، اموال واسبابشان را عرضهٔ یغما ساخته و در خصوص قتل متعرض رجال و در باب اسرا مزاحم نسوان و اطفال نگردند و جمیع شعبهای هفت لنک و چهار لنک را از شوامخ جبال و مضایق طلال کوچاینده، بوسعت‌گاه‌هامون کشیده، دست نشست آن گروه را از گریبان دامان کوه بریده، اشهب عزم را صبا رفتار و ادهم سیر را هم عنان باد بهار و هر فرقه‌ای از لشکر نصرة پژوه بمیان طایفه‌ای

از آن گروه ریخته و از بنیاد سامان ایشان گرد برانگیخته، جمیع خزاین و دفاین و آلات و اسباب و اغنام و دواب و مجموع مایعرف آنها را بحیطهٔ اکتساب درآورده، مراجعت برکاب ظفر انتساب کردند و قاطبهٔ آن طایفه را از آن کوه که هر قله‌اش برتر از رفعت افلاک و هر شقه‌اش بر زیر اوج سماک بود کوچانیده، جماعت هفت لنک را در توابع دارالمؤمنین قم و طایفهٔ چهار لنک را در بلوک فسا توابع فارس مسکن و موطن دادند و احکام مطاعه عز صدور یافت که در الکای فارس و توابع قم جای زراعت و مکان فلاحت و مراتع و مزارع بایشان داده، جوانان توانا و مردان کارآزمای آن طایفه را در سلک ملازمان رکاب منسلک و منتظم و یراق حرب و آلات ضرب مرحمت و ملاحظه شان فرمودند و سه هزار نفر از آن طایفه بشرف ملازمت مستسعد گردیدند.

درین سفر مبارک اثر برادر زادهٔ والاگهر، یعنی این شهریار فریدون فررا، که در آغاز ابتسام بهار جوانی و اول حضرت ریاض فیاض کامرانی و در طی نخستین مراحل زندگانی بودند، بجهت ملاقات طلب داشته، این وراث ملک کسری و جم و نور چشم شهریاران معمورهٔ عالم بملاقات عم رسیده، آنحضرت سرداری لشکر کشیک و سالاری خدم و ممالیک و حراست نفس نفیس را باین دوحهٔ سرابستان عصمت و نوباوهٔ حدیقهٔ جلالت رجوع نموده، خود بدولت فارغ‌البال در مهد اطمینان خاطر آسودند. الغرض: چون همگی امور آن حدود حسب‌المرام دولت خواهان صورت انجام وسمت اتمام گرفت از زمینهٔ دهکرد چهار محال رفع رایات شوکت و جلال و اعلای اعلام دولت و اقبال فرموده، سلسله جنبان حشر و چون چمن مرخ ناحیهٔ دیگر جلوه گاه لوای ظفر پرور گردیده، بعرض رسید که: علی محمد خان زند که قبل از آن در موسم عصیان با زکی‌خان اتفاق داشت دست از مهر و پیوند و دل از عهد و سوگند او برداشته و مشارالیه را بخود گذاشته، روی امید بدولت جاوید آورده، از اندیشهٔ

مؤاخذه در آستانهٔ متبرکهٔ معصومهٔ قم مقیم و آنحضرت را شفیع گناهان خود ساخته، بامید عفو خدیوانه رحل اقامت در آستانه‌مقدسه انداخته است. دیگر از صادرات قضا که در چمن مرخ رخ نمود قضیهٔ قتل فتحعلی خان افشارست. تفصیل این اجمال و مفصل این مقال آنکه: از همت خدیوانه و عفو و اغماض خسروانه سوء اعمال خان مذکور را که در هر عصر و زمان ازو نسبت بکارکنان این دولت سمت ظهور یافته بعفو و اغماض گذرانیده، در حین تسخیر ارومی جان بخشی نموده، جان و ناموسش را در حفظ مروت محفوظ و در مدت ملازمت رکاب از گوهرپاشی دست همت خود و متعلقانش بانواع نعم و اقسام کرم بهره‌مند و محظوظ و دیگرباره او را بمدارج عزت دولت ارتقاء و بمعارج شوکت و شهامت اعتلاء داده و در کشیک خانهٔ علیه بجز آزادخان بر همگی امرای نامدار و امنای دربار عرش مدار رتبهٔ تقدم و شرف تفاخرش دادند و در آنمدت که خان کافر نعمت در ظل تربیت و سایهٔ عاطفت آنسرور کشور مروت آرمیده بود باز در جزو مصدر بعضی حرکات ناقابل و سخنان لاطایل گردیده، خبث درون خود را بکرات بظهور آورده، حقیقت اقوال و افعال او پیوسته در خلوت خانهٔ جلالت باخبار و انهای کار آگاهان بروز کرده، معهذا از فرط وسعت حوصلهٔ خدیو جهان فتوت مأمون می‌زیست. امرای الکای آذربایجان، که از شرم رفتار ناهنجار او پیوسته سرافکنده و از خجلت اطوار و افعال او همواره شرمنده و نظر باهلیت و قرابت از خصایص ذات او آگاه و از بیم فساد کلی از وجودش در غایت اکراه بودند، بهیئت مجموعی مستدعی افنا و اعدام او گردیده، سخنان مناسب وقت بعرض رسانیدند. پس مزاج اقدس و طبع مقدس را براهین مدلول و احتجاج معقول شیوهٔ مماشات نکول داده، مختصر مضمون: در افنای او فرمان بنفاذ مشحون و حکم بقضا مقرون و در شاه رضای قمشه مدفون شد. پس الویهٔ نصرة طراز بعزم توجه جاپلق در اهتزاز آمده، سیورسات و علوفهٔ سپاه و دواب که حسب‌الامر خدیو کامیاب

در آنجا جمع آورده بودند بپروانهٔ لشکر نویسان معدلت ارکان بر غازیان جلادت نشان تقسیم و مهام آنجا را نیز قرین تنظیم نمود. همایان همایون زرین بال بجانب سیلاخور بال پرواز گشودند. سانحه‌ای حیرت افزا که در آنجا وقوع یافت عارضهٔ انحراف مزاج مقدس و سانحهٔ استیلای ناخوشی بر وجود اقدس بود. در حالتی که محل سیلاخور مذکور مضرب خیام انجم احتشام شد بیماری صعب عارض ذات شریف گردیده، مزاج میمنت امتزاج از اعتدال تجاوز ورزیده و نقاهت کلی بر وجود مسعود، از صعوبت این واقعهٔ حیرت انگیز اضطرابی باحوال اخلاص کیشان ره یافته، هر روز از وقت صبح تا دم شام یارب یارب نیازمندان باوج افلاک و هر شب از زمان شام تا هنگام صبح فغان و نفیر دعاگویان بقبهٔ سماک می‌رسید. حکمای صایب اندیشه و اطبای حذاقت پیشه در استعلاج مزاج و هاج کوشیده، در انواع معالجت ید بیضا می‌نمودند، تا اینکه سهام دعوات بهدف اجابت رسیده و دعاهای نیازمندان قرین اجابت گردیده، حکیم علی‌الاطلاق از دارالشفای محافظت نعمت صحت کرامت فرمود و شفای عاجل حاصل شد.

ذکر مأمور شدن نظر علیخان زند برزم زکی خان و شکست یافتن لشکر زکی خان بحکم آفریدگار جهان

تبیین این مقال و تفصیل این اجمال آنکه: بعرض اقدس رسید که زکی خان بعد از مراجعت نظرعلی خان و سایر سرکردگان سپاه نصرة توأمان و تلاقی که او را با مولی‌مطلب والی عربستان روی داد و گرفتاری و حبس و قید و بالاخره بقتل رسانیدن، بمنازل اعراب آل کثیر که در نواحی دزفول خوزستان سکنی دارند رفته، مشایخ طایفهٔ مذکوره اینگونه ورود را بدخالت حمل نموده، بقدر وسع و امکان بخدمتش قیام و در شرایط میزبانی بازوی اهتمام گشودند. چون یک چند قلعهٔ ایشان موقف ملتزمان رکاب زکی خان گردیده، نظر باینکه در آن سال بعلت تردد لشکر و عسکر و عبور و مرور

غازیان ظفر همسر و وقوع انواع شور و شر در توابع دزفول و شوشتر امور زراعت و فلاحت معوق مانده و غلات و حیوانات باقصی الغایه نقصان پذیرفته بود و گروهی که در موکب زکی خان باقی مانده بودند باز هر روزه مخارج مقدار خطیری آذوقه و در آن حدود گندم و جو بجز در خرمن پروین و مزرع سنبله نبود. گرسنگان بجای گردهٔ نان با قرص خورشید و ماه عشقبازی می‌کردند و تنگ دستان در عوض مأکولات و مشروبات لخت جگر و خون دل میخوردند. چون فقد و نقص آذوقه بحد افراط رسید و کار بر میهمان و میزبان تنگ گردید، زکی خان لاعلاج و ناچار با معدودی سوار که با او باقی مانده، رسم وفاداری و شرط حق گزاری را بتقدیم رسانیده بودند، از راه جبال و اراضی ولایات فیلی بعزم توجه خرم آباد عنان سرعت و تعجیل گشاد. غرض اصلی و مقصود کلی مشارالیه این بود که در قانون اخلاص کیشی دست از خارج المسلکی بازداشته و پای از بوادی مخالفت بر کران گذاشته، ترک عصیان و از محال عربستان از راه راست روانهٔ عراق و روی اشتیاق بچاکری دستگاه دولت خدیو آفاق آورده، در میان بزرگ و کوچک سرافرازی حاصل و خدمت آستان ملایک پاسبان را بر خود فرض تر از فریضهٔ پنج گانه ساخته، بتوسط این عطیهٔ عظمی در میان مؤالف و مخالف پیوسته رایت منصوری برافراخته، خواه در هرات و غور و خواه در اصفهان و نیشابور از ملازمت حضور مرحمت گنجور دور نگردد. نهایت چون بعضی از شیاطین انس و عفاریت هم جنس، که در موکب خان مشارالیه بودند، هریک مصدر انواع شور و شر گردیده، دقیقه‌ای از دقایق خیانت را فرو ـ نگذاشته، رایت حرام نمکی بر اوج حرامزادگی افراشته بودند و همگی قواعد اخلاص و ارادت که از زکی خان در آن اوان ظهور نموده و می‌نمود حاصل شجرهٔ خبیثهٔ افساد ایشان بود نظر بتقصیرات کلیه و جرایم مختلفه که در آن قضیه از هریک سر زده، مجموع از غضب قیامت لهب اندیشمند و از هراس شر و بیم ضرر ناخرسند بوده، بقدر وسع و طاقت در وسوسهٔ ضمیر زکی خان سعی نموده، مشار

الیه را در امضای آن عزیمت باز می‌داشتند و از القای سخنان هراس انگیز رسوخ آن اراده‌را پیرامون خاطرش نمی‌گذاشتند، والا بر رای دوربین ارباب عقل و تمیز پوشیده نخواهد بود که صدور این گونه حرکات از خان عالی‌مقام از آغاز تا انجام نه از راه طلب و جاه ریاست و تقاضای شوکت و شهامت بود، بلکه بوسواس همان عقیدت غولان راه ابواب فتنه را گشودند، زیرا که از دولت خدیو کشور مروت اسباب دولت خان مزبور همواره مهیا و ادوات شوکت وشهامتش پیوسته پا برجا و مشارالیه نیز در شیوهٔ اخلاص و ارادت عارج معارج اعلی بود و در هر صورت بعد از تحقیق و تشخیص ورود زکی خان بتوابع فیلی حضرت گیتی پناهی نظر علی خان زند را و فوجی از بهادران فیروزمند بتعاقب او تعیین و روانه فرمود. چون نظر علی خان زند و سپاه فیروزی نشان متوجه جانب او و بجهت تنبیه و تأدیب مشارالیه رزم طلب و جنگجو شدند، ارباب وسوسه و دیو سیرتان افسونگر، که همیشه غول راه و اصل شجرهٔ تقصیر و گناه او بودند، راه سخن و فرصت افسون و فن جسته، او را از غضب قهاری مخوف و رای او را از توسل و تشبث تخویف و بعزم توجه جانب پشت کوه اعمال فیلی جنابش را تحریک و او را تا اقصای پشت کوه و آغاز سامان روم برده. نظر علی خان نیز در تعاقب لازمهٔ سرعت نموده، با خان مشارالیه تلاقی و از طرفین صفوف مقاتله بسته و بهادران جانبین دسته بدسته در مواقف خود قرار گرفته، آتش گیر و دار شعله کشید و شعلهٔ کارزار بچرخ اثیر رسید. دلیران دست باستعمال آلات حرب بردند و بهادران پای مردی مردانگی در میدان افشردند. خم روئین در خروش و خونها از آتش غیرت بجوش آمد. در بین وزیدن تندباد عنا و در حین هیجان آتش هیجا عساکر جناب زکی خان عنان خودداری از کف داده، یساقچیان دست از محافظت پشت کوه کوتاه کرده، سلک جمعیت لشکر زکی خان پراکنده و صفوف سپاه او از جا کنده، سرکردگان او که بنحو مسطور مصدر انواع شر و شور بودند دستگیر و گرفتار و بحضور داور جم اقتدار رسیده،

حسب‌الفرمان قضا جریان ساحت هستی از لوث وجود ایشان پاک و مصفی شد. زکی خان چون چنان دید خود را بکناری کشیده، مورد اضلال آن شیاطین را مندفع و غبار وجود آن عفاریت را مرتفع دید از نظر علی خان خواهشمند گردید که از راه مخالفت برخاسته، گذارند که روی نیاز بدرگاه خدیو عاجز نواز آورد. نظر علی خان مسئول خان مشارالیه را قبول و بنحو خواهش خاطر معمول داشت. مشارالیه روی توسل و تشبث بدرگاه گیتی پناه که پناه هر گناهکار و بی‌گناهست آورده و باصطبل خاصه پناه برده، یک چند در سر کمند سعادت پیوند دست امید بحبل المتین کرمهای بی‌منتهای حضرت گیتی پناهی زده، بالاخره نظر بلوازم مروت و کمال فتوت که مخمر آب و گل و سرشتهٔ دل مرحمت مایل آن حضرتست آن همه جرایم را بعفو و اغماض گذرانیده، از آن گونه جان بخشی تازه او را بانواع ندامت مقرون گردانیدند. بعد ازین قضیه تا آخر ایام حیات بلوازم خدمت آن دولت اقدام داشت.

ذکر ورود ایلچی عمر پاشا والی بغداد و سایر وقایع آن زمان مسرت نشان

بر دانایان لغات فارسی و تازی مستور نماند که: شیخ سلیمان بنی‌کعب از جملهٔ اعراب بادیه نشین بوادی مسالک روم و باج گزار فرماندهان آن مرز و بوم می‌بود. بعد انهدام بنیاد دولت نادرشاه بعلتی از والی بغداد و بصره رنجیده، از وکلای دولت عثمانی کوفته خاطر گردیده، عشیرهٔ بنی‌کعب را که در مرتبهٔ دو هزار خانوار می‌باشند مصحوب خود گردانیده، از موطن و مسکن خویش مهاجرت و از شط العرب عبور نموده، در خطهٔ دورق که از جملهٔ بلاد خوزستان و در جنب شط العرب واقع و در آن وقت بتقریب حدوث انقلاب قتل نادرشاه صاحبان آن مکان متفرق و بی‌صاحب افتاده بود، توطن گزید. سرانجام بر مترددین بحر عمان و متوقفین خور و لنگرگاه دست تطاول می‌گشود. مردم بصره و اهل توابع را این راه بانواع مختلف تعذیب

می‌نمود. بندگان ظل‌اللهی قبل از آن نیز از قراری که قبل از ورود فرستادهٔ عمر پاشا یک دوبار بر زبان الهام بیان‌گذرانیده، عزیمت تأدیب آن طایفه فرموده، لیکن چون شیخ سلیمان مزبور حد خود را نگاه داشته، هرگز بتعرض احدی از اهل امصار آن حوالی منسوب بمملکت ایران نمی‌گشت و دست تسلطش در بحر و بربردامن ایرانی نمی‌رسید، حضرت گیتی پناهی را در خصوص تنبیه او چندان مبالغه نبود و رای مملکت آرا در تادیب او تعجیل نمی‌نمود. چون محل سیلاخور مکان تموج دریای خون خوار و موضع نزول سیل بی‌زینهار یعنی موقف اردوی نصرهٔ مدار گردیده بود، محمد آقای سلام آقاسی از جانب عمر پاشای والی بغداد وارد و ذریعهٔ ضراعت آمیز والی را بنظر عاکفان سدهٔ جلال و مقربان آستان عز و اقبال رسانیده، مشروح بر آنکه: شیخ سلیمان بنی کعب که از جملهٔ اعراب بادیه نشین مرز و بوم روم و مدتیست‌رخت عافیت بمأمن محال دورق کشیده، در ظل حمایت دولت ابد مدت آرمیده است پیوسته مرحله نورد بوادی عصیان و راه نورد فیافی طغیان و پای عبودیت بجادهٔ فرمان بری هیچ یک از دولتین علیتین نمی‌گذارد و دست تاراج بر متردین بحر و ساکنین بصره و توابع گشوده، عباداللّه را بانواع طرق و اقسام تطاول و تطرق معذب می‌دارد، اگر رایات فتح آیات بعزم تنبیه او در اهتزاز آید و همای‌زرین بال علم ظفر پرچم بهوای تأدیب او بال نصرهٔ گشاید، زهی شفقت و مرحمت و لطف و عنایت. در صورت قبول این مسئول سیورسات غازیان نصرهٔ هم عنان را که در هنگام توقف دورق ضرور و در کار می‌شود این اخلاص کیش در حوزهٔ شهر بصره بتعیین مسیر و بحمل سفاین و اصل سیورسات کشان معسکر قیامت اثر نموده و کلاکل هرچه ضرور شود و احتیاج افتد نیز موجود و مهیا کرده، شرایط خدمت و لوازم عبودیت بتقدیم خواهد رسید. چون مضامین معروضه بعرض باریافتگان محافل دولت و شوکت رسید و چگونگی معروض رای فلک آرا گردید، نظر باینکه شیوهٔ دستگیری از صفات کریمهٔ آن حضرت و طریقهٔ عاجز نوازی از خصایص ذات حمیدهٔ آن صاحب دولت بود

مسئول عمر پاشا را بسمع قبل تلقی نمودو دست رد بر سینهٔ ملتمس او ننهادند. مثال قضا تمثال در خصوص قبول این مسئول از مصدر جاه و جلال شرف صدور یافت. رسول مذکور مقتضی آنمرحوم بمراجعت مأمور شد و چند روز هم بجهت تمشیت امور آن سرحدات در ولایت مزبور توقف افتاده، حاکم و عمال دارالسلطنهٔ اصفهان و اعزه و اعیان بعضی از ولایات عراق در رکاب نصرة یاب داور مرحمت اکتساب کسب سعادت، رخصت انصراف یافته، هریک بجانب ولایت خود شتافتند.

بیان حرکت موکب ظفر کوکب از محل سیلاخور بجانب لرستان فیلی و وقایع آن اوان

چون زمانه بنای دم سردی نهاد، سپهدار دی از کریاس برف خیمه بر اطراف کوه و هامون برده، لشکر برودت هوا باقطار دشت و صحرا هجوم آورده و انتظام امور توابع لرستان فیلی که مشتملست بر گرمسیرات نیز منظور نظر فیض پرور بود، اردوی کیهان پوی چون بحر متلاطم و دریای متموج در حرکت آمده، منزل موسوم بهر رود مضرب سرادقات نصرة نمود گشت. آن شب چرخ سفله آغاز سرد مهری کرده، سردی هوا بغایت و سورت سرما بنهایت رسید. زمین صفحهٔ فولاد شد و هوا قطعهٔ سنجاب. هوا کافور تیز گشت و زمین سیماب خیز. با وجود آنکه قاطر خانهٔ سرکار وسعت مدار هیزم بسیار جمع آورده، در اکناف سراپردهٔ علیه خرمن کرده بودند، دو سه نفر از اهل کشیک بر جای خود افسرده، از شدت برد و سمیت باد سرد مردند. الغرض در منزل مذکور آن شب بصد هزار رنج و تعب بپایان رسید و سحرگاهان که مهر جهانتاب بر ساحت احوال افسردگان تابید و فروغ خورشید خاور موجب گرمی هنگامهٔ جهان گردید، اِفسردگان راجانی بر تن و روانی ببدن باز آمده، معسکر نصرة اثر روی توجه بمنزلی دیگر آورده، ماه سر علم همسر آفتاب و آفتاب سر طوق رایت زرین پرچم همدوش مهر جهانتاب گشت. روز دیگر در قصبهٔ خرم‌آباد سرادقات فتح‌آیات قبه‌برقبهٔ سماوات افراشت. اسمعیل‌خان‌فیلی، که‌از راه

گردن کشی گردن بطوق فرمان در نیاورده بود، در آن مدت در زوایای لرستان پریشان و بی‌سامان می‌زیست، از خبر وصول کوکبهٔ عز و شان ترک موطن و مسکن و قطع نظر از فرزندان و زن نمود. شوریده وار و پریشان حال پای فرار بجانب پشت کوه، که انجام محال لرستان و آغاز بلاد رومست، گشود و بوادی عزلت و فیافی ندامت را بقدم حسرت می‌پیمود. حضرت ظل‌اللهی فوجی از بهادران رستم نبرد هامون نورد بجستجوی او مأمور بتک و پوی فرموده، مأمورین بنه‌واسباب و حتی اسبان جنیبت او را بدست آورده، مشارالیه خود جریده‌وار از چنگ دلیران فیروز جنگ و نهنگان دریای نام و ننگ خلاص یافته، بسوی دیار روم شتافته بود. یکی از بنی اعمام او به شرف حکومت الوس فیلی ولایت لرستان مرتبهٔ سرافرازی یافت و بهر شعبه از طایفهٔ مزبور ریش سفیدان کاردان گماشته، سایر امور آن صفحه را از فیض بخششی رای ملک آرا نظام و انتظام داده، سیر کنان و شکار افکنان بجانب دزفول عنان شوکت گشادند. چون بلدهٔ دزفول مقر خیول نصرة شمول شد، بعرض حجاب بارگاه جلالت و ابواب خرگاه شوکت رسید که اعراب بنی لام که نیز از بادیه نشینان بوادی بغداد می‌باشند رخت تجاوز از حدود موقف خویش باین نواحی کشیده، بعضی اوقات آزار و اضرار ایشان بمردم توابع دزفول و مترددین آن حدود میرسیده است. چون این خبر معروض خدیو جهان پرور گردید، نظر علی خان زند و فوجی از بهادران پیروزمند و دلیران شهاب تیر مجره کمند را برسم چپاول بتاخت الوس آنها تعیین فرمودند. مأمورین مسافت بسیار را در زمان کم نوردیدند. چون بمکانهای توقف ایشان رسیدند مشخص شد که جماعت مزبور را خبر وصول موکب منصور متوحش کرده و بتعجیل از مکان توقف کوچیده و از شط عماره که در آن حدود سامان ایران و رومست گذشته، رخت عافیت از معرض تلف بیرون و خویشتن را بمأمن دشت و هامون کشیده‌اند. مأمورین را از فقدان آنها یأس حاصل گردیده و عنان بجانب رجعت منعطف گردانیدند. در عرض راه با اعراب آل کثیر که درهنگام طغیان

زکی خان، بنحوی که رقم زد کلک بیان شده، با او اتفاق ورزیده از بیم مؤاخدهٔ قهرمان گیتی ستان از خدمت تربیت یافتگان آستان عرش ارکان متقاعد گردیده بودند ملاقات و دست یغما بر غارت اموال و اسباب و جهات و دواب ایشان گشودند. غنیمتی بسیار بحیطهٔ اکتساب درآوردند و مراجعت کردند. سرادقات فتح آیات دو روز عرصه پیرای بلدهٔ دزفول و یکی از اهل بلدهٔ مزبوره را رتبهٔ حکومت داده، اعیان دزفول و شوشتر و سایر توابع خوزستان جبهه سای آستان عرش ارکان و شرف زیارت درگاه فلک بنیان رسیده، هریک فراخور حال مورد الطاف و افضال خدیو بحر نوال و مبلغ بیست هزار تومان از دزفول و شوشتر برسم پیشکش واصل صاحب جمعان خزانهٔ عامره شد بعد از خروج از دزفول و تعیین حکام و عمال بجمیع بلاد خوزستان و عربستان و انتظام مهام آنجا چون ماه مبارک در میان ونوروز فیروز نزدیک بود، چمن های حوالی شوشتر مضرب سرادقات مجره طناب‌گردیده، بجهت گذرانیدن بزم نوروزی و انتظام سایر ولایات مفتوحه در آنجا متوقف شدند.

وقایع سال فرخنده فال هزار و صد و هفتاد و هفت هجری و چگونگی آن سال سعادت منوال

در وسط عشر وسط شهر رمضان المبارک نیراعظم و عطیه بخش عالم بدارالملک حمل خرامیده، تازی نژادان بهمن و اسفندار، که در ساحت گلزار ساحل شط و جویبار را نشیمن ساخته بودند، از بیم طنطنهٔ ورود سلطان بهار زورق فرار در آب افکنده، در جزیر های گمنامی متواری گردیدند و بادیه نشینان ثلوج و امطار که در سواحل باغ و بستان رخت اقامت انداخته بودند، از آوازهٔ فرمان فرمای جهان آرا رخت مهاجرت باطراف و اقطار ناکامی کشیدند. سد سدید بهمن از صولت سپهدار ربیع شکسته شد. گردن کشان ابنای عشیرهٔ دی از بیم سطوت سلطان بهار برپاح فرمانبری گردن نهادند وکارگزاران قوای نامیه بفرمان فرمائی اردیبهشت ساحت گلستان و صحن بستان را رونق بهشت دادند. سرکشان خیل خریف و طاغیان طایفهٔ خزان که یک چند در قلل جبال باغ و بستان و شاخسار درختان را محل قرار خود نموده، دست تطاول بر غارت برگ و بار

تازه نهالان گشوده بودند، از هجوم سرداران قوای ربیعی شکست یافته، پایمال جنود بهاری و نسیم آذاری گشته. دامان کوهسار از جوشن شقایق گلگون شد و کنار جویبار از عیبهء لاله پر خون. بزم نوروزی بفرخی و فیروزی در همان مرغزار های شوشتر اساس خلد برین و رونق نگارستان چین گرفته، امرای لشکر و روءسای کشور در حواشی بساط گردون قماط صفوف خدمت بسته، حاصل دریاوکان از سرکار فیض بنیان بجیب و کنار ایشان ریخته شد. بعد از انقضای عید سعید و تمشیت امور جزوی‌و کلی مراتب عزیمت تنبیه شیخ سلیمان و سایر طوایف بنی کعب بر خاطر خطیر امضا یافته، تذرو زرین بر رایت ظفر پیکر بصوب مقصود بال پرواز گشاد. از تموج آن بحر ذاخر و تلاطم آن دریای خونخوار بر سفینهء ثابت و سیار اضطراب افتاد. کوه و هامون در زیر سم ستوران کوه نورد و تازیان هامون گرد پنهان و شرار نعل تکاوران بادپا برق خرمن گردون دون شد. معسکر نصرة پرور منزل بمنزل زلزله افکن کوه و کمر گردید. چون ساحت آن ولایت مشتملست بر شطهای دریاوار و هریک در حقیقت دریائیست خونخوار و عبور اردوی منصور و توپخانهء مبارکه و بنه و اثقال سپاه و اغروق دستگاه فلک انتباه او انهار مذکوره بغایت صعب بود، امر اقدس همدست فرمان قضا گردیده، مقرر شد که شناوران نهنگ وش و آب بازان دریاکش خود را بشطهای ذخار ریخته و گرد از بنیاد آب برانگیخته، بر هر شطی که عبور اردوی منصور از آن لازم و ضرور بود پلهای مجره شکوه از نی و چوب و قوایم عظیمه و اوتاد قویه، مانند مضطرات این ژرف بحر اخضر می‌بستند و اردوی همایون او هر شطی که نمونهء جیحون بود می‌گذشت، تا آنکه محل موسوم بفلاحیه که در کنار شط کرن واقعست محل سیل بی زنهار اردوی نصرة مدار گردید. قراولان بهرام نظیر قمر مسیر بساحت کریاس گردون اساس رسیده، بعرض حجاب بارگاه فلک مماس رسانیدند که شیخ سلیمان مذکور از آوازهء کوکبهء منصور و طنطنهء وصول موکب قیامت فتور فلاحیه را خالی کرده، با جمیع طایفه و

عشیره و اموال و اسباب و عیال و احمال و اثقال بقلعهٔ حصار که مجمع‌البحرین شط کرن و شط العرب واقعست روی آورده، چون سه روز عساکر فیروز در منزل مزبور متوقف بودند مجدداً بعرض قرب یافتگان محفل خلد مشاکل رسید که از شدت وحشت و کثرت دهشت که بر شیخ مذکور استیلا یافته، نیز عنان برتافته و در برابر لطمات بحر خونخوار و مقابل صدمات دریای بی مقر و کنار اردوی نصرة مدار مجال، توقف‌نیافته خود و اعوان و انصار و جهات و اموال را بحمل چند فرد کلیط و سفینه که در تصرف داشت بجزیرهٔ محرری کشیده و در آنجا متوقف گردیده است. حضرت ظل‌الله محرک سلسلهٔ لشکر قیامت اثر گردیده و از فلاحیه حرکت و در حفار و کیان نهضت سرادقات اقامت فرمودند. مکان توقف اردوی کیهان پوتا کنار بحر اعظم عمان شش فرسنگ و تا کنار شط العرب یک فرسنگ بود. سفاین بصری از شط العرب داخل شط کرن و در کنار اردو بازار لنگر افکن و قرار می‌کردند. بعد مسافت اردو تا بصره اینقدر بود که اردو بازار بجهت رفع و رجوع بحمل سفاین هنگام صبحی که عزم بصره می‌نمودند وقت ظهر که زورق مهر در ژرف سپهر منور بحد زوال نرسیده بود مراجعت باردوی انجم عدت می‌کردند. مختصر سخن: چون شیخ سلیمان بدریا گریخته، بجهت قلع مادهٔ او وجود سفاین بسیار ضرور و در کار بود و بنحوی که رقم زد کلک حقایق نگار شد عمر پاشا در هنگام استدعای موکب معلی تعهد نموده بود که هر قدر سفینه و زورق که در توابع دورق بجهت تأدیب شیخ سلیمان و تنبیه عربان ضرور شود مشارالیه در شط العرب مهیا کرده، رفع احتیاج نماید، فرمان واجب الاذعان بسرافرازی متسلم بصره که جزو عمر پاشا بود شرف اصدار یافته، محصلی مسرع حسب‌الامر اقدس بجانب او شتافته، طلب گار امضای تعهدات عمر پاشا و مهم سازی سیورسات و سفاین و جهازات شدند. متسلم مزبور قدری خرما حمل دو فروند جهاز ارسال درگاه فلک اعزاز و زورق مذهب ملمع مشحون بانواع زینت و زیور بجهت سواری خاص آن حضرت که بعضی اوقات

بجهت تماشای دریا و شکار ماهی ضرور شود نیز ایفاد و در خصوص مهم سازی برنج و غله و سایر آذوقه بعضی معاذیر بعرض رسانیده، اظهار قحط و غلا و عدم غلات نموده، بر صدق عرض خود ایمان مغلظه مرقوم ساخته، در باب ارسال و ایفاد سفاین نیز مماطله و مسامحه کرده، بمعاذیر ناموجه متمسک شده بود. سپاه ظفر همراه و ملتزمان درگاه فلک دستگاه و آحاد لشکر نصرهٔ پناه در منزل سیلاخور ببرداشتن آذوقه و ذخیره مأمور گردیدند. همگی خرد و بزرگ و جملگی تاجیک و ترک زیاده از مقدار احتیاج انواع ضروریات بار کرده، همراه آورده بودند. از آنهم گذشته قوانین متعددهٔ مطاعه صادر گشت، غله و برنج و روغن و گوسفند و سایر مأکولات از الکای فارس و کوه کیلویه‌و خوزستان حمل و نقل، باردوی کیوان بو واصل سیورسات چیان گردیده، هر روز در میان لشکر فیروزی اثر سویت می‌شد و هیچ گونه احتیاجی بسیورسات متسلم بصره نبود. مترددین اردو، بعضی از افراد سپاه جنگجو که بجهت سرانجام مایحتاج ببصره متردد بودند رجوع می‌نمودند و مکرر بعرض اقدس می‌رسانیدند که: متسلم بصره از قرب موکب، منصور بغایت متوحش و جمیع اعیان آنجا بنهایت متزلزل و وحشتی در میان جمهور اهل آنجا حادث گردیده و این اندیشه بخاطرشان رسیده که: مبادا خاطر دریا مقاطر تقاضای ضبط بصره فرموده و کار پریشان دشوار نموده، امری واقع شود و قضیه‌ای حادث گردد که چارهٔ آن از حیز امکان بیرون باشد. مسامحه در ارسال جهازات نیز محمول بر همان اندیشه است، نهایت‌آن جماعت اشتباه کرده و این اندیشه از قوهٔ واهمه باندیشه آورده بودند، زیرا که رای ملک آرا در آن وقت که ضبط بصره تقاضا می‌نمود احتیاجی به سفینه و زورق بصریان نبود. ارقام مطاعه بضابطان بنادر ابوشهر و عباسی‌و کنگان و سایر بنادر فارس ارسال و مقرر میشد که چندان سفینه و سنکار در دریای اعظم بحور بصره که عبارت از شط العربست آورده، در جنب اردوی معلی حاضر و مهیا می‌کردند که جمیع باغ و کشت و مجموع گل‌و خشت بصره ممکن الحمل و سهل‌النقل بوده

مختصر سخن: بعرض خدیو لشکر شکن رسیده بود که: شیخ سلیمان و سایر ابنای عشیرهٔ بنی کعب بعد از عزیمت هزیمت از حفار و کیان بجزیرهٔ محرری رفته، توقف نموده‌اند. حضرت جهانبان گیتی ستان از شط کرن عبور نموده و مسافت مابین شط العرب و کرن را پیموده، فوجی از جزایر چیان آتش فشانرا بسرکردگی زکی خان زند بحمل چند فروند کشتی سنگین که از جزیره آورده، از شط جزیره داخل شط العرب کرده بودند بر سر محرری فرستادند. سفاین مأمورین مسافت شط العرب را پیموده، در هنگامی که زورقهای انجم و اختران ازین ژرف دریای پهناور گذشته، نزدیک بساحل باختر گردیده بودند، مأمورین محاذات محرری رسیده، مشخص شد که شیخ مزبور و سایر جماعت مذکور از ارادهٔ ضمیر پر نور مطلع و مخبر، از بیم شمشیر خونریز نهنگان بحر ستیز خود را بکلیط های مذکور کشیده، راه ـ نورد جانب قبهٔ دریای اعظم گردیده‌اند. چون بپایمردی سفاین صغار که ببصل اشتهار دارد دخول دریا و تعاقب آن غوک و شان آب پیما میسر نبود مأمورین مراجعت بحضور فیض گنجور و چگونگی را معروض رای آفتاب نور کردند. چون شیخ سلیمان قبل از آنکه حکم بر بصریان نموده، باعانت آنها سدی مستحکم و بندی محکم بر شط کرن بسته، انهار بسیار در آن رود بحر کردار بر اراضی و صحاری یمین و یسار جاری و مراتع و مزارع بی‌شمار و نخلستان بر تخریب سد مزبور شرف صدور یافت. عملهٔ کلنگ دار هجوم آورده، آن سد سدید راکه نمونهٔ سد اسکندر بود و بنیاد قلعهٔ حفار را که همسر سپهر اخضر بود بر سر یکدیگر ریخته، گرد از اساس استوار آنها برانگیخته، در اثنای آن حال رسولی وارد، نزد میرزا محمد علیخان صدرالممالک و از جانب شیخ مومی الیه دست توسل بذیل توسط صدر مشارالیه زده، او را در خصوص استدعای عفو جرایم و تقصیرات خویش در خدمت خدیو معدلت کیش واسطه نموده و ذریعت فزاعت آمیز مبنی بر استدعای مزبور و اظهار اندیشه مندی و ناخرسندی از

بطش شدید قهاری و غضب قیامت لهب حضرت گیتی مداری نگاشتهٔ قلم تخضع و رقم زدخامهٔ تخشع نموده بود که اگر موکب نصرة کوکب صرف زمام اشهب گردون خرام و عطف عنان ادهم تیزگام فرمایند این کمترین بندگان درگاه عالمیان پناه باج فرمان برداری بر گردن نهاده، هر ساله مبلغی خطیر نقد مهم سازی وکلای سرکار و ارشد اولاد خود را ملازم آستان ملایک پاسبان ساخته و از آن دولت سر مباهات بر اوج سماوات افراشته، مادام الحیات باج گزار و خدمتکار سرکار وسعت مدار باشد. از آنجا که شیخ سلیمان و طایفهٔ بنی سعد از بادیه نشینان روم و عرب این مرز و بوم و بر خلاف سایر اعراب بادیه مذهب حذیف اثنی عشری و ملت شریف اقرار ولایت جناب حیدری داشتند و رعایت ایشان بجهات مذکور همین مقدار ضرور بود، و حدت هوا و سمیت گرما بنوعی اشتداد پذیرفته بود که پیکر حوت در تابهٔ فلک برشته میشد. ماهیان را هر فلسی داغی بود بر تن و در جوی آب روان هریکی اختری بود فروزان و روشن. فضای صحرا چون سینهٔ سوزان عشاق بی‌نوا تفتیده و جوهر هوا چون آه دل دردناک مظلومان سوزنده بود، با وجود ضراعت و استکانت شیخ سلیمان و حدت هوا و غلبهٔ گرما زیاده توقف را صلاح ندیده، بصدرالممالک مقرر شد که بشیخ مشارالیه اعلام نماید که: مسئول بعز اجابت اقتران یافت و رای ملک آرا از تدمیر و تضییع او عنان برتافت، اگر بنهجی که تعهد کرده، حود مستدعی گشته پا بجادهٔ فرمان برداری و گردن بقلادهٔ خراج گزاری نهد فهوالمطلوب والا غازیان دلیر و شیران آهوگیر در موقف اضرار ایستاده و تیغهای جلادت را بتضییع او آب داده‌اند. شیخ مومی الیه از قبول شرایط خدمت‌گزاری منت بجان خود نهاده، بخاکپای رهروان طریق اخلاص عرض نمود که: اگر مروت جبلی و مرحمت ذاتی عنان جواد عزم اقدس را بجانب مراجعت معطوف دارد این بندهٔ فرمان بردار نیز مراجعت از راه فرار و انصراف از وادی ادبار تواند نمود و باطمینان خاطر متوجه تدارک اسباب سفر و سرانجام

پیشکش محقر تواند نمود. از مراحم خدیوانه بعید نمی‌نماید. پس حسب‌المسئول او رایات عالم طراز در اهتزاز آمده، از راه حلف آباد مراجعت و عزیمت الکای کوه کیلویه فرمودند و انتظام آنحدود را وجههٔ خاطر نمودند.

بیان کیفیت گیر و دار دارالامان کرمان و قضایای آن مملکت سعادت‌اقتران

چون بطریقی که قبل ازین مفتاح کلک بدایع سلک قفل از گنجینهٔ حکایت گشود محمد امین خان گروسی و امیر گونه خان افشار طارمی باتفاق یکدیگر مأمور تسخیر دارالامان کرمان و تنبیه مردمی که رایت ضلالت برافراشته وارد اعمال و بلوکات کرمان شدند، هر یک از دو نفر آغاز گردن فرازی و ادعای بلند پروازی نموده، تمشیت امور جمهور و امر و نهی سپاه منصور را بنفسه خواهشمند، هیچ یک از آن دو سرکش پای براه فروتنی نمی‌نهادند و قرار زیر دستی را بخود راه نمی‌دادند. اگر یکی از سرکردگان جزوی برای تمشیت امری رجوع بیکی از آن دو نفر می‌کرد آن دیگر با آن بیچاره بنیاد عداوت کرده، دمار از جانش برمی‌آورد، چنانکه یکی از رعایای پای ملخی بیکی از آن دو بزرگ می‌سپرد، آن پای ملخ را خاتم سلیمان شمرده، آن بیچاره صدمت متوالی می‌خورد. رفته رفته کار ایشان بمجادله کشید و غبار نقار در میانه مرتفع گردیده، محمد امین خان با جماعت گروس و امیرگونه خان با افشاران طارم بر روی یک دیگر ایستاده، ابواب جدال گشودند. پس هرکدام ازآن دو سردار و هریک از سرکردگان سپاه ظفر شعار در خصوص این گیر و دار بخاکپای اقدس عرضه داشت و بندگان ظل‌الله لازمهٔ تحقیق و تفتیش را فرموده، ارباب اطلاع تقصیر را منسوب بامیر گونه خان نمودند. رقم قضاشیم در خصوص احضار او از مصدر جلال صادر و مقرر شد و جمیع اثاثه و دستگاه و جمهور سپاه فیروزمندی اشباه را بمحمد امین خان سپرده، خود عزیمت عتبه بوسی نماید. امیرگونه خان بنهج فرموده، عمل نموده، چون از مؤاخذهٔ رای ملک آرا

اندیشه مند و از اندیشهٔ باز خواست ناخرسند بود، در حین مراجعت از سر حرمان و حسرت مندی خاطر پریشان خود را بشیراز رسانیده، دست توسل و سرپنجهٔ تشبث بدامن لطف و کرم حضرت اعتضادالدوله و رکن رکین نصر و شوکت محمد صادق خان زده، جناب خان والاشان مشارالیه را در شیراز در سایهٔ مرحمت و ظل عاطفت نگاه داشته، عریضه‌ای مبنی بر خواهش عفو تقصیرات امیرگونه خان مشارالیه قلمی و ایفاد اردوی مقدس و ارسال حضور اقدس و بنظر عاکفان دربار جلال و ناظمان بساط عز و اقبال رسیده، بر وفق خواهش برادر والا گهر جرایم او را بعفو مقرون و رقم مرحمت شیم در خصوص اطمینان خاطر مومی‌الیه نگاشته.

بیان توجه موکب نصرة طراز بجانب دارالعلم شیراز و ورود بآن خطهٔ بهجت پرور غم پرداز بلطف داور کارساز

چون بطریقی که کلک بدایع نگار چهره آرای شاهدان زیبا عذار حکایت گردید رای جهان آرا از انتظام مهام عربستان فراغت حاصل نمود سیر و شکار نزهت سرای فارس بر خاطر خیریت اساس رسوخ نموده، رایات نصرة قرین بجانب آن ساحت دلنشین که در حقیقت رشک نگارستان چین و غیرت خلد برینست شقه گشا گردید. چون ضبط و ربط الکای کوه کیلویه نیز منظور نظر معدلت پرور بود، نخستین عنان یکران عزیمت را بدان صوب معطوف و محل زیدون را که از آن جانب آغاز بلاد کوه کیلویه‌است مضرب خیام احتشام و مقر ساردقات فلک احترام فرمودند. چون مدتی که جماعت لراوی که فرقه‌ای از الوار کوه نورد و طایفه‌ای احشام بادیه گرد الکای کوه کیلویه و دشتستان می‌باشند، فرقه‌ای جماعت مزبور که در کوهستان کوه کیلویه مسکن داشتند سر از گریبان خودسری و خودرائی برآورده و آغاز گردن کشی کرده، ببعضی از جبال و تلال صعب‌المسالک مستظهر گردیده، دست تطاول بر نهب اموال مترددین گشوده بودند و قلع مواد فساد ایشان بعلت مشاغل اعظم از آن (زمان) در حیز تأخیر مانده، تا بآنوقت که حکم قضانمون بتنبیه

آنها جاری نشده بود. چون عرصهٔ الکای مزبور مقر کوکبهٔ منصور شد تنبیه آن طایفه پیشنهاد همت والا گردیده، فوجی از هزبران جنگ آور و گروهی از شرزه شیران نر را مأمور تنبیه و تأدیب ایشان و فرمان واجب الاذعان صادر شد که از چهار جانب بکوهی که حصار خودداری آنها بود بیورش صعود نموده، آنچه سزاوار اهل عصیان و پاداش چنان متمردانست بعمل آورند. غازیان مظفر بر حسب مقرر راه مقصود را پیموده،اطراف اربعهٔ آن کوه فلک شکوه و گرداگرد آن گروه انبوه را احاطهٔ تامه کرده، جبل مذکور را دایرهٔ اجتماع و لشکر منصور را نقطهٔ وسیط گشت. با وجود نهایت صعوبت و کمال سختی طرق و شوارع، باستظهار اقبال بی‌زوال داور دریا نوال قوی خاطر از چهار طرف آهنگ صعود کردند. جماعت مزبوره که در فن قدر اندازی هریک آفت دهر و در شیوهٔ آتش بازی هر کدام شهرهٔ شهر بودند با فتیلهای سوزان سر راه بر سپاه نصرة نشان گرفتند. از طرفین سفیر تیزگام گلوله و از جانبین پیک سبک خرام تیر از جانب قهرمان اجل گزارندهٔ پیغام گردیده، تفنگچیان آتشبار و جزایرچیان برق انداز در اندک زمانی کار را بر آن جماعت دشوار و روز روشن را بر آن فرقه تیره و تار نموده، از اطراف بسنگر ایشان ریختند و با قبح وجهی بر آن طایفه درآویخته، گرد از بنیادشان برانگیختند. پس از قتل رجال و نهب اموال سزای اعمال عاید روزگار ایشان شد. چون چهرهٔ شاهد اینگونه فتح در آستان اقبال جلوه نمود، مأمورین مراجعت کرده، در منزل خیرآباد من اعمال بهبهان شرف اندوز زیارت آستان سپهر بنیان گردیدند. جمعی کثیر از رجال آن گروه را که بطریق اسیر همراه آورده بودند بحکم قدرنمون بقتل آورده، کله مناری از رؤس ایشان ترتیب دادند، که موجب عبرت و باعث اعتبار ارباب شرارت گردد. بر رای دوربین اهل‌دانش مستور نماند که آن حضرت در شیوهٔ مروت یگانهٔ عصر و در شیمهٔ فتوت فرید دهر بود. جرایم بسیاری از گناهکاران راکه بغیر از قتل سزاوار هیچ کاری نبودند بحکم مروت بکرات گذرانیده بودند. لیکن بعضی اوقات وقوع اینگونه سیاسات از لوازم امور جهانداری

و موجب رضای حضرت باریست . بر ذمهٔ همت هر صاحب دولتی لازمست که بتیشهٔ معدلت بنیاد هستی مفسدان غدار را از بیخ و بن برکنده، نخل حیاتشان را از پا درآورده، که موجب اطمینان زیردستان گردیده، جمیع اهل مملکت که ودایع حضرت احدیت‌اند در مهاد امن وسلامت غنوده، از تطرق ارباب تطاول مرفه و آسوده باشند. القصه: بعد از آنکه رای کشورگشای از قمع اهل عصیان فراغت یافته، نظم و نسق الکای مزبور کوه کیلویه بر وفق مرام دولت خواهان صورت انجام گرفت، بسیاری از ایلات آن نواحی را در سلک ملتزمان رکاب فلک فرسای انتظام داده، خانواری ایشان را مأمور بحرکت صوب فارس و اسباب معیشت و مکان ییلاق و قشلاق و املاک تیول بجهت آنها معین و مقرر و سایر امور جمهور اهل کوه کیلویه را انتظام و استحکام لازمه داده، رایات ظفر طراز بعزیمت دارالعلم شیراز در اهتزاز آمده، علی‌الصباح دویم شهر صفرالمظفر که خسرو خاورو سر خیل لشکر انجم و اختر یعنی خورشید انور از سفر الکای باختر مراجعت نموده، در دارالملک خاور بر تخت زرین رخت افق نشست، موکب جهان گشا عرصه طراز دارالعلم شیراز و آفتاب عالمتاب ذات مرحمت صفات ببیت‌الشرف آن ملک دلپذیر تحویل یافت . جمیع وضیع و شریف، نزدیک و دور و قاطبهٔ اعزه و اعیان بلدهٔ مذکوره بسعادت حضور فیض گنجور رسیده، از زیارت آستان ملایک پاسبان در میان امثال و اقران مباهی و از ادراک آن دولت عظمی فرمانده ماه تا ماهی شدند . جناب ظهیرالدوله محمد صادق خان بلوازم ضیافت و میهمانداری و شرایط تدارک میزبانی پرداخته و یک نعیم جنت و یک جهان نعمت در محفل سور و سرور مهیا ساختند و اساسی چیدند و خوانی گستردند که یاد از فردوس جاودانی و نشان از دستگاه سلیمانی میداد . ولد شیخ سلیمان بنی کعب برقمی که متعهد گردیده بود بشرف خاک بوسی عتبهٔ عالیه رسید . پیشکشی که در خورد حوصله و قدر وسع او بود با سه هزار تومان وجه نقد خراج همه ساله از پیشگاه حضور گردانیده و عریضهٔ استکانت انگیز و ذریعهٔ ضراعت آمیز مشعر بر مراسم

عبودیت و بندگی و مبنی بر لوازم عجز و سرافکندگی معروض محرومان حضور شد.

بیان تسخیر و تصرف کرمان وبعضی احوال محمد امین خان سردار دارالامان کرمان و وقایع آن زمان

مفصل این مقال آنکه: بنحویکه مسطور میشود محمد امین خان گروسی بعد از عزل امیرگونه خان بانفراد در امر سرداری استقلال یافته و یک چند هم در نواحی و اعمال کرمان بهر طرفی شتافت و مردم بلوکات را مزید توجهات خاطر خطیر اقدس مستظهر نموده، رفته رفته بخارج شهر کرمان رسیده، چند روزی متوقف گردید. بالاخره براهنمائی‌جمال شال باف و دلالت بعضی کدخدایان که در جزو باخان مشارالیه درب آشنائی گشوده و فتح الباب شهر را قرارداد نموده بودند خود را بدرون شهر افکند و دارالامان کرمان بتصرف و تسخیر خان مشارالیه درآمد و تقی درانی با سایر جماعت کوهستانی و بعضی دوستان او راه هزیمت در پیش گرفته و خود را بقریهٔ دران و سایر کوهستان که موطن اصلی ایشان و مشتمل بر طرق صعب و شوارع مضیقه بود رسایندند. محمد امین خان من حیث‌الاستقلال بر مسند حکومت نشسته و سر رشتهٔ احتیاط و سلسلهٔ حزم را گسسته، مقدم خدامرادخان را فراموش کرد و تقی مزبور را از کمال غرور نابودی انگاشت و مملکت کرمان و جمیع لواحق را بکام خویش می‌پنداشت. لیکن در مدت حکومت طریق سلوک را بنوعی مسلوک نداشته بود که رعایا و برایا و سرکردگان سپاه نصرة پناه که از رکاب ظفر انتساب ابواب جمع او بودند از طریقهٔ سلوک و نهج رفتارش رضامند و از حسن رفتار و گفتار و کردارش خشنود و خرسند و چون یک چند مسند حکومت از وجو دخان مزبور زیب و زینت پذیرفت، در هنگام شامی که خورشید انور از کوهسار چرخ اخضر روی بشیب و آهنگ نشیب نمود و بعزم تسخیر شهرستان خاور پیشروی آغاز کرد، تقی درانی از مسکن خود بعزم شبیخون قلعهٔ کرمان روی بپائین کوه آورده و شروع بطی مسافت کرده،

سحرگاهان که مهر رخشان بجهت عروج بروج قلعهٔ گردون پای بر پلهٔ سلم افق شرقی نهاده، تقی مذکور و جمعی اعوان او بخارج دارالامان رسیده و سلم چند را که ترتیب داده بودند بر دو سه برج که محافظت آنها در عهدهٔ تفنگچیان لالوئی‌و یزدی بود گذاشته، رایت‌عروج برافراختند و خود را بدرون شهر انداختند. برخی مردم شهر را با خود متفق ساخته، برسم سابق در بام‌های مرتفع بنیاد گلوله‌اندازی و آغاز آتشبازی نمودند. علی‌الصباح محمد امین خان و سایر سرکردگان از خواب نوشین بیدار و از شراب دوشین هشیار گشته و بر اسبان تیز پرواز نشسته و هریک از عشرت سرای دوشینه بیرون شتافتند و حشرات کوهستان اراذل و الواط کرمان دست غارت بر خانهای سپاه و اسباب، و اموال آنها دراز کرده و لوازم یغماگری آغاز کردند. چون هریک از سرکردگان و تابعین کل و جز و لشکر در کرمان صاحب کوچ و بنه گردیده بودند، غوغای زنان و نسوان و فکر محافظت و بیرون بردن ایشان را از مراسم دافعه و محاربه و تدارک آن واقعه بازداشته و هریک بهر دو دست سر خویش و بهر دوپای راه دروازه پیش گرفتند و محمد امین خان نیز بسنت سرکردگان و لشکریان عمل نموده و روبراه هزیمت آورده و چندروز در شهر بابک توقف نموده و چون دست از کار و کار از دست رفته بود روانهٔ دارالعباد یزد و مراتب را عرضه داشت واقفان حضور فیض گنجور و با خجلت و شرمندگی چندی در وادی سرگردانی وبیدای بی سر و سامانی گردیده، ارقام مطاعه بسرافرازی او صدور و او را بدربار فلک مدار احضار و روانهٔ دارالملک شیراز و بشرف خاکبوس عتبهٔ گردون طراز سرافرازی حاصل نمود و حضرت ظل‌الله که جهان مروت و عالم فتوت بودند نظر بقدم خدمت چشم از جرمش پوشیده و بایذای او نکوشیدند. محمد تقی‌خان بافقی حاکم یزد بموجب عرایض متواتر متقبل استیصال تقی خان درانی و متعهد استیمان غوغاطلبان کرمانی گردیده و تعهدات کلی بعرض رسانید. اگرچه خاطر فیض مظاهر آئینه حقایق و مرآت عکس پذیر صور احکام قضا بود، یقین داشتند که محمد تقی خان بافقی یزدی را هم آورد جز عورتی نیست، فکیف

باتقی درانی که مشهور بود برابری تواند نمود؟ ولیکن بجهت اسکات او فرامین قضا تمکین شرف اصدار یافت که از اردستان و نائین و قهپایه و غیره تفنگچی بایلجار جمعی و بعضی لشکریان محمد امین خان که در یزد و آن حدود بودند نیز اتفاق نموده، جناب محمد تقی خان بطریق استدعای خود برسم سرکردگی آنها قیام و تعهدات خویش را انجام نماید، باتفاق ایلجاری مأمور خان مزبور رایت افراز عرصهٔ نخوت و غرور گردیدند و باد درنای لاف و گزاف دمیده و از دارالعباد یزد حرکت و در طریق جلادت طی مسافت نمودند و تقی درانی از کیفیت سپه داری جناب خان مطلع گردیده و ایشان را قابل هم آوردی خود ندیده، یکی از ملازمان خود که محمد نام داشت مشهور بمحمد برات باستقبال خان رفیع‌الدرجات فرستاده و محمد تقی خان از تحریک محمد برات که سیصد چهارصد نفر تفنگچی و پیاده همراه داشت مطلع و در شبی که چهار فرسنگ بین‌العسرکین مسافت بود سپاه خود را در غایت تعجیل مأمور بسواری و حرکت نمود. لشکریان را گمان آنکه جناب خان عزم شبیخون کرده و قصد تدمیر و تنبیه محمد ـ برات را باین تعجیل بخاطر آورده، همگی لشکر پیاده و سوار مهیای کار و متحرک کارزار و در دنبال موکب خان براهی که او خود می‌رفت سالک شدند و چون صبح روشن و مقصد خان معین شد و هفت هشت فرسنگ راه بجانب مراجعت پیموده، عنان جلادت بصوب یزد گشوده بودند. چون دارالعباد یزد مقر موکب منصور خان پیل توان شیر زور شد، محفلی آراسته و خطبای یزد بفاتحه خوانی سلامتی وجود مسعود خان برخاسته، تهنیت فتح گفتند و جناب خان نیز بزبان گوهرفشان اظهار مراسم و حمد و ثنای قادر متعال نموده، بکرات می‌فرمودند که: فتح همین نیست که در میدان بدشمن ظفر یابند و در مضمار کین عنان از داوری بر نتابند، بلکه فتح عظیم آنست که سالا لشکر را بسلامت و عافیت از سفر بازدارد و خون از دماغ یک تن بیرون آمدن نگذارد و بحمدالله الملک الاکبر که این قسم نصرة ما را میسر و نیکو فتح و ظفر بر ما مقرر گشت و امور ما درین معامله بخوشترین وجهی گذشت و چون این

خبر بحضور معدلت پرور رسید موجب اهتزاز خاطر خطیر و مورث تفریح ضمیر منیر شد و تبسم بسیار باوضاع خان رفیع مقدار فرموده، بخنده‌های سرور لب گشودند. پس علی خان شاهسون را که از چاکران دیرینه و بندگان پیشینهٔ دولت ابد مدت و اعاظم ارباب جرأت و جلادت بود بکین خواهی مأمور بکرمان و فوجی از بهادران بهرام کمین را با دلیران رزم آئین ابواب جمع او مجددا" با تدارک توپخانه و زنبورک خانه و نقاره خانه و غیره و اثاثهٔ شوکت روانه نمودند. علی خان نیز مدتی در بلوکات و نواحی کرمان رایت نظم و نسق برافراخته و زمستان در گرمسیرات کرمان سپری ساخته و درهنگام بهار در نهایت شوکت و اقتدار تا خارج شهر تاخته، بمحاصره پرداختــه و هر روزه تقی درانی پشت دیوار قلعه و علی خان در بیرون صفوف مجادله آراسته، بستیـز و آویز برخاسته، نوایر جدال را اشتعال می‌دادنــد. چون علی خان مزبور جوانی بود در غایت مردانگی و مــردی در نهایت فرزانگی، از کمال پر دلی پیوسته کالای جان در بازار ضمیرش بی‌مقدار و متاع روان در دکان همتش خالی از عرضهٔ تعداد و شمار، همواره کمیت دلیری را بمیدان مبارزت تاخته و شمشیر کین و تیـغ روئین آخته، سر موئـی اندیشه و بیـم در خاطرش خطور نمی‌کرد. روزی برسـم عادت، در هنگامی که نوایر حرب شعلــه‌ور و شعلهٔ کیـن خرمن سوز چرخ اخضر و بانگ جانسوز گلوله پیوسته در گذر بود، اشقر دلیری را تا بپای حصار قلعه راندند و ساعتی دیر در آنجا فرو ماندند و چشم خریداری بر بروج قلعه گشاده و در کمال بی‌پروائی ایستاده بود. از آن غافل که جمعی از تفنگچیان در خارج خندق در مغاکی کمین کرده و آن شیر بیشهٔ دلیری را در نظر آورده بودند و در ساعت کمین کردگان از زیر و تفنگچیان فراز بروج از بالا آغاز شلیک، از نیرنگ سازی چــرخ پیر گلوله بر سینه آن جوان دلیــر آمده، در دم وقتش در رسید و از اسب فرو غلتید. لشکر منصـور از مشاهدهٔ آن واقعــهٔ با فتــور سراسیمه گردیده، دست از اجرای آلات طعن و ضــرب و پای از مضمـار جنگ و میــدان حرب باز پــس کشیدند و هریک مراجعت پیش گرفته و در خطهٔ دلنــواز شیراز بحضور سعادت

طراز رسیدند . تعیین یافتن غازیان شیر شکار فیروزی نشان و خونخواهی علی خان و افناء و اعدام تقی درانی بعنایت الله تعالی در موعد خود نگاشته میشود .

ذکر واقعات سنوات مبارکات هزار و صدو هفتاد و هشت و نه هجری

قهرمان اقلیم چهارم و دارای مسند آرای این بلند طارم بتقدیرات حق عزوجل و علا در تخت گاه حمل قرار گرفته ، بمعماری قوای نامیه در دارالعلم گلشن از گلبن سوری و نسترن عمارات رفیع اساس بنیاد انداخت و بفرمانفرمائی فروردین قضا در ساحت چمن از دست هزاردستان در عرصهٔ گلستان اساس محکم بنیان آشیان طرح افکند و کارگزار باد بهار بامر خدیو آذاری بناهای دیرینهٔ دی را از بیخ و بن برکند . سردار باد با وقار نسیم اعتدال بحکم خاقان ربیع بجنود مسعود ریاحین و افواج قرین الابتهاج گلهای رنگین مأمور تسخیر خطهٔ بوستان و گرمسیرات گلستان که چندی بتصرف طاغیان بهمن و دی درآمده بود گردید و سرهنگ هوای نوبهار با سپاه کینه ـ خواه ریاحین و ازهار بفرمانفر تازهٔ فروردین روانهٔ دارالامان باغ و خان لاابالی از خود خالی بهمن را که خونی نوباوگان گلشن بود پالهنگ خواری بر گردن ، بحضور قهرمان گیتی ستان اردی بهشت کشیده ، بسزای خود رسیده و دیگرباره بازار گلزار از کالای باروای گلها رنگین شد و دامان کوهسار از جوشن لاله و شقایق غیرت جیب و دامان گلچین گشت و (محفل) جلالت و مجلس مناعت و دولت در دارالعلم شیراز طراز محفل هفت‌آسمان گردیده ، چندان زر و گوهر زیب جیب و کنار اعیان لشکر و ارکان کشور گردید که در کیسهٔ بحر و کان پشیزی باقی نماند . چون وقایع این دو سال داخل یک دیگر و بعضی اسفار و حروب ازین سال بسال دیگر کشیده و در تلو هم واقع گردیده ، کلک فسانه پرداز آنها را از یک دیگر ممتاز نکرده و بیکجا بتحریر آورده و از جمله تسخیر و تصرف قلعهٔ لارو گرمسیرات آن حدود و استیصال و انقیاد نصیر خان لاریست .

مفصل این مجمل آنکه: مدتی بود که نصیر خان لاری در خطهٔ لار رایت اقتدار برافراخته و مردم گرمسیر را با خود متفق ساخته، بتعمیر احوال خویش پرداخته بود. از قراری که سابق مرقوم قلم وقایع رقمْ شده و در حالتی که محمد حسن خان قاجار بدارالعلم شیراز نهضت نموده، ابواب قتل و قتال گشوده بود، نصیرخان مشارالیه ازین دولت جاوید ناامید و بعلت خیانت هر روزه بیم و هراسش بر مزید بود. بورود محمد حسن خان مستظهر گشته، با تفنگچیان لاری و گرمسیری باعانت محمد حسن خان آمده، باقدام خدمت گزاری آن سرکار می‌پرداخت. در شبی که شیرازهٔ جمعیت محمد حسن خان در خارج شیراز از هم گسیخت، اوراق معسکرش از یک دیگر ریخت، نصیرخان نیز سر خود را گرفته، پای سرعت بجانب لار گشاد و این دفعه از بیم آن جسارت اصرار در مراتب خودداری بیشتر از پیشتر گردیده و از مرحله نوردی فیافی مخالفت قدم باز پس نمی‌کشید. لیکن در باب تحریر عرایض و ارسال رسلو ایفاد پیشکش تقصیری نمی‌نمود و درین مدت که موکب انجم عدت در سفر خیریت اثر و جناب استظهارالدوله بیگلر بیگی و متوجه نظم و نسق و حفظ قلعهٔ شیراز که متوقف گروه مختلف از دوست و دشمن و مجمع جمع متباین از مرد و زن و اشرار ولایت و مسکن فرق مختلف الصفات بوده که دقیقه‌ای قطع‌النظر از رتق و فتق و قبض و بسط آنجا میسر نمیشد و ممکن نبود که جناب رکن‌الدوله بیگلر بیگی امور شیراز را معوق و قلعه‌ای چنان را خالی گذارده و بجهت تنبیه نصیرخان مزبور فرصت یافته، انجام کار بطول انجامید. چون ساحت شیراز مطار عقابان بلندپرواز رایات گردون طراز خدیو گردن فراز شد، نصیرخان مزبور احدی را روانهٔ حضور فیض دستور و بتوسط عرایض مشروحه بعرض شرف اندوزان مجاوران آستان سدره نشان رسانید که: چنانچه حضرت کسری معدلت او را از ملازمت حضور که بعلت ارتکاب بعضی حرکات ناهنجار و اندیشه از غضب قهار قبول شرفیابی ملازمت را در قوهٔ قدرت و مقدار حوصلهٔ خود نمی‌بینند معاف دارند و باین تکلیف

خاطر او را در زیر بار صعوبت نگذارند، برادر خویش را با آن قدر تفنگچی که سرانجام از توابع لار ممکن باشد بدربار معدلت مدار فرستاده و از جملهٔ ملازمان و ملتزمان رکاب نصرة انتساب سازد و بندگان ظل‌الله گیتی پناه که پیوسته با بندگان و چاکران بطریق خاطرخواه ایشان مدارا فرموده و شیوهٔ مرضیهٔ مواسا را از دست نمیدادند مسئول را بعز اجابت مقرون فرمودند. فرستادهٔ او را با خلعت و رقم انجاح مطلب رخصت انصراف داده‌اند و دیگر باره فرستادهٔ مشارالیه بشرف حضور اقدس رسیده، همان مدعا را اعاده کرده بود. بر رای عقده گشا که صورت نمای واقعات مستقبل بود مشخص شد که غرض از تکرار و تعویق در اتمام کار مسامحه و مداهنه است، که بلکه چندی هم باین طریق احوال خود را ثابت و خویشتن داری تواند نمود. دفعهٔ ثانی که فرستادگان او مأمور بمراجعت شدند بموجب فرامین قضا آئین بمشارالیه امر شد که: اگر در قول خود صادق و اقوال و افعال موافقست بطریقی که خود خواهش کرده و بعرض رسانیده است مأمور و الا منتظر ظهور احکام تقدیرات الهی باشند و در آن هنگام بعرض چاکران دربار والا مقام رسید که: بعضی از ایلات فارس را که هر ساله بخود لار قشلاق می‌نمودند دست بنهب اموال گشاده و بغارت داده است. غرض این مقدمه موجب تحریک غضب قهاری او پیدا بود متقبل تنبیه نصیرخان گردیده و حضرت ظل‌الله نیز تدارکی لایق که شایستهٔ آن جناب و دو گروهی از اسرا و خوانین و دلیران کیوان خشم بهرام کین از معسکر نصرة قرین مأمور بملازمت آن جناب، در ساعتی که اختر شناسان دقیقه یاب از دقایق اسطرلاب تعیین و مشخص نمودند موکب ظهیرالدوله زلزله افکن کوه و صحرا و اضطراب بخش بسیط غبرا گردید و کرناچیان اسرافیل پیشه بآوازهای زیرین دمیدند. خارج شهر شیراز مضرب خیام فلک انباز گشته، بعد از جمعیت لشکر و تدارک اسباب سفر سلسله جنبان و همه شیران صید انداز و شکار افکن بسوی خطهٔ لار عنان دولت گشاده، بعد از ورود بخطهٔ

مزبور دلیران منصور شروع بجنگ و از نوایر توپ و تفنگ کار به نصیرخان تنگ گردید. شهر لار بتصرف اولیای دولت ابد مدار درآمد و از یک جانب شهر در دامان کوه قلعه‌ای بود همدوش بر قلعهٔ افلاک، بروجش برتر از قبهٔ سماک. نصیرخان در قلعهٔ مزبور متحصن و برفراز کوه قلعهٔ دیگر داشت مشهور بقدمگاه فرازش رفیع‌تر از اوج ماه و در پائین آن دو قلعه دره‌ای بود مشتمل بر نشیب و فراز. نصیرخان مزبور سدی در آن بسته و سد مذکور را مسقف نموده و قلعهٔ مزبور را با قلعهٔ قدمگاه متصل ساخته، فی مابین بسهولت و رفاهیت تردد نمایند و در باب محافظت قلعهٔ قدمگاه نهایت مبالغه کرده و جمعی از ابطال تفنگچیان خود را که محل اعتماد، بلکه موجب اعتضاد او بودند، بجانب قلعهٔ قدمگاه فرستادند، تکیه بر اعانت آنها نهادند و چون حضرت استظهارالدوله و دلیران شیر کمین و دلاوران پلنگ کین بر آن جوانب و اطراف قلعه محیط فرموده و از احاطه و محاصرهٔ آنها کار بر اهل حصار تنگ و پای ادهم صولتشان از سلک تنگ دستی لنگ شده و نزدیک شده بود که بدرگشائی مقالید تیغهای خارا شکاف بجهت جانبازان معسکر قیامت اثر فتح الباب میسر شود، در آن حال یکی از رجال قلعه بطریق فرار شرف اندوز پای بوس جناب استظهار الدوله گردید و بعرض رسانید که: چنانچه جمعی را به تسخیر قلعهٔ قدمگاه مأمور فرمایند او از راهی غیر معهود ایشان را هادی محل معهود و مقصود گردد و حضرت معین الدوله گروهی از نهنگان دریای نبرد و پلنگان کوه نورد را که اکثر غلامان آن سرکار بودند مأمور بعروج کوه قدمگاه و فوجی از اسرافیل پیشگان نای رزمی نواز را همراه نموده، امر فرمودند که هنگام افروختگی چراغ نصرة بر فراز کوه و بروج قلعه آتشی برافروخته، که اشتعال آتش و ارتفاع شعلهٔ سرکش دلالت بر حصول مقصود نماید و از مشاهدهٔ روشنی ایستادگان حضور فیض گنجور را اطلاع بر فتح قلعه حاصل آید. مختصر سخن: در نیم شبی که افواج ثوابت سیار بر مدارات

چرخ دوار برآمده، بر بروج این نیلی حصار عروج کردند، مأمورین روی جلادت بر فراز کوه، بروج قلعه آتش، همگی پشت بر کوه کران سنگ اقبال بی‌زوال خدیو کشور جلال ستند و پست و بلند آن کوه فلک مثال را در نوردیدن آغاز کردند و خود را بر فراز کوه و نشیب قلعهٔ قدمگاه رسانیدند و پلنگان قلعهٔ مصاف چون طایر تیز پرواز اندیشه شروع بعروج و مانند دعای مستجاب بر اوج سپهر عروج برآمدند و بیک دفعه شروع بانداختن تفنگ و نواختن نای رعد آهنگ نموده، برسم مقرر آتشی بلند برافروختند و نصیرخان در آن نیم شب چشم از خواب گران گشوده و آواز و فغان روئین درای از جانب قدمگاه بگوشش رسید. پس از جای خواب سوی بیرون شتاب نموده و در زمان برادر خویش را با فوجی تفنگچی باعانت حارسان قلعهٔ قدمگاه فرستاد و برادر نصیر خان پیادگان بجانب قلعه رخ آورده و اسب جلادت را تا نزدیک قدمگاه پویه ور کرده و چون بروج را در تصرف دلیران فیل پیکر و دلاوران شیر منظر دید، از علامت بی‌اتفاقی فرزین بخت و مشاهدهٔ آن گونه کار دشوار و سخت بر جای خویش مات و متحیر فرو ماندند. بهر صورت مراجعت کرده و برادر را از وقوع آن واقعهٔ سخت خبر داد. نصیر خان از استماع آن خبر وحشت اثر کعبتین حواسش در ششدر اضطراب هراس افتاد و چون قلعهٔ قدمگاه بقلعه‌ای که در جنب شهر موقف او بود اشراف کلی داشت بر انجام و اختتام دولت خود ملتفت شد و بحرکت مذبوحی امور قلعه را استحکام داده و چشم براه ظهور مستورات پردهٔ غیب گشاد و حضرت استظهارالدوله شیران بیشهٔ هیجا و دلیران قلعه گشا را امر باستحکام داده و حشم را محاصره و اهتمام در محافظت طرق اطراف و اکناف فرموده و چون اصل شهر بنحو مسطور مفتوح مبارزان شیر زور و مقر عسکر منصور شده بود، توپ های قلعه کوب و خمپار ها و تفنگهای دوزخ شرر از جانب شهر و سمت قدمگاه بر قلعه بسته، از رعد آواز توپ و صدمهٔ ژالهٔ گلوله زلزله در بنیان قلعه و غلغله در میان قلعگیان افتاد. بنیاد هستی بسیاری

از اهل قلعه و دواب و عمارات رفیعه از بیخ و بن برکنده شد و از عدم ذخیره و فقدان آذوقه کار بجائی کشید که تلخ کامان حنظل جوع از شربت خوشگوار مرگ مذاق امید را شیرین و التهاب آتش بی‌نوائی را بجرعه بخشی ساقی اجل تسکین می‌داده هر روز جمعی کثیر از تفنگچیان و سایر اهل قلعه و بسیاری دواب از پای افتاده، روی بوادی عدم می‌نهادند. الغرض نصیرخان در باب قلعه‌داری یک چند هم حرکت مذبوحی می‌کرد و برشحهٔ تدبیر آبی بروی کار می‌آورد، تا آنکه از اعیان معاونین خود، بلکه از قاطبهٔ اقربا و همگی اصدقا آثار برگشتگی بخت و علامات سرگشتگی مشاهده می‌نمود و کار بجان و کارد باستخوان رسید و بجز از طلب امان چاره ندید و برادر خود را روانهٔ خدمت جناب سراسر سعادت استظهارالدوله و طلب نگار امان شده و استدعا نمود که: در صورتی که راه خدمتگاران را بپای امیدواری پیماید جواد آرایش در میدان بندگی بجولان درآید جان و مال و عرض او از تعرض مصون و محفوظ بوده، دست جفا از دامان آنها کوتاه باشد. جناب بیگلر بیگی از راه مرحمت که جبلی این دودمان رفیع الشانست آن صید بدام افتاده را امان داده، جان ومال و ناموس او را از تعرض دست تسلط معاف و پیمان را بایمان موٴکد فرمودند. نصیر خان باطمینان حبل‌المتین مروت حضرت ظل‌اللهی و خاطر جمعی پیمان وایمان موٴکد جناب استظهارالدوله استظهار یافته، از قلعه بیرون شتافت و مورد نهایت الطاف و اشفاق گردید و بنحو خاطر خواه هیچ گونه دست تعرض بدامن جمعیتش نرسید و از آن گذشته انواع احسان و اکرام دربارهٔ او بعمل آمده، که زیاده بر قدر و مقدار طمع و توقع او بود و نصیرخان را مخدره‌ای در تتق عصمت می‌بود و در سلک پردگیان حریم جلال جناب ظهیرالدوله منسلک گردید و شرف مصاهرت علاوهٔ سعادات دیگر گردید و بعد از تمشیت امور ولایت و انتظام مهام رعیت حکم اقدس اعلی را که در خصوص تخریب قلاع نصیرخان صادر شده بود متابعت و مشارالیه را با کوچ و بنه و اولاد و اتباع کوچانیده

و از خطهٔ لار غم پرداز وارد شیراز و بزیارت آستان آسمان طراز مشرف گردید و حکومت لار بمسیح خان بنی عم او، که همیشه از جملهٔ مقلدان قلادهٔ فرمان برداری بود، مفوض و مرجوع شد و نصیرخان مزبور بعد از مدتی مستدعی تفویض حکومت لار گشته، هر چند اکثر مردم معهذا بمصداق "حب‌الشیئی یعمی و یصم" خواهشمند این مطلب شده و از آنجا که ارباب نیاز هرگز از مرحمت عاجز نواز حضرت ظل‌اللهی محروم نتواند بود استدعای او قرین اجابت گشته، بورود نواحی لار یکی از کدخدایان آن ولایت در وقت فرصت خنجری در کار آن بیچاره کرده و بزخم خنجر مذکور درگذشت.

بیان تتمهٔ احوال کرمان و بقیهٔ امور تقی خان درانی و سایر معاملات آن زمان بتقدیر ملک جاودان

مقالید گنجینهٔ معانی و مفتاح کنوز سخنهای نهانی یعنی قلم بدایع رقم قفل از درج حکایت می‌گشاید که: چون چگونگی قتل علی خان شاهسون بطریقی که کلک صفحه طراز فسانه پرداز شد بعرض حارسان سدهٔ جلال رسید حضرت ظل‌اللهی را آتش قهر قهرمانی شعلهٔ جانسوز گرفت. تنبیه آن کوه نورد قلعهٔ نادانی و مرحله گرد فضای بی‌سر و سامانی یعنی تقی درانی و سایر حشرات کوهستانی و غولهای بیابانی را این دفعه نامزد نظرعلی خان زند فرمودند جوقه‌ای از شیران بی سلاسل و فرقه‌ای از روئین تنان خاره دل را بهمراهی مشارالیه با تدارک خوب و اثاثهٔ مرغوب بجانب مطلوب روانه فرمودند و خان بآئین شایسته اعلای لوای اقتدار کرده و روانهٔ کرمان و در نواحی بلوکات توقف و بقبض و بسط امور و بست و گشاد کار جمهور و تنبیه مخالف و ترفیه موءالف پرداخته، امور ایشان را منظم ساخت. رفته رفته بخارج دارالامان رسیده، خیام شهر خروج کرده و هر دفعه جمعی کثیر از اعوان خویشتن را بمعرض تضییع درآورده و از تنگی محاصره نیز کار برو تنگ و گندم و جو با طلا و نقره هم سنگ شده بود و از کشاکش مدت تسلط او و شدت

تک و پو کار مردم برجان و سودشان یکسر بزبان رسید و از کثرت زحمت و نکبت ناتوان گردیده بود و بفکر رفع اتفاق نمودند و در جزو با نظر علی خان سازگار و در مخاصمت تقی با یک دیگر موافق و یار گردیده که کار آن مفسده جو را بسازند و صفحهٔ ولایت خود را از لوث وجود او پردازند. پس جماعت مشیزی که در نزد تقی پایهٔ تقربشان از دیگران رفیع‌تر بود شبا هنگام از برجی که محافظت آن تعلق بایشان داشت احدی را بزیر فرستاده و بنظرعلی خان پیغام دادند که فردا سواران سپاه نصرة همراه را منقسم بچندین دسته کرده و هر دسته بیکی از دروازه‌های شهر رفته، در محاربات دروازه صف بسته، حاضر باشند که چنانچه تقی مذکور از حقیقت ارادهٔ ایشان تفرس نموده و بجانب وادی فرار شتاب نمایند از هر طرف دروازه که بیرون آیند سواران حاضر بوده، او را دستگیر نمایند و هنگام صبح که سپهدار مهر انور بر اشقر چرخ اخضر برنشسته و دروازهٔ افق خاور را محل فرار سپاه انوار ساحت نظر علی خان پای در رکاب کمیت دلیری نهاده، با فوجی از سواران ضیغم شکار نزدیک حصار آمده و سواران بر دروازه‌ها تقسیم و منتظر ظهور تعهدات جماعت مشیزی ایستاده، از آن جانب تقی درانی بعادت هر روز سوار مرکب ادبار و متوجه سرکشی بروج دروازه‌ها شد و نخستین بر فراز حصار قلعه برآمده، علامت سیاهی سواران را در جمیع دروازه‌ها مشاهده کرده، اعوان و انصار خود را نیز در طریقهٔ سلوک و رعایت و لوازم خادمی و مخدومی برخلاف هر روز دیده، از مشاهدهٔ این حال تغییری بر احوالش بهم رسیده و بغایت مخوف و مشوش گردید. پس بجانب دروازه‌ای که بسمت دران و سایر کوهستانات و از آن دروازه تردد می‌نمودند عنان داده و مضطرب وار روی بآن صوب نهاده و جماعت مشیزی که جمعیت ایشان بیشتر از سایر اعوان و انصار او بود اطراف او را داشته و حسب‌الواقع باختیار خودش نمیگذاشتند و آن نابکار مفسده کردار از اطوار ایشان سوء ظن حاصل کرده از

ایشان بر فساد امر خویش یقین حاصل کرد و روی بجانب نارین قلعه آورد و چون محافظت نارین قلعه نیز در عهدهٔ مشیزیان بود شروع بافکندن تفنگ و از آنجا نیز راه دخول را برو تنگ کرده و در آن حال جماعت مشیزی یعنی اعیان مشیزی که در موکب مشارالیه بودند پرده از روی مافی الضمیر برداشته آشکارا باو گفتند که: بغیر از آنکه طریق اردوی نظر علی خان را پیمودن گیری و خدمت گزاری آستان کروبیان اقدس را بجان خویش بپذیری چارهٔ دگر نیست. آن سرگشته بخت چون یقین داشت که اگر برخلاف رای ایشان رفتار نماید و پای چاره سازی بهنجار گشاید او را گرفته بدست نظر علی خان خواهند سپرد و تخته پارهٔ خود را بهیچ تدبیری از آن ورطه بساحل نجات نمی‌تواند برد ناگزیر و ناچار برای رضای ایشان رفتار نمود و پای بیچارگی بجانب اردوی نظر علی خان گشود و رخا رخ سردار معظم‌الیه را ملاقات و سر عجز بر زمین عبودیت سود و نظر علی خان آن صید زبون گشته را باردوی سپاه ظفر پناه آورد و مقید و مراتب گزارش را معروض سدهٔ جلال خدیو دریا نوال گردانید. فرامین قضا آئین از مصدر عز و تمکین صادر و بعهدهٔ نظر علی خان مقرر شد که بسطام خان کارخانه‌ای سر کردهٔ غلامان چخماقی را با موازی پانصد سوار بجهت محافظت ولایت و پرستاری سکنه و رعیت دارالامان کرمان گذاشته، سایر عساکر منصور و تقی مزبور را برداشته، عنان ادهم سرعت را بصوب مراجعت گشاده و نظر علی خان از قرار مقرر معمول و مراحل شوق عتبه بوسی را بپای امیدواری نور دیده و بزیارت آستان کیوان مکان رسید و تقی مذکور مورد سیاست قهاری گشته، در حضور عدالت دستور بطناب غضب از عالم فانی درگذشت و دست اجل بساط عمرش را درنوشت و زمانه سزای اعمالش در کنار نهاد و بجهت عبرت اولوالابصار در ساحت میدان جلو خان جسدش بر خاک مذلت افتاد و میرزا حسین کلانتر سابق و آقا علی سیرجانی که در ایام عصیان و طغیان تقی درانی راه نورد طریق خدمت بودند از شفقت و مرحمت خاطر آفتاب خاصیت لقب خانی

یافته و منصب حکومت نیز بایشان عنایت و رقم و خلعت ایالت بایشان کرامت شده و بعلت شکستگی و پریشانی که از تردد لشکر بنحوست آن مشئوم بد اختر برعایا و برایا روی داده بود مال و جهات یک ساله را بتخفیف مقرر فرمودند. حکام مزبور را مرخص و روانهٔ محل ایالت و بسطام خان را باتفاق سایر غازیان بحضور فیض گنجور طلب داشتند.

ذکر بنیاد عمارات مبارکات در خطهٔ غم پرداز شیراز و چگونگی آن زمان

مهندس قلم خجسته رقم از مقرنس کاری حکایت زیب بخش قصور بی قصور اوراق می‌گردد که: چون رای ارجمند و خاطر مشکل پسند آن شهریار دشمن شکار خصم گیر عدو بند الکای فارس را بجهت مستقر دولت برگزید و اختیار فرمودند، الحق آن کشور روح پرور در فضا و صفا خلاصهٔ جمیع ممالک عالم و تختگاه کسری و جم و بی‌تکلف جنتی تازه و بهشتی خرمست و در ساحت فساحت فارس خطهٔ شیراز شهریست بغایت جان فزا و دلنشین و سوادیست رشک گلستان ارم و غبن نگارستان چین و از لطافت هوا و شرف فضا و عذوبت ماء غیرت خلد برین و سرآمد معمورهٔ روی زمین، پس همت والا نهمت بعد از انصراف از سفر لار و مراتب سعادت که جمیع کارها بکام و همگی (امور) بر وفق مرام صورت انجام یافته بود بفکر تعمیر و مرمت قلعهٔ شیراز و آبادی و رونق آن خطهٔ گیتی طراز افتاد و چون محکمهٔ مضبوط و سرانجام مالا بد آن هر صاحب شوکتی را ناگزیررامر جهان داریست و در تعمیر بروج و باره و تدارک توپ و خمپاره و سایر اسباب قلعه شروع فرمودند. هر چند اقبال بی زوال در معنی حصاری بود متین و بخت بلند و طالع ارجمند جداری بود مستحکم از پاسبانی لطف حضرت رب العالیمن، لیکن در مرتبهٔ ظاهر و عالم صورت تعیین قلعهٔ مستحکم و بنای محکمهٔ محکم که مسکن و مأمن بنهٔ ملتزمان رکاب سعادت مآب و پناه خدم و حشم ملازمان موکب نصرة انتساب می‌گردد باشد ضرور و درکار و بجهت

خرسندی ظاهر پرستاران آن حضرت در اساس نهادن و انتظام دادن آن لابد و ناچار بود و هر چند قلعهٔ شیراز قبل ازین بمعماری همت (والا) نهمت ببروج و بارهٔ متین مشحون و بخندق بسیار عمیق مقرون گردیده و نهایت انتظام و کمال استحکام داشت و در آن هنگام امر مقدس مجددا" تالی امر قضا و حکم قدر گردید و در هر دروازهٔ شهر دو شاه برج بسیار متین و بغایت عظیم که هریک در وسعت با شهری برابر و در رفعت سرکوب سپهر اخضر بودند بنیاد نهادند و جمیع حصار و چهار رکن جدار قطعه بقطعه منهدم ساخته و مجددا" باتمامش پرداخته مجموع را تجدید نموده و بروج و پاره‌ای را بنیاد فرمودند که بن آن در پشت گاو زمین و بامش بر فراز سپهر هفتمین می‌رسید و مسافت تیر پرتابی خارج هر دروازه‌ای برجی چون محکم قلعه‌ای برآورده و بسنگهای لعلی رخام مستحکم کرده و بر فلک ذات البروج رسانیدند و در حفر خندق محیط چندان کوشیدند که بضرب تیشهٔ مقنیان صنعت پیشه و قوت بازوی نقابان قوی تیشه بازوی گاو زمین بستوه آمد و چون اطراف اربعهٔ شهر مشتمل بر فراز و نشیب بسیار و اراضی اکناف حصار بغایت ناهموار بود فرمان اقدس شرف نفاذ یافت که مردان توانا و جوانان کار آزما از جمیع ممالک جمعیت نموده و موجب تسطیح اطراف شهر گردند و احکام قضا نظام درین خصوص بعهدهٔ بیگلر بیگیان و حکام هر مملکت و هر ولایت شرف صدور یافت که دوازده هزار نفر دیو هیکل پیل پیکر بیلدار استوار روانهٔ دربار فلک اقتدار سازند، که در مدت گرمی هوای تابستان بانجام امر مذکور پردازند. حسب الامر معلی عملهٔ مذکوره وارد اراضی گرداگرد شهر گردیدند. مقرر شده بود که فوج فوج مغنیان نغمه پرداز و مطربان بربط نواز و موسیقی دانان موسیقار ساز قدم بقدم بساط نشاط و اسباب مسرت و انبساط گسترده و عملهٔ مذکوره در کمال عیش و سور و نهایت بهجت و سرور بشغل مزبور مشغول باشند و هر روزی از آن ایام مسرت انجام چون روز نوروز قرین شادمانی و هر ساعتی از آن اوان عشرت اندوز چون ایام جوانی

میگذشت و چون هوای صیف سپری گشته موسم شتا در رسید و نوبت دم سردی هوا و تواری مردم در بیغلها گردید عملهٔ مذکوره حسب ـ الحکم خدیو کشور مروت مرخص و روی باوطان خود آوردند، که سایر ازمنهٔ سال را راحت گزین و خانه نشین بوده، در مساکن خویش بتعمیر احوال فرزند و زن قیام نموده و در بهار دیگر مراجعت بآن فضای فیض پرور، امور مذکوره را از سر گیرند و بامنای دولت ابد مدت و روٴسای سپاه انجم کثرت و اعیان و اعاظم مملکت که خدمت گاران حضرت فلک رفعت و ملتزمان آستان گردون فسحت بودند مقرر شد که در آن خطهٔ دلپذیر عمارات رفیع و قصور منیع بجهت نشیمن خویشتن اساس نهاده و باتمام رسانند. حسب‌الفرمان والا قرب یافتگان درگاه فلک اعتلا طرح عمارات دلگشا و بنیاد قصرهای روح افزا پرداخته، چندان کاخهای مرغوب و سراهای خوش اسلوب صورت حصول گرفت که آن خطهٔ دلنشین رشک نگارخانهٔ چین و غیرت خلد برین گردیده گویا معمار قضا اساس کهنهٔ شیراز را درنوردیده بساطی تازه چید. چون از قراری که مرقوم و مشروح گردید سواد دلنواز شیراز دارالملک دولت ابد انباز و مستقر اجلال و عزاز شد در آن خطهٔ خلد مبانی چنان مکانی که دولت سرای آن حضرت تواند شد نبود و از آن گذشته رای ارجمند و خاطر مشکل پسند ازین معنی تحاشی داشت که درخانه و سرای پرداختهٔ گذاشتگان و گذشتگان منزل و مکان فرمایند و رای عقده گشای چنین اقتضا نمود که بنای نارین قلعه‌ای مشتمل بر عمارات رفیعه و بناهای بدیعه که قابلیت حرم سرا را داشته باشد بنیاد فرمایند و در خوشترین مکانی از امکنهٔ آن ملک ارم سلک زمینی وسیع فسیح اختیار فرمود، فرامین قدر تمکین خطاب بحکام و کلانتر و ناحیه داران اعمال دیوان عدالت ارکان در کل ممالک محروسه نگاشتهٔ کلک تأکید شد که معماران صنایع پرور و استادان بدایع ساز و بنایان اقلیدس شعار و نجاران شیرین کار و نقاشان هیکل نگار و سنگ تراشان فرهاد تن و قوی دستان خارا شکن و مقنیان نقب زن و هندسه دانان نقش بند و نازک

طبعان مشکل پسند و سایر ارباب صنایع و اصحاب بدایع آنچه در هر بلدی از بلاد ایران زمین می‌باشند جمع آورده و مرکب و بارکش و وجوه اخراجات و سایر تدارکات از مال دیوان مهم سازی و تدارک جود و اهل و عیال هریک بقدر حال سرانجام و بطریق استعجال روانهٔ دربار فلک مثال و مضامین فرامین واجب الامتثال را متابعت و مسارعت نمایند. بعد از آنکه فرامین مطاعه بمضمون مشحون مشروح مباهات بخش متصدیان امور دیوانی هر مملکت گردید و هریک بطریق فرموده صنعت کاران الکای خود را جمع آورده، مایحتاج سرانجام و روانهٔ دربار ملایک مقام نمودند از هر مملکتی از ممالک عراق و فارس و آذربایجان و دارالمرز و کوه کیلویه و عربستان و حویزه و توابع و بلاد خوزستان صنعت پیشگان گروه گروه روی امید بدرگاه عرش شکوه آوردند و در اندک زمانی از بنا و نجار و نقاش و سنگتراش و معماران مجسطی گشا و استادان بدایع نما و پیرایه بندان صنایع پیشه و کارپردازان صایب اندیشه و کوه بران قوی پیشه در آستان آسمان شان چندان جمع آمد که از اهل کشوری فزون تر و با لشکری برابر بود. پس کارگزاران دربار عظمت مدار بتدارک مصالح کار پرداخته، در اندک زمانی از چوب و سنگ مرمر و سایر آئینه‌های بزرگ عریض و طویل که از ممالک روس و روم و بلاد فرنگیه وکلای دولت جاوید مدت سرانجام کرده، تجمل سفاین و ارادهٔ گردان و غیره نقل می‌نمودند چندان جمع گشت که اطلاع بر حقایق قدر و مقدار آنها از قوهٔ ادراک مدرکان و حصرشان از حد اوهام افزون بود و استادان هر صنعت و پیشه وران هر حرفت بجهت انجام مصنوعات خود کارخانهای با فسحت گشوده، شروع در بدایع فنون و هریک در فن خویش آغاز اقسام سحر و فسون نمودند و حضرت ظل‌الله کشور پناه که مهندسان اقلیدس همتا و اکر دانان مجسطی گشا طفلان سبق خوان دبستان ادراکش بودند بنفس نفیس متوجه طراحی آن بنای دولت مبنا گردیده، در طالعی میمون و ساعتی فرخنده و

همایون طرح آن نقش بدیع و بنیاد آن کاخ را استادان سحر کار و بنایان هندسه نگار دست سروری و بازوی سحر پروری گشاده، اساسی چیدند که دیدهٔ چرخ پیر از آغاز عمارات عالم تابان روز چنان بنائی ندیده و معمار قضا از بدایت تعمیر ربع مسکون تابان زمان چنان اساسی نچیده. سپهر اعلی در پیش رفعتش با زمین برابر و چرخ والا در برابر اوجش از هر حضیضی فروتر. شرفات عالی درجاتش را با اوج فلک ادعای همسری و ارکان رفیع‌الشانش را با فراز چرخ مینا دعوی برابری. گل زرین شمس شمسهٔ طاقش و قالب سیمین قمر خشت و اوراقش. گل باغش چون پارهٔ گل رخسار خود را و شان بناز پروریده و هر تازه نهالش چون نهال قامت سهی قدان آفت خزان ندیده. القصه بمعماری همت بلند و طراحی رای ارجمند چنان حصاری استوار و اساسی عرش وقار برپا شد که اساس قصر کسری در زیر سایه‌اش و طاق خورنق فروتر پایه‌اش. چون سرای مزبور مشهور بارگ بجهت حرم سرای وضع شد و مکان نشیمن بسیار در کار داشت سه تالار بلند پایهٔ بهشت پیرایه اساس نهادند و سطح محدب فلک بسقف هریک مماس و دستگاه این نه طاق در برابر پست‌ـ ترین طاق هرکدام بغایت بی‌اساس بود، بآئین دلکش و وضع خوش مشحون نمودند که آئینهٔ آفتاب و مرآت ماه با وجود روشنیها بغایت تیره و چشم سپهر آبنه گون از بوارق انوارشان خیره بود و در جوار طالارهای ثلاثه طنبیهای وسیع فضا و ایوانهای مسرت فزا تحتانی و فوقانی بنیاد نهاده و در و دیوار هریک را بطلای منقش محلول ملمع نمودند و تصویرات روحانی مثال که مانی نقاش از رنگ آمیزی آنها حیران و بهزاد مصور از وضع نیکوشان انگشت حیرت بدندان بود مکان بمکان نصب نمودند. القصه ساحت هر ایوانی از نقوش غریب و صور بدیع رشک گلستان ارم و عرصهٔ هر شبستانی از پیکرهای دلکش و تمثالهای حوراوش غیرت بیت الصنم گردید. سنگهای رخام که از معادن شیراز اخراج و احجار مرمر که از دارالسلطنهٔ تبریز و

دارالعبادهٔ یزد استخراج و بحمل ارادهٔ گردان نقل می‌شد زیاده از آن و نه چندان بود که محاسبان اوهام در شهور و اعوام تعداد آنها توانند. از آن جمله ستونهای سنگ هشت ذرع و نه ذرع طول بجهت تالارهای عمارات مبارکات از معادن شیراز اخراج شد که بجهت هیچ یک از سلاطین اورنگ نشین و خواقین صاحب تمکین سلف و خلف میسر نشد و نخواهد شد و حصاری محیط آن عمارت جهان وسعت شد منتهی بدو برج کوه پیکر و بارهٔ فلک همسر که عروج طایر تند پرواز اندیشه بر معارج آن ممکن و میسر نیست و صعود پیک سریع السیر متخیله بر مدارج او میسر ومقدور نه. جمیع آن سنگهای لعلی رخام بنحوی صورت استحکام پذیرفته که اگر خواهند بتیشهٔ تدبیر سر موئی رخنه در اساس استوار آن افکنند از بابت محالات و تصور پر کاهی دخل و تصرف در بنیان پایدار آن از مقدمهٔ خوارق عاداتست و آنچه وجوه نقد از خزانهٔ عامره صرف اجرت عمله و انعام استادان صنعت‌گار و پیشه گران بدایع نگار گردیده و بمصارف آن بنای دلگشا رسیده بی سخن سرمایهٔ پادشاهی ذی شوکت بود، تا بسایر مصالح که شتران و قاطران سرکاری حمل نمودند چه رسد؟ سخن کوتاه: از سلاطین سلف و خواقین خلف از ایام گذشته و اعصار مستقبل نبسته و صورت وقوع نخواهد بست. کلک دو زبان از ایراد مفصل آن عاجزست.

ذکر وقایع سال فرخ فال هزارو هشتاد و رسیدن بهار بهجت آثار بامر آفریدگار کون و فساد

از ورود بهجت نمود بهار خرم فیروز و قدوم مسرت لزوم نوروز گیتی فروز عرصهٔ بسیط غبرا و ساحت کوه و صحرا رشک فرمای بستان سرای سپهر اخضر و غیرت افزای چرخ مینا گردیده و استادان قوای نامیه که چندی بعلت سرمای زمستان و ابتدای برف و باران دست از تعمیر باغ و بستان کشیده بودند بفرمان خدیو نوبهار دیگر

باره روی صنعت گاری گشودند و نقاشان بدایع نگار صنع بیچون به رنگ آمیزی قلم قدرت بناهای روح افزای گلشن و گلزار را باقسام گلهای رنگین و انواع ازهار و ریاحین مشحون فرمودند. سرهنگان قوای ربیعی بفرمان فرمائی فروردین بجهت قلع مواد طاغیان زمستان و جزیره نشینان برف و باران متوجه دیار گلشن و گلزار گشتند و مهندسان شیرین کار قمری و هزار در ساحت گلزار دیگر بار بمخلب و منقار آشیان جمع آورده و آغاز عمارت کردند و از فیض بهار عرصهٔ خاک غیرت گلزار افلاک شده و از یمن قدوم اردی بهشت فضای کوه و دشت رشک باغ بهشت گشت. پیرایه بندان هنرمند بآراستگی محفل نشاط آرائی بزم انبساط بازوی هنروری گشادند و مجلس نوروزی بصد فر و زیب چنان ترتیب یافت که نگار بندان محفل سپهر بتماشای آن محفل زیبنده و تفرج آن بزم فریبنده دیدهٔ حیرت گشودند. برودوش اعتبار سران سپاه و سراپای افتخار چاکران درگاه از شعشعهٔ خلاع خورشید شعاع روشنی بخش دیدهٔ مهر و ماه گردید. چون امور عمارات مبارکات از نقاشی‌و سنگ تراشی و نجاری و نازک کاری ناتمامی داشت فرامین مطاعه و ارقام لازم الاطاعه در خصوص احضار عمله و استادان صنایع دان که در آغاز زمستان رخصت یافته، بمساکن خود شتافته بودند شرف اصدار یافته، دیگر باره فوج فوج ارباب صنایع به آستان فلک ارکان جمع آمده، شروع باتمام بقایای امور عمارت نمودند. در خارج خطهٔ شیراز دلنواز قناتی جاری بود مشهور به رکناباد و آب آن در عذوبت و لطافت سرآمد جمیع قنوات و میاه فارس بود، ممدوح و محسود نکته پردازان الکای مزبور و تعریف آن در دیوانهای سخن سازان، خصوص هزار دستان گلستان معنی طرازی خواجه حافظ شیرازی مذکور و در میان عرب و عجم مشهورست. رای فلک آرا اقتضا نمود که آب مزبور را بشهر آورده، در عمارات مبارکات جاری سازند و چون در بیرون شهر رودیست بسیار عریض، در بعضی اوقات سال موسم سیلاب رودخانه‌بدیل دریائیست پر اضطراب،

نهری که بجهت آب مزبور در عمارات عالیات‌احداث می‌شد می‌بایست از رود مزبور عبور نماید و از آن گذشته خندق قلعهٔ شهر که بیست و دو ذرع عمق داشت در معبر نهر محدث مذکور واقع و خاکریز حصار نیز از جملهٔ موانع و بهر صورت ایصال آن آب بشهر خالی از اشکال عظیم نبود. استادان کارآزما در اتمام آن مهم ید بیضا نموده، بازوی صنعت وری گشوده، در زیر رود مذکور که عرضش از طول زمانه بیشترست مجرائی برسم شتر گلو احداث و آب از زیر زمین رود بساحل آن طرف رسانیده، از تنور شتر گلو بر ظاهر زمین اظهار کردند و کذلک در خندق عریض و طویل و عمیق و حصار شهر و خاکریز نیز بطریق مذکور شتر گلو دیگر احداث و همچنین از خندق ارک بهمان نسبت گذرانیده، بی‌صعوبتی داخل شیراز و عمارات عالیات گردانیده و استیفای آنچه از وجوه نقد که از خزانه صرف این جزئی مطلب شد که جزو ضعیفی از اجزای آثاریست که در آن خطهٔ دلپذیر بیمن همت خدیو جهانگیر صورت بست از قوهٔ محاسبان اوهام بیرون و از حد حوصلهٔ مستوفیان عقول افزون بود. انهار دیگر و قنوات جدیدی احداث، از آن بیشتر باصل شهر و بشرب سایر اراضی‌و صحاری فرمودند و تفصیل آنها موجب اطناب و باعث طول کلام کتابست. چون غرض اصلی و مقصود کلی از وجود این خجسته دفتر ایراد وقایع جان پرداز و سایر واقعات اوان دولت و امان شوکت این خدیو معدلت گستر یعنی داور فیروزمند محمد جعفرخان زندست و سایر وقایعات خصالیهٔ حضرت ظل‌الله عم بزرگوار این خدیو کسری شعار بطبیعت رقم زدهٔ کلک قرین السعادات می‌گردد، لهذا بایجاز و اختصار آنها کوشیده، از اطناب احتراز ورزیده، انشاءالله الملک العزیز وقایع دولت این شهر ارم بهر از جزویات و کلیات بطریق تفصیل و تطویل نگاشتهٔ کلک میمنت دلیل خواهد گردید. از عمارات جان پرور دلپذیر و باغهای مسرت فزای بهشت مانند و بازارها و کاروانسراها و انهار و اشجار

و غیره آثار آن حضرت در آن ملک فردوس‌فسحت زیاده از حدود اظهارست.

بیان احوال امیر مهنا و غائی و گزاری‌کار آن

امیر مهنای وغائی ولد میر ناصر از مشایخ بندر ریک قبل از آنکه آفتاب عالم تاب این دولت ابدی انتساب بر ساحت الکای دلگشای فارس تافتن گیرد و روضات احوال اهالی آن عرصهٔ جنت مثال از انوار بدر منیر توجه خدیو کشورگیر روشنائی پذیرد مهنای مذکور میرناصر ولد خود را بتقرب دوستی و رعایت شاهدی بقتل آورده، از خباثت ذاتی و خیانت جبلی برادران و اعمام و عمزادگان و اقوام خود را نیز بدفعات مقتول و در بندر ریک بجلالی و آرامی افزون از حد زیست. چون الکای فارس در مرتبهٔ اول از انوار توجه داور معدلت پرور روشن و فضای نشاط افزای شیراز از فیض التفات خدیو کشور طراز غیرت گلزار و گلشن گردیده مهنای مزبور را بحضور فیض گنجور طلب فرمود. چون نظر سعادت اثر آن حضرت شناسای عیار ذات هر نیک و بد بود او را از جملهٔ مفسدین غدار دانسته، در دربار فلک اقتدار امر بتوقف فرمودند. در حالتی که رایات نصرة طراز بعزم سفر خیر اثر از دارالعلم شیراز در اهتزاز آمد میرزا محمد بیک خرموجی دشتستانی که داماد مهنای مذکور و از جملهٔ خدمت گزاران حضور فیض دستور و بمزید خدمت گاری و اخلاص کیشی بر همگنان تفوق و پیشی داشت ضمانت کرده، استدعا نمود که وکلای عالی دولت دوران مدت مهنا را مرخص نموده، بضبط بندر ریک و ریش سفیدی جماعت وغائی سرافراز و روانه بنمایند، که بطریق سوابق ایام متوجه امور متعلقهٔ بخود باشد. کارگزاران درگاه خلایق امیدگاه نظر بقدمت خدمت میرزا محمد بیک استدعای او را قبول فرموده، مهنا را بضبط بندر ریک و ریش سفیدی جماعت وغائی سرافرازی داده، روانهٔ موطن اصلی و رایات مهر اشراق بجانب الکای عراق متحرک گردیده، امیر مهنا نظر بشرارت که با آب و گلشن معجون و بنابر فساد اندیشی که دلش بآن مفتون بود بورود

بندر ریگ از شیوهٔ متابعت نکول و از شاهراه عدالت عدول نموده و در ساحل بحر عمان امواج بحر افساد و اضرارش از صرصر شرارت و تندباد خیانت باوج کیوان رسید. چون استظهارالدوله نظر بمشاغل کلیهٔ قلعهٔ شیراز و ضبط و نسق آن که در خصوص تنبیه نصیر خان نیز اظهار و اشعار شد در غیبت برادر ارجمند فرصت حرکت از شهر و قلعهٔ شیراز نمی‌کردند دو سه مرتبه سرداران تعیین و جمعی را باتفاق ایشان بسروقت آن طایفهٔ طاغیان فرستاده و چون بعضی از اشرار ناس و گروهی قاطعان طریق بر مهنا جمعیت نموده، از بیم فساد حال خود در معاضدت او بازوی جلادت گشوده، فدائی‌وار مبارزت می‌نمودند، کاری از پیش سرداران مأمور نمی‌رفت. در اواخر که موکب ظفر کواکب از عربستان انصراف فرموده، مرحله‌نورد طریق سعادت رفیق فارس بودند جناب ظهیرالدوله امیرگونه خان افشار را سردار کرده، با جمعی از افواج دریا امواج بجهت تنبیه و تأدیب آن غریقان لجهٔ فساد روانه نمودند. چون مهنای مزبور از استماع توجه موکب منصور بجانب فارس و رسیدن امیرگونه خان با سایر نهنگان دریای تیغ و سنان تاب مقاومت و توقف در بندر ریگ نیاورده، از بیم لطمات دریای عمیق قعیر بعید غوراردوی کیهان بوی او از تلاطم قلزم ذخار بی‌کنار معسکر دلیران جنگجو غرقه شدن در بحر عمان را رضامند و خرسند گردیده، اموال و اسباب و اعوان و انصار خود را بگلیطی چند که موجود و مهیا داشت حمل و خویشتن را بدریا افکند. پوشیده نماند که در بحر عمان قریب بسواحل فارس دو جزیره می‌باشد: یکی مشهور بخارک و دیگری مشهور بخارکو و جزیرهٔ خارک مشتملست بر آبادی و عمارات و وجوه و عیون و میاه بسیار دارد و بسایر جزایر مشحون بجمعیت سکان و وسعت مکان و یکی از وکلای سرکار و لندیس در آنجا متوقف، با مال و منال بسیار از امتعه و اقمشهٔ بی‌شمار، بوکالت پادشاه افرنج و لندیس متوجه معاملات بوده، از اسباب رزم و ادوات حزم آنچه لابدست در جزیرهٔ مزبور مهیا داشت. مهنای مذکور بعد از آنکه مدتی در روی آب لطمه‌خور چهار موج اضطراب بود در جزیرهٔ خارکو که قریب بخارک واقعست و بعلت قلت آن وضیق مکان و عدم قابلیت سکنی احدی در آنجا ساکن نیست

لنگر اقامت افکند. در کمال شکسته حالی می‌زیست، بعد از چندی
از عدم قابلیت مکان بجان و از قلت جمع اسباب معیشت بامان آمده، در
طمع تصرف خارک افتاده بود. روزی چند در تدبیر می‌بود که بلکه
چاره‌ای اندیشد که جزیرهٔ خارک را از تصرف فرنگی انتزاع نموده،
از تنگی مکان و عدم قابلیت آن رهائی یابد. در آن حال فرنگی مزبور
را همسایگی مهنا متوحش گردانیده، با شیخ سعدان ابوشهری که از
خدمت گزاران دولت جاویدان بود بزور قاصد و پیغام اتفاق نموده،
شیخ سعدان مشارالیه جمعی از اعراب طایفهٔ خود را با کلیط هائی که
داشت و کپیتان فرنگی نیز گروهی از فرنگیان را با سفاین خویش استعداد
نموده، باعانت یک دیگر از روی آب بصوب جزیرهٔ خارکو شتاب و روی
باخراج امیر مهنا آوردند، که شاید او را از جزیرهٔ خارکو بیرون کرده،
جزیرهٔ مزبور را از لوث وجود او بپردازند و خویشتن را از تشویش
همسایگی او فارغ سازند. پس مهنا از مشاهدهٔ آن حال باتفاق جمعی از
ابطال که در نزد او اجتماع داشتند در مقام مدافعه برآمده و در روی آب
آتش انقلاب باوج چرخ دولاب رسید. بعد از گیرودار بسیار فرنگیان
وشیخ سعدان را شکست افتاد. جمعی کثیر از ایشان مقتول و همه
بهزار زحمت جان از آن ورطهٔ هلاکت بیرون برده، خود را بمکانهای
خویش رسانیدند. مهنا را از وقوع قضیه آتش طمع تصرف خارک تیز
و نایرهٔ تقاضای خاطرش زیاده شعله‌ور گردید، در هنگامی که سفاین
انجم و اختر بناخدائی قدرت خدای اکبر و بادبانی صنعت حضرت داور
ازین ژرف دریای پهناور روی بجزیرهٔ باختر آورد سفاین مذکور را باستظهار
توکل بجانب خارک جاری نمود و بادبان سرعت گشود. چون مسافت
مابین دو جزیره چندان نبود قبل از آنکه زورق آفتاب عالمتاب ازین
بحر پر انقلاب بساحل مغرب رسد سفاین امیر مهنا بساحل جزیرهٔ خارک
رسیده و خود را از جهازات بیرون کشیده، با انصار خود اطراف قلعهٔ
فرنگی را محیط گشتند. چون فرنگیان از خواب غفلت بیدار و زورق
وجود خود را طعمهٔ چهارموجهٔ اضطرار و آن گروه غدار را دایره کردار

محیط قلعه و حصار دیده، برسم فرنگیان که شیوهٔ اعادی ایشانست آغاز توپ اندازی و بنیاد آتش بازی نموده، بازوی مردانگی درخودداری گشودند و با وجود آنکه بچابک دستگی فرنگیان آتش بازو جلد کاری مشعبدان برق انداز نزدیک بدان رسید که آن بحر از تف آن آتش جان سوز سوخته و خاک جزیرهٔ خارک از التهاب آن برق بی‌امان افروخته گردد مطلقا" ببنیاد اعوان آن گروه اثر نکرده، آتش جهد ایشان هر لحظه تیزتر و چون سمندر در آن دریای آتش غوطه‌ور می‌شدند،

تا برخی از بروج قلعهٔ فرنگیان را بتصرف درآورده، مانند آتش سوزان که در نیستان افتد برگ و ریشهٔ برج مذکور حلول نموده، فرنگیان را از آن حالت شعلهٔ جلادت باب بیچارگی افسرده و آتش اجتهادشان در رشحهٔ حملات کوه‌فرسای آن گروه فرو مرده، خاک مذلت بر سر و آب حسرت در دیده و آتش غم در دل از قلعه بیرون شتافته، سر بدایرهٔ انقیاد نهادند. سحرگاهان که قلعه گشایان خورشید رخشان بقلعه گیری افق شرقی از خطوط شعاعی رایت جلالت برافراشتند امیر مهنا داخل قلعهٔ فرنگیان شده، از نقود و امتعه و عقاقیر و اسلحه و اسباب آنچه در قلعه موجود بود تصرف مالکانه کرده، بعضی فرنگیان را مقتول، بسرکردهٔ آنها ایفا نموده، با معدودی از فرنگیان‌و کسان او در زورقی نشانیده، روانهٔ موطن اصلی گردانیده. بعلت تصرف جزیرهٔ خارک و تسلط بر فرنگی و ایصال چندان مال و قوه که در حال او بهم رسید شروع در قطع طرق دریا و ضبط و نهب اموال فقراء کرده، در روی آب آتش فتنه‌اش بالا و شعلهٔ فسادش دامن چرخ والا گرفت. بندگان ظل‌اللهی در آن یک دو سال اوایل ورود فارس از تنبیه او قطع نظر فرموده، تأمل نمودند که شاید رخسار مال حال خود را در آئینهٔ عقل بیند، ترک آن حرکات بی‌خردانه کرده، روی بخدمت گاری آستانهٔ خدیوانه آرد. چون از مدت آن مهلت بجز اضرار عباد از ظاهر و باطن روزگارش معلوم و ملحوظ نشد، آتش قهر قهرمانی شعله‌ور و شعلهٔ غضب خاقانی خرمن سوز چرخ اخضر گردید. زکی خان زند را تعیین و گروهی از

نهنگان دریای کین را با تدارکات شایسته نامزد موکب مشارالیه فرموده و مقرر فرمودند که در بندر کناره و ساحل‌آن حدود توقف و راه ذخیره و آذوقه که از سواحل آن طرف عاید او می‌شد بسته و در کنار دریا نشسته، در جمع‌آوری جهازات و سرانجام سفاین اهتمام و نهنگان لجهٔ ننگ و نام و دریاکشان قلزم آشام را بجزیرهٔ خارک رسانیده، خاشاک وجود مهنا را از صدمات سیل بی‌زنهار حملات کوه فرسا از پیش بردارند. پس ارقام قضا نظام و فرامین قدر انتظام در خصوص سرانجام سفاین بعهدهٔ شیخ سلیمان بنی‌کعب و شاه بندران بنادر عباسی و کنگان و ابوشهر و خلفان و غیره شرف اصدار یافته، شاه بندران و ضابطان هریک از بنادر مشروحه از سفاین و جهازات و سنکارات دیوانی و رعیتی آنچه را در حوزهٔ تصرف داشتند بادبان سرعت گشاده، بصوب بندر کناره عنان فرمانبری دادند. امیر مهنا و اعوان و انصار او را از وقع این حالات زورق عقل و هوش بگرداب اضطراب افتاده، یقین کردند که تارای کشور گشای خدیو ملک آرا بتدمیر ایشان تعلق گرفته امر آن حضرت بحکم قضا همکار و دوران سپهر دوار فرمان آن جناب را فرمان بردارست. مهنای مزبور و معاونین و معاضدین او را بجز از هلاکت چاره نیست. جماعت وغائی طایفهٔ مهنا و بزرگان و مهان اعوان او نظر بملاحظهٔ مال و بجهت سلامتی حال خود با یک دیگر قرار دادند و همگی دل را برین معنی نهادند که بتدبیری زورق وجود مهنا را غریق گرداب فنا ساخته، خاطر خود را از اندیشهٔ وخامت مال و حال و بیم سخط و غضب خدیو بحر نوال بپردازند. پس جملگی خاطر را بر قتل او قرار داده، حسن سلطان وغائی که یکی از اکابر طایفهٔ مزبوره، با مهنا نسبت امنیت و قرابت‌داشت متصدی این امر گردیده، با جمعی از امنای طایفهٔ وغائی با طوایف دیگر اتفاق کرده در حالیکه مهنا در بازار جزیره باطمینان خاطر بتفرج مشغول گیرودار و از کید آنها بی‌خبر بود گرداگرد او را گرفتند. شروع در اجرای آلات حرب و استعمال ادوات طعن و ضرب نمودند. معدودی از غلامات و فدویان مهنا دست ممانعت از آستین

جلادت برآورده، چندان کوشش کردند که مهنا را بکنار دریا رسانیده و خود را بکشتی شکسته‌ای افکنده، دل بدریای توکل نهاده، با حواس پریشان و دل ناتوان بر روی دریا روان و تخته پارهٔ وجود خود را از لطمات چهار موجهٔ بلا بیرون کشیده. حسن سلطان بجهت حفظ و حراست اموال و اسباب و خزاین امیر مهنا و محافظت سکان جزیره حقایق احوال را بتوسط زکی خان معروض خدمتگاران آستان عرش ارکان گردانیده، حضرت ظل‌اللهی گیتی پناهی جمعی از معتمدان درگاه خلایق امیدگاهی را بجهه ضبط اموال و خزاین مهنا تعیین و حسن سلطان وغائی را بحضور فیض دستور طلب فرموده، بحضرت فلک رفعت احضار نمودند. بعد از اندک مدتی مراجعت و اموال مزبور را که مبلغهای خطیر و استیفای آن ورای قدرت محاسبان ضمیر بود حمل و نقل آستان عرش نظیر، حسن سلطان وغائی که نیز بزیارت عتبهٔ جلال خدیو فلک سریر مستسعد گردیده حضرت ظل‌اللهی مملکت پناهی مشارالیه را با همراهان مورد نوازشات و مستظهر انواع توجهات فرموده، بحسن سلطان لقب ارجمند خانی و اختیار روی دریا داده، باخلاع فاخره و انعامات وافره روانه، مقرر فرمودند که بجزیرهٔ خارک رفته، امور آنجا را بر وفق صلاح دولت و رفاه سکنه تمشیت و جمعی تفنگچی بجهت محافظت جزیره و حراست خانه و قلعهٔ فرنگی و مراجعت ببندر ریک نموده، در آنجا توقف و بخدمات دیوانی قیام. از کرمهای بی‌منتهای آن حضرت که سرمشق ارباب کرم و ناسخ داستان معن و حاتمست آنکه ثبت اموال و اسباب و امتعه و اقمشه و عقاقیر و دراهم و دنانیر و اصلی راکه از متروکات و مخزونات امیر مهنا وغائی بحیطهٔ ضبط درآمده و حاصل بحر و کان باعشری از اعشار آن برابری نمی‌کرد بحسن خان وغائی و متفقین هدم بنیان استعداد مهنا و فقراء و ضعفاء و ساکنین جزیرهٔ خارک بخشیده، در میان سویت فرمودند: الحق این معنی غایت کرم و منتهای همتست.

ذکر انجام کار و اختتام روزگار امیر مهنا و بقتل رسیدن او بتقدیرات خالق ارض و سما

ناخدای سفینهٔ فسانه و معلم زورق این دلکش ترانه یعنی خامهٔ عنبرین شمامه فلک مقدر حکایات را در دریای پر پهنای ورق از اهتزاز صبا و دبور سخنهای حق بدینگونه بساحل بیان می‌رساند که: چون امیر مهنا با چهار پنج نفر از غلامان مشارالیه بطریق تقریر سابق خود را بکشتی مکسور محقوری افکنده. بی‌ذخیره و آذوقه، بدون آب شیرین که در بحر شور وجود آن اهم از جمیع مایحتاج اعظمست به معلمی توکل بخالق جزو و کل کشتی شکستهٔ مذکور را در بحر پر شور روانه نمودند. آنجا که سیل بی‌زنهار بلا روی بخرابی احوال خسته حالان مبتلا آورد بخاشاک تدبیر و خس و خار چاره ره بر آن نمی‌توان بست و چون محکم رشته دام قضا بر پر و بال مرغان ضعیف بی‌نوا بند می‌نهد بمنقار طلب علاجی تاری از آن نمی‌توان گشت. در همان که آن بخت برگشتگان بهزار تاب و تب و صد هزار رنج و تعب در روی آب روان و آن شکسته زورق لطمه خوار امواج آن دریای بی‌کران بود سحاب مظلمی در هوا متراکم و از صرصر بخت برگشتگی آن بحر پرشور متلاطم گشته، از شدت تلاطم آن بحر ذخار و صعوبت تموج آن دریای بی‌کنار عنان اختیار زورق از کف آن کشتی شکستگان قلزم ابتلا بیرون رفته، سفینهٔ مزبوره از تموج آب و تلاطم آن بحر پر اضطراب بی‌اختیار بهر سو رفتن گرفت. هنگام صبح که ببادبانی فالق الاصباح زورق مهر انور ازین ژرف دریای اخضر بساحل خاور رسید کشتی مهنا بحوالی سواحل آمد. چون نیک ملاحظه نمودند حوالی بصره ملحوظ آن برگشته بختان شد. از آنجا که سفینهٔ مزبوره شد آمد آن طوفان پر شور را گذرانیده، شکستگی آن بیشتر از بیشتر گردیده، از آن پس توانائی دریا و شایستگی صدمات آن بحر طوفان زا نداشت و راکبین کشتی را نیز بعلت عدم آذوقه و آب شیرین و تشویش و غم آن زمان طاقت و توان مسافرت نبود و لاعلاج

در خور بصره لنگر توقف افکنده، قرار گرفتند، که شاید کسی بر حال ایشان وقوف نیافته، قدری آذوقه و آب شیرین تحصیل و باز روی توکل بجانب دریا آورده، چون بعلت دشمنی جمیع اهالی آن حوالی مجال توقف در آنجا نداشتند سعی می‌نمودند که بلکه نوعی نمایند که خود را بساحل عمان رسانیده، در ظل حمایت اعراب خوارج از بیم جان آسودگی یابند. چون حکم قضا با فنای مهنا جاری گردیده، روز عمرش بآخر رسیده بود اهل بصره از حال ایشان با خبر، نظر بآنکه در آن مدت که مهنا در روی دریا مبسوط الید بود پیوسته در کار اضرار و آزار هر نیک و بد بود بجهازات و سفاین ایشان لازمهٔ دست اندازی می‌نمود، لهذا وجود او را مورث مفاسد بسیار و حیاتش را موجب اختلال حال خود می‌دانستند، بفکر اطفای نایرهٔ شور و شر او افتاده، جمعی را بحمل دو سه فروند کلیط بر سر او فرستاده، او و چند نفر از غلامان او را دستگیر و مقید بقید غل و زنجیر نموده، در شهر بصره در گوشه‌ای محبوس و مراتب را بعرض عمر پاشا ولی بصره و بغداد رسانیده، عمر پاشا نظر بآنکه او را مردود دولتین علیتین و وجودش را مستوجب هزارگونه تفتین دانسته، از بغداد حکم بقتل او داد و در خفا باتمام کارش پرداختند و خلقی از اهل بحر و بر را از شر وجودِ آن مردود خلاص ساختند. شیخ حجر نامی عرب ساکن بندر کنگان نیز در کنار دریا مهیج دریای شور و غوغا گردیده، از خدمتگاری آستان عرش ارکان دامن کشیده، دریای غضب قهاری متلاطم گردیده، زکی خان زند را مأمور بتخریب بنیان نام و نشان او فرموده، روانه نمودند. بیک حملهٔ کوه فرسای نهنگان لجهٔ هیجا کاخ هستی او با خاک برابر گشته، اکثر کسان و منسوبان او و اهل کنگان عرضهٔ نهب و اسر گشته و در خطهٔ شیراز بتیغ تیز رسیدند.

ذکر سرکشی ذوالفقار خان افشار و گرفتار شدن او بدست علی محمد خان بتقدیر قادر مختار

خلاصهٔ این وقایع بنحویست که: ذوالفقار خان افشار خمسه را در هنگامی که مواکب سعادت از سفر آذربایجان انصراف می‌نمودند

موردتربیت‌خدیوانه‌فرموده، حاکم خمسه و عراق فرمودند. اگر چه در ظاهر امری که منافی بندگی و چاکری و مغایر شیوهٔ عبودیت و فرمان بری تواند بود از مشارالیه ظهور ننموده، لیکن بعضی از مترددین و محصلین از اطوار او علامات غرور و نخوت و آثار خودسری و سرکشی تفرس نموده، بعرض می‌رسانیدند. حضرت ظل‌اللهی او را بنا بر امتحان بدربار فلک شان احضار فرمودند. مشارالیه والدهٔ خود را که زالی خوش بیان و پیری سخندان بود بآستان سپهر بنیان فرستاده، مومی الیها با زبان فسونگری و زبان آوری امر را مشتبه، بجهت پسر خود مهلت حاصل کرده، که تا مره بعد اولی حکم قضا اقتضا باحضار ذوالفقار خان صادر بشود سر قدم ساخته بدربار فلک اقتدار شتابد. پس از آن که بعد اخری حکم باحضار صادر بشود و زال مذکور بعوض پسر راه شیراز را پی سپر نموده، بعذر تقصیر زبان میگشود. چون تأخیر ذوالفقارخان در نوردیدن راه عبودیت و تقصیر او در طی طریق خدمت از حد اعتدال متجاوز گشت و رخنه فساد کار او از مرتبهٔ رفوگاری کهن زال بسوزن تدبیر و رشتهٔ تزویر درگذشت مهر امان بهرام قهر غضب آتش لهب ملتهب‌گردیده، علی محمد خان و علی مراد خان زند را با گروهی از بهادران فیروزمند روانه فرمودند، که ذوالفقارخان را از خواب غفلت بیدار سازند و از مستی بادهٔ پر خمار غرور هشیار. مأمورین مذکور بصوب مقصود شتاب کرده، چون علی محمد خان و علی مراد خان از طریق مختلف در حرکت آمده، علی محمد خان در طی طریق‌خویشتن را پیشتر از علی مراد خان بذوالفقار خان رسانیده بود. در نواحی ابهر خمسه تلافی فئتین ری داده، در تقارب فئتین بعد از حملات کوه فرسا و صدمات جهان گواری بهادران هر دو لشکر شکست بر سپاه ذوالفقار خان افتاده، بهزیمت و فرار عزیمت نمودند. دلیران لشکر منصور و دلاوران پلنگ خشم شیر زور در تعاقب آنها دست جلادت گشوده، بعد از آنکه اندک مسافتی پیمودند ذوالفقار خان بنهنگان دریای مصاف دوچار و بکمند عدوبند دلیران شیر شکار گرفتار شد. علی مراد خان

روز دیگر وارد مکان مصاف گشته، وقتی رسید که کار از کار گذشته بود. پس علی محمد خان بضبط اموال و اسباب ذوالفقار خان قیام و او را با کوچ و بنه و اتباع و اقوام روانهٔ درگاه ملایک مقام و در خطهٔ بهشت احترام بحضور میمنت آغاز سعادت انجام خدیو جم چاکر کسری غلام رسانیده، آن حضرت از راه مروت و طریق فتوت که مجبول طبع با سعادت توام بود چشم از تقصیرات او پوشیده و برعایت سوم عهد عفو و اغماض کوشیده، سرائی بجهه توقف مشارالیه عنایت و او را سایه‌نشین قصر بی‌قصور حمایت فرمودند. بعد از یک مدت مجددا" او را حکومت خمسه عنایت و اتباع و اولاد و متعلقانش در خطهٔ غم پرداز شیراز در ظل عطوفت خدیو عاجز نواز آرمیده، مومی‌الیه خود متوجه محل امارت شد.

بیان احوال حسینقلی خان ولد محمد حسن خان و گزارش او

ادهم تیزگام کلک بدایع سلک در میدان حکایت بدینگونه پویه ور می‌گردد که: چون بعد از هدم بنیان دولت محمد خان حسنخان ولد اکبر او محمد خان قوانلوی عم محمد حسن خان حال آقا محمد خان که بدشت قبچاق رفته، در نزد جماعت ترکمانیه توقف داشتند بامید رحمت و رأفت خدیو کشور فتوت مراجعت کرده، روی انقیاد بدرگاه فلک اشباه آوردند. آن حضرت در رعایت جانب آنها نهایت مبالغه نموده، آقا محمد خان در محافل ارم مشاکل بهمگی امرا رتبهٔ تقدم یافته، برادران کوچک و خانواری ایشان و محمد حسن خان همشیره‌زادگان حسین خان دولو حسب الامر در اسد آباد نزد والده خود توقف نمودند. چون دارالعلم شیراز مقر معسکر نصرة اثر شد حسینقلی خان که با آقا محمد خان از یک مادر بود بشرف خدمت خدیو جم مرتبت رسیده، ببرادر ملحق گردید. بعد از چندی داور کسری شان بجهه دلجوئی آقا محمد خان حسینقلی خان مشارالیه راحکومت دامغان داده، بآن حدود فرستاد. در دامغان بعضی از دیو

سیرتان بصورت انسان پیرامون آن طفل نادان را گرفته، آغاز شورش و غوغا کردنـد. از ترک تازی و دست درازی علامات زیاده روی بظهور رسانیده، چون این گونه اخبار بعرض عاکفان سدهٔ گردون وقار رسید بموجب ارقام قضا نظام خطاب بحسینقلی‌خان شد که: باید طریق خدمت را اقدام ارادت پوید، یا بمحل نو کنده که اربابی محمد حسن خان و موروثی ایشانست رفته ترک حکومت گوید و بسلامت در آنجا توطن جوید، حسنقلی‌خان را با وجود آن کم سالی وسوسهٔ شیطان لاابالی خود بین کارفرما وعقل دوراندیش راهنما گردید، در توقف و توطن نو کنده را که بلوکیست در میانهٔ استراباد و مازندران اختیار کرده، روی بآنجا آورد. مرتضی قلی خان و مصطفی قلی خان برادران او نیز در محل مزبور سکنی داشته، قلعه‌ای بجهه‌سکنی ومأ من‌ساخته‌بودند. حسینقلی‌خان در توطن و توقف نوکنده با برادران شرکت کرده، روی بمأ من سلامت آورده، محمد خان سواد کوهی مشهـور بدادو حاکم مازنـدران از زیاده سری و بدگهری که داشت بهرزه و یاوه با ایشان بنای مناقشه گذاشت و تخم کیـن در مزرع خاطر آن بد عهد بد آئیـن کاشت. بدون جهه مشروب عذب مردمی را بخاک بی‌انصافی انباشت. هرچند آن سه برادر مشارالیه را بترک آن شیوهٔ ناستوده نصیحت و از آن حرکت ناشایسته وی را ملامت کردند مفید نیفتاد. بموجب عرایض متواتره که بخدمت فلک رفعت حضرت ظل‌اللهی ارسال میداشت بریشان هرگونه تهمت نهاده، کمر بر استیصال آنها بسته و رشتهٔ مروت و انصاف را بگزلک بد عهدی گسسته، لشکری جمع نموده بود و روی بهانه‌جوئی بتصرف نمودن سمنان آورد. پس از بلدهٔ بارفروش که دارالایالهٔ او بود تدارک سفـر و تهیهٔ لشکر کرده با جمعیت بسیـار و بسیاری از اسباب کارزار رو بجانب نو کنده نهاد. چون در بلدهٔ اشرف بار نزول گشود حسینقلی خان و برادران چون دیدند که غرور او را بهیچ تدبیری بحز از قسمت شمشیر چاره نمی‌توان نمود حسینقلی خان از راهی غیر معهود با جمعی محدود متوجه ساری گردید و شهر ساری را تصرف نموده،

این معنی در اشرف مسموع محمد خان گشته، از اشرف مراجعت و محرک سلسلهٔ جمعیت و بارادهٔ تنبه حسینقلی خان متوجه ساری گشت. چون دو فرسنگ راه مراجعت را پیموده در حالتی که از محل موسوم برستم آباد عبور می‌نمود مرتضی قلیخان با جمعی از تفنگچیان آتش فشان از جنگل سر بیرون کرده، خیابان را تنگ بر محمد خان کرده، در رهگذر او زانو بر زمین زده، نشسته و بشلیک تفنگ سلک جمعیت او را از یک‌دیگر گسستند. لشکر محمد خان بی‌خبر ازین حال متفرق و پریشان می‌رفتند برهم خورده، هر کسی روی بطریقی رفته، جناب محمد خان خود در تخت روان تشریف داشتند، در ساعت دستگیر و مقید بقید و زنجیر گشته، مرتضی قلی‌خان محمد خان را برداشته بحسینقلی خان پیوست. پس باتفاق روی ببلدهٔ بارفروش‌که دارالایالهٔ محمدخان بود گذاشتند، بانواع تعذیب‌بسیاری از اموال‌و اسباب‌او را اخذ و قبض نموده، سرانجام بقتل او اقدام و روز عمرش بشام رسانیدند.

چون کیفیت آن واقعه معروض حضرت ظل‌اللهی گردید زکی خان را مأمور بجانب مازندران و بتأدیب حسینقلی خان و تنظیم امور آن ولایت فرمان دادند. زکی خان با سپاهی که حسب‌الامر خدیو کشورستان مأمور بهمراهی مشارالیه بودند عنان شوکت گشاده، قدم در وادی فرمان برداری نهاده، حسینقلی خان تاب توقف نیاورده، زکی خان بر مازندران استیلا یافت و بتعاقب حسینقلی خان شتافته، تا باستراباد و جرجان در هیچ مکان عنان نکشیده و حسینقلی خان بدشت قبچاق رفته، بطایفهٔ ترکمان و یموت پیوست. زکی خان بعد از تمشیت مهام استراباد و مازندران مأمور بمراجعت گردید. حکومت و ایالت مازندران بحکم داور داراشان بمهدی خان ولد محمد خان دادو تعلق گرفت. از آنجا که اوان توقف خدیو کشور جلال تا آخر حال که غرض سال هزارو صدو نودوسه در انجام این خدیو بی‌همالست از یمن رای فلک آرا و نیروی تیغ جهان گشای آن حضرت جمیع سرکشان پای در دامن خمول پیچیده و جمهور غوغاطلبان خود را بزوایای گم‌نامی کشیده، ساحت مملکت از لوث وجود اشرار

نابکار پاک و عرصهٔ گلزار ولایت خالی از وجود نابود خس و خار، آن حضرت و همگی امنای دولت در دارالملک شیراز در کار عمارت و بفکر مرمت و متوجه آبادی و ملتزم عیش و شادی بودند بنابراین ضبط بعضی وقایع جزویه را که در آن اوان روی داده و اتفاق افتاده در تحت قید سال و تشخیص تاریخ درنیاورده، این چند سال را در ضمن یک دیگر تحریر و بدون ملاحظهٔ تقدیم و تأخیر اظهار و تقدیر نمود. انشاءالله‌العزیز المعبود وقایع اوان دولت و زمان شوکت این شهریار کامگار که غرض اصلی از ضبط این مختصر و مقصود کلی از تدوین این مبارک دفتر همایونست مفصل و مشروح سال بسال بر قید خواهد آورد و بطریق تفصیل شرح خواهد کرد. در آن چند سال همت والا بتأسیس ابنیهٔ دلگشا پرداخته، از عمارت و ابنیه و اسواق و مساجد و مدارس و خوانق و قنوات و جداول و انهار و حیاض و بساتین و طواحین و بقاع‌الخیر و غیره آنچه در آن خطهٔ ارم مثال در لوح وجود صورت گرفت و در صفحهٔ حصول نقش بست از حیز احصاء بیرون و از حصر اوهام فزونست.

تسلط حسینقلی‌خان دیگر بار بمازندران و چگونگی گزارش و سایر وقایع آن زمان

کلک وقایع نگار چگونگی این حکایت را چنین اظهار می‌نماید که: بعد از مراجعت زکی خان از الکای مازندران حسینقلی خان فرصت یافته، مجددا" بجانب نوکنده و توابع استراباد شتافته، بفراغ بال می‌زیست. چون مهدیخان ولد محمد خان سواد کوهی مردی جاهل کم کار بی‌خبر از تجارب روزگار در بلدهٔ بارفروش بمناهی و نوش می‌گذرانید، حسینقلی خان با معدودی از غلامان از طریق غیر معهود، یعنی از راه کوهستان هزار جریب ایلغار کرده، غفلة خود را ببلدهٔ بارفروش رسانیده و بی‌باکانه داخل شهر گشته، وقتی مهدیخان از مستی غفلت هشیار شد که حسینقلی خان در درب سرای او ایستاده بود، ابواب فتنه جوئی گشاده بود. مهدی خان را هراسی کلی بر خاطر ساری و در زوایای بارفروش متواری و خاطر مالش چشم از امان پوشیده، مترصد هزار

گونه خواری گردید. حسینقلی خان در سرای او نزول، بتفحص مشغول و مشارالیه را گرفته مغلول ساخت. بفراغ بال بقبض و بسط امور مازندران پرداخت. چون کیفیت این خبر معروض رای خدیو جهان پرور شد محمد علیخان را بجهه تنبیه او که منظور نظر فیض گستر بود مقرر و با فوجی از بهادران پیل توان بجانب مازندران روان فرمودند. محمد علیخان نیز بمازندران استیلا یافته، حسینقلیخان با آن دو برادر که در نزد او بودند بجانب نواحی استراباد شتافته، چون درهنگام هبوط نیر دولت محمد حسن خان اولاد او و جماعت اشاقه باش را با طایفهٔ یوخاری باش و حسین خان دولو رشتهٔ دشمنی محکم و شرایط خصومت قایم بود، حسینقلی خان در آن چند گاه که استیلا بآن حدود یافته، بسیاری از طایفهٔ یوخاری باشی رابقتل آورده، از ساحت هستی معدوم کرده بود. در آن حال که اندک ضعفی در احوال او بهم رسیده، درکارش قلیل اختلالی حادث گردیده بود بعضی از باقی ماندگان قاجار من اضداد او دو سه نفر ترکمان و یموت بمبلغ های خطیر تطمیع و بقتل حسینقلی خان تحریض نموده، ترکمانان مذکور در نهان پیرامون حسینقلی خان می‌گردیدند و در همه‌حال ازو باخبر، در کمین وقت بودند. در شبی که آن جوان دلیر در نواحی استراباد درجائی خفته، غلامان و پیروان موکبش نیز بی‌خبر از فتنهٔ بیدار بخواب رفته بودند، ترکمانان مزبور انتهاز فرصت کرده، در جای خواب گران آن نامردان بقتلش آورده، از میان بدر رفتند. غلامان و چاکران مشارالیه صبحدم که از خواب بیدار و از خمار منام هشیار گردیدند مخدوم خود را در خواب عدم خفته و ترک دنیای فانی و بدرود عمر جاودانی و جوانی گفته دیدند. در حقیقت حال بر احدی مشخص و معلوم و کیفیت قتل و قاتل هیچ کس را محقق و مفهوم نگشته، بالاخره یقین شد که ترکمانان باغوای اشخاص مسطوره بامر مذکور قیام کرده و آن قضیه را بفعل آورده‌اند. جعفر قلیخان و مهدیقلی‌خان اولاد محمد حسن خان که اولاد صغیر و در دارالسلطنهٔ قزوین بحکم داور جم نگین توقف داشتند در آن اوان

بمرتبهٔ رشد و تمیز رسیده، در خطهٔارم طراز شیراز در حضور خدیو کشورگیر مستسعد گشته، ببرادران بزرگ خود، یعنی آقا محمد خان و رضا قلیخان و علیقلی‌خان پیوستند.

بیان گرفتاری زکی‌خان بدست شیخ عبدالله بنی معین در جزیرهٔ هرموز و چگونگی آن

نهنگ قلم بدایع رقم در بحر ژرف روایت و دریای شگرف حکایت بدینگونه شناور میگردد که: ولایت عمان محلی‌است مشهور و معروف و موضعیست در نزد عرب و عجم و ترک و دیلم بحصانت موصوف، یک طرف آن بیابانست، وادی غیر ذی زرع بوادی یمن پیوسته و سه طرف دیگر بدریای ذحار خونخوار اتصال گرفته و لنگرگاه آن که باید لامحاله سفاین متردد از آنجا داخل مسقط شود که بندریست از بلاد عمان بعد از یک فرسنگ طول داخل دریا واقع شده و عرض فاصلهٔ جبلین بقدر تیر پرتاب درکنار دریا واقع، دو کوهست که باید سفاین و جهازات در میان آن دو کوه یک فرسنگ مسافت را طی کرده، در محاذات مسقط لنگر افکنده، بر فراز هر دو کوه بروج متعدد در برابر یکدیگر ساخته و در هریک از بروج که در جنبین مذکورین در محاذات هم وقوع یافته توپ جهانسوز نصب نموده، که گلولهٔ هر توپ از جمیع بروج آن دو کوه ببرج کوه محاذی میرسد، تا بکشتی که بطول یکفرسنگ در میان آن درهٔ تنگ از برابر چندین برج عبور و لنگر نماید چه رسد؟ مختصر کلام: دخول لشکر بیگانه و کشتی غریب بعلت اینگونه ممر و مدخل و این قسم معبر آن ولایت از بابت محالات و از مقولهٔ خوارق عاداتست، زیرا که بنحو مسطور یک فرسنگ در میان آن درهٔ تنگ باید کشتی عبور نماید، تا بلنگرگاه درآید و درین دو فرسنگ مسافت در همه جا در فراز هر دو کوه جانبین از بروج متعددهٔ مشروحه که هر دویست قدم‌تلی ساخته توپ می‌زنند و اساس کشتی را اگر از آهن و خارا باشد بضرب گلوله درهم می‌شکنند واز آنجاکه اهالی عمان بدینسان جملگی خوارج

و از سلم مذهب ناحق بر معارج کفر عارج و دشمن غالب کل غالب علی‌بی ابیطالب‌اند تصرف و تذخر عمان و تدمیر و تحقیر آن بیدینان منظور نظر آفتاب اثر و مکنون خاطر فیض پرور گردیده، زکی خان را مأمور بتقدیم خدمت مذکور و تمشیت امر مزبور فرمودند، روانهٔ بندر عباس نموده‌و فرامین مطاعه و ارقام لازم الاطاعه در خصوص اجتماع سفاین و غرابات و جهازات باطراف و جهات رفته، شاه بندران و ضابطان بنادر و سواحل از بندر عباسی تا دورق و حفار مکان مشایخ بنی کعب شروع بجمع جهازات و سفاین و غرابات دیوانی و غیره کرده، بتدارک اسباب و تهیهٔ آلات و افزار پرداختند. شیخ عبدالله بنی معین که یکی از مشایخ اعراب بود مکان او در جزیرهٔ هرموز و جزیرهٔ مزبور کوهیست در میان دریای اعظم، یک جانب آن بساحل نزدیک می‌باشد، تا بندر عباس هفت هشت فرسنگست و جانب دیگر بسواحل و هندوستان و افرنجه، بلکه یکطرفش بدریای محیط و بحر پر اضطراب اتصال دارد، آقا محمد ماربینی اصفهانی که در حکومت اصفهان نام او مذکور شد چندگاه حسب‌الامر خدیو گیتی‌ستان از اصفهان معزول گردیده بحکومت بندرعباس رسید. مشارالیه در ایام حکومت بندر مذکور، شیخ عبدالله عرب بنی معین را که عرب وحشی صفت جزیره‌نشین، مانند حیوانات بری متوحش از سطح زمین و از خشکی بغایت کرانه گزین بود رام گردانیده، بتدبیرات بشست درآورده، روانهٔ خدمت‌قهرمان ماء وطین نموده بود. شیخ مذکور مدتی سعادت اندوز حضور فیض گنجور و سرانجام ولد خویشتن را در موقف خدمتگاری بازداشته، خود مرخص، روی بوطن اصلی گذاشت. در آن هنگام که زکی خان بخدمت مشروحه مأمور و در بندر عباس متوقف بود شیخ مشارالیه بخدمت مبادرت نموده، بعلت رهانت پسر در نزد زکی خان بسر میبرد و در شرایط خدمات دریاآبی بروی کار می‌آورد. زکی خان بدختری که او را در تتق خفا بود طمع کرده و این معنی را بوساطت محرمان بعرض اظهار درآورد. شیخ را بقبول وصلت دعوت نمودند. شیخ

قبول مسئول را در ظاهر انگشت بردیده نهاد. زکی خان را بضیافت جزیرهٔ هرموز صلا داده، خان فرزانه را شاهد این عزم در نظر بخوشترین صورتی جلوه گرفت، دست طمع دیدهٔ بصیرتش را از ملاحظهٔ مآل و وخامت احوال پوشیده و مستر گردانیده. پس در روزی که معین شده بود شیخ مزبور کلیتی چند حاضر کرده، خان عالی درجات را با معدودی از خواص بکلیتها درآورد. از برای تخفیف بهمراهی خان سخن او این بود که: چون در جزیره مکان توقف نمی‌باشد و اسباب ضیافت نیز کمست و اعراب را بعلت عاری بودن از رسوم و عادات و بی‌وقوفی از آئین تکلفات قدرت بر ضیافت معدودی بیشتر نیست. جناب خان هم سرگرم بادهٔ وصال تمنی و از وفور تهور در این ماجرا فکر صحیح و اندیشهٔ درست نکرده و این معنی را بخاطر نیاورده که سرداری عظیم‌الشأن لشکر را در کنار دریا چگونه بی‌سردار گذارد و بخواهش کسی که دوستی او مشخص نیست با معدودی چگونه روی به سفر دریا آورد؟ سخن مختصر: بعد از آنکه جناب خان با قلیلی از خواص در کلیتها نشسته، دست از دامن ساحل گسسته، در کلیتی که جناب خان سردار تشریف داشتند بجز از پیشخدمت احدی را نگذاشتند. شیخ عبدالله خود شرف اندوز خدمت بود. چند نفر غلامان نیز حضور داشتند. عملهٔ دریا و معلم و ناخدای کلیط کلیتهای خاصان خان عالیشأن را رفته رفته از کلیط خاصه دور انداخته و در روی دریا پریشان حال ساختند. جناب خان را بعد از آنکه تنها و از خاصان و متعلقان جدا کردند گرفته، بجزیرهٔ هرموز برده و در حجله سرای محبس هم آغوش عروس قید و حبس نمودند و آن معدود خواص را نیز متفرق و محبوس گردانیدند. لشکریان و سرکردگان چندان که در ساحل انتظار مراجعت خان را کشیدند و چشم در راه انتظار سردار خویش گشوده، اثری از مراجعت او ندیدند. از کید شیخ عبدالله با خبر و آگاه از خدعهٔ آن بد کیش بد سیر گشته، حقیقت کار و چگونگی آن گیر و دار را بعرض خدیو جم اقتدار

رسانیدند. خلاصهٔ حکایت آنکه بعد از تردد و آمد و رفت و کلاء جناب خانرا با ولد شیخ عبدالله که در درگاه جهان پناه بود معاوضه کرده و این را برده و آنرا آوردند.

ذکر سرداری علی مراد خان و مأمور شدن بجانب کردستان و گرفتاری او

بر رای واقفان رموز نکته‌دانی مخفی و مستور نماند که: ولایت کردستان بابان در جمیع ازمنه واوان متعلق بدولت روم و باج گزار آن مرز و بوم بوده‌اند. سلیمان پاشا نام والی آنجا در زمان ولایت و امارت خود یکدفعه از وکلای آندولت رنجیده خاطر گردیده، رخت عافیت بسایهٔ دولت و ظل عطوفت خدیو کسری معدلت کشیده بود. بعد از آنکه بحال رضا بازآمد مراجعت بولایت خود نموده، ابواب اخلاص مندی را باز و طایران عرایض خود را پیوسته در پرواز داشته، خود را از لوازم عبودیت معاف نمی‌گذاشت. بعد از ارتحال او محمد پاشای برادرش نیز همین شیوه را مراعات و روی توسل بآستان گردون درجات می‌نمود و در همه حال سالک طریق فرمان برادری بود. عمر پاشا والی بغداد از طریقهٔ سلوک و رفتار و شیوهٔ پیشه و کار او بد مظنه گشته، او را معزول و محمود پاشا نام برادر او را منصوب نمود. مشارالیه از کیفیت واقعه بعرض عاکفان سدهٔ سنیه رسانیده، خواهش اعانتی درتلو عرایض معروض گردانید. حضرت ظل‌الله لشکر پناه عالی مراد خان را بسرداری تعیین و فوجی از لشکر ابواب جمعی ولایت آن حوالی مثل‌گروس و صاین قلعه و انگوران و مراغه و غیره را حکم بجمعیت در معسکر مشارالیه و متابعت فرمودند. مأمورین حسب‌الامر اجتماع نموده، در موکب علی مراد خان عنان جلادت بصوب مقصود گشادند. در روزی که تلافی فریقین اتفاق افتاد در میان عسکران آتش فتنه روی باشتعال نموده، نخستین لشکر علی‌مراد خان بر صفهای کردیه که باعانت پاشای جدید آمده بودند غلبه کرده و ضعفی قوی روی بآنها آورده، در هنگام علی مراد خان که سرمست از بادهٔ

خوشگوار و از نشانهٔ شراب لعل‌وار د رخمار بود از غرور مستی و سودای می‌پرستی تکاور را عنان گشاده، تن تنها با لشکر رومیه روی نهاده، پس خویشتن را بدرون سنگر انداخته، اسم و رسم خود را مذکور ساخته، جماعت رومیه این مطلب را رونق کار و شرف روزگار خود دیده، با زخمی که در آنمیان باو رسیده بود از اسبش فرو کشیدند. آن مدهوش صهبای غفلت وقتی هشیار و زمانی بیدار شد که خود را در خیمه‌ای ساکن و محبوس آن جماعت و در شکنج انواع شناعت دید. لشکر از گرفتاری سردار شکست یافته، براه فرار شتافته، بسیاری در آن قضیه از وخامت میگساری و شأمت باده خواری جناب خان بهلاکت رسیده، عرضهٔ سنان و شمشیر گردیدند. علی‌مراد خان را بدارالسلام بغداد برده، چندگاه در آنجا بود. بالاخره که از اصل و نسب او حسب‌الواقع مطلع گردیدند، صلاح خود را در نگاهداری او ندیده، عمر پاشا چند کس بهمراه او کرده، او را بحضور فیض گنجور خدیو منصور رسانیدند. حضرت ظل‌اللهی بنا بر آن می‌آشامی و آنگونه خودکامی و حاصل نمودن بدنامی در صدد مؤاخذه برآمده و شفاعت نواب ظهیرالدوله از بلیهٔ گرفتاری بسخط و غضب قهاری نجات یافت. حضرت ظل‌الله کشورپناه نظرعلی خان زند را بجهه تدارک واقعه لشکری داده، بنواحی کردستان فرستادند. مشارالیه تا بنواحی و حوالی بغداد لشکر کشیده، جماعت مزبور مکافات خود را حسب‌الواقع دید.

بیان رسیدن بهار خرم و وصول‌کوکبهٔ نیر اعظم بساحت بیت‌الشرف و انحراف مزاج روشن از عمر پاشای والی بصره و بغداد و مأمور شدن نواب ظهیرالدوله بتسخیر ام‌البلاد

در شب دوشنبهٔ هشتم محرم‌الحرام طرازندهٔ محفل چرخ نیلی فام و آرایشگر ایوان گردون والامقام بعزم تسخیر قلعهٔ ام‌البلاد حمل سلسله جنبان سپاه گردان انوار و محرک لشکر فیروزی اثر اشعه

گردید. چون از یمن نزول آن نقطهٔ دایرهٔ سعادت بمحاذات نقطهٔ اعتدال ربیعی فصل دی بموسم بهار متبدل و مزاج هوا باعتدال مایل و طبع نسیم عنبر شمیم معتدل گردید سپهدار باد بهاری و سپهسالار نسیم آذاری بفرمان فرمائی با لشکر گران ازهار و ریاحین و سپاه بی‌کران لاله و یاسمین بجانب ام‌البلاد چمن و سمت شهر بند باغ و گلشن تمکین فرمودند. دامان دشت و در و ساحت بسیط اغبر و عرصهٔ کوه وکمر از هجوم لالهای احمر و خون الوان گلهای معطر چون عرصهٔ سپهر اخضر مشحون بگلهای انجم و اختر گردید و فراشان نسیم اعتدال بساط با انبساط سبزه‌های زنگاری و فروش منقوش گلهای بهاری را در فضای هامون گستریدند. طنطنهٔ حرکت سپهدار بهار و آوازهٔ تحریک لوای شوکت لشکر آرای آذار بعزم شهربند گلزار زلزله دار ارکان ثابت و سیار و رومی نژادان ثلوج و ابطار که در آن روزگار از جانب خواندگار بهمن مستحفظ مملکت باغ و گلشن بودند افتاد. محفل نوروزی بفرخندگی و فیروزی در عمارات مبارکات جدیدالبنای شیراز بچابک دستی پیشکاران محفل طراز و آرایشگری نگاربندان بدایع پرداز انعقاد یافته، سر و برخاصان درگاه و سر و دوش امینان حریم عز و جاه از بوارق خلاع انجم شعاع پرده پوش رخسار خورشید و ماه شد. چون عمر پاشای والی بغداد نسبت بچاکران آستان فلک بنیاد اظهار اخلاص و افتخار اختصاص نموده، بمقالید ذرایع ترحم‌انگیز و مفاتیح عرایض ضراعت آمیز قفل از در بندگی گشوده و شاهراه چهار کوی چاکران آستان معدلت ارکان را بپای ارادت پیموده، همواره سالک صراط المستقیم عبودیت و خلوصیت میبود، درین سال آثار خلاف رفتار بر نهج صدق و صواب از او بشهود رسیده، از دیوان اعزاز روزنامچهٔ عمر و زندگانی و فهرست بهجت و کامرانی او بعلت سوء رفتار بسجل اختتام و خاتم افنا و اعدام مسجل و موشح گردید. مبین این مقال آنکه: در حالی که در اراضی بغداد و عتبات عالیات عرش درجات شعلهٔ طاعون باوج سماوات رسیده،

آتش آن بلا خرمن سوز عمر صغیر و کبیر و برنا و پیر گردیده و دست فتنه بساط زندگانی از غریب و بومی اقصای آن بوم و برچید جمعی از اهل ایران نیز که در مشاهد منوره و اراضی مقدس مطهره مجاورت داشتند ببلای آن بلیه مبتلا و بدعوت داعی حق راه نورد دیار فنا گردیدند، عمرپاشا اموال و اسباب و جهات و مخلفات مطعونین طعن سنان طاعون را بحیطهٔ ضبط درآورده، مجموع را در جمع اموال خود مجتمع کرد. اخلاف و اولاد زوار و مجاوران ایرانی دربار خاقانی وآستان حضرت گیتی‌ستان که ملاذ ستم رسیدگان و مفر غمدیدگانست اجتماع نموده، در خصوص احقاق حقوق باقسام شقوق ناله و خروش باوج عیوق رسانیدند و بفرمان حضرت ظل‌الله فرامین قضا امضا در باب آنها و استیفای این مدعی بعمرپاشا صورت انشاء پذیرفت و مصحوب یکی از چاکران این آستان ملایک مکان ارسال و اموال مزبور را امر بایصال فرمودند. عمر پاشای مذکور گوش را بپنبهٔ غرور انباشته، اموال را مالک و در خصوص رد آنها معاذیر ناموجه متمسک و مسالک تمرد را سالک شد. دیگر حجاج ایران که هر ساله محرم بیت‌الحرام و باقدام شوق بیابان نورد طریق کعبهٔ مرام بودند در هیچ ایام متعارف نبود که در دارالسلام بغداد ازیشان دیناری مطالبه نمایند، در آن اوان عمر پاشا بنای بدعت نهاده و دست طمع گشاده، حجاج را مبلغهای کلی مصادره و مطالبه می‌نمود و اهل حاج‌این معنی را بدرگاه فلک رواج عرض و مزاج معدلت امتزاج از استماع اخذ اینگونه باج از عمرپاشا متغیر و بحر مواج غضب قهرمانی متلاطم، بمؤاخذهٔ این حرکت شنیع توقیع وقیع و حکم عالم مطیع از دربار رفیع خطاب بمومی‌الیه شرف اصدار یافته و از اقدام آن طریق ناهموار او را بمخاطبات غیث آثار و ابراز آزار بسیار اشعار فرموده، این مطلب نیز یکی از موجبات شعلهٔ غضب قیامت لهب و اشتعال نوایر غیظ و سخط را سبب گشت و دیگر در حالی که بنحو مسطور سابق زکی‌خان زند با افواج لشکر فیروزمند بتسخیر عمان مأمور و عبور و مرور سپاه گران از بحر بیکران باستحضار جهازات از سهولت دور بود، حسب‌الامر داور دارا غلام بعمر پاشا

اعلام شد که چون از بصره بعمان از جانب بر و بیابان راهی میباشد که مسافت آن در نظر همت گیتی‌نورد و در زیر قدم جهان گرد دلیران اسفندیار رزم رستم نبرد چندانی نیست سپاه منصور و غازیان نصرة مفطور را از ام‌البلاد بصره راه عبور و طریق مرور گشاید، که اردوی عساکر ظفر مآثر از راه بیابان متوجه عمان و بسهولت بتخریب بنیان شوکت و شان خوارج توانند پرداخت. عمرپاشا از قبول این مدعی متحاشی گردیده و از فرموده تخلف ورزیده، قطع نظر از این بیراهی، چون ازین راه نهنگان دریای هیجا عازم صوب عمان بودند خوارج را بارسال آذوقه و طرق مختلفه اعانت نموده، ابواب موافقت بر روی آنها گشود. دیگر بطریقی که درین نزدیکی مرقوم قلم بدایع رقم شد محمد پاشای بابان از دولت عثمانی و جانب عمرپاشا که قبض و بسط امور آن سرحدات در قبضهٔ اختیار آن بود بحکومت قلعهٔ چولان و ریاست جماعت بابان قیام داشت. از سوابق ایام همیشه گردن بر طوق خدمت‌گزاری و اظهار اخلاص کیشی این دولت جاوید مدت میگذاشت. عمرپاشا با مشارالیه بنای سوء سلوک نهاده و محمود پاشای برادر او را بحکومت جولان داده، محمد پاشا دست توسل بحبل المتین رأفت حضرت ظل‌اللهی زده، بطریق دخالت بدولت دوران عدت ملتجی شد. حضرت ظل‌الله گیتی پناه از عمر پاشا خواهشمند گردیدند که حکومت محل مزبور و ریاست طایفهٔ مذکور را کماکان بمحمد پاشا گذارده، دست از ارتکاب اینگونه حرکت ناهنجار بردارد از راه کمال جحود سخن بآن مردود اثر نکرده فوجی از لشکر خود را مأمور قلعهٔ چولان گردانید که محمود پاشا را در امر حکومت مستقل و محمد پاشا را اسیر قید ذل سازند. این معنی معروض عاکفان سدهٔ جلال و مسموع ایستادگان محفل مینو مثال گردیده، فوجی از بهادران غضنفر و گروهی از دلیران رزم‌جوی جنگ‌آور را بسرکردگی علی‌مرادخان باعانت محمد پاشا تعیین و روانهٔ آن سرزمین فرمودند. علیمرادخان بعد از ورود بقلعهٔ چولان در روز مقابلهٔ فریقین خویشتن را از نشانهٔ راح و تواتر و تعاقب اقدام سرگران

ساخته و از غرور بمستی شمشیر تهور آخته ، بنفس واحد خود را بمیان قوم رومیان انداخته ، جماعت مزبور او را شناخته ، دستگیر و پای بصوب بغداد گشودند . الغرض از ظهور اینگونه امور بحر ذخار غضب قهاری در جوش و دریای خونخوار سخط قهرمانی را در خروش آوردند . تدمیر عمرپاشا و تسخیر ام‌البلاد بصره و دارالسلام بغداد و سایر ولایات تابعهٔ او را پیشنهاد همت والا فرمودند . از آنجا که از ابتدای حال داور معدلت خصال و خدیو بی‌شبه و مثال در فتح کشور و گردانیدن لشکر هیچگاه منت کش بیگانه نبودند ، بنفس نفیس خویش و برادران سعادت کیش در انتظام مهام دولت و تنظیم امور مملکت سعی میفرمودند اعتضادالدوله محمد صادقخان برادر ارجمند را بفتح بصره مأمور و گروهی از بهادران منصور و دلاوران پلنگ خشم شیر زور را در ظل رایات فتح آیات و سایهٔ اعلام ظفر علامات نواب معظم‌الیه روانه نمودند .

ذکر کیفیت تحریک رایات جلال نواب سپهر رکاب اعتضادالدوله بجانب بصره و ورود بکنار شط‌العرب

علم مشکین پرچم قلم سعادت توأم در ساحت صفحات و فضای اوراق بدینگونه و سیاق شقهٔ بلاغت و پرچم فصاحت میگشاید که : چون ام‌البلاد بصره از جملهٔ گرمسیرات محرق‌الهوا و شدت گرما در آنجا بحدت و نسیم شمالش آتش افکن خرمن هستی برنا و پیر و هوای بادیه و جبالش حرارت بخش کرهٔ اثیرست ، چون در ایام تموز و هنگام شدت هوای آتش افروز و نوبت اهتزاز سموم جهانسوز که معبرش آن ولایتست. فرستادن لشکر فیروز بچنین ولایت از حسن تدبیر عاری و خلاف راه سپاهداری بود تحریک رایات جلال نواب استظهار ـ الدوله تا آغاز زمستان و اول نزول برف و باران که در آن وقت در گرمسیرات فصل بهار و اول شکفتگی چمن و گلزار و موسم خرمی روزگارست بتأخیر افتاد. چون سپهدار بهمن بعزم تسخیر گلزار و گلشن از ابر مشکین پرند شقه گشای لوای جهانگیری گردید و نوای

نای رعد آوا و آوازهٔ بیم وصول موکب لشکر آرای دی را بگوش هوش
اهل جهان رسانیدند، تارک دلیران شاخسار از مغفر سیمین برف
زیب و زینت گرفت و اندام دلاوران جویبار از جوشن آهنین یخ
آرایش پذیرفت علی‌الصباح هشتم شهر ذی قعدةالحرام که سرور
کشور چرخ نیل فام و خسرو انجم غلام بعزیمت انتقام لشکر ظلام پای
سعادت برکاب جواد خوش خرام چرخ تیزگام نهاد و با لشکر گران
انوار ابلق عزم را بتسخیر ملک خاور عنان داد نواب استظهار الدوله
متوکل باشفاق جناب اقدس الهی پای دولت برکاب سعادت نهاده، با
شکوه سلیمانی و دبدبهٔ خاقانی عنان عزیمت بصوب مقصود گشاده،
رایت گیتی گشائی فلک سا و اعلام جهان‌پیما پرده پوش رخسار چرخ
والا شد. بحر ذخار معسکر نصرة پرور و دریای بی‌کران اردوی انجم
حشم گردون حشر از موکب دلیران آهن پوش و آواز رعد انباز
نای زرین و نوای شورش فزای خم روئین چون صحرای قیامت در
خروش آمد. نواب اعتضادالدوله با سپاه افزون از ریک هامون بحکم
همایون آنروز فرخندهٔ میمون در خارج شهر منزل گزید. قباب خیام
زرین طناب را باوج ماه و آفتاب برکشیدند، تا تمامی تدارکات از خیمه
و خرگاه و سرادقات فلک دستگاه و احمال لشکر و سپاه و توپ‌های ثعبان
مثال و خمپارهای صواعق خصال و سایر اسباب جلال باردوی قیامت
تمثال الحاق و انتقال یافت. روز دیگر که خورشید انور و فرمانده
لشکر انجم و اختر از منزل افق خاور بعزم سفر ممالک سپهر اخضر
و تصمیم تسخیر ام‌البلاد باختر فرازندهٔ رایات اشعات گشت رایات فتح
آیات در اهتزاز و عقاب علم زرین جناح در اوج نصرة بپرواز آمد. نوای
خم روئین و نالهٔ نای زرین از فراز سپهر هفتمین درگذشت. در ساعتی
مسعود و بختی محمود از منزل مذکور متحرک گردید، تا بلدهٔ حویزه
درجائی عنان نکشیدند. در آغاز شهر محرم‌الحرام سنهٔ مذکور همای
همایون فام رایت بلند آیت سایهٔ سعادت بر مفارق اهل حویزه گسترده،
در روز دوازدهم شهر مزبور از حویزه خروج و صبحگاهان روز پانزدهم

که سفینهٔ ملایک ملاح مهر در بحر ژرف سپهر بساحل مغرب رسید دریای پرشور اردوی منصور وارد کنار شط العرب گردید. از تلاقی و تقارب آن دو بحر ذخار و دو دریای خونخوار بحر آب و دریای آتش در یک محل اجتماع نمودند. شط العرب محتاج بتوصیف نیست، زیرا که آن شطیست در اقطار جهان مشهور و دریائیست بی‌کران و پرشور. چندین رودخانهٔ ذخار که هریک قلزمیست خونخوار بیک‌دیگر اتصال گرفته، موسوم بشط العرب و از کنار شهر بصره مرور و بدریای اعظم شور منتهی گشته و احتمال امکان جیش در چنان بحری پرتلاطم بجهات مختلفه که یکی از آنها جزر و مدست از قبول عقول محال اندیش برون و از تصور اوهام افزونست و دست قدرت هیچ صاحب شوکتی الی حال بدامن این امر محال نرسیده و امکان این ارادهٔ دور از کار تا باین روزگار پیرامون خاطر هیچ صاحب تسلطی نگردیده. چون عبور آن دریای آتش پر تاب از چنان بحر آب و مرور آن لجهٔ پر اضطراب از چنین سهمگین گرداب بدون توسط جسر مسلسل از بابت محالات و از جملهٔ خوارق عادات می‌نمود پس ناچار چارهٔ کار را در بستن جسر دیده، امر قضا نمون صادر گردید که سفاین صغیرهٔ متعدده و اعمدهٔ قویهٔ مشیده و قوایم عظیم مستحکم و اوتاد قنطرهٔ شدیده از حویزه و سایر اعمال دور و نزدیک از شط حویزه و شطهای دیگر که بشط العرب می‌پیوندد حمل و نقل نموده، باهتمام آهن‌گران ستبر بازوی قوی دست و دقت حدادان هنرپرور صنعت پرست بزنجیرهای قوی محکم و سلاسل متین مستحکم صورت انجام و سمت اختتام پذیرفته، متشبث بتأییدات حضرت سبحانی و متمسک بعروةالوثقای اقبال حضرت گیتی ستانی شروع بانجام جسر نموده، شناوران نهنگ‌وش و آب بازان دریاکش نهنگ وار خود را بآن لجهٔ خونخوار افکنده، بانجام جسر قیام نمودند. ایام نوروز فیروز و هنگام بهار گیتی فروز بمبارکی و فرخندگی در رسید.

ذکر ظهور بهار فیض آثار و هنگام خضارت باغ و گلزار و صورت گرفتن جسر و عبور سپاه

نوبت ظهور بهار خرم و موسم طراوت و نظارت عالم گردیده، طلیعهٔ قهرمان گیتی‌ستان مهر ببرج حمل تحویل یافت. بحکم سپهدار هوای بهار خیمهای رنگارنگ سپاه ریاحین و ازهار در کنار شط جویبار برپا، بفرمان فرمانده آذار رایات ظفر مدار سرو و چنار در ساحل بحار ذخار و جداول و انهار شقه گشا و بامر و قوهٔ متولده سرادقات اغصان و اشجار در ساحت گلزار فلک سا شد. سپاه گران سپهسالار ربیع گرداگرد قلعهٔ محکم بنیان چمن را که محکمهٔ طاغیان بهمن بود محیط گشتند و لشکر بی‌کران قهرمان اردی بهشت در اطراف شهر بند گلستان و اکناف حصار بست بستان از جوشش گلهای صحرائی و هجوم سروهای مینائی سنگری متین آرایش نهاده، بجهة استیصال سپاه فتنه جوی شباط و طایفهٔ فساد انگیز دی بنیاد محاصره بستند. جزایر چیان برودت هوا که با سفاین موفور یخ از راه بحر جویبار باعانت قلعه نشینان بهمن هجوم آور گردیده بودند صاعقه باری، توپهای آتش فشان برق بهاری در میان آب آتش افکن اساس آنها گشت و شراره ریز خرمن هستیشان گردید و عمانیان ثلوج و امطار که با زورقهای سست بنیاد مانند حباب در ممر آب بمقابلهٔ سپهسالار اردی بهشت و هوس مدخلیت در عرصهٔ مرغزار و کشت عنان تفتین تهی مغزی و سبک سری می‌گشودند بیک حملهٔ دلاوران باد شمال و دلیران نسیم اعتدال ارکان سفاین وجودشان از یک دیگر پاشیده، دامان دشت و صحرا چون ساحت میدان هیجا از خون شقایق گلگون و فضای بسیط غبرا از هجوم سیل کوهساری رشک هزار جیحون گشت. مجلس عید سعید با نهایت فیروزی ترتیب یافته، بر و دوش اعاظم و سراپای افاخم از بذل خلاغ خورشید شعاع مستتر شد. در حالی که ساحل شط مضرب خیام انجم احتشام بود شیخ عبدالله رئیس جماعت منتفق که دو طایفه‌اند در عدت و کثرت بر جمیع قبایل عرب ممتاز و

مکانهای نشیمن ایشان که از صحاری نجد تا اراضی فیه‌البصره پیوسته، جماعت مزبور بعلت کثرت عدت همواره بر بصره مسلط بوده، منافع آن ولایت را اکثر ضبط می‌نمودند، با گروهی انبوه و لشکری با شکوه باعانت بصریان کمر بسته، از جانب ساحل و کیل فرنگ انگلیس که از طرف پادشاه والاجاه فرنگ مأمور و در بصره متوقف، متوجه داد و ستد می‌باشند، با چندین سفینه و زورق هریک مشحون بتوپهای برق انداز و تفنگچیان آتشباز، از ممر آب بمدافعه شتافتند، که نهنگان دریای نام و ننگ و دریاکشان لجه آشام را از ساختن جسر ممانعت نمایند. بگمان آنکه بچنان قوم ناکس راه بر آن سیل سرکش و بمثل خس راه گذر بدریای آتش می‌توانند بست، شروع بانداختن توپ و آغاز فتنه و آشوب نمودند. از جانب اردوی نصرة مبانی نیز توپهای اژدر مهابت سرگرم آتش افشانی و گلولهای صاعقه هیبت مشغول جان ستانی گردیده، از صواعق خانه برانداز توپهای رعد آواز و سحاب شراره فشان دست تفنگچیان برق‌انداز در میان آب و آتش خرمن صبر و تاب فرنگیان باد پیمای خاکسار افتاده، تواتر گلوله و توالی قطرات امطار ابر آتش بار توپ و تفنگ مزرع ثبات شیخ عبدالله و جماعت منفح را نیز بباد فنا داده، بسیاری از جماعت مزبور در بر و بحر سوختهٔ آتش فتن و فتور، بقیه سر خویش و راه هزیمت را پیش گرفتند. امر واجب‌الامتثال نواب استظهارالدوله عز نفاذ یافت که دو هزار نفر از جماعت بختیاری که در شناوری با نهنگان دریا نورد خویشی‌و در کوه نوردی از پلنگان کوه گرد پیشی دارند، در آن شط بحر کردار شناور گشته و چون سیل بی‌بنیاد از آن رود گذشته، در ساحل آن طرف متوقف شوند. غرض جسر مزبور در مدت هجده روز صورت اتمام و سمت اختتام پذیرفته، بر زبر آن بحر پر تلاطم چون جسر مجره بر روی این پر شور قلزم قرار گفت. علی‌الصباح ششم شهر صفر سنهٔ هزار و صد و هشتاد و نه که سپاه انجم و اختر ازین طرف ژرف دریای پهناور عبور نموده، خسرو خاور شقهٔ لوای جهان گردی گشود نواب

اعتضادالدوله اردوی گردون شوکت و سپاه انجم عدت را از عبورگاه جسر بآن طرف فرستاده، خود نیز با خاصان درگاه و مقربان محفل فلک دستگاه عبور، منزل موسوم بشریش را مقر کوکبهٔ منصور فرمودند. روز دیگر از منزل مزبور اعلای اعلام شوکت و رفع رایات نصرةٔ فرمودند.
مختصر سخن: در روز هشتم شهر صفرالمظفر که قلعه گشای مهر انور با لشکر گران انوار محیط این نیلی‌حصار گردید فضای مسرت فزای خارج ام‌البلاد بصره مطار عقابان ظفر جناح رایات گردون حباب و مقر سرادقات خورشید قباب مجره طناب گشته، خیام فلک مقام اردوی انجم احتشام سر باوج ثریا برکشیده، آواز رعد انباز نای زرین و نوای شورش فزای خم روئین زلزله افکن سپهر هفتمین، از صواعق هوش ربای شلیک خمپاره و توپ ولوله و آشوب در میان سکان آسمان و زمین افتاد. سلیمان آقای متسلم که از جانب عمر پاشا حاکم بصره بود و اعزه و اعیان و جمهور سکان آنجا از هیبت آن انقلاب و وحشت آن سهمگین گرداب با زهره‌های آب در شبکهٔ اضطراب فرو مانده، دروازه‌های شهر را مسدود و برج و باره را مضبوط نموده،

در محافظت و خودداری نهایت مبالغه نمودند و رای قلعه گشای نواب استظهارالدوله بتأسیس قلعهٔ محکم و بنای حصاری منتظم که استظهار اردوی ظفر حشم تواند بود قرار گرفته، بنیان صنعت نما و معماران اقلیدس گشا بتأسیس قلعه اشتغال ورزیده، در اندک زمانی اساسی چیده شده که اوج بروجش با فلک ذات‌البروج بمساوات، فراز کنگره‌اش برتری از اوج سماوات داشت. بنه و اغروق معسکر نصرةٔ پرور و احمال و اثقال اردوی گردون مقر را در آن قرار داده، توپهای قلعه کوب و خمپاره‌های شهرآشوب را بمحاذات قلعهٔ بصره کشیده، توپ چیان آتش دست از سحاب آتش بار توپ بنای شعله‌انگیزی و درانداختن گلولهای دهر سوز آغاز شراره ریزی کرده، کیفیت هوا منقلب کن مزاج کرهٔ اثیر و تواتر بلا آتش افکن خرمن چرخ پیر گردیده، گردون گردنده از هیبت رعد آواز زلزله انداز توپ

که خبر از آشوب قیامت می‌داد بمفاد این آیهٔ کریمه" و سیجعلون اصابعهم فی آذانهم من الصواعق حذر الموت از بیم جان گوشها را بانگشت کواکب انباشته و چرخ شتابنده آن روز را روز رستخیز پنداشته، بصدای هوش ربای آن ثعبانهای وادی هیجاندای اذا "زلزت الارض زلزالها" مسموع داشت، نهایت یک رکن دیوار قلعه که عجالة بضرب صدمات توپ خراب گردیده عرضا" هفت و هشت ذرع وسعت داشت و فراز آن بحدی بود که خیمه و خرگاه بر زبر آن افراخته، جمهور صغیر و کبیر آن ولایت بجهة حراست آنجا را نشیمن ساخته بودند، صدمات گلولهای آتش فشان با چنان استحکام رخنه‌گر بنیان آن نمی‌شد، پراهنمائی یکی از فراریان قلعه توپخانهٔ مبارکه را برکن دیگر که استحکام آن از سایر ارکان کمتر بود کشید، توپچیان مریخ صولت و برق اندازان بهرام مهابت هر روز از هنگام بام که گلولهٔ آتش فشان مهر فروزان از دهان توپ افق بیرون جسته، شرارهٔ آن فضای حصار جهان را فرو می‌گرفت تا وقت شام قیر فام که دود ظلام عرصهٔ جهان را محیط می‌گشت از صدمات گلولهای جان سوز و بارقهٔ توپهای آتش افروز گرد از نهاد قلعه و دود از نهاد دل قلعگیان برآورده، از آغاز روز تا بانجام چهار برج و سه فصیل را از بیخ و بن برکنده، با خاک برابر، بلکه از سطح زمین پست‌تر می‌کردند. شباهنگام که معماران تقدیرات ملک علام بروج چرخ نیل فام را بریشهای سیمین انجم و اوتار زرین کواکب انتظام می‌داد بصریان بمرمت بروج مخروبهٔ منهدم‌پرداخته و خرابی‌های آنها را بهتر از پیش ساخته و سحرگاهان که خورشید رخشان در شاه برج افق شرقی رایت قلعه‌گیری می‌افراخت توپچیان بهرام کین و دلیران شیر کمین بروج و جدار محروسه و راه مزبوره را بحال اول مشاهده نموده در نهایت متانت می‌دیدند. چون چند مرتبه یکه‌تازان میدان جنگ و قلعه گشایان با نام و ننگ با دل شیر و حوصلهٔ پلنگ بنای یورش نهاده و بجانب قلعه کمین گشاده و بعلت عمق خندق و استحکام جدار و انتظام حصار و

اتفاق و اسرار محصورین در گیر و دار کاری از پیش نمی‌رفت، نواب اعتضادالدوله بنابر محافظت نفوس جان سپاران شیران بیشهٔ نبرد را از یورش ممنوع فرموده، از ضیق محاصره کار را بر اهل قلعه تنگ، دلیران شیر چنگ و بهادران مجره کمان شهاب خدنگ را امر نمودند که درسی و شش مکان نزدیک بحصار قلعه سنگرهای متین استوار و اساس نهاده، هر سنگری را بدسته‌ای از سران شیران خون آشام و هر مورجائی را بفرقه‌ای از مبارزان بهرام انتقام سپردند و سفاین فلک نمون را و حکام سواحل و ضابطان بنادر بحکم حضرت گیتی‌پناه بجهت خدمت گزاری نواب ظهیرالدوله از بحر اعظم بشط العرب آورده، در این وقت بفرمان ایستاده بودند، محاذات یک رکن قلعه که متصل بشط بود قرار داده، لنگر افکن توقف گشتند. مختصر سخن: راه بحر و بر را چنان بر بصریان تنگ کردند که پیک اندیشه از هیچ طرف عبور و جاسوس خیال را از هیچ سمت مرور نبود. چون سنگرهای اطراف قلعه انتظام و استحکام یافته، بپیلان آهن گسل و شیران سنگین دل سپرده شد اهالی بصره آغاز شبیخون نهادند و هر شب که شبرو بدر از هر طرف با خیل انجم و اختر روی بسنگر استوار این نیلی حصار می‌نهاد کمین کردگان شبیخون بسنگر آورده و مستحفظین سنگر و هژبران دلاور بمدافعه پرداخته، در آن نیمه شب آن مهمانان نورسیده را بر سر خوان اجل دعوت فرموده، از بادهٔ هستی ربای تفنگ شراب پر خمار مرگ بجام زندگانی و ساغر عمر و جوانی پیموده، از درد پر درد گلوله مخمورشان می‌نمودند و شبی نبود که جمعی کثیر از آن طایفه در پای خم پر جوش توپ و مینای هوش ربای تفنگ سرگرم ساغر پرستی و از رطل گران فنا قرین مستی نگردند و در شبی از شبها یکی از هزیمت کردگان قلعه بشرف حضور نواب ظهیرالدوله مشرف گردیده، معروض داشت که در رکنی از ارکان قلعه و حصار که بکنار شط اتصال دارد راهی هست که ممر سیل خانه برانداز و دخول نهنگان لجهٔ دلاوری

تواند شد. نواب ظهیرالدوله سه چهار نفر غلامان معتمدان سر کار را بمصحوب عارض مذکور فرمودند، که سالک طریق خفا و راه مزبور را مشهود دیدهٔ بینا نموده، اگر از شوایب نقص و مناقص خطر مبرا باشد بهادران قلعه گشا و دلاوران میدان هیجا را از معرض مزبور بیورش مأمور فرماید، چون مأمورین سالک مسالک فرمانبرداری گردیده و راه معهود را در نوردیده از سنگری که در مأمنهای پائین سنگر واقع و ضبط آن در عهدهٔ تفنگچیان دینارانی بود گذشته، بحوالی معبر معروض مذکور رسیدند. دریائی دیدند از فولاد و آهن و بحری مشاهده نمودند از تیغ و سنان موج زن، آن قلزم مواج در آن شب داج از قلعه خروج و برسم شبیخون از سنگر آهن عروج نمودند. مأمورین مزبور بعد از مشاهدهٔ آن حالت مراجعت و بسنگر جماعت دینارانی شتافته، آنها را در بستر بی‌احتیاطی خفته یافتند. تا جماعت مزبور از خواب غرور بیدار و از خمار منام هشیار و فتیلهای افسرده را روشن و بروج سنگر را مسکن میکردند قلعگیان بخارج سنگر در رسیده، مشغول تخریب دیوار گردیدند. شیران قوی دل و هژبران آهن گسل با رخسارهای فروزان و فتیلهای سوزان آغاز جنگ و بنای تحصیل نام و ننگ و شروع بآتش فشانی جزایر و تفنگ کرده، از شعلهٔ جانسوز شرارهای تابناک و بوارق جهان افروز آتش بازی تفنگچیان چالاک در بسیط خاک و بساط این تیره مغاک آن شب سهمناک چون روز روشن و ساحت صحرا از خون آن گروه بی پروا رشک هزار گلشن گردیده، اگر بمحض عنایت واهب بی منت نظر بغرض شخص مذکور غلامان مزبور بخدمت منظور مأمور نگردیده و کمین کردگان را در آن شب مظلم ندیده و مستحفظین سنگر را از خواب غفلت بیدار و از خمار بی‌باکی هشیار نکرده بودند امری واقع و حادثه‌ای سانح میشد که چارهٔ آن دشوار و موجب حدوث مکاره بسیار و ظهور آفت عین‌الکمال بود. همانا اتفاق چنین امری بغیر از طالع فرخنده مطالع و میمنت بخت فیروز محمل دیگر نمیدارد.

بیان بعضی مؤیدات بخت بلند و طالع فیروزمند که در محاصره بوقوع انجامید بر دقیقه شناسان رموز نهانی و با خبران اسرار پنهانی مخفی و مستور نخواهد بود که د رهر عهد و زمان که حکمت‌های بالغهٔ آفریدگار جهان و عنایات کاملهٔ خالق زمین و آسمان شوکت هر صاحب شوکتی را از خلوت خفا ببارگاه ظهور آورده، فارس میدان گیتی ستانی و طرازندهٔ اورنگ جهانبانی می‌نماید ابواب دولت از شش جهة بر روی او گشاده و اسباب شوکت او را از شش طرف بدون تعویقی از عوالم غیب آماده می‌سازد و دست اختیار "یفعل الله ما یشاء" و بازوی اقتدار "ویحکم مایرید" دامن دشمنان می‌گشاید و او را بورطهٔ هوان و هلاک می‌اندازد، تا ذات مقدس او بی‌منازع و مشارکی زیبندهٔ مسند دارائی و وجود اقدس او فارغ از هر عایق و موانعی زینت بخش محفل کشور خدائی گردد و جمهور عباد در ظل حمایت و سایهٔ عاطفتش در مهد امن و امان آسایش گزین باشند. (شاهد) این مقال بعضی از مؤیدات اقبال این برگزیدهٔ حضرت ذوالجلالست که در حین محاصرهٔ بصره بظهور رسیده و بوقوع انجامید: یکی از آن جمله آنکه شط فرات که از اراضی محل موسوم بجزایر که طول آن سی فرسنگ و از جانب حکام بصره بسیور غال جماعت منقح مقرر بوده عبور نموده، منتهی بشط العرب میشود، شطیست چون بحر پر تلاطم و رودیست غیرت محیط قلزم و چون اراضی بصره از زمین جزایر بکلی پست‌تر واقع گردیده که تفاوت پست وبلند اراضی زیاده بر ده ذرعست، بعلت اشراف شط فرات باراضی ام‌البلاد در مسافت چهارفرسنگ که همه جا بر اراضی بصره محاذات و اشراف دارد ده سد محکم بر جنب شط فرات بسته‌اند که اگر در یکی از سدهای عشره اندک فتوری پدید آید و یا جزوی رخنه‌ای گشاید اراضی بصره با بحر عمان برابر و در برابر آن سیل خانه شکن بنیاد برانداز جمیع عمارات و بقاع بصریان از خاشاک کمترست. در حالی که خارج بصره محل پر شور معسکر منصور بود العیاذ بالله اگر از جانب بصریان یا از طرف سایر دشمنان احدی برخنه گری یکی از سدهای مزبور می‌پرداخت جمیع

اردوی انجم حشر و جمهور آن فوج فزون از اختر را غرق لجهٔ فنا میساخت. چون قلزم مواج و بحر ذخار معسکر نصرت امتزاج از شط العرب گذشته، چون بحر محیط ارض بصره گشتند حاجی ناصر رأس و رئیس محل جزایر بعتبه بوسی نواب استظهارالدوله مستظهر گردید و از بذل خلعت لازم و انعام نوازش دیده، تعهد نمودند که اگر ریاست جزایر را باو عنایت فرمایند در محافظت سدهای مزبوره لازمهٔ احتیاط ورزیده و لحظه‌ای شرایط تیقظ غافل نگردیده، خدمت مزبور را بتقدیم رساند. نواب ظهیرالدوله باسعاف مطالب و انجاح مآرب مومی الیه فرمان داده، مدت یکسال متجاوز حاجی مذکور با جمعی کثیر از اهل آن ولایات از روی نهایت عقیدت بخدمت موعود قیام و بمتابعت معهود اقدام نموده، تا نواب جوزا رکاب استظهارالدوله را از کثرت مشاغل اندکی فراغت حاصل و بر سر هر سنگری فرقه‌ای از مجاهدین و کلیط های فلک تمکین تعیین یافته، بجهة محافظت آن حدود شتافتند. دیگر از مؤیدات بخت بلند و مساعدت طالع فیروزمند آنکه: در عرصهٔ مملکت بصره و ساحت نواحی آنجا همیشه در موسم تابستان که حدت هوا سوزنده‌تر از آتش و شدت گرما محترق‌تر از شعلهٔ سرکش و سنگ جبال تفتیده‌تر از اخگر و خاک تلال تابنده‌تر از دود و قطرات زلال افروخته‌تر از شرارست بادی از جانب دریا می‌وزد مشهور بباد قوس، چون آه دل دردناک عشاق سوزنده و چون نایرهٔ پر شوق فراق فروزنده و اهتزاز آن باعث شدت حدت و عفونت هوا و موجب هلاک مردم از سمیت گرما و مقدمهٔ هزار گونه بلا از طاعون و وبا میگردد و هر ساله خرمن هستی جمعی کثیر از برنا و پیر و متوطنین بصره که در هوای آنجا پرورده و بصاعقه بازی سموم جانسوز عادت کرده‌اند در هنگام وزش آن باد آتش بار و اشتعال آن آتش پر شرار افروخته، شعلهٔ هستی سوخته میشد، فکیف که غربا و عادت کردگان اعتدال هوا در آن هوای جان گداز زیست توانند نمود؟ و در زمستان همواره بادی دیگر از طرف شمال در اهتزاز می‌آید

که مورث ازدیاد برودت و اشتداد سردی هوای آن ولایتست و در هیچ عهد و زمان در ایام تابستان باد شمال در بصره نوزیده و معمرین آن ولایت هیچگاه آن چنان خلاف عادتی ندیده. در مدت دو سال که ساحت بصره مقر سرادقات جلال و مضرب خیام فلک تمثال بود از آغاز تابستان تا بانجام روزی باد قوس در آن سرزمین نوزیده، همواره باد شمال در اهتزاز، موجب اعتدال هوا و باعث اطفای نایرهٔ گرما، چنانکه بضریان از مشاهدهٔ آن امر غریب و ملاحظهٔ آن حالت عجیب در شگفت مانده، بسوختگی اختر و احتراق کوکب خویشتن متیقن بودند. از وقوع اینگونه اتفاقات بر تخریب اساس دولت و انهدام بنیان شهامت خود تفأل مینمودند.

ذکر ورود محمد وهبی بسفارت از نزد سلطان سکندرشان روم بخدمت فرمانده این مرز و بوم

سفیر خوش تقریر قلم فصاحت رقم چگونگی این مدعی را بدین نمط ادا می‌نماید: در حالتی که معسکر نصرة نمود و اردوی ظفر ورود از احاطهٔ قلعهٔ بصره راه چاره را بر بصریان مسدود و طریق زیان و سود را بر آنها مفقود کرده بودند عمرپاشا والی بغداد حقایق آن حال را بسدهٔ جلال قیصری معروض داشته، محمد وهبی نامی را که از اعاظم آن سرزمین و مردی صاحب تمکین و خداوند رای متین بود از جانب سلطان سکندرشان سلطان عبدالحمید خان پادشاه والاجاه روم بسفارت معین نمودند. مشارالیه روی نیاز بعتبهٔ عرش انباز خدیو عاجز نواز و دارای دوست پرور دشمن گداز آوریده، در دارالملک شیراز بعز بساط بوسی محفل ارم طراز خدیو گردن فراز رسید و نامهٔ مودت ختامهٔ سلطان سکندرشان را از پیشگاه حضور گذرانیده، بنظر منشیان عطاردشان رسانید. اگرچه در ظاهر در نامهٔ نامی در خصوص مقدمات بصره مطلبی اظهار و در باب آن مراتب مدعائی اشعار نشده، مضمون محتوی بود بر مراتب مهر و وفا و مشتمل بر مراسم صدق و صفا و رخت بستن سلطان مصطفی خان از جهان فانی و تمکن عبدالحمید

خان بر اورنگ سلطانی، نهایت در باطن از ارسال رسل و ترسیل نامهٔ مرسول بجز از امر بصره غرضی نبود و بغیر از اطفای نایرهٔ فساد و فسخ عزیمت امر ام‌البلاد بصره ملتمسی نمی‌نمود، که آنرا بتقریر سفیر مذکور محول داشته، بمشافههٔ او واگذاشته بودند. بعد از آنکه محمد وهبی افندی را تقبیل عتبهٔ جلال حاصل و بعز زیارت کعبهٔ آمال یعنی دربار فلک تمثال واصل شد بعد از تقدیم مراسم خلوصیت و بندگی و تمهید قواعد استکانت و سرافکندگی از مقربان دربار عصمت و باریافتگان حریم دولت بکرات مستدعی عفو تقصیرات عمرپاشا و اطفای نایرهٔ غضب طبع معدلت پیرا و تسکین شعلهٔ قهر خدیو گیتی گشا گردید. مسئول او بعز قبول نرسیده و رشحات عجز و استکانت و قطرات ابتهال و ضراعت او موجب انطفای آتش غضب قیامت لهب نگردیده، یکی از مسئولات او آن بود که چون ام البلاد بصره متعلق بمادر سلطان قیصر شانست آنرا بضعیفهٔ مذکوره واگذارند و در عوض هریک از ممالک قیصری را که مداخل آن اضعاف بصره باشد و معین فرمایند متعلق بسرکار وسعت مدار خواهد گشت. امنای دولت دوران عدت گوش باقاویل او نداده، جواب نامهٔ نامی شاه سکندر جاه نگاشته کلک در سلک و از انعام و احسان آنچه سزاوار همت بلند و مقتضی طبع کریم ارجمند بود بافندی مشارالیه عنایت و او را بمراجعت رخصت فرمودند.

بیان ورود خوارج عمان با سپاه گران و سفاین بیکران باعانت بصریان و گزارش آن

معلم سفینهٔ حکایت رنگین و ناخدای زورق روایت شیرین یعنی خامهٔ بلاغت آئین در بحر ژرف اوراق بدینگونه بادبان بیان میگشاید که: چون بعلت عدم آب وحدت آفتاب و حرارت هوا و شدت (گرما)، اراضی عمان قابل زراعت و مستعد تولد نباتات نیست، چنانکه هر گیاهی که بفعل قوهٔ مولده سر از گریبان خاک بر می‌آورد شعلهٔ خرمن سوز حدت هوا چنان آتش افکن خاشاک بار و برگش می‌گردد که از وجودش جز کف خاک سیه اثری و از هستی و بودش

بغیر از مشت خاکستری بجا نمی‌ماند و هر نباتی که از اثر قوهٔ نامیه از نهانخانهٔ بطون قدم باول مرتبهٔ بروز و ظهور می‌گذارد تیغ بی‌زنهار شدت گرما چناتش از پا می‌افکند که دیگر حرکت نمیتواند نمود، بنابرین سکان و متوطنین آن سرزمین نظر بفقدان غلات و عدم وجود حبوبات که هر ذیحیات را تحصیل آن ناگزیرست محتاج بولایت غیر میباشند، چنانکه جمع آذوقه و مایحتاج آنها از الکای فارس و سواحل و بنادر و قوت اعراب که خرماست از بصره نقل و حمل عمان میشود. درین یک دو سال که تنبیه خوارج شهر، بنحوی که نگاشتهٔ قلم مشکین رقم گردیده، منظور نظر مرحمت پرور حضرت گیتی ستان بود قدغن فرموده بودند که از سواحل و بنادر فارس حبه‌ای از حبوبات و دانه‌ای از غلات حمل و نقل عمان نشود. بآن علت احتیاج خوارج بصره بیشتر از پیشتر شده بود. لهذا امام خوارجی که جمیع مهام شرع و عرف خوارج در ید قدرت اوست اعانت اهل بصره را برخود فرض دیده، بتجهیز جهازات اشتغال ورزیده، دوازده فروند غراب گردون حباب مبین "هذا شیئی عجاب" و مشحون بنادر آلات و اسباب بود باضافهٔ صد فروند دیگر از کلیط و داد و اورنگی و سایر سفاین تیز رو جنگی مشتمل بر متجاوز از هزار اراده توپ و دو هزار ابطال رجال دلاور با شمشیر و خنجر و زوبین وسپر و ادوات موفور و آلات نامحصور بسرکردگی دو نفر از اولاد و خلفان نام داماد خود بصیانت و اعانت بصریان فرستاده چون حقیقت این خبر معروض نواب استظهارالدوله گردید بحکم واجب الامتثال نواب معظم‌الیه شیخ ناصر ابو مهیری بندر ابوشهری حاکم بندر و شیخ برکات و شیخ رئیس بنی کعب سلسلهٔ متین مستحکم و زنجیر قوی محکمی را که چون رشتهٔ اهل ارباب دول بهم بسته و چون سلسلهٔ مشید اجزای عوالم ایجاد افزار و استعدادش بیک دیگر پیوسته در دارالملک شیراز بامر خدیو گردن فراز حدادان کاوه لقای آهن خا و آهنگران داود نمود معجز نما از کوه آهن پرتاب و دریای حدید مذاب ساخته ارسال معسکر نواب استظهار الدوله فرمودند، بر زبر شط العرب کشیده و هردو سر آن را بر

ساحل دوجانب شط باوتاد عظیمه و عمدهٔ قویه محکم و مستحکم نموده، محافظت یک قسمت زنجیر بعهدهٔ شیخ برکات بنی کعب و حراست جانب دیگر بعهدهٔ یکی از سرکردگان سپاه نصرة دستگاه مقرر گشته، در هر جانب سه هزار مبارزان دلاور و چند ارادهٔ توپ برق شرر تعیین و راه عبور غرابات و جهازات خوارج را مسدود از تشیید آن سلسلهٔ متین فرمودند. چون سفاین خوارج در بحر اعظم بمحاذات شط العرب رسیدند از تسدید راه عبور و تشیید سلسلهٔ مزبور و حراست سپاه مذکور مخبر و مطلع گردیده، از آنجا که عبور سفاین خویش را از آن سد سدید دشوار می‌دانستند در جائی که شط العرب بدریای اعظم متصل‌میگردد لنگر افکن زورق اقامت گردیده، چندی آرمیدند و در شبی از شبها قریب بصباح که از تموج ریاح تقدیرات قادر فتاح و از نسایم قدرت فالق‌الاصباح سلسلهٔ منتظم ثوابت و سیارات از یک‌دیگر گسیخته و عقد زنجیر محکم انجم و اختر از هم ریخت بادی صعب و صرصری سخت از مهب تقدیر مرسل‌الریاح در وزیدن آمد و از تصادم آن باد که نمونهٔ طوفان عاد بود سلسلهٔ مزبور از یک دیگر گسیخته، پاره‌ای از آن زنجیر و بعضی از سفاین صغیره که بجهت جمل و نقل آن زنجیر گران در زیر آن ترتیب و ردیف قرار داده، گرانی سلسله بر دوش تحمل آنها نهاده بودند بتحریک آن باد وزان و عنان کشی آن باد روان بجانب سفاین خوارج روان شد. آن جماعت از مشاهدهٔ آن حالت بر انقطاع عقد مسلسل سلسلهٔ مزبور یقین حاصل و لنگر برداشته، روی بمرور شط العرب گذاشته، مستحفظین جوانب زنجیر از دو طرف و کلیط های سرکاری از برابر آغاز گلوله ریزی توپهای پر شرر نموده، چون باد شدید در حرکت و هوا در تموج بغایت بود زیاده بر صد فروند غراب و کلیط و سایر جهازات خوارج از سر منزل توپ مستحفظین جوانب شط گذشته، در برابر قلعهٔ بصره و محاذات سنگرهای سپاه نصرة همراه لنگر افکن توقف گشتند. بصریان را آن روز روز عید و آن قوم پریشان را آن شب شب امید گردید. غافل از ناامیدی سرانجام و بی خبر از

یأس اختتام نوای نای بهجت بفلک و صدای کوس مسرت بگوش ملک رسانیدند. روز دیگر که لشکر انوار مهر خاور ازین ژرف دریای پهناور قدم بساحل افق نهاده و مستحفظین حصن چرخ دون و محصورین حصار سپهر نگون راه افق را بجهت خروج سپاه اشعات گشودند دوازده‌هزار نفر سپاه خوارج بعزم جنگ از سفاین قدم بساحل نهاده، آغاز جولان و ادهم تهور را سبک عنان نمودند. بفرمان نواب اعتضادالدوله فرقه‌ای هژبران خارا دل و شیران آهن گسل بروشی که اهل بزم عزم سور و حریفان محفل آهنگ سرور نمایند روی اقتدار بمیدان کار زار نهاده، هر دسته در راهی و هر فرقه بکمین گاهی قرار گرفتند. فغان رعد از خم هفت جوش و غریو صور از نای قیامت خروش و نعرهٔ شیر از دل پر دلان پلنگینه پوش و آشوب رستخیز از آن دو دریای پر خروش برخاست و تحریک شد. باد اجل شورش فزای آن شوریده قلزم و اهتزاز صرصر آن قضای مستعجل موج انگیز آن بحر پر تلاطم و غریو زرین نای و خروش روئین خم اوج گیر ذروهٔ ماه و انجم گشت و سر طوق رایات عالی حباب و قبهٔ اعلام زرین قباب از اوج ماه و فراز آفتاب برگذشت. از دود مظلم توپ و دخان تیرهٔ تفنگ و گرد و غبار میدان جنگ روز روشن چون شب تار سیاه و غبار دخان بر آسمان نیلگون و شرارهای تابناک در نظر ادراک اختر و خورشید و ماه شد. از سحاب دخان توپ و تفنگ رعد هوش ربای غریدن و قطرات امطار بلا باریدن آمد. شیران ستبر بازوی قوی دست چون پیلان مست سرگرم حملات جان ستان و مشغول استعمال سیف و سنان گردیده، بهر حمله گروهی از آن صیدهای بدام آمده را اندام هستی در خم کمند می‌کشیدند، از خزانهٔ عاطفت و مخزن همت نواب استظهارالدوله درعوض هر زنده‌ای که بچنگال شیران بیشهٔ دلیری با سیری افتاده بود مبلغ پنج تومان و در ازاء هر صیدی که در دست گردن فرازان لشکر کشته و بنظر موکلان وکلای این سرکار و خریداران این متاع گرم بازار می‌رسید سه تومان انعام و جایزه مرحمت میشد. در اندک زمانی شکستی فاحش بر ارکان تاب و توان دشمنان افتاده، نسایم ظفر بر پرچم رایت فتح آیت در

اهتزاز و همای نصرة بر مفارق دولت خواهان سایه انداز و عقاب فیروزی از مطار سعادت بپرواز آمده، چندان سر و زنده از اسرا و مقتولین از پیشگاه حضور گذشت که حساب آن دشوار و شمار آن بیرون از قدرت محاسبان هشیار بود. قلعگیان بحصاربند قلعه و خوارج بگریزگاه جهازات شتافته، تتمهٔالعصر و بقیه‌السیف از چنگ اجل و دام و حل عجالة خلاص یافتند. عربان چون مبارزت هژبران بیشهٔ شجاعت را در میدان و ضربت دست دلیران بهرام مهابت را در جولان مشاهده و ملاحظه نموده خود را در چنگ دلیران پلنگ خصال کمتر از آهو و خویش را درچنگ عقابان پولاد چنگال ضعیف‌تر از تیهو دانسته، که در میدان جنگ با بهادران حریف و در مضمار جولان با فارسان برق عنان ردیف نمی‌توانست شد غرابات و سفاین پناه وجود آن قوم خائن گشته، شروع بتوپ اندازی و فتنه سازی و از جانب عسکر قیامت اثر بفرمان‌نواب ظهیرالدوله نوایر توپهای برق شرر بنیاد آتش بازی نمودند و در شبانگه از طرف سفاین خوائن ابر آتشبار و سحاب رشحه شرار سرگرم باریدن ژالهٔ گلوله وافشاندن باران شراره میشده، یک هزار گلولهٔ توپ بی‌گزاف بجانب نهنگان دریای مصاف روی آورد. سرداری حفظ الهی و نگاهبانی فیوضات نامتناهی اضرار و آزار از معسکر نصرة اثر رفع و منع می‌کرد و هر دفعه که از آن لجهٔ سرکش سیل بی‌پروای آتش بطرف دلاوران نهنگ وش و بهادران دریاکش رومی نهاد حضرت آفریدگار عباد از تفضلات خویش سد سدید در رهگذر آن میفرستاد و بحکم نواب سپهر رکاب توپچیان کیوان حباب توپهای پرتاب بکنار غرقاب و دامن آن پرشور گرداب کشیده، صدای زلزله فزای آن نهنگان لجهٔ بلا لرزه افکن زورق آسمان و زلزله انداز اندام سفینهٔ گردون گردیده، از رشحات آتشبازی توپچیان آتش دست آتشی سوخته میشد که شعلهٔ آن جز بسوختن خرمن وجود مخالفان از پا نمی‌نشست و از گرم‌کاری مردان مشعبد شعله‌ای افروخته میشد که اطفای آن جز برشحات خون

دشمنان صورت نمی‌بست. تا مدت پنج ماه آن قوم رو سیاه در میان آب لطمه خور صدمات گلولهای پرتاب شده، ابواب آذوقه برویشان از همه جهة بسته بود. روزی بعرض حجاب دربار نواب اعتضادالدوله رسید که گاهی جماعت خوارج از سفاین اخراج و بطریق سرقت خود را ببساتین خرما می‌اندازند و مذاق مرارت دیدهٔ حنظل ناکامی را از شهد مسروقه شیرین از شرابی میسازند. دو فوج از افواج ضیغم شان و دلیران هژبر توان را مأمور و مقرر فرمودند که فوجی در ساحل یمین و دسته‌ای در جانب یسار شط العرب در برابر جهازات آن گروه تلخ مشرب از مخالفت خروج آنها را معذب داشته و هر که سرگرم آهنگ ساحل و بسرقت خرما مایل می‌گردند در میانهٔ آن قوم مردود و محل مقصود حایل و در عوض حلاوت خرما از شربت آن تیغ بی‌دریغ حلاوت بخش کام آرزوشان گردند. مأمورین بنحو مقرر معمول داشتند و بیک دو دفعه در بساتین خرما بایشان دوچار و از صدمات جان فرسای پیکانهای آبدار هزاربار زهر مار بکام امیدشان ریخته و خرمای مسروقه را بحنظل مرارت و زحمت آمیخته، گرد از بنیاد وجودشان برانگیختند. چون بقیةالسیف جماعت مزبور که از بحر پرشور هلاک رخت بساحل نجات آورده و از صدمات ضرب دست دلیران خون‌آشام جان بدر برده بودند روز خود را سیاه و دست را از دامن شاهد مقصود کوتاه و خویشتن را لطمه خور لجهٔ هزارگونه اکراه دیدند در شبی که زورق‌مهر انور درین دریای پر پهنای اخضر غریق بدریای باختر گردید لشکر و زورق فرار و راه دیار ادبار برداشتند.

بیان حرکت سپاه بغداد باعانت و امداد اهل ام‌البلاد و شکست یافتن بقدرت خالق کون و فساد

والی والاشان دارالسلام یعنی قلم مشکین رقم بدینگونه سپه آرای افواج الفاظ و معانی می‌گردد که: در حالی که اعراب عمان و خوارج بی‌سر و سامان هنوز در شط العرب لنگر انداز زورق توقف بودند و بحرکةالمذبوح اظهار حیات می‌نمودند سلیمان آقای حاکم بصره حقیقت

اعانت این گروه و عدت کثرت آن قوم با شکوه را معروض عمرپاشای
والی بغداد گردانیده، باشعار سخنان غیرت‌انگیز و القاء عبارات دردآمیز
محرک سلسلهٔ حمیت و منظم عقد عصبیت او گردیده، پاشای مشارالیه
از اهالی بغداد و عساکر آن بلاد گروهی نامعدود و فوجی غیر محدود
فراهم آورده، از مخزن مکنت ضروریات ایشان را تدارک کرده، بامداد
بصریان و اعانت آن قوم پریشان ارسال داشت، که شاید بهمدستی
خوارج دست و پائی زده، منشاء کاری و مصدر ازالهٔ ننگ و عاری توانند
شد. چون این خبر معروض رای نواب جوزا رکاب گردید شیخ
حمود خزاعی را که از مشایخ کبیر اعراب آن ولایت و مکان
توقف و توطن عشیرهٔ او مابین بغداد و بصره در اراضی حله میباشد
و آن قوم سعادتمند برخلاف کل عشایر آن مرز و بوم و مخالف جمهور
قبایل اعراب روم مذهب اثنی‌عشری و شرف ولای جناب حیدری و
باین جهة بر جمیع طوایف‌و قبایل رتبهٔ برتری دارند و پیوسته این
قوم بحق از قوت ولای غالب کل غالب بر قاطبهٔ عشایر آن بلاد بل
موالیان با استعداد بصره و بغداد غلبه دارند و اکثر اوقات آنها را مورد
انواع صدمات و بحال خود نمیگذارند. شیخ حمود مذکور در بین محاصرهٔ
بصره بفیض ادراک سعادت حضور عالی و دولت دریافت سدهٔ معالی
رسیده، در سلک بازیافتگان محفل عز و شان و نظم حریم محرمان
کروبیان مکان منسلک و منتظم گردید. در آن وقت تعهد کار و تباهی
روزگار لشکر بغداد را نموده، مستدعی تفویض آن خدمت و
خواهشمند توفیز آن سعادت گشت. نواب سپهر رکاب حسب‌المسئول
استدعای او را قبول و مشارالیه را بانواع عواطف مشمول فرموده،
معدودی از یکه‌تازان میدان جانسپاری را معین، مشارالیه و شیران را
باستقبال ثعالب روانه نموده، شیخ حمود و آن گروه معدود بعد از
حرکت از حضور مسعود بنواحی حله و رود یافتند. چندان که انتظار
کشیدند و چشم در راه ورود عسکر بداختر آرمیدند از لشکر مزبور
خبری و از آن گروه خذلان شعار اثری نشد. شیخ حمود از ورود

آنها مأیوس گردیده، آرزوی رفتن و ادراک فیض خدمت با سعادت دامن عزم او را کشیده، باتفاق عازیان مأمور بموافقت او از حل انصراف و دریافت زمین بوس دربار عالمیان مطاف نمود. بعد از رجعت شیخ حمود و معدود لشکر مسعود از جانب شیخ سلطان و شیخ احمد برادر زادهٔ مشارالیه که در حله توقف داشتند خبری رسید که لشکر بغداد با کمال استعداد نواحی حله را مقر ازدحام و مضرب خیام شیاطین احتشام ساخته، رایات مفاسد آیات افراخته‌اند. آن دو شیخ زادهٔ جوانمرد و نهنگان دریا گردبان قوم مکیدت پرورد آهنگ جنگ و عزم نبرد نمودند. بدستیاری یاران قوی دست آن قبیله و پایمردی مردان پا بر جای آن عشیره که هریک در میان دلاوران یکه‌تاز و هرکدام در مضمار دلیری بی‌انباز بودند بر ادهم شجاعت و اشهب بسالت برنشسته و راه بر آن جماعت مخذول بسته، در اندک زمانی بگزلک فولاد تیغ پیکر و بمقراض سنان و خنجر عقداتصالشان را از هم گسسته، جمعی کثیر از آنها از زهر جان فرسای آب تیغ بی‌دریغ جرعه نوش شربت ناخوشگوار ممات و فوجی غفیر از شدت هراس و بیم شمشیر تیز چون الماس غریق لجهٔ شط فرات و معدودی راه بردار ساحل نجات گردیدند. شکست قوایم استعداد رومیان و بقتل رسیدن جمعی انبوه از آن قوم پریشان و هزیمت بقیةالسیف ایشان بجانب دیار خذلان بموجب عریضهٔ شیخ احمد و شیخ سلطان بگوش محرمان حریم دولت و مقربان بساط جلالت رسیده و معروض رای ملک آرای و مفهوم ضمیر گیتی گشای نواب سپهر رکاب اعتضادالدوله گردید و شیخ زادگان مذکور مورد لوازم انعام و احسان نواب منصوز شدند.

ورود بهار گیتی فروز و انهدام بلای غلا در بصره بامر حق عز و علا

ورود بهجت نمود بهار روح‌پرور در بسط بساط سبزه‌های تر و بسیط اغبر و نوشکفتگی لاله‌های احمر در فضای دشت و در برافروختن چراغ شقایق در محافل کوه و کمر و بارور شدن نوباوگان

خاندان گلشن و اطفال شکوفه و ثمر و شکفتگی سوسن و عبهر از هوای آذر و اهتزاز نسیم معتبر و هبوب ریاح معطر در اطراف بحر و بر و آراستگی زیبا قامتان سرو و صنوبر بحلهای اخضر و اعلای اعلام شمشاد و عرعر بذروهٔ انجم و اختر و وصول طلیعهٔ طرازندهٔ چرخ مزور و آرایش انجمن این وسیع کشور یعنی قهرمان مهر انور و اقلیم طراز خاور و باختر بامر خالق اکبر و فرمان داور دادگستر بام‌البلاد حمل درین سال فرخنده فال در آخر شهر محرم‌الحرام اتفاق افتاده، در تنگنای چمن کار قلعگیان دی و بهمن بپریشانی کشیده و مدار محصورین برد به بی‌سر و سامانی انجامید. در شهر بند باغ و گلزار قحط گیاه آتش غلا بذروهٔ چرخ مینا رسید. ابواب شهربند باغ و درهای قلعهٔ راغ که پناه عافیت سپاه شباط بود بر روی سپهدار نامدار کامگار و لشکر نصرة اثر اثمار و ازهار گشاده و اسباب دولت فرمانفرمای فروردین از شش جهة آماده شد. تذرو رنگین پروبال علم زرین پرچم سپهسالار ربیع در فضای گلشن بپرواز و آب رفته بجوی چمن باز آمد. در فضای بستان و عرصهٔ گلستان نوبت دولت و خطبهٔ سلطنت بنام نامی و القاب گرامی خدیو اردیبهشت بفرمان خسرو اقلیم چمن بلند آوازه و عهد فرمانفرمائی و رسم حکرمانی شهریار بهار عالم مدار درساحت گلزار تازه شد. قلعه‌نشینان حصار گلشن و باغ یعنی زغن و زاغ از بیم لشکر بی‌کران هزار و هجوم سپاه کینه خواه آذار از مأمن و مسکن خویشتن بیرون رفتند و رجالهٔ بوم گلزار یعی خاشاک و خار از هراس و سطوت برق بهار در خاطر در ظل حمایت گلهای آذار و سایهٔ عاطفت نسرین و گلنار گریخته، صنعتگران هنرپرور و صنعتگر محفل عید و مجلس نوروز سعید را بطراحی تازه و زینتی بی‌اندازه آراستند. سراپای سپاه زینت اندوز انواع خواسته شد و بفرمان نواب فیروز جنگ شیران بیشهٔ نام و ننگ بسطوت شیر و صولت پلنگ باهتمام تمام در مراسم محاصره و آهنگ کارزار بیشتر از پیشتر بر اهل قلعه تنگ کردند. بمرتبه‌ای که چون توهم میرفت که از جانب شط العرب و بیشهای کنار

آن در هنگام نیم شب غوغای اهل آن ولایت که در شناوری برادر مهتر غوک و در بیشه‌گردی شریک غالب خوک میباشند قلیل آذوقه‌ای بمحصورین خواهند رسانید ، هر شب از اول شام تا آغاز بام جزایریان بهرام انتقام و تفنگچیان کیوان احتشام بر کنار شط شتافته ، در مسافت چهارفرسنگ دوش بر دوش و پهلو بر پهلو و زانو بزانو نشسته ، راه عبور بر پیک پنهان گرد فکر و خیال و طریق مرور بر جاسوس ره نورد طول آمال میبستند . در شهر بصره از غلات و حبوبات اثری و در فضای قلعه از جنس مأکولات جز آوازهٔ الجوع خبری نبود . نوایر آتش قحط چنان مشتعل گردید و شعلهٔ غلا چندان زبانه کشید که خرمن ذخایر را برافروخت و نایرهٔ جوع در کانون طباع آن ولایت از فقرا و اغنیا بمرتبه‌ای سطوع یافت که مزرع جانها را بشراره بسوخت . صغیر و کبیر از شدت ناتوانی و الم پریشانی یکباره از دست رفته ، برنا و پیر از شوق گردهٔ نان آفتاب پرست شدند . کار اهل دل بجان و خروش گرسنگان بآسمان رسید . آتش مطبخها مرده و چراغ دودمانها افسرده ، رخت هستی خاندانها را رهزن تنگدستی بغارت برد . بی‌نوایان پریشان و پریشانان بی‌نوا از شدت غلا و بیم بلا توقف را موجب هلاک و رهزن جوع را خونریزی بی‌باک دیده ، روزبروز دسته بدسته آهنگ فرار و روی نیاز بدرگاه عاجز نواز نواب سپهدار گردن فراز آورده ، بانواع تفقدات مفتخر و بزرگان آنها باخذ انعام و خلعت و خردان باتیان جیره و مواجب مستظهر و در ظل عاطفت آن جناب که درماندگان را مفر و راندگان را مقر بود از شور و شر دوران فتنه‌گر آسوده می‌گردیدند . شیخ ثوین ولد شیخ عبدالله منقح و شیخ ثامر برادرزادهٔ او که بجهه اعانت بصریان در بصره متوقف و محل استظهار آنها بودند عریضه‌ای مبنی بر لوازم عجز و استکانت و ذریعه‌ای مشعر بر مراسم تخشع و ضراعت مرسول خدمت بارگاه بازیافتگان حریم حضرت فلک رفعت داشته و استدعا نموده بودند که ایشان را از سد سدید مذکور و سنگرهای غازیان منصور راه عبور داده و از کوه پا برجای بسنگر مظفر ظفر قعر طریق مرور گشاده ، احدی

مزاحم احوال و متعرض اسباب و اموالشان نگردیده، که برفاه حال بجانب مساکن و مواطن خود استعجال نمایند. نواب استظهارالدوله بنحو مأمول امور آنها را موصول و بر وفق خاطر خواهشان بهژبران گوشه و بیشهٔ کهن و پلنگان دریا کمین قدغن بلیغ فرمودند و صدور جواب عریضه موجب سرور خاطرشان و مشایخ مزبور و فوجی کثیر از آحاد جماعت مزبور بادبان توکل وتشبث گشاده، بناخدائی اشفاق مرحمت مظاهر و معلمی الطاف ضمیر بحر تخمیر عالی از بحر پر انقلاب دریای پر اضطراب معسکر نصرة انتساب رخت هستی بجانب ساحل نجات کشیده، راه‌نورد بوادی اوطان خود گردیدند. بنی خالد قبیله‌ای‌اند از قبایل عرب با کثرت بسیار و عدت بی‌شمار، از نواحی قطیف تا نواحی بصره توقف دارند و بعلت قوت عدت و غلبهٔ کثرت ایشان نیز هر ساله ببساتین بصره شتافته، از غارت خرما بهره می‌یافتند. در این سال فرخنده فال بی‌خبر از خواتم احوال نیز همان خیال‌محال را بخاطر بد خصال منتصب ساختند و باشتران بسیار روی یغماگری بتاراج خرما گذاشتند. حقیقت این واقعه بعرض حجاب درگاه فلک ابواب رسید. حسب‌الامر اعلی فوجی از گردان دلیر و پیلان شیرگیر پا برکاب‌آهوان صحرانورد و غزالان هامون گرد نهاده و بر جواد حریف افکنی عنان داده و قبل از آنکه مطایای آمال آن قوم بی‌مآل از جنس مقصود گران بار گردد بار هستی از دوش بختیان اجساد جمعی کثیر برداشته، آن راه‌نوردان مراحل یغماگری را رخت جان بتاراج برده، صحرانورد بیابان فنا و بادیه گرد فیافی دارالبقاشان نمودند. چون جماعت مزبور دیدند که درین سال برخلاف سنین سابقه که موافق و مخالف کام آرزو را از حلاوت خرمای بغارت برده و مذاق امید را بچاشنی آن متاع برایگان آورده شیرین می‌نمودند نخل زیاده سری را جز تلخ کامی ثمری و از میوهٔ نهال مقصود جز مرارت اثری و دوحهٔ یغماگری را بغیر از ثمرهٔ تلخ هلاک حاصل و بری نیست شیخ و رئیس آن جماعت بوسیلهٔ ذرایع با ضراعت در مقام عجز و استکانت

برآمده، اظهار عبودیت و بندگی و ارادت و سرافکندگی کرده، عریضهٔ مسکنت آمیز را مصحوب یکی از آحاد ابنای عشیره ارسال دربار فلک تمثال و ایفاد آن آستان سدره مثال داشته، موازی چهار هزار نفر شتر باهر شتری دو عدد جوال اشرفی کیسه کرده، بزبان عرض بنیان تضرع ترجمان آورده بود که چون قوت بندگان درین وادی غیر ذی زرع و بیابان همیشه منحصر در خرمای بصره بوده و عیال و اطفال این قوم بی‌سامان کام معیشت ازین متاع برایگان آورده شیرین می‌نمودند اکنون که سد سدید صولت بندگان آن آستان را از تحصیل خرمای رایگان بسته و سرپنجهٔ شوکت ایشان دست این جمع پریشان را از دامان شاهدان مقصود گسست استدعا آنکه بکارکنان سرکار وسعت مدار مقرر شود که وجوه عنبی را ضبط و شتران را در عوض از خرما بارگیری و رخصت مراجعت ارزانی دارند. نواب جوزا رکاب کسان او را مشمول عواطف بی‌کران و مورد عوارف مرحمت و احسان و از بذل انعام وافره و خلاعِ فاخره فخر امثال و اقران فرموده، وجوه مرسوله را مردود و ایشان را مرخص و مأذون فرمودند که شتران خود را بدون مهم سازی ثمن گرانبار متاع مقصود و گروهی از تفنگچیان بهرام صولت نیز بهمراهی آنها تعیین و مقرر داشتند که در بساتین خرما مراقبت احوال آنها بوده، نگذارند که از اهل معسکر آفتی بآنها برسد و از هژبران دلاور مخافتی بآنها روی دهد. این معنی موجب نهایت امیدواری و باعث کمال خدمت گاری آن طایفه گردیده، روز بروز قوافل آنها بمعسکر نصرة مقر متردد و متحمل حمل انواع شحوم و دسوم و لبنیات و اسباب و آلات و ضروریات معسکر ظفر آیات و باعث ازدیاد رونق کار و مورث گرمی بازار شدند. در هنگام محاصره نیز دو سه دفعه دلیران خصم افکن و دلاوران سنگین دل روئین تن بچپاول قبیله‌ای چند از اعراب بهایم وش وحشی مانند که در فیافی خودسری بادیه گرد و دروادی خود روئی حصرا نورد بودند گردن بطوق انقیاد صاحبان تسلط ننهاده و قرار فرمان پری

هیچ ذی شوکتی را با خود نداده، همواره در اطراف صحاری همسر
سیراب جرعه نوش و در وقت پوشش از حریر نرم مغیلان پرنیان موش
می‌باشند مأمور گردیده و بیابانهای دراز وصحراهای پر نشیب و فراز
را در نوردیده، تا نواحی نجد رسیده، قبایل بسیار را تاخت و تاز
و عشایر بی‌شمار را عاری از برگ و ساز و با غنایم موفور و احمال و
اثقال و اغنام غیر محصور مراجعت بحضور فیض دستور سپهدار منظور
کردند.

بیان افتتاح ابواب بصره بر روی مجاهدان بمقالید اهتمام نواب سپهر رکاب سعادت غلام

مفتاح فتح‌الباب‌حصار قصه و داستان شهریار کشورگشای گیتی
ستان یعنی فلک خوش بیان شیرین زبان بدینگونه گزارندهٔ این داستان
می‌گردد که: چون محاصرهٔ حصارام البلاد بصره بطول انجامید و مدت
توقف اردوی سپهر موقف در اطراف قلعه بیک سال و کسری کشید و
کار بصریان پریشان بناتوانی رسید هر روزه گروهی انبوه سراسیمه‌وار
با کمال عجز و اضطرار از قلعه بیرون ریختند و باستظهار عواطف
نواب استظهارالدوله بپناه امان آن دولت می‌گریختند. حاکم قلعه
که عبدالرحمن نام و عم او را سلیمان آقا مقتول و او را جانشین عم
نموده، حراست بعضی بروج را باهتمام او گذاشته بود بارسال عرایض
عجز و ناتوانی را شفیع ساخته، طالب امان و نیازمندی و جبهه‌سائی
آستان با عز و شان گردید. از جانب سعادت جوانب نواب اعتضاد
الدوله تعلیقجات مشعر بر لوازم اشفاق و اعطاف و محتوی بر مراسم
اکرام و الطاف بافتخار و استظهار او شرف صدور یافته، مشارالیه بعد
از اطمینان از اجرای عهود و شفقت و امان هر روز جمعی از کسان
خود را بیرون فرستاده، بالاخره خود نیز بعز بساط بوسی محفل ارم
مشاکل و شرف زیارت عتبهٔ سپهر مماثل فایض و از انواع انعام و

اکرام مفتخر بین‌الاماثل شد. شیخ مهنا ولد شیخ فضل عمزادهٔ شیخ عبدالله رأس و رئیس جماعت منفح که تا بآن هنگام در بصره مانده، سلیمان‌آقا از مشارالیه سوء ظن بهم رسانیده، او را از محل عشور که مکان توقف او بود بوسط شهر برده، مراقب احوالش می‌بود نیز فرصت یافته باموازی دوازده هزار نفر طایفهٔ مشهور بنجدی متوطن بتوابع بصره که‌در آن وقت ابطال آنها را بجهة محافظت بشهر بند بصره برده، استظهار بصریان بوجود ایشان بود بظل کرم و سایهٔ نعم نواب حاتم هم شتافت. مشارالیه با جمهور آن گروه مورد انواع تلطف و تفقد گردید. جیب و کنارشان از بذل سیم و زر رنگین شد. دیگر در شهر کسی که بمحافظت قلعه تواند پرداخت و علم محارست حصار تواند افراخت باقی نمانده، هر کس بحرکت مذبوح قادر بود رخت خود را از آن ورطهٔ هایل بساحل کشید و در مهاد امن و امان آرمید. سلیمان آقا یک باره پریشان و بکار خویش سرگردان و حیران مانده، چاره بجز اعتصام بحبل‌المتین مروت و تشبث بعروة‌الوثقای رأفت نواب سپهر رکاب استظهارالدوله ندیده و روز بیست و هفتم شهر صفرالمظفر شیخ درویش را که کدخدای کل و مدار علیه بصره بود با جمعی کدخدایان بجهة طلب امان و شفاعت عصیان و استدعای عفو گناهان بآستان عدالت بنیان فرستاده، سحرگاه بیست و هشتم که قلعه دار حصار استوار طارم چهارم با روی زرد و دم سرد از فراز دروازهٔ افق قدم بیرون و روی بوسعتگاه این وسیع هامون نهاد سلیمان آقا با جمعی خواص یراق جنگ و اسباب نام و ننگ از سرو برریخته و از اشک گلگون و سرشک پر خون و سایط برانگیختند ودست اعتذار بدامان مقیمان آستان عالی شان درآویخته، با یک جهان خجلت و شرمندگی و یک عالم انفعال و سرافکندگی که ادراک ملازمت حضور موفور السرور نمود زبان بلوازم اعتـذار و لب بمراسم استغفار گشوده، توجهات گوناگون و نوازشات از حد افزون شامل حال مشارالیه و سایر اعزه و اعیان و اشراف و بارکان آن ولایت گردیده، صبح گاهان روز دویم شهر ربیع‌الاول که

قلعه‌گشای این حصار فیروزه فام و اشعهٔ لشکر سپه‌دار انجم غلام باکمال
عظمت و احتشام پای برکاب جواد خوش خرام سپهر تیزگام نهاد
بجانب شهربند افق خاور عنان سعادت گشاد نواب جوزا رکاب بعزم
دخول شهر پای شوکت بر رکاب دولت نهاده، بجواد گردون خرام
زرین ستام عنان سعادت دادند و نوای زرین نای و صدای روئین درای
زلزله فزای سپهر مینارنگ و ولوله افکن اساس وحود سکان چین و
فرنگ گردید. شهربند بصره از وصول کوکبهٔ انجم حشم رشک بیت‌الضم
و فضای قلعه از ورود بهجت نمود رایات زرین پرچم رشک
گلستان ارم شد. معماران لطف و رأفت و کار آزمایان مودت و
رحمت بتعمیر شکستگی‌ها و مداوای خستگی‌های آن مملکت وسیع
الفضا و اهالی آن دیار مسرت افزا که بعلت طول زمان انقلاب و تواتر
صدمات و تهاجم لجهٔ پر اضطراب اردوی نصرة انتساب بالضروره راه
یافته بود پرداخته و از شربت لطف چنان و داروی ترحمات بی‌کران
درد دل ستمدیدگان را قرین صحت ساخته، بذیل لطف و کرم غبار
حوادث از آئینهٔ خاطر ملهوفین زدوده، بمرهم کاری سخا و نعم داغ
دل داغ‌دیدگان را معالجه فرموده، ابواب هزارگونه بذل انعام و
درهای صد هزار قسم اکرام و احترام بر روی امیدواران گشودند.
مدت چهار ماه آن کشور بهجت پرور مقر کوکبهٔ اختر حشر و بعد از
انقضای آن مدت بفرمان خدیو سلیمان حشم و دارای سکندر خدم علی
محمد خان زند که درین سفر عزت اثر همراه و استظهار لشکر و سپاه
نواب ظهیرالدوله بود بحکومت بصره تعیین و فوجی از شیران عرین و
نهنگان دریای کین را مأمورخدمت مومی‌الیه نموده و تتمهٔ لشکر ظفرپرور
و باقی سپاه نصرة اثر را بتوجه صوب اوطان خود رخصت فرموده،
بعزم شرفیابی خدمت برادر سعادت سیر منزل بمنزل متوجه دارالملک
شیراز و سلیمان آقای حاکم بصره و ولد شیخ درویش و جمعی از
اعزه و اعیان بصره نیز در رکاب ظفر لازم ملتزم بودند. بشرف
ادراک حضور شهریار گیتی مدار رسیده و در موقف دولت و مقر سعادت

از شوایب فتن و نوایب زمن آسوده گردیدند و آنچه راقم حروف از حقایق وقایع موصوف و کیفیت تسخیر و تصرف آن ملک معروف درین صحیفه ضبط نموده از اغراقات منشیانه و روایت شاعرانه دور و خالی از شوایب نقص و قصورست. زیرا که آنچه تحریر پذیرفته از زبان صداقت ترجمان سید رفیع مرتبهٔ عالی شان جناب قدسی طینت فلاطون زمان حضرت حکمت مرتبه ارسطوروان، مؤسس مبانی افضال و احسان، منتظم عقد جواهر نظم و نثر، وزیر بی‌نظیر عهد و عصر، دوحهٔ سرابوستان سیادت، نوباوهٔ حدیقهٔ شرافت، میرزائی میرزا محمد حسین‌الحسینی فراهانی طول‌الله عمره که بوزارت نواب سپهر رکاب مباهی و در سفر خیریت اثر همراهی و از جزویات و کلیات واقعات آگاهی و علم بر حقایق گزارشات کماهی داشته مسموع داشته، بدون زیاده و نقصان این لئالی منثور برشتهٔ انتظام کشیده. بر مؤسسان اساس فکر مستقیم و دانایان رموز تواریخ قدیم خفی و مستور نخواهد بود که تصرف و تسخیر قلعهٔ بصره بعلت اتصال آن از یک طرف ببحر پرجوش و لجهٔ رعد خروش و از جانب دیگر بخراب سرای خالی از آب و کثرت ازدحام قبایل و عشایر اعراب بیشمار فزون از حساب و عفونت و وبائیت هوا و اشتعال نوایر جان‌گزای گرما و هبوب ریاح سموم و سایر عیوب مکروه مذموم بجههٔ هیچ ذی شوکتی میسر نگردیده، مگر فرماندهان روم و سپه‌داران آن مرز و بوم که مالک جمیع آن ولایت بوده، بولایت بصره نیز حکمرانی می‌نموده. در هنگام ظهور ملت حنیف احمدی و زمان طلوع کوکب مسعود مذهب شریف محمدی صلوات‌الله علیه و آله الامجاد حضرت غالب کل غالب مطلوب کل طالب علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام آن ولایت را مطلع طلوع ماهچهٔ رایت با سعادت و محل سطوع نور هدایت و ولایت و مشرق فتح و نصرهٔ فرموده، بقوت بازوی "لافتی" و مفتاح آبروی "هل اتی" و زور سرپنجهٔ خیبرگشای قفل نصرهٔ از ابواب آن‌ولایت گشودند، دیگر هیچ کشور گشائی تا این زمان رخنه در آن ولایت ننمود و الحق وقوع این موهبت

بچندین جهة بچشم خرد دور از کار می‌نمود. بحمدالله‌الملک‌الکریم ابواب این فتح عظیم بروی امنای این دولت قویم گشاده و بعنایة‌الله تعالی این فوز عظیم بجهة این سلسلهٔ علیه آماده شد. انشاءالله الملک الجلیل ظل ظلیل این شهریار نامدار بر مفارق اهل روزگار تا دامان ابد پایدار و این فتوحات نامدار در زمان دولتش بسیار باد! بحق محمد و آله الامجاد.

بیان مجادله و محاربهٔ علی محمد خان زند با جماعت اعراب و شهادت آن جوان سعادتمند

خامهٔ سحرکار بدایع نگار و قلم جواهر رقم گوهربار بر ساحت ورق بدینگونه گهر ریزی و در فضای صحیفه بدین روش مشک بیزی می‌نماید که: چون بنحوی که مذکور و بطریقی که مسطور شد نواب سپهر رکاب والاجناب بعزم توجه بجانب شیراز فرازندهٔ اعلام فتح فرجام گردید حکومت بصره حسب‌الامر خدیو فیروزمند بعلی محمدخان زند محول گردید. یک چند خان معظم‌الیه در ملک مزبور منتظم امور و کارفرمای نزدیک و دور بود و بتمشیت مهام و انتظام احوال خواص و عوام قیام و اقدام مینمود. از آنجا که جماعت اعراب بادیه قومی میباشند وحشی صفت و رمیده، چون غزالان وحشی در بوادی بی‌آب و آبادی پروریده و در فیافی خودسری و خودرائی گردیده، هرگز مکلف هیچگونه تکلیف نبوده‌اند و بشکار سوسمار و صید موش روزگار گذرانیده و باب و علف رایگان مانند وحشیان چریده و هرگز از هیچ ستمی زهر تلخ کامی نچشیده و از هیچ غمی سر انگشت افسوس بدندان نگزیده. یکی از معجزات کلیهٔ حضرت خیرالبشر همین بود که این جماعت نادان بهایم بیابان را بتکالیف شاقه مکلف داشته و این وحشیان را مقید دام دین گردانید. امور حکمرانی و مهام جهانبانی شهانه بزور یاور بل بمحض قوت ایزدست و حسن تدبیر حکم حکمت عقل مدبر را در آن قوی مدخلیست.

چو در طاس لغزنده افتاد مور رهاننده را چاره باید نه زور

علی‌محمد خان که در آغاز ایام بهارستان شباب پیوسته جرعه‌کش اقداح کیفیت آتشین آب، روزها و شبها خراب و بی‌خبر از کارگشائی راههای صواب بوده و بنای کار و اساس کردار بر لعب و لهو نهاده، همواره دستش بقبضهٔ شمشیر و زبانش لال از حرف تدبیر بود، غافل این مقال که:

برائی لشکری را بشکری پشت بشمشیری یکی تا ده توان کشت

اعراب منقح که هم بزور شمشیر و هم بقوت تدبیر نواب سپهر رکاب اندک رام گردیده و بحوالی دام رسیده بودند و در عهد حکومت بنابر عادت خویش و رسم طبع وحشت اندیش و هم تشویش بهم رسانیده و نظر برسمی که در میان ایشان متعارف و باعث اطمینان خائفست کلام‌الله مجید را نزد علی‌محمد خان فرستاده بودند که وثیقه در ظهر آن نوشته و مختوم و ممهور داشته، مرسول و اورا نامهٔ امان و حرزجان خود سازند و باطمینان خاطر بکاری که سزاوار باشد بپردازند. کلام‌الله را علی‌محمد خان بر حسب تمنای آنها مختوم و مرسول آن جماعت داشت که مطمئن خاطر از وسعت گاه بادیه بخشکی آمده، با دل بی‌غش در سرانجام پیشکش بودند که علی محمد خان بدون باعثی فوجی از لشکر را مأمور بچپاول آنها نمود و حکم بتاخت و تاراج اسباب و اموال قبایل و اسر نسوان و رجال آنها، زبان بی‌اعتدالی گشود، جماعت مزبور از فساد رای خان بی‌خیر و غافل از آسیب آن شور و شر، چون آن حالت را ملاحظه نمودند معدودی که حاضر بودند بر کمیت دلیری سوار و جولان گر میدان کارزار و لشکر علی‌محمد خان راه فرار پیش گرفته، وقوع این واقعه مهیج مادهٔ صفرای مزاج حال و غیظ و غضب او را باعث طغیان گردیده و آتش خشم در کانون طبعش شعله‌ور گشته، پس بنفس نفیس خویشتن را مهیای تعذیب و مستعد تخریب گروه انبوه گردیده، افواج لشکر را که بر حسب فرمان قضا جریان شهریار زمان مأمور بخدمت او بودند تدارک شایسته دیده،

خیام جلالت بفضای هامون کشیده، با سپاهی گران و لشکری بی‌کران بجانب بوادی و صحاری مسکن ایشان روی و پای برکاب ابرش غزال تیزگام نهاده، مشایخ و اعاظم آن طایفه چندان که شفعا برانگیخته، بدامن اعتذار و استغفار درآویختند سودی نکرد. مرض مزمن غرور پر زور خان معظم‌الیه را از داروی این سخنان روی بهبود حاصل نگردید و مفید نیفتاد و دیگر باره سادات آن قوم با کلام‌الله مجید مختوم و ممهور و مرسول و مهم‌سازی باج و تحمیل خراج که ایشان را ناگوارتر از زهر در مزاج بود قبول کردند. آنها درمزاج خان مفید نیفتاد. بر آن هم فایده مترتب و رای جناب خان بتدبیر ایشان ملتفت نشده، چون جماعت مزبور از رحمت خان مأیوس شدند بمیدان مخاصمت و مضمار مقاومت درآمده و با آن مهمانان نورسیدهٔ خویش برآمده، آغاز استعمال سیف و سنان و بسیف و سنان بنیاد انقطاع درع و خفتان کردند.
از آنجا که بجهة استیصال لشکر علی‌محمد خان آب بر صحاری و اراضی میدان وغا و مکان هیجا انداختند و صحرا را دریا ساخته بودند لشکر بی‌حساب در آن سهمگین گرداب در میان گل و آب فرومانده و آتش صولتشان را فرو نشانیده، باد پایان برق پویه که خاک میدان را از صدمات سمهای آهنین باوج چرخ برین رسانیده، بگل درمانده، خداوندان را بخاک سیاه درنشانیدند. معدودی از لشکر خویشتن را بکلط ها رسانیده، چون بسیاری از سپاه را در عرصهٔ میدان پای بست و حل‌و دستگیر آن قوم دغل یافته، فرار را برخود عار شمرده، مراجعت و نهنگ وار غریق لجهٔ مخاصمت گردیدند. ناگاه دست قضا بساط زندگانی او را برچیده و اسباب عمر و جوانی دلیر را درنوردیده، پس غلامی سیاه ناگاه از قفای او چون روزگار تیره رسیده، بکتاره‌ای که در دست داشت زخمی قوی بر دوش آن نوجوان دلیر دررسانید. چنانکه بعد از دو سه ساعت در گذشت و رخت هستی بجانب عدم درکشید. مهدی خان برادرش نیز از دست ساقی اجل همان بادهٔ پرخمار را چشیده، بعضی از لشکر گرفتار و برخی مقتول

و فوجی باعانت کلیط و گروهی از عرصهٔ میدان با حالی زار خود را از آن میدان مهلکه بیرون افکندند. علی‌همت خان برادر کوچک علی محمد خان و محمد حسین خان بهبهانی که بمحافظت بصره کمر بسته بود حقیقت واقعه را بوساطت چاپاران مسرع بدرگاه سعادت همراه معروض گردانیدند.

بیان توجه نواب استظهارالدوله دیگر بار بجانب فیض جوانب ام‌البلاد بصره

علم مشکین پرچم قلم بدایع رقم در فضای اوراق بدین سیاق شقهٔ بلاغت و پرچم حکایت می‌گشاید که: چون حقیقت اخبار شهادت علی‌محمد خان و شکست یافتن لشکریان بعرض بازیافتگان حریم کریاس فلک اساس رسید و کیفیت آن معلوم رای ملک آرا گردید بحر غضب و خشم قهرمانی بخروش آمده، بخونخواهی علی محمد خان بالمره تخریب بنیان هستی اعراب بیابان مرکوز ضمیر بحر تخمیر و پیشنهاد همت سختگیر گشت. دیگرباره جناب استظهارالدوله را بقبول آن سفر مکلف داشتند و تمشیت آن مهم را بزور بازوی مرد افکنی و قوت سرپنجهٔ دشمن شکنی آن جناب واگذاشتندو بجهة همراهی موکب و دنبالهٔ رکاب سعادت کوکب لشکری از حصر اوهام افزون و سپاهی از ریگ بیابان بیرون ملاحظه و تهیهٔ زوبین و خنجر و سیف و سنان نموده، در ساعتی میمون و زمانی همایون که تقویم شناسان زیج خوان و مهندسان ارسطو روان از تقاویم نجوم و قوانین علوم و آثار اختر و علامات خبر استخراج کرده، بتحقیق درآورده بودند خیام گردون احتشام و قباب فلک احترام را بوسعت گاه صحرا و فضای دشت غبرا برپا و آسمان پیرا کردند و افواج لشکر و طبقات عسکر و حشم و حشر از فضای شهر بساحت دشت جلوه‌گر گردیده، در خارج شیراز اعلام نصرة برپا کردند. سه روز بیرون شهر کنام شیران دلیر گشته، قباب خیام زرین طناب و ماهیچهٔ رایات سپهر جناب از اوج چرخ دولاب و از فراز آفتاب درگذشت. چون تدارکات سپاه از جزوی و کلی و اسباب

دستگاه از هر قسم مهیا گردیده، از تحریک اردوی دریا شکوه ارکان زمین متزلزل و اوضاع زمان متبدل گشته، نایهای صور خروش بفغان درآمد. در هر منزل از ازدحام لشکر قیامت اثر غوغای رستخیز برپا و در هر مرحله از شور هژبران دلاور شورش فزع اکبر هویدا میشد. تا بساحت ام‌البلاد نزول اجلال فرمودند. از طغیان سیل افکن معسکر فیروزی مقر بحر طوفان و آن عرصهٔ وسعت‌آباد از تموج امواج آن دریای بی‌منتهی طوفان خیز لجهٔ بلا شد. آن شهریار دیار فیروزی و خدیو کشور بهروزی که این کتاب مستطاب بر نام نامی اوست درین سفر خیریت اثر هم عنان پدر والاگهر بوده، باستظهار و اعتضاد والد بزرگوار عنان همراهی گشوده، جماعت اعراب را از طنطنهٔ شوکت آن سپه‌دار والاجناب لرزه بر بنیاد صبر و تاب افتاد و در بیابان لرز و بیم سیل بی‌امان هریک روی بعزلت گاهی نهاده، تا بفضای بوادی گشاده، تزلزل قوی بر کاخ وجودشان افتاده، نواب سپهر رکاب بتنظیم امور ولایت و ترفیه سپاه و رعیت پرداخته و اسباب تدمیر دشمنان را تدارک شایسته ساخته، در کار بودند که خبر وحشت اثر غم پرور رسیده، موجب شکست دلها گشت.

ذکر قضیهٔ غم‌پرور و واقعهٔ محنت اثر ارتحال نواب غفران مآب از جهان فانی سوی عالم جاودانی

خامهٔ مشکین لباس سوکوار و قلم نیلگون سلب تعزیه‌دار (۱) در تقریر این داستان بدینگونه زبان بآه و فغان می‌گشاید که: مدتی بود که مزاج اقدس شهریار زمان از حد اعتدال منحرف و آفتاب ذات با برکات از حدوث عسر منخسف گردیده، وجود مسعود از عین‌الکمال آفت دیده، ناخوشی‌های متعاقب بمزاج و هاج رسیده، حکمای خداقت

---

(۱) در حاشیهٔ نسخهٔ اصل بخط دیگری این دو ماده تاریخ در رحلت کریم‌خان نوشته شده است:

۱) کریم زند چو از دار بی‌مدار گذشت

۲) ای وای کریم‌خان مرد (۱۱۹۳) سه از نودنوداز صدصداز هزار گشت

پیشه و اطبای صاحب اندیشه چندان که در معالجه اهتمام مینمودند جلالهای مجرب بر آن جناب چاره پذیر نمی‌گشت و درد شکم لحظه بلحظه روی در تزاید مینهاد. تا روز سیزدهم واقعهٔ ناگزیر که برنا و پیر را از آن چاره و شاه و گدا را از آن کناره ممکن نیست روی داد و طایر روح ازین کهن آشیان بجانب نزهت سرای جنان بال طیران گشاده، در خطهٔ شیراز از سوکواری کوچک و بزرگ و ناله و غیر تازی و ترک آشوب رستخیز ظهور نموده، بلی دوران این جهان فانیست و این قضیهٔ ناگزیر سرانجام زندگانیست. خوش نشینان سرای عاریت را این راه دور در پیشست و آیندگان از ملک عدم را ناچار رجوع باصل وطن گاه پیشست. هیچکس نیست که این زهر را ننوشدو آن کس کیست که این خلعت جان فرسا را نپوشد؟

سرانجام هستی فنایست و بس کسی کو نمیرد خدایست و بس

آن حضرت را سه پسر بود: مهین نواب ابوالفتح خان و اوسط محمدعلی خان و کهتر ابراهیم خان که هنوز راه پیمای مراحل عشر اول عمر و زندگانی و بجز از بازی طفلانه سزاوار کاری و در جانشینی پدر در شماری نبودند. هنگام اشتداد مرض آن حضرت نواب ابوالفتح خان نظر علی خان و اولاد او و سایر اولاد شیخ علی خان و ولی‌خان و طاهر خان و باقی اولاد محمد خان را معین‌خود نموده‌و محمدعلی خان با زکی خان ابواب استعانت گشوده، روزی که قضیهٔ هایله وقوع یافت هریک از آن دو اختر برج سلطنت ممهدین خود را اخبار و حقیقت واقعه را بآنها اشعار کردند. چون درین وقت حرم محترم در ارگ نبود و سرای دیگر قریب بارگ حریم بردگیان استارجلالت بود ولی‌خان و طاهرخان و سایر اولاد محمد خان داخل حصار ارگ گردید، که در وقت ضرورت ابوالفتح خان را اعانت نمایند و از آنجا که نظر علی خان مردی بود خداوند عقل و صاحب کفایت و تدبیر و رایش از مراسم فتنه و فساد دور و خاطرش از مراتب آشوب و عناد نفور و خروج از خانه و مکان خود را موجب اشتعال

نوایر فتنه و فساد و مورث نهب اموال و سفک دماء رجال و هتک نوامیس عباد دیده، پا بدامن خودداری کشیده، زکی‌خان و جمعی از ابطال ایلات که در مرتبهٔ هزار نفر بودند پیشدستی و بحوالی سرائی که بالفعل مکان توقف پوشیده رویان حرم جلالت و نعش آن حضرت در آنجا بود ازدحام کرده، غلامان خاصهٔ سرکاری که بجهة پرسش واقعهٔ هایله بر درب حرم جمعیت داشتند نظر بسکوت زکی‌خان در تحت امر و نهی او درآمده، امر زکی‌خان قوی و حکمران عملـه و اساس خسـروی گشت.
چون در سوابق زمان بعلـت واقعهٔ رفیع‌خان و جهات دیگـر در میان زکی‌خان و برادران واقربای شیخعلی‌خان ابواب دوستی مسدود و اسباب موافقت مفقود بود نظر علی‌خان چون کار را چنان و امر را دیگرگون دیده، از جمعیت زکی‌خان و تصرف درب حرم سرا مطلع گردیده، غلامان عملهٔ خود و سایر اولاد واقربای شیخعلی خان که قریب دو هزار نفر میبودند در ارگ شیخعلی خان مستحفظ کسان و منسوبان خود ساخته، جنابش با معدودی از بزرگان آن سلسله روانهٔ جانب ارگ نواب غفران مآب، با ولی‌خان و طاهرخان متفق و رایت موافقت افراخته، ابواب ارگ را بر روی خود بسته، با وجود آنکه غلامان و کسان خود را همراه نیاورده بودند بیخردانه در آن حصار مختصر خالی از آذوقه نشسته و چون برگشته بختان دست خود را از گریبان غلامان و متعلقان گسسته، چون زکی‌خان از ورود نظرعلی خان بارگ و تسدید دروب مطلع گردید جمعیت خویش و غلامان سرکار خاصـه و جمهور حشم را که در دروب سرای حرم محتـرم حاضر شده بودند محکوم حکم او گردیده بودند باطراف حصار ارگ منتشر کرده، حصار مزبور را بمحاصره درآورده، نظرعلی‌خان و قلیل مردم که همراه او بودند بسور قصور ارگ اعتصام نموده، محصوروار غنودند. از دو جانب آغاز تفنگ و بنیاد جدال و جنگ کرده، کار بنزاع و انتزاع قلعه انجامید. اگر چه حصار ارگ در رفعت خلیف سماک و در متانت ردیف افلاک مرتفع بود ولیکن در هستی آذوقه بجز از مقداری شکر که در آنجا بود دیگر چیزی که میسر شود

وجود نداشت. مدت سه روز حضرات در ارگ متحصن و بگوشت دو سه آهوی دلجوی تهامه خانگی که در باغ سرای ارگ می‌چریدند وآنقدر شکر که امکان خوردن داشت بسر برده، از آنجا که حضرات محصورین از ابطال سلسلهٔ علیهٔ زند، در مضمار خصم افکنی و در میدان دشمن شکنی هریک شیر خصال و غضنفر مانند بودند زکی‌خان صلاح روزگار و علاج کار را زیاده بر آن در توقف ایشان در ارگ ندیده، بجهتی وسیله‌جو گردیده و یکی از پوشیده رویان جلبات عزت، یعنی والدهٔ مرحوم محمد رحیم خان خلف نواب غفران مآب را که دو سال قبل از قضیهٔ هایلهٔ پدر بزرگوار در سن هجده سالگی وفات یافته بود، بمناسبت اینکه صبیهٔ نظر علی خان مخطوبهٔ آن جوان مغفور بود به نزد نظرعلی خان فرستاده، قرار دادند که ایشان از ارگ بیرون آمده، همگی با یک دیگر تمهید کرده، بخدمت نواب ابوالفتح خان که مهین فرزند نواب غفران مآب بود اقدام و قیام و جنابش را متکی چاربالش سلطنت نمایند. نظرعلی خان و سایر محصورین که چنین صلحی را طالب بودند والم جوع نیز بر مزاجشان غالب گردیده از حصار بیرون رفته، درخانهٔ مرحوم محمد رحیم خان که در جنب حرم محترم احداث شده بود توقف نموده، که زکی‌خان بآنجاآمده، یک دگر را ملاقات و بر آنچه آرای متفق قرار گیرد عمل نمایند. زکی‌خان جمعی از ملازمان خود را فرستاده که ایشان را در مجلس او حاضر سازنـد و اگر انقیاد ننمایند صفحهٔ هستی را از وجود ایشان بپردازند. مأمورین از باب عنـف درآمده و دوش غیرت آنها متحمل بار گران این گونه خواری نگردیده، کار بگیر و دار رسیده، مأمورین اطراف سرای موقف آنها را احاطه، زکی‌خان نیز جمعی دیگر را بفرستادگان سابق اضافه کرده، از بام و در و وزیر و زبر آن بیچارگان را بگلولهٔ تفنگ برگرفتند. نخستین سر نظر علی خان را بنظر زکی خان درآورده، متعاقب و متوالی سرهای ایشان را گوی چوگان شمشیر و تنها هدف گلولهٔ تیر گشت. نظرعلی خان دلاور و کلبعلی خان ولد اکبر شیخعلی‌خان و برادران ولی خان و طاهرخان و سایر اولاد محمد

خان ، خلاصهٔ بیان پانزده شانزده نفر از اعیان زند در آن قضیهٔ ناگزیر گرفتار آن کمند اجل پیوند گردیده، بآن زاری بهلاکت رسیدند . وقوع این واقعه سه روز بعد از سنوح سانحهٔ هایله بود. بنابر آن شورش و انقلاب هنوز جسد شریف آن جناب مدون نگردیده بود. شب چهارم چون زمانه از اطلس سیه فام شب لباس سوکواری در بر، جهان را از غبار تیره فام خاکستر ماتم بر سر کردند زکی‌خان بتجهیز دفن و کفن پرداخته، علی‌الصباح روز چهارم که سپهسالار لشکر اختر وانجم بتعزیت سرای این نیلی طارم درآمد زکی‌خان و جمهور امرا و اعیان سپاه سیاه پوش شدند و جنازهٔ مغفرت اندازه را زیب دوش کرده و در عمارت وسط باغی که از بناهای آن حضرت در جنب ارگ بود مدفون نمودند. زکی‌خان بر سپاه و رعیت حکمران و در دارالملک شیراز نافذ الفرمان گردیده، بنابر صلاح حال خویش قضایا را بنواب سپهر رکاب اعلام و مستدعی مراجعت آن سپهسالار و الامقام شد. در خطهٔ شیراز دست اخذ بر اموال و اسباب مقتولین گشوده، مبلغهای خطیر از نقود و امتعه و نفایس و اسباب و اسلحه و دواب اکتساب نمود ، پس نواب ابوالفتح خان (۱) را بجای پدر والاگهر نشانیده، بعد از چند روز محمدعلی خان را نیز سهیم او گردانیده، بهر صورت جناب ابوالفتح‌خان و هردوبرادران در امور فرماندهی و مهم حکمرانی بجز از نامی بی‌نشان و اسمی بی مسما نداشتند .

ذکر مراجعت نواب سپهر رکاب از بصره و چگونگی وقایع آن زمان و قضایای آن اوان بتقدیر حضرت سبحان

چون خبر قضیهٔ جان گداز و آوازهٔ وقعهٔ غم فزا باردوی جهان

---

(۱) در تاریخ رحلت کریم‌خان و جلوس ابوالفتح خان حاج سلیمان صباحی بیدگلی شاعر معروف آن زمان سروده است : "رقم زد صباحی : زایوان شاهی برون رفت کاوس و کیخسرو آمد" جملهٔ کاوس را که بحساب ابجد ۸۷ است باید از ایوان شاهی که ۳۸۴ است کم کرد و ۲۹۷ می‌ماند و سپس کیخسرو را که ۸۹۶ است بآن افزود و ۱۱۹۳ میشود :

۳۸۴ − ۸۷ + ۲۹۷−۱۱۹۳

گشا رسید نواب سپهر رکاب از حقیقت سانحه مخبر و مطلع گردید زیاده بر آن توقف در ولایت مخالف موافق صلاح و تسامح در میان این همه دشمن موجب فوز و فلاح نمی‌نمود، قطع (نظر) از آن در الکای فارس و دردارالعلم شیراز امور کلیه پیشنهاد ضمیر منیر بود، از ام‌البلاد حرکت و محرک سلسلهٔ آن جمعیت گردیده و عنان لشکر بر جانب شیراز کشیدند. زکی‌خان از مژدهٔ ورود موکب نصرة نمود نواب سپهر رکاب نظر بصلاح وقت اظهار بشاشت کرده، چون اردوی فیروزی نمود بخارج شهر رسد زکی‌خان متوحش و متلاشی ومتوقع و مترصد می‌بود که آن حضرت داخل شهر گردیده، بلکه بهر قسم که تواند خاطر از اندیشهٔ آن حضرت بپردازد و بهر طریق که ممکن او گردد کار خویشتن را بسازد. نواب سپهر رکاب که معرفت بحال او داشتند از دخول شهر مضایقه نموده، آن شهریار کامگار نامدار که بسعادت هم سفر پدر والاگهر بودند وارد شهر، زکی‌خان خال خود را ملاقات، چون از نفس او بوی مصادقت موافقت باطن نشنیدند بتدبیری شتافته، پدر سعادت سیر را از حقیقت حال و علامات کید خال اخبار فرمودند. چون از قدم بهجت لزوم نواب سپهر رکات ناامید و مأیوس‌گردید پسران لشکر و دلیران عسکر پیغام داده که اگر از همراهی رکاب نواب والاجناب تقاعد ننمایند و بدرون شهر عنان عزیمت نگشایند کوچ و بنه و اطفال و نسوان و اموال ایشان در معرض تضییع و اسامی آنها از دفتر احیا در حیز توزیع خواهد بود. چون زکی خان مردی بغایت سفاک و بسیار بی‌آزرم و بی‌باک بود جماعت لشکر که زنان و اطفال و اسباب و اموالشان همگی در شهر بند شیراز بود از بیم آنکه زکی‌خان مشارالیه مبادا فی‌الواقع بقول خویشتن عمل و اوضاع ایشان را مختل نماید، نسبت بکسان و متعلقان آنها دست بی‌آزرمی گشاده، دسته دسته رو بشهر آورده و درنزد متعلقان خود مکان کردند. نواب سپهر رکاب زیاده توقف خود را در آن حدود صلاح ندیده، چون قبل از این سفر بصره بامر نواب غفران مآب بجهة نظم مهمات دارالامان کرمان آن ولایت را مشرف فرموده بودند مردم آن ولایت

بغایت آرزومند خدمتگزاری و شایق سروری و سالاری آن حضرت بودند، عنان یکران سعادت را بجانب دارالامان معطوف و محمد حسین خان سیستانی شرف ملازمت رکاب فلک فرسای را دریافته، زکی‌خان جمعی را متعاقب فرستاده، آنحضرت سر کردهٔ ایشانرا مقتول و سایرین سرگشته و پریشان بنزد زکی‌خان مراجعت و مواکب نصرة کواکب نواب والاجناب بنحو مسطور متوجه صوب مذکور شدند.

ذکر فرستادن نواب ابوالفتح خان و زکی‌خان علی مراد خان را بجانب عراق و وقایع اطراف آفاق

بر ناظران این‌کتاب مستطاب وخوانندگان این صحیفهٔ بلاغت انتساب مخفی و محجوب نماند که: علی مرادخان که اسم او درین دفتر فیض گستر بتقریبات مذکور و مسطور گردیده و از الله مرادخان و همشیره‌زادهٔ زکی‌خان بود و والدهٔ او بعد از وفات والدش در سلک پردگیان پردهٔ جلبات جلادت و جلالت نواب سپهر رکاب قرار گرفته، گوهر این جهانبان کشورستان یعنی محمد جعفرخان که فی‌الحقیقه غرض اصلی از تدوین این وقایع و مقصود کلی از جمع این بدایع وقایع ایام فرخنده آغاز ابدی انجام دولت جهانبانی‌و اوان سعادت اقتران شوکت و ملکت ستانی اوست از آن صدف صاحب شرف بوجود آمده، با علی مرادخان برادر امی بودند و در حالتی که این مستورهٔ استار خدارت در سلک ازدواج نواب والاجناب منتظم گردید علی مراد خان مذکور طفلی بود خردسال که در حجرهٔ قربیت و خانهٔ سعادت نواب معظم‌الیه بوده، دوحهٔ قامت او در سرا بوستان دولت آن جناب روی بنشو آورده بود. نواب غفران مآب وکیل رعایتی که بعلی مراد خان می‌فرمودند و ساعی در ارتفاع مدارج او بودند بنابر تربیت خاطر برادر والاگهر بود. بالاخره آن حق ناشناس چشم از حقوق نعمت نواب سپهر رکاب پوشیده، در امر تخریب دودمان و بنیان عالی‌شان ایشان کوشیده، بنابر آن ناسپاسی و نظر بآن حق ناشناسی از دولت و کامرانی و عمر و جوانی متمتع نگردیده، رسید باو آنچه رسید. چنانکه

مفصل گزارش او بعنایت‌الله تعالی عنقریب درین صحیفهٔ بلاغت زیب مرقوم و مسطور و موجب حیرت و عبرت نزدیک و دور خواهد گشت.
مختصر کلام: از آن ایام بی مسمی بنواب ابوالفتح خان قرار گرفته، زکی‌خان در قبض و بسط مهام بسوط الید، کارفرمای هر نیک و بد و مالش گردن کشان را در صدد بود. علی مراد خان از حال خود مخوف، بمفارقت‌ازو مشعوف گردیده، چون بنابر سختگیری زکی خان حال خویش و در خصوص رهائی خود ازو مأیوس بود وسایل و وسایط نزد نواب ابوالفتح خان برانگیخت که او را از پی کاری از شیراز بجانب شهری و دیاری فرستد، که لااقل از زکی خان اندکی دور بوده و از اندیشهٔ او آسوده، بلکه چاره‌ای بحال خود سازد و خاطر را از هراس او بتدبیری بپردازد. از آنجا که در دارالسلطنهٔ اصفهان شوریدگی بهم رسیده و فتنه‌ای حادث گردیده بود، مفصل او آنکه: نواب غفران مآب در هنگام اشتداد امراض و استیلای اعراض اولاد فتحعلی خان افشار را از شیراز مرخص فرمودند، تا باصفهان رفته، کوچ و بنه و کسان و متعلقان‌خود را که در اصفهان متوقف بودند برگرفته، روانهٔ آذربایجان و متوجه اوطان خود گردند. چون ایشان بدارالسلطنهٔ اصفهان رسیدند خبر وحشت اثر قضیهٔ هایله در رسید و منتشر گردید. چون جمعی کثیر از افشار که نواب غفران مآب از آذربایجان کوچانیده، در اصفهان متوطن گردانیده بودند معین آنها گشته و بعضی از شیاطین بشر و عفاریت صاحب شر اصفهان عداوتی با حاجی آقا محمد حاکم اصفهان داشتند بپیرامن دو نفر از اولاد فتحعلی خان اجتماع کرده و شاهد ضبط اصفهان را با حسن و جهی و اسهل صورتی بجلوه درآورده و وعدهٔ اعانت بمال و رجال بایشان دادند و آن ساده ضمیران احمق وش و ابله وار بی‌خبر از فتنهٔ روزگار، بتأویلات آنها فریفته و بمواعید ایشان شیفته گردیده و در دکان خود رائی و خودسری کالای فتنه گری فرو چیده و اتراک و افشار و غیره را جمع کرده و بعضی الواط و اراذل اصفهان که نام کدخدائی واسم بابائی درسر

خویش اطلاق، خود را بغوغائی الحاق کرده بودند، ایشانرا یاوری کرده، سر بفتنه و فساد درآوردند. حاجی آقا محمد با معدودی بقلعهٔ طبرک رفته، حصاری و از بیم آن غوغا متواری و متوجه خودداری گردیده، حقایق را معروض زکی‌خان گردانید. رجالهٔ مذکور و خون گرفتگان مزبور از بادهٔ غرور سرمست و بی‌شعور، اطراف قلعه را محصور و بنیاد شر و شور نهادند، مدت پانزده روز این هنگامه بر پای و اصفهان معرض این غوغا بود واهل بلوک ماربین اصفهان بتعصب هم ولایتی شبی در غایت ظهور و عیان اعلان ازدحام عام کرده، علانیه رو بشهر آورده، حاجی ناجی را از فراز بروج قلعه پائین نموده، بجانب بلوک ماربین بردند و از سایر بلوکات جمعیت کلی رو بنزد او آوردند. چون زکی خان از حقیقت واقعه اطلاع و آگاهی از کیفیت آن جسارت و رو سیاهی یافت بسطام خان کارخانه را با معدودی از توابین بدارالسلطنه فرستاده و بر قید اهل بغی و عصیان فرمان داد و بسطام خان از راه شیراز و حاجی ناجی از بلوک ماربین اصفهان درآمده، چون پسران فتحعلی خان و سایر جماعت از قرب موکب بسطام خان مطلع شدند از خواب غفلت بیدار و از مستی آن صهبای پر خمار هشیار گردیده، لاعلاج و ناچار روی باستقبال آوردند. بسطام خان مزبور در حال ورود دو نفر از ولدان فتحعلی خان و چند نفر از نزدیکان و اقربای ایشانرا که مجموع پانزده نفر می‌بودند با دو سه تن از غوغا طلبان اصفهان و بابایان الواط میدانی را گرفته و مقید و مغلول نموده و متعاقب پروانهٔ قتل افشاریه از موقف فرمان وارد، در رسیدن پروانه ولدان فتحعلی خان و سایر افشار اقربای ایشانرا در میدان نقش جهان راه نورد جهان جاویدان کردند. نواب ابوالفتح خان وقایع اصفهان و شوریدگی آن خطهٔ بهشت نشان و اغتشاش سایر ملک عراق را دست آویز کرده، مقدمهٔ فرستادن علی‌مرادخانرا بجانب عراق با زکی‌خان در میان آورد و زکی‌خان نخستین باین عزیمت انکار و برانکار خود اصرار نموده، چون نواب ابوالفتح خان نیز بغایت مصر و در رد قول او آغاز کار

بر زکی خان مستقر بود باکراه این معنی را قبول و امر نواب ابوالفتح خان را مقبول داشته، ناچار علی مراد خان را لشکری مستعد و سپاهی کثیر العدد داده، و روانهٔ عراق و نظم و نسق آنجا را بمشارالیه محول و درمعنی امر عالم را مختل نمود. علی مرادخان وارد اصفهان و از آنجا بجانب طهران شتافته، و در آنجا با جمعی چند توقف و تمکین یافت. از آنجا که جمع کوچک و بزرگ و جمهور فرس و ترک و رعیت و سپاه و سفید و سیاه از خونخواری زکی‌خان اندیشمند و از سرداری و سروری او بعلت سفاکی ناخرسند بودند علی مرادخان مزبور لشکری که بهمراه داشت پیوسته از شداید اعمال زکی‌خان تخویف و قلوب ایشان را بجانب خویشتن تألیف و همواره این معامله را با وضیع و شریف مینمود. از آنجا که بنحو مسطور قلوب جمهور از سالاری زکی خان نفور بود با علی مراد خان اتفاق ورزیده، حسب‌الواقع باو گرویدند و از بلدهٔ طهران متحرک گردیدند. چون بدارالمؤمنین قم رسیدند علی مرادخان در آستانهٔ مقدسهٔ معصومه فاطمه بنت امام همام موسی‌بن جعفر علیه‌السلام با سران لشکر ممهد و پیمان را بایمان مؤکد گردانیده که با زکی‌خان در مقام خلاف واگر ضرورت افتد با او بمصاف درآیند و من بعد از احکام او متابعت و جز خلافش را موافقت نکنند. پس از دارالمؤمنین قم محرک آن کثر مردم گردیده، در دارالسلطنهٔ اصفهان رافع اعلام بغی و طغیان گردیدند.

در بیان توجه زکی‌خان بجانب اصفهان از شیراز و اختتام روزگار او

بردانندگان رموز نهانی‌و عالمان اسرار قضای آسمانی معلوم و مفهوم خواهد بود که جهان را خالقیست توانا و قادر و این کار و کارخانهٔ را صاحبیست جبار و قاهر و عاشق رفتار خویش و مصنوعاتش را در نظر رأفتش عزت بیش از پیشست. شاه و گدا که جملگی مخلوق اویند در پیش صفش برابر و صعوه و هما که همگی مجعول اویند در نزد همتش همسر. اگر بجهت مصلحت نظامی کلی یکی از بندگان

خویشتن و پروردگان دست احسان و منن را بر کافهٔ بندگان رتبهٔ سروری و بر خلق زمان شرف برتری دهد، چنانچه با بندگان حضرتش بنهج مدارا و مواسا سلوک و با صورت پذیرفتگان کلک قدرتش طریق لطف و احسان و ولا مسلوک دارد روز بروز اسباب سروری و نعمای برتری او بر مزید و همواره مورد اشفاق و الطاف ناظم کارگاه "فعال لمایرید" خواهد گردید و در حالی که بر خلاف این بیان و تفویض این داستان عمل نماید و با جمهور این عباد و مخلوقات خالق جهان کون و فساد راه جور و بیداد پیماید و بمنهاج بغی و عناد گراید غضب قهاری و سخط جباری بزودی از تخت عزتش بخاک خواری و از اوج شوکتش بحضیض خاکساری خواهد کشید. اگرچه سرداران جهان و کشور خدایان حکمران را بجهة نظام عالم و اطمینان طبقات امم از تطرق وتطاول ارباب ظلم و ستم لوازم سیاست درکار و بسیاری از مفسدان جفاکار اقسام ایذا و اضرار را سزاورا، لیکن نه چندان که بخون خواری و ستمگاری عادت کرده و نفوس محترمه را بجزوی موجب بمعرض تضییع درآورده، سفک دماء گناهکار و بی‌گناه را آسان و سوختن خشک و تر را بآتش خوی شعله‌ور یکسان دانند و خون بندگان خدا را که در نظر رحمت او بغایت عزیزند بکمترین باعثی بریزند و با بی‌جرم و مجرم و مظلوم و ظالم برستیزند و از آه مظلومان دردمند و یارب یارب تلخ کامان زهر گزند نپرهیزند. جناب زکی‌خان همین هنجار رفتار و با عبادالله در کار می‌داشت وهیچ سفیدی و سیاهی را باو رجائی و امیدی نبود و هیچ ذی حیاتی بهیچ گونه صفاتی ازو استشمام رایحهٔ رحمتی نمود. تا مکافات عمل او را دام راه و انجام کارش ارباب بصیرت را موجب انتباه شد. مفصل این مجمل آنکه: چون خبر طغیان علی مرادخان بر واقفان مواقف جلال زکی خان رسید و چون چگونگی ورود او باصفهان بمحرمان حریم جلال او محقق گردید در همان روز اطلاع از شهر شیراز بیرون خرامید و بخروش جارچیان درب سرای دولت و منادیان صاحب صولت درکوچه و بازار و بوسط

و کنار جار برکشیدند که طبقات حشم و طوایف خدم از عبد و مولی و بنده و آقا و پیر و برنا ، پیاده و سواره و بی‌کار و صاحب کار، هر کس اسم مردی برو اطلاق شود ، بجز معدودی از اهل حرفت که وجود آنها را از ضروریات ولایتست ، در روز و در ساعت بجائی‌و مأوائی که هستند از شهر بیرون و بسوی هامون شتابند ، که چنانکه یک تن را آن شب در شهر یابند مؤاخذهٔ عظیم نمایند و سزاوار و مستوجب انواع ستم و آزار باشند . پس آن جناب خود در کریاس دروازه قرار گرفته و از هیبت صولت و نفاذ حکم بی مهلت او اصناف مردم فوج فوج و دسته بدسته بیرون شتافته و از شدت بیم و هراس فرصت خبر بازواج و اولاد نکرده وقدرت وداع با اهل و اتباع خود نیافته ، عصر آن روز عرصهٔ شیراز بهشت نشان چون عرصهٔ می‌خانه در ماه مبارک رمضان ، طوایف حشم که شانزده هفده سال اوقات توقف نواب غفران مآب در خطهٔ دلنواز شیراز نام سفرشان از یاد و اسباب حرکتشان بر باد رفته بود در ساعت صدور فرمان لازم‌الاذعان فرصت هیچ‌قسم تدارکی نیافته ، در ساعت از شهر بجانب بیابان شتافتند . یکی اسب نداشت و دیگری بارکش، یکی را یخدان نبود و دیگری را مفرش، بزرگان نامدار و مهتران صاحب اقتدار برخی پیاده و بعضی سواره مرحله پیمای آن هنجار بودند . بسیاری مردم بزرگ مقدار با کفش و چاقشور راه می‌پیمودند . اکبر خان ولد اکبر خود را در شیراز گذاشته ، نواب ابوالفتح خان و محمد علی خان را برداشته ، بر آن نهج که مذکور و بآن طریق که مسطور گردید صحاری هنجار اصفهان را بپای تعجیل نوردیدند و بر سر راهها کس تعیین کردند که در زیر و بالا وحش را در صحرا و طیر را در هوا مجال سبقت و فرصت حرکت بصوب دارالسلطنه ندهند که علی مراد خان از توجه آن سیل بی امان مخبر و آگاه و احدی او را باعث انتباه نشود . چون منزل ایزد خواست که پایان ملک فارس و آغاز کشور عراقست مقر احتشام و موفق ازدحام گردید بعرض قرب یافتگان پیشگاه جلال رسید که قدری از خزانهٔ اصفهان را که حاکم

آنجا ارسال شیراز گردانیده و بایزد خواست رسانیده بود علی مراد خان بورود دارالسلطنهٔ اصفهان کس فرستاده، آنرا مراجعت داده است. بمؤاخذه آنکه اهل آن قراء خزانهٔ مذکور را در قلعهٔ خود در نیاورده کسان علی مراد خان را از تصرف ممانعت نکرده‌اند حکم بقتل و نهب آن بیچارگان ضعیف نمودند. گروهی ازیشان بتازیانه و شمشیر راه سرحد فنا پیمودند و لشکریان دست براسر نسوان و اطفال و اولاد و عیال ایشان گشودند. از آنجا که موافق و مخالف از سطوت زکی خان خائف و هراسان و دوست و دشمن از هیبت آن شیرگیر پیل افکن بیمناک و ترسان بودند بجهة محافظت نفوس خویش و حفظ مال و جان و فرزند افنا و اعدام او را همواره انتهاز روز فرصت مینمودند و آن جناب را از شدت غرور و اعتماد بر قوت بازوی شیر زور هرگز حارس و حافظ و نگهبان و مستحفظ نبود این قسم بی‌احتیاطی و این گونه نامحتاطی هم محض خطا و از کبار غلطها بود، زیرا که سروران حکمران را دشمن بداندیش بسیار و محافظت ایشان خویشتن را از شر ارباب کید و فتن ضرور و درکار و تیقظ درین مورد بغایت سزاوارست. هر کس بقدر حال باین احتیاط مأمورست، خاصه کشور خدایان که آسایش عباد بنفوس نفیس ایشان منوط و آرامش بلاد بر ذات والادرجات آنها مربوطست. مختصر سخن آنکه: چون انجام آنروز سپهدار مهر جهان افروز در خون شفق غوطه‌ور و بجانب عدم آباد مغرب پی سپر گردید و شام تیره سرانجام بر جوانب این فضای اغبر فام پردهٔ ظلام در ساحت افق و سعد ذابح خنجر خون ریز از نیام برکشید خانعلی‌خان نام مافی که در آن زمان بشرارت منسوب بود از آسیب آن جناب خائف و در قصد قتل او ممهد با اشرار سایر طوایف بود فرصت یافته، بجانب خیمه‌گاه و خوابگاه آن شیر بیشهٔ مردانگی که خالی از مانع و تهی از منازع بود شتافته، در حالتی که آن شیر بیشهٔ مردانگی در خواب راحت و بی‌خبر از فتنهٔ دهر پر آفت بود بگلولهٔ طپانچه قصد خود را بعمل آورد و در بستر آسودگی آن جناب را آسایش گزین خلوتگاه

فنا و آسودهٔ دارالقرار ملک بقا کرد. پس از کارسازی خویش از آن معرض رخ برتافته و بطلب نواب ابوالفتح‌خان شتافته، اورا دریافت وحضرتش را بر مسند فرماندهی تکیه داده و آوازهٔ قضیهٔ زکی‌خان در میان آورد و سران و سرکردگان عساکر جنگ جو را از آن غوغا ممنوع و مردم را بخدمت نواب ابوالفتح خان دعوت و مرجوع نمودند. طبقات مردم و اصناف اهل اردوی پر تلاطم فوج فوج بخدمت نواب ابوالفتح‌خان شتافته، سعادت ملازمت را دریافتند. چون زمانه لباس سوکواری یعنی جامهٔ مشکین شب را از بر بیرون کرده و سرور لشکر انجم و اختر بجهة نظم کشور چرخ اخضر پا برکاب اشهب افق درآورد نواب ابوالفتح‌خان صبحگاهان این روز نخستین عزم عراق کرده، چون بعلت خزانه و سایر اموال و اسباب دولت و انتظام آنها توجه بصوب شیراز اوفق و ارجح بود دولت خواهان رای ایشان رامنقلب ساخته، علم عزیمت بجانب دارالعلم شیراز برافراختند. بورود شیراز اکبر خان را که بنحو مسطور سابق از جانب پدر متوجه حفظ آن بوم و بر بود از مدخلیت عاری و جمیع ولایت و مجموع اثاثهٔ دولت تعلق بایشان گرفت. نواب سپهر رکاب نیز از جانب کرمان عطف عنان سعادت بصوب شیراز و بخوشترین زمانی چون روح داخل کالبد این خطهٔ بهشت طراز، نواب ابوالفتح‌خان مقدم عم بزرگوار را باحترام و اعزاز تلقی نمود و بملاقات عم فایز گردید.

بیان طغیان ذوالفقارخان افشار و سایر وقایع آن روزگار بتقدیرات مدبر لیل و نهار

چون بنحوی که سابق مسطور و مذکور شد علی مرادخان با معاندت زکی‌خان وارد اصفهان گردید در نهایت تشویش خاطر آرمیده، او را بهیچوجه خبری از حرکت زکی‌خان و توجه نمودن او بصوب دارالسلطنهٔ اصفهان نبود و در هنگام عصری که پایان روز بود خبر وحشت اثر نزول موکب زکی خان بایزد خواست بطریق صحیح و راست در رسید موجب تشویش قلوب و دلهای محموع بدست پریشانی مغلوب گردیده،

زیرا که با همای همایون هم آورد گشتن نه کار مگس و راه پرسیل بنیاد افکن بستن نه در قوهٔ خسست. چون شام قیرفام عیان گردید و سپهر بوقلمون جلباب مشکین بر گرد انجمن عالم کشید و شب قیرین سلب بنصف رسید علی مرادخان از اندیشهٔ ظهور آن صاعقهٔ بی‌امان بیدار و از آغاز شام تاب‌آن هنگام دیده‌اش چون دیدهٔ ثوابت و سیار بود که یک تن از دنباله داران موکب زکی‌خان وارد گردید و خبر قضیهٔ ناگهانی را که در ایزدخواست بخواست ایزد وقوع یافته بود رسانید. در آن شب نور صبح ساطع و آفتاب مسرت از مشرق خاطر عالی مرادخان طالع و بشایر بهر جانب سایر و آن خبر سرور بخش خاطر آن قوم ترسان و خائف گشت. علی مرادخان جهان را بکام و همای دولت بدام خود دیده، اسباب حکمرانی فرو چید. اگرچه در ظاهر اظهار انقیاد بابوالفتح‌خان می‌نمود ولیکن در باطن در تدبیر خودسری و جویای سروری می‌بود، تا سرانجام یک چند روزگار بکام خود فیروز گردید. چنانکه عنقریب کیفیت آن بعنایت‌الملک السبحان رقم زد کلک نیکوبیان خواهد شد. بعد از واقعهٔ زکی‌خان بعلی مرادخان خبر رسید که ذوالفقار خان افشار جمی فراهم کرده و ملک‌گیلان را نیز بحیطهٔ ضبط درآورده، عنان جلادت و جلالت بسوی همدان و توابع قلمرو گشوده، آن نواحی رابکلی شوریده نموده است. تفصیل این اجمال آنکه: در ایام حیات نواب غفران مآب هدایت‌الله خان بیگلربیگی گیلان‌بیه پیش و بیه پس نظر علی‌خان شاهسون را که ولایت او دارالارشاد اردبیل و همسایهٔ گیلانست بعلت آثار عصیان نسبت بدولت جاویدان گرفته، در حبس داشت. در آن اوان اهالی گسگر و طوالش فتنه گر که با هدایت‌الله خان در باطن منافق بودند و بنیروی شفقت نواب غفران مآب خدمت او را می‌نمودند در آن وقت فرصت یافته، بجزیرهٔ انزلی که محبس نظرعلی خان بود شتافته، او را از قید رها و برخویشتن پیشوا کردند و در گسگر جمعیت و در مخالفت هدایت‌الله خان با یکدیگر بیعت نمودند. هدایت‌الله خان لشکری از سواره و پیاده و قراخان طالش را که نیز مدت مدید در حبس داشت اطلاق و

لشکر را باو داده، بمقابل نظرعلی خان و طوالش فرستادند. قراخان مزبور چون باهل غوغا نزدیک شد شیرازهٔ سپاه خود را از هم گسسته، بمخالفین پیوست. ازآنجاکه جمهور اهل گیلان نیز دشمن هدایت‌الله خان و در باطن مشارالیه را قاصد جان بودند طاقت توقف در رشت نیاورده، کوچ و بنهٔ خود را حمل سفاین بدریا فرستاد و خود با معدودی رو بجانب عراق نهاد و در آنحال ذوالفقارخان بقزوین مستولی گردیده و درآنحال آرمیده بود. هدایت‌الله خان را گرفته، روانهٔ خمسه نمود. نظر علی خان شاهسون نیز هم خلاص از قید را غنیمت شمرده، روی باردبیل و عزیمت بجانب طایفه و ایل خود آورد. طوایف اهالی گیلان هریک در جای خود آسوده، براحت چند روزی رضامند و خرسند بودند. ذوالفقارخان چون گیلان را خالی از صاحب دید یک دو نفر از رؤسای آن ولایت را اسم نیابت نهاده، جمله ولایت مزبور باو تعلق گرفت. چون علی‌مرادخان از کیفیت احوال ذوالفقارخان باخبر و آگاه از جمعیت آن سپاه و لشکر گشت، با گروهی انبوه از دارالسلطنهٔ اصفهان حرکت و بجانب قلمرو اعلای لوای جلالت و در توابع شراه تلاقی آن دو سپاه، مهچهٔ رایات عسکرین زیب بخش رخسار مهر و ماه و فراز خیمه و بارگاه باوج این نیلگون خرگاه رسیدوبهادران طرفین‌و دلاوران جانبین روی بخونریزی یک دیگر نهاده و بازو بسفک دماء هم گشودند. ذوالفقارخان خود با سیصد سوار جرار که از طوایف مختلفه یک یک را برگزیده و بعمل موسوم گردانیده بود کوششهای قوی کرده، لشکریان میمنه و میسرهٔ علی‌مراد خان شکست خورده، بوادی هزیمت شتافتند. علی مراد خان با سپاه قوی‌و گروه کردان بابان که باعانت آمده و در تیب طرح توقف داشتند برجا مانده، علی‌مرادخان از مرکز خویش و کردان از موقف خود حمله آورده و در آوردگاه پای ثبات افشردند. در آن وقت خداوردی خان بیگدلی که از اعوان ذوالفقارخان بود بگلولهٔ تفنگ از پای درافتاد و دست رد روی پس‌نهادند. ذوالفقارخان عنان ازمیدان‌گردانید که هم گریختگان‌دستهٔ خداوردی‌خانرا

که در عقب نشسته و رشتهٔ اتصال را گسسته بودند جمع آورده در جزو خود بدارد. لشکرهای آن از آن عطف عنان بهم برآمده، پریشانی بر سلک نظم ایشان راه یافت و هرکس عنان بر جانبی برتافت. ذوالفقارخان چندان که کوشش نمود که دفعهٔ دیگر اندک نظمی بسلک سپاه راه دهد ممکن نشد. لاعلاج پریشان و حیران با معدودی چند عنان بسوی خمسه گشود. با قلیل مردمی از اهل ولایت در قصبهٔ زنجان متوقف بود. سه روز و سه شب علی مرادخان در آنجا متوقف و بتألیف قلوب مخالف و مؤالف پرداخته، اسب باحضار هزیمت بردگان سپاه خویش روانه ساخت و از آنجا عنان عزیمت بصوب خمسه افراخت. چون بدو منزلی آنجا رسید هدایت‌الله خان با مردم زنجان ممهد گشت، با ذوالفقارخان بنای تخلف گذاشته، سر بشورش برآوردند و بدر سرای او هجوم کردند که او را دستگیر و درنزد علی مرادخان دست‌آویز عذر تقصیر سازند. ذوالفقارخان وحشت زده‌و حیران یک جانب سرای را رخنه کرده و اسبی بدست آورده، با دو سه نفر معدین خویش راه فرار در پیش گرفته، چون بتوابع خلخال رسید کسان محمد خان سعدادی خلخالی او را گرفته و بقید درآورده، در حالتی که علی مرادخان درزنجان فرمانده و حکمران بود بنظر او رسانیدند. پس با مرعلی مرادخان بقتل رسید و روزگارش باختتام رسید.

ذکر داستان بی‌دخلی نواب ابوالفتح‌خان در امور جهانداری و توجه این نور حدقهٔ دولت بجانب اصفهان

بر جرعه نوشان صهبای معانی و پیمانه‌کشان بادهٔ نکته‌دانی پوشیده نماناد که نواب ابوالفتح خان جوانی بود می‌گسار و باده پیما و مفتون کیف صهبا و شیفتهٔ نشائهٔ ساغر مینا، زمانی نبود که از کیف راح هوش ربا بیخود و مست و از تسلط اقداح عقل آزما رفته از دست نباشد. چنانکه پیوسته از پدر بزرگوار بجرم مستی صدمات عظیمه میخورد و همواره از والد ماجد نامدار بگناه می‌پرستی رنجها میبرد.

اکثر اوقات شرابش چوب پدر بود و گزلک باده‌اش ایذاء و طعن برادر و در ایام حکمرانی و هنگام جهانبانی که مخلی نبود و کسی او را از ساغر کشی مدام و سرخوشی صبح و شام ممنوع نمی‌نمود و شخصی نبود داد دل از مستی و کام جان از می‌پرستی می‌داد و لمحه‌ای ساغر کشی راح ریحانی و اقداح عمیق ارغوانی را از کف نمی‌نهاد. سروران حکمران و صاحب کشوران جهانبان گلهٔ خالق جهان را شبانند و متاع ناموس و کالای جان بندگان خالق انس و جان را پاسبان. شبان چون بمستی خفت گرگان قوی چنگال گله را می‌ربایند و پاسبان چون ترک هوشیاری گفت دزدان بدسگال بمتاع خانه و کالای کاشانه دست غارت می‌گشایند. کشور خدایان مسند آرا و فرمانفرمایان ملک خدا باید بیدار و هشیار و از احوال زیردستان خبردار باشند.

باده کشی اهل جهانرا خطاست خاصه کسی را که جهان پادشاست
کیفیت باده چو بی‌هوشی است مستی او چونکه فراموشی است
می کشی از شاه بود ناپسند زانکه نشاید شه ناهوشمند
صاحب کشور نسزد باده خوار خوش نبود شاه فراموش کار

البته کسی که زمانی هشیار و دمی خالی از خواب و خمار نیست اعتماد را نشاید و دوستی و دشمنی او دیگر بکار نیاید و از آن نوع سرمستی و ازین گونه می‌پرستی ظلمت‌ها در کار و فسادها در روزگار پدید آید. بالجمله چون در ایام شهریاری شب و روز آن حضرت بآن روش بپایان می‌رسانید، چندانکه عم بزرگوار او را ازین حرکات ناهنجار منع می‌فرمودند ممنوع نمی‌گردید و مظنه بود که عنقریب خللی در دولت زندیه پدید آید و فتنه‌ای از مکمن زمانه کمین گشاید که چارهٔ آن میسور و علاج آن مقدور نباشد و قطع نظر از آن آن جوان کم تجربه و خردسال بسعایت بعضی از اراذل و غمز بعضی بی‌خبران سفله خصال در قصد عم بزرگوار میبود، بعلت سستی رای و شراب فتنه زای از آن جناب مطمئن خاطر نمی‌توانست بود. نواب سپهر رکاب صلاح کار دولت و سعادت اهل مملکت و صلاح بندگان محافل

عزت و دولت را در آن دیدند که جنابش یک چند دخیل امور جهانداری و ناظم کارگاه شهریاری نبوده و در خلوت سرای زاویهٔ استراحت غنوده، احدی جرعهٔ شراب بشخص تمنایش ننموده، بلکه بتوفیق جبری ترک ساغر کشی او را عادت و فقدان شراب آن جناب را باعث سعادت گردد و در هوشیاری در امور عقلی اندک تفکر نموده، از نیک و بد زمانه آگاه و آن حالت او را موجب انتباه شود. علی‌الصباح که شهریار عالم آرای خورشید از اوج افق مشرق طالع گردیده، جهانبان کشور شب یعنی ماه عنبرین سلب را در خلوت انزوال مغرب نشاند نواب سپهر رکاب از در سرای ارگ ازیگران عز و شان پیاده گردیده، نواب جهانبانی را با برادرانش در میان سرای آورید، بتراضی دل و مایهٔ عنف محکوم بتوطن و توقف گردانیده، پس اسباب معیشت ایشانرا از هرباب بغیر از روحانی شراب و بجز از بادهٔ ناب مهیا نموده و خود با دولت در عمارتی که در درب ارگ احداث شده بود منزل و بدولت و اقبال بتمشیت مهام و انتظام امور طبقات انام بازوی اقتدار گشودند و این شهریار والاتبار که بتفضلات حضرت جبار زمان دولت همایونش تا زمان ابد پایدار بخواهش پدر بزرگوار بجهة تمشیت مهم عراق متوجه دارالسلطنهٔ اصفهان و خاک پای توتیا آسایش چون سرمهٔ صفاهانی نوربخش دیدهٔ اهل آن خطهٔ بهجت نشان گردیده. قاطبهٔ انام و جمهور خاص و عام یک مدت در سایهٔ سهی سروش از حرارت آفتاب تموز جهان سوز حوادث و نوائب که در آن اوان از انقلاب دوران شیوع داشت باستراحت آرمیدند. چون علی مرادخان با ازدحام تمام که در آن قضایا در موکبش اجتماع نموده بودند از اعمال خمسه و قصبهٔ زنجان متوجه دارالسلطنهٔ اصفهان گردید نزدیک رسید از آنجا که علامات عصیان و طغیان از ناصیهٔ احوالش ظهور تمام داشت و غرور جور و طبع برتری جوی او رعایت حقوق پدر و برادر نمی‌گذاشت در رکاب میمنت مآب این جهان بآن کشورستان و دوحهٔ حدیقهٔ شوکت و شان اندرین اوان جمعی چندان نبود صلاح در توجه جانب شیراز دیده، اما باقرخان

خراستکانی اصفهانی را که علی مرادخان لقب خانی و حکومت اصفهان داده بود مأمور بملازمت موکب سعادت کوکب فرمود، عنان جلالت بصوب خطهٔ دلنواز شیراز گشودند. چون اقصی مطالب از جمع این کتاب و علت غائی از تحریر این صحیفهٔ مستطاب تدوین وقایع دولت این خدیو کامیاب است و سایر وقایع بجهة انتظام این مدعا بالتبع نگاشته میشود و در ایراد آنها بسط کلی ضرورت ندارد، بسبب ایجاز بتحریر معظمات واقعات اکتفا نموده، انشاءالله درین نزدیکی قلم زیبارقم باقصی مطالب خود رسیده و بنگارش وقایع بدایع اوان این دولت جاوید مدت فایض گردیده، باظهار مفصل احوالات خواهد پرداخت و جمیع وقایع کلی و جزوی را بزبان فرخنده بیان معترض خواهد شد و علم فصاحت در میدان حکایت خواهد افراخت.

ذکر پریشانی اساس دولت علی مرادخان در دارالسلطنهٔ اصفهان بتقدیر خالق انس و جان و کیفیت آن

ابرش خوش خرام قلم و ادهم تیزگام کلک زیبا رقم در تحریر کیفیت و کم در فضای بهجت فضای این دفتر محترم بدین روش تیزگام و سبک قدم می‌گردد که: چون علی مرادخان وارد اصفهان و ترازندهٔ شوکت وشان گردید یک چند بتحمیلات زیاده از حد اعتدال و مطالبه و اخذ منال و مال و حوالهٔ وجوه کلیه برسم اسم نویس از رزاز و بقال و اهل آن ولایت مینو مثال بزیر بار صعب احتمال کشیده، از امتعه و نقود غیر معدود ساختگی لشکر نامحدود تدارک افواج و جنود نمود. بعد از آنکه چندی توقف کرد صید مرادخان ولد خدامرادخان زند عم‌زادهٔ خود را لشکری انبوه داده، بجانب فارس فرستاد. محمد طاهرخان خاله‌زادهٔ خود را که مأمور بکوه کیلویه کرده و در آن حدود بود باعانت صید مرادخان فرمان داد که هرگاه و هرجا که بجهة ایشان میسر و امکان داشته باشد عنان جلادت گشایند و سرداران سپاه افزون از حد و مر از صد مره تا بمنزل کوشک زر که نخستین منزل سر حد فارسست بطریق جلادت پیموده، در آن سرزمین سنگری مطمئن بسته،

باستحکام تمام نشستند . نواب سپهر رکاب حسن خان ولد خود را با لشکری با شکوه بمقابل آن گروه، علی‌نقی خان پسر دیگر را که به دارالعباد یزد رفته بود در آنجا اقامت داشت نیز مقرر فرمودند که بحسن خان پیوسته، سر راه بر سرداران علی مرادخان بسته، بمجادله قیام نمایند . حسب‌الفرمان قضا تمکین آن دو برادر با یکدیگر قرین، در همان کوشک زر و توابع آن سرزمین تلاقی آن دو دریای کین و تقابل دو کوه متین اتفاق افتاده و دلیران دو جانب غازی و دلاوران مقابل و محاذی از دو سو در تک و پو برآمدند و بازار شمشیر و خنجر گرم و تیغ و تیر در خون ریزی بی‌آزرم شد . در آن دار و گیر شکست بر لشکر علی مرادخان و هزیمت بر آن سپاه گران افتاد، سر بصحرای هزیمت و بجانب اصفهان روی عزیمت نهادند . علی مرادخان را از ظهور این امر ناملایم دریای سخط وغضب متلاطم و سپاه غیظ و خشم او در عرصهٔ طبیعت متهاجم و بنزد دلیران در کنار میدان عازم و خود بتوجه صوب فارس جازم شد . پس با طنطنهٔ تمام و دبدبهٔ مالاکلام بر زین فلک تمکین جواد گردون خرام برنشسته و سپاه سپهر دستگاه در دنبال رایات سیل روان جدول سبیل گشته، روی بباغ سعادت آباد آوردند . در آن عمارت مینو منزلت منزل کرده وجزایرچیان لشکرکه درمرتبهٔ هفت وهشت هزار نفر بودند از اهالی توابع عراق با یکدیگر اتفاق، با علی‌مرادخان ترک وفا و وفاق کرده و فتیلها را سوزان و بهیئت اتفاقی بسوی اماکن و اوطان خود زاری کنان روی آوردند . آن معنی بسیار بدلیران سپاه و معسکر اثر کرده و هر دسته بر اسبان تیزرو سوار و راه‌پیمای همان هنجار و هریک متوجه شهر و دیار خود گشتند . علی مرادخان ازین معنی حیران گردیده، او نیز با معدودی از غلامان و بقایای سپاهیان عنان بجانب قلمرو دشت همدان گردانید . چون این واقعهٔ تفرقه جنود علی مرادخان انتشار یافت حسن خان مراجعت بشیراز، بخدمت پدر فرخنده سیر سرافراز، علینقی‌خان بجانب دارالسلطنهٔ اصفهان شتافت . درآن خطهٔ غیرت‌بخش خلد و جنت اساس عیش و عشرت فرو چید، در محفل طرب بساط لهو

و لعب گسترید . از کار علی‌مرادخان بکلی غافل گردیده ، بمجرد ورود باصفهان علی مرادخان را که بجز معدودی سپاه او را همراه نبود و اگر تعاقب او می‌نمود البته برو منصور و یکباره قلع مواد اینهمه شر و شور که بالاخره ازو ظهور نموده می‌کرد و کار بجائی نمی‌رسید که خود و پدر والاگهر و برادران و آن چنان دولت از شیران ناسپاس حق ناشناس بزوال رسد و سرانجام آن بقیل و قال کشد . مختصر سخن : علی مراد خان یک چند در بلدهٔ همدان نشیمن و تألیف قلوب دوست و دشمن کرد و بعد از اندک خودسازی دیگر باره آغاز ترک‌تازی ، رو بجانب دارالسلطنهٔ اصفهان و رای بچارهٔ کار علینقی خان آورد . علینقی خان نیز بعد از اطلاع بر کیفیت جمعیت و توجه او با جمعیتی که داشت رایات نهضت باستقبال علی مرادخان افراشت و چون دو سه منزل بپای جلادت در نوردید آن دو کوه خارا و دو دریای پر پهنا با هم تلاقی کرده ، کار بخون ریزی و امر بستیز و آویز انجامید . در اندک زمانی خونها ریخته و سرها بفتراکها آویخته و عنانهای تکاوران گسیخته و گرد های بلا در میدان هیجا انگیخته ، خاکها بر فرقها بیخته ، لشکر علینقی‌خان از صفحهٔ میدان گریخته شد . علینقی خان با حالی پریشان عازم شیراز ، و علی مرادخان مجدداً " با جلال و اعزاز متوجه اصفهان و در آن خطهٔ بهجت نشان بر گردن کشان سرافراز و حکمران شد .

ذکر موکب علی مرادخان از دارالسلطنه اصفهان بجانب شیراز جنت طراز بتقدیر خدای بنده نواز

خامهٔ عنبرین شمامه و کلک بلاغت ختامه در تقریر این داستان بدین شیوه رطب‌اللسان می‌گردد که : چون لشکرهای عراق از ایلات و جزایری و غیر ذلک گروهی انبوه بعلی مرادخان پیوسته و از خدمت گزاری درعهد ثبات قدم بستند مشارالیه از آن ازدحام کلاه گوشهٔ غرور باوج چرخ نیل فام رسانید . طمع تسخیر و تصرف الکای فارس او را شیفته گردانید . نخستین مرادخان زند هزاره را که مردی دلیر و جوانی صاحب تدبیر بود بمحل آباده که در وسط مسافت میانهٔ اصفهان

و شیراز واقعست فرستاده، گروهی از لشکریان موکب را بمتابعت و مراقبت مشارالیه فرمان‌داده و خود نیز با گروهی انبوه که دشت و کوه از هجوم ایشان بستوه بود از اصفهان اعلای اعلام شوکت و شان و متوجه صوب چهارمحال، در چمن گندمان نصب خیام فلک تمثال نمود. چون مرادخان مزبور معروض آن سپهدار پر غرور گردانیده بوده که نواب سپهر رکاب تقی‌خان ولد خود را با لشکری آراسته مشحون بانواع تجمل و خواسته بصوب آباده فرستاده، علی مرادخان اکبرخان ولد زکی خان را که در آن اوان از شیراز بطریق فرار و استخلاص بملازمت او اختصاص یافته بود باعانت مرادخان مأمور بآباده نموده، چون اکبر خان بمحل مزبور رسید تقی خان از لشکر مرادخان شکست یافته، بطرف شیراز عنان تافته بود. اکبر خان در آباده توقف نکرده، بتعجیل تمام رو بجانب شیراز آورده و حقیقت حرکت خود را بعلی مرادخان اعلام کرده، علی مرادخان نیز از عقب محرک لشکر فولاد قبای آهن سلب و از اندیشه انجام کارها با هزار تاب و تب بصوب شیراز عنان گشای ادهم و اشهب و منزل خسرو شیرین را بجهة مقر موکب عز و تمکین منتخب نمود. در منزل مذکور خبر رسید که اکبر خان تا بلوک ایذج و قریهٔ شهرک روی تهور آورده و نواب سپهر رکاب حسن خان ولد دیگر را با لشکری گران و سپاهی بی کران از شهر شیراز بیرون و شورش افکن کوه و هامون کردند. علی مرادخان از اندیشهٔ آنکه اکبر خان طاقت مصادمت آن سپاه‌گران را نیاورد برسم راه نوردان صبا و دبور از خسرو شیرین مرحله پیمای آن راه دور و دراز و از بلوک بیضا شش فرسنگی شیراز در برابر اردوی حسن خان رافع الویه و اعلام مؤسس اساس انبوهی احشام گردید، حسن خان بمحض ظهور طلیعهٔ علی مرادخان منهزم گردید. سلک جمعیتش از یکدیگر پاشیده و راه مراجعت در نوردید. مخفی نماناد که نواب سپهر رکاب را جمعی از اولاد ذکور بودند: این سهی سرو حدیقهٔ دولت و نور حدقهٔ جلالت اکبر اولاد

آن جناب و آبروی آن دودمان سعادت انتساب و مهد علیا والدهٔ مکرمهٔ ایشان همشیرهٔ قدسیهٔ جناب زکی خانست ، سه پسر دیگر از یک مادر ، والدهٔ آنها از اهالی خضر که ناحیه‌ایست در گرمسیرات فارس بود . اکبر آن سه نفر تقی خان و اوسط علینقی خان و اصغر حسن خان ، بغایت نا خلف و با وجود آن شرف که اخلاف نواب سپهر رکاب باشند دولت آن حضرت بعلت ناخلفی و نا اهل بودن آن سه برادر با نام نیکو که سالهای دراز اندوخته بودند زمان را از یاد رفت . ایشان را خالوئی بود رفتارش ناهنجار ، بالواط و اراذل متصف بناخوش ترین صفات و خصال و اوضاع آن سه برادر مصدوقهٔ "ولدالحال یشبه بالخال" .
این گلین سرا بوستان شهریاری و خسروی و تازه گل گلستان صوری و معنوی در ایام حیات عم نامدار و پدر بزرگوار از نا اهلی و ناسزائی و بیهوده کاری و هرزه درائی آن سه برادر از دولت پدر و نعمت والد نامور قطع طمع و صرف نظر فرموده ، در سرای دیگر بدولت و سعادت در ظل حمایت عم عالی قدر آسوده بودند . چندان که پدر والاگهر وسایط برانگیختند از غایت آزردگی خاطر فیض مظاهر و نهایت کدورت باطن و ظاهر مفید نیفتاد و آن حضرت بدولت پدر نامور دیدهٔ التفات نگشودند . تا در آن زمان که علی مرادخان در الکای فارس نزول نمود آن حضرت از آزردگی خاطر خطیر و حیله و کید علی مرادخان صاحب تزویر باو پیوسته ، عهد موافقت با برادران می‌بستند . چنانکه مفصل آن درین عنوان رقم پذیر و نگاشتهٔ قلم فصاحت صریر و نقض عهد علی مرادخان حیرت بخش عاقلان بصیر خواهد شد .

بیان اتفاق این جهانبان کشورستان با علی‌مرادخان و سایر وقایع آن زمان

بلبل خوش دستان بستان خامه و طوطی شیرین زبان کلک عنبرین شمامه در سرا بوستان ورق و شکرستان این مبارک نسق بدین ترانه گذرانندهٔ فسانه می‌گردد که : چون بنحو مسطور از فضای خوش هوای

بلوک بیضا حسن خان روی گردان شد رایات علی مرادخان بطریق
قرین الشرف شیراز در اهتزاز و طایر شوقش در هوای تصرف آن ملک
دلنواز بپرواز آمده، وارد خارج شهر و در مقدم قریهٔ موسوم بکشن
یک فرسخی قلعه بار نزول گشاده، بنای توقف نهاد و سنگری متین که
در معنی قلعه‌ای بود حصین بسته، بتشویش خاطر و تزلزل باطن و ظاهر
بنشست، زیرا که قلعهٔ شیراز نه چنان حصاریست که باستظهار بال طایران
فلک پرواز وهم و خیال که فراز نه آسمان حصار آشیان پست ترین آشیان
ایشانست بر مشرفات آن توان رسید و بسلم فکر و اندیشه که اوج گردون
نخستین پلهٔ آنست فراز خاک ریزش را توان پیمود. از صدمهٔ تیشهٔ
حفاران خندقش پشت سمک ناسور و از شعلهٔ آتش حارسان بروجش
چراغ سماک بی‌نور، غرفاتش با فلک زحل ردیف و شرفاتش با چراغ
اطلس الیف. بسیاری لشکر و افزونی حشم و حشر در درون قلعه زیاده
از آن که عارض ادراک را شمار آن مقدور و محاسب عقل دراک را
حصر آن میسور تواند بود. بعد از نزول بسنگر کشن هر روز فوجی
از شیران جنگ جوی و پلنگان تند خوی از درون شهر چون شیران
آجام و پلنگان کنام بیرون تاختـه و بطرفة العینی لشکر بیرونی را
فوجی کثیر چون نخجیر بخاک و خون انداخته، مراجعت مینمودند
و روز دیگر بهمین طریق راه پیموده، دست بپیکار و پای برفتار صبا
و دبور میگشودند. چون درین اوان این جهانبان اقلیم گیر کشورستان
بخواهش پدر فرخنده سیر بجهة انتظام کوه‌کیلویه در بلدهٔ بهبهان آرایش
بخش مسند شوکت و شان بودند گروهی انبوه سپاه پلنگ جنگ و نهنگ
آهنگ در خدمت آن حضرت اقتباس انوار سعادت مینمودند. علی مراد
خان از شبیخون این شاهباز همایون مطمئن و مأمون نبود. لاجرم
دکان افسونگری باز و فسون ساحری آغاز بنیاد حیله وری از طمع
فسون ساز نموده و راه کید و مکر را در فضای رسایل بقدم قلم تحریر
پرداز پیموده. بخدمت آن سرلوحهٔ کتاب کمال و فهرست دفتر جاه و
جلال شرحی بنگاشت و در طی آن معروض داشت که: این نیازمندان

داور ارجمند هر دو فرزند یک مادر، از جانب مادر با هم یاور و خیرخواه و نیک اندیش یکدیگریم. غایتش آنکه آن حضرت را برادران دیگر می‌باشند ناسازگار و ناخوش اطوار، خداوند خصایل ناپسندیده و صاحب شمایل نکوهیده، آن حضرت از سوء صفات ایشان از پدر والاگهر دامن کشیده و از خباثت ذات آنان از دولت والا ناهموار بگزلک انزجار و بمقراض انقطاع پیوند ارتصاد بریده، بالجمله ازیشان به غایت منزجر و بکلی آزرده خاطرند. اگر بهمت بلند با این نیازمند سازگار و بهنجار برادری برفتار آیند، در اجرای امری که در پیشست برادر خویش را مددگاری و این محب خیراندیش را یاری نمایند بعد از حصول فیروزی بمقصود و بعنایت‌الله الملک المعبود کشور فارس و ملک عراق که در حقیقت آن نور دیدهٔ آفاق هردو را وارث باستحقاق میباشند در میان ما دو برادر باشتراک و گواه بدین مواضعه یزدان پاک و شاهد برین معامله خالق عناصر و افلاک میباشد. از آندو مملکت هریک را که آن حضرت اختیار نمایند بخاصهٔ سرکار خویش برادرند و آن دیگر را باین برادر صداقت کیش واگذارند. پدر والاگهر که این ذرهٔ احقر نیز پرورده و تربیت یافتهٔ دست مرحمت اوست مشخصست که بجز مطاع و منقاد نخواهد بود و از هیچیک از لوازم تبجیل و تعظیم و مراسم توقیر و تکریم ایشان که برین بندگان واجب عینیست خودداری نخواهیم نمود. برادران در تحت حکم وفرمان آن حضرت خواهند بود که بطریق که خواهند ایشانرا بدارند و بهر نحو که صلاح دانند با آنها بسر آرند. این نیازمند را با برادران آن حضرت بهیچوجه کاری و با اخلاف نواب سپهر رکاب هیچگونه شماری نیست. چون رسل و رسایل علی‌مرادخان بتوالی رسیده و افسونگری آن جادو زبان بتواتر انجامید و باین شروط موافق مضبوط و عهد بایمان غلاظ مربوط از جانب او صادر گردید بنا بر جهات مذکورهٔ سابق حضرت جهانبان کشورستان بمراقبت و ملاقات او رضا داده و بانواع لشکر و طبقات حشم و حشر و اسباب دولت و اثاثهٔ عظمت بجانب اردوی او عنان سعادت گشادند و مبلغهای خطیر از نقود

و نفایس برسم یادبود و طریق ره آورد در نزد او بر طبق مردی و
انسانیت نهادند. آن دوست شیاد مکار و آن برادر پر فن و فسونگار
غایت بشاشت و نهایت مسرت از ملاقات آن دوحهٔ ریاض فیاض دولت
ابراز و اظهار کرده، شرایط ساحری و نهایت افسونگری که او را ضرور
و در کار بود بظهور آورد. بر عقلای زمان و خردمندان خرده دان
مخفی و مستور نیست که التفات این مهر منیر سپهر سروری و اتفاق
این ماه تابان آسمان برتری در چنین وقتی علی مرادخان را چقدر موجب
ازدیاد قدرت و آن ناحق شناس پریشان حواس را در چنان هنگامی
چه مایه باعث اعتلای پایه و منزلت گردید. باین ترتیب بمنتهای آمال
که میسر شدن آن در نظر عاقلان بغایت دشوار می‌نمود بآسانی رسید.
بالاخره از راه حق ناشناسی حقوق آن حضرت را از خاطر برده و پیشهٔ
غدر و خلاف عهد را پیش آورده، سزای عمل او را بکنار و حق
بحق دار رسید.

ذکر چگونگی سلطنت علی مرادخان و وقایع آن
ایام محنت انجام غم آغاز

فاتح ابواب تواریخ و سیر یعنی کلک معنی پرور افسانه پرداز این
خبر می‌گردد که: چون توقف علی مرادخان در خارج قلعه و سنگر
کشن بطول انجامید و زمان محاصرهٔ و نزدیک بیک سال کشید در آن
مدت روزی نبود که دلیران قلعه دار و بهادران درون حصار از قلعه
پای دلاوری بیرون و قدم مردانگی بوسعت گاه صحرا و هامون نگذارند
و بهر حمله جمعی کثیر از سپاه بیرون را عرصهٔ تیغ بی دریغ ندارند.
علینقی خان که قبل از وقوع آن واقعه بفرمان نواب جوزا رکاب و
حکم پدر والا جناب بجانب کرمان شتافته بود در آن ایام مراجعت و
شبانگاهان با جمعی همراهان خود را بدرون قلعه رسانیده، بهر تقدیر
نوایر بلا هر روزه بذروهٔ فلک اعلا اوج گیر و اراضی اطراف شهر از
خون جوانان و پیر عجین و غیرت آبگیر و رشک غدیر و از شرار توپ
و تفنگ خرمن سپهر مینا رنگ پر نور و از تراکم دود و تهاجم غبار
خورشید جهان سوز و مهر عالم افروز بی‌نور بود. تسلط علی مرادخان

بلکه استیلای قیصر و خاقان بآن حصار فلک شان در نظر خردمندان از بابت محالات و از مقولهٔ خوارق عادات می‌نمود. زیرا که نه سکان حصار بی‌قوت و نه لشکر خون خوار قلعه دار بی قوت بودند و در آخر حال که اختر مقیم و بال شد جماعت باجلان و مافی درون حصار و چاکران نواب گیتی مدار با علی مرادخان در جزو سازگار و او را بدست دادن قلعهٔ استوار خرم و خرسند و امیدوار گردانیده، سحرگاهان که قلعه گشای فالق‌الاصباح بیرق حریر سفید صبح صادق را بر فراز دروازه‌های افق شهر مشرق در پای کرد طوایف مذکوره که دروازه‌ها را متصرف بودند یگران رایشان از طریق خدمت نواب سپهر رکاب منصرف گردیده و آوازهای بلند بدعوت اکبرخان که در آن حوالی پیشوای سنگر بود گشادند. اکبرخان از استماع آن آوازه بسرعت بی‌اندازه خویشتن را بدروازه رساند. دری مشهور بدروازهٔ باغ شاه را بحیطهٔ ضبط درآورد. علینقی‌خان بمجرد اطلاع با معدودی از غلامان بر آن قوم تاخته، قریب بآن بود که دروازهٔ شهر را استرداد ساخته، مجدداً" استحکام دهد که خبر رسید از دروازه شاه داعی‌الله نیز فوجی دخول نموده، آن دروازه رانیز گشوده، علینقی خان از پیشرفت کار مأیوس، از نیرنگ چرخ فسون‌گار قرین افسوس گشته، متوجه درون ارگ و بامر پدر والاگهر دروب را بسته، بانتظار حکم قضا نشستند، تقی خان که در خانه و سرای مسکن خود باطمینان قرابت قدیم بدروازه نزد اکبرخان رفته، آن مردود بدست خود تیغی بر آن جوان بیچاره فرود آوردو او را شهید کرده، نواب سپهر رکاب که بقاعدهٔ روزگار و طریقهٔ آئین مردم حق گزار مظنهٔ هیچ گونه سوءرفتار بعلی مرادخان نداشت از در مصالحه درآمدند و مشارالیه نیز آن حضرت را بایمان و پیمان موءکد مطمئن کرده و از ارگ بیرون آمده، در باغی که در جنب ارگ احداثی نواب غفران مآب و مدفن آن جناب بود نزول فرمودند. در ساعت اکبرخان بامر علی‌مرادخان از قفای ایشان درآمده، دیدهٔ دریده را از همگی حقوق و نعمت چندین سالهٔ آن حضرت پوشیده، جهان بین آن نور دیدهٔ جهانیان را بگزلک بی

شرمی و نیشتر بی‌آزرمی کور و چراغ بینائی آن چشم را که پیوسته پرتو التفات بحال آن کافر نعمتان انداخته بود بی‌نور نمودند، با علینقی خان نیز راه همین معامله پیمودند. حسن خان نیز در ایام حصاربندی باجل طبیعی درگذشت، از جفای آن بیوفا خلاص گشته بود. نواب سپهر رکاب بعد از دو روز برین سراچهٔ غم‌آباد و این تنگنای پر فساد دست بیزاری افشانده، همای همایون روح پر فتوح را ازین تنگ قفس و این خرابهٔ پرخار و خس رهانیدند. در السنه مذکور شد که از حمیت طبع غیرتناک بمشت تریاک خود را هلاک و آن جان پاک بآن واسطه ازین تیره مغاک بسوی نزهت سرای افلاک بال پرواز گشودند و در فضای قدس توطن نموده، علینقی‌خان نیز بعد از تضییع نطع چشم بخنجر جفا بسوی دیار فنا راه پیما و دو برادر دیگر را بعیوب عمی مبتلا ساخته، علی مرادخان را از خلاف عهد و میثاق که بدان خدیو آفاق نموده بود و حق ناشناسی نعمتی که در تمام عمر او از خوان مکرمت وسفرهٔ عاطفت آن دودمان عالی شان باورسیده بود بزودی بسزای عمل گرفتار و گرفتار خسران بوار و در بند وخامت سرانجام روزگار گردید. این بدنامی او را تا روز قیامت حاصل و ذکر صفت ناستوده‌اش تا قیام ساعت اهل عالم را نقل محفل شد. بعد از واقعات از اکبرخان نیز نامطمئن گردیده، روزی در خلوت بغفلت او را گرفته، جهان بین او را نیز از بینائی عاطل و پس از یک دو روز آن صید زبون گشته را بتیغ ستم بسمل نمود و دست جفاداری بر اهل شیراز گشود. بیست هزارتومان نقد از بیچاره و بی‌نوا و ناتوان و توانا اخذ کرده، آن مردم فقیر بی‌جرم و تقصیر را بقید انواع شکنج بتعذیب درآورده، بعد از آن کافر نعمتی که شیوهٔ دیرین و شیوه و آئین آن بی‌پیمان بی‌دین بود ظهور دیگر کرده، از شعلهٔ خرمن سوز خوی غریده جوی خویش تجلی دیگر آورده، نور حدقهٔ بینائی جهانبانی ابوالفتح خان‌ودو برادر و برادران آن مرغ خراب آشیان را هم ببلای عمی گرفتار و بدرد بی‌بصری خاطر آزردهٔ آنها را هزار آزار کرده، کوچ و بنهٔ خود و پردگیان حریم عز و شان این جهانبان اقلیم ستان و کسان و متعلقان

جمیع اعزه و اعیان الکای فارس و خانواری خوانین و سرکردگان و قاطبهٔ ایلات را از ذکور و اناث و خدم و حشم و جمیع اثاثهٔ دولت نواب غفران مآب را که در مدت ابتداد آن دولت در شیراز جمع آمده بود برداشته، روی بدارالسلطنهٔ اصفهان گذاشته، صید مرادخان عم‌زاده خود را که در حرکت بصوب فارس حکومت دارالسلطنه داده بود طلب کرده، حکومت شیراز و ضبط و نسق آن ملک خلد انباز را بقبضهٔ تصرف او درآورد.

بیان بقیهٔ احوال علی‌مرادخان بعد از نزول او بدارالسلطنهٔ اصفهان و کیفیت و گزارش آن

بر واقفان رموز دانائی و دانایان مواقف عبارت آرائی پوشیده نماناد که: علی مرادخان بعد از ورود اصفهان و نزول بآن ملک غیرت خلد و جنان بساط می‌گساری و سفرهٔ باده‌خواری گسترده و رسم جرعه نوشی و شیوهٔ پیمانه کشی را از حد متعارف فزون کرده، قاعدهٔ تازه را مؤسس اساس و کیفیت شرابش همیشه بسرحد نقل حواس بود. کار باده خواریش از رطل و پیمانه بخم و خم خانه رسیده، غذای روزش راح ریحانی و طعام شبش عقیق رمانی گردیده، از غایت ولوع صاف و درد در نظرش یکی و دریاها در چشمش اندکی می‌نمود و مکرر او را از محفل دیوان چون سبوی باده بدوش و بکرات از بارگاه عزوشان از نشانهٔ می بی‌هوش می‌بردند. مردمانی که مشاغل عظیمهٔ سلطنت برای و روی ایشان تمشیت پذیر و مهام کلیهٔ مملکت بید قدرت آنها صورت گیر بود بجهة دوام اقتدار و تشویش سلب اختیار خود او را بشراب مدام تحریص و بمستی صبح و شام تخصیص می‌نمودند، که دخل و تصرفشان در کلیهٔ امور بی‌مانع و مداخل باشد و منافع بی‌مشارکت صاحب دولت بایشان واقع شود، تا از افراط شراب و تفریط خورد و خواب آن بی‌نوا بامراض مهلکه مبتلا و بسعی خودپرستی آن بندگان صدرنشین ایوان فنا گشت، چنانکه مفصل آن نگاشتهٔ کلک در افشان و زبان زدخامهٔ شیرین زبان خواهد شد. مختصر سخن: بعد از آنکه علی مرادخان با دوست و دشمن بکام خاطر خویشتن عمل

نمود ، ازین جهانبان دشمن شکن بغایت مخوف و پیوسته همتش بحراست آن حضرت مصروف بود ، روزبروز اندیشه‌اش در تزاید و اطمینان از ضمیر وحشت پذیرش تباعد می‌نمود . این بحر مواج بجهة تسکین خاطر آن سست مزاج سیصد چهارصد نفر غلامان خاصهٔ خود را اخراج و بمعدودی عملهٔ خدمت گار رفع احتیاج فرمودند . آن هم موجب آرامش و باعث آسایش او نگردیده ، هم چنان مشوش و ضمیرش از اندیشه پر آتش بود . مرتبه‌ای که یکی از نجبای شیراز که در لباس درویشی و از غایت صافی ضمیری با صغیر و کبیر در نیک اندیشی و در نظر همتش شاه را با گدا خویشی و برسم منادمت در خدمت آن خدیو کشور سعادت بسر می‌برد ، بمحض اینکه با اهل فارس بسبب شراکت موطن ترددی می‌کرد و باین و آن روزی بمصاحبت بسر می‌برد از اندیشهٔ آنکه مبادا ارتباط آنها را بآن حضرت باعث و بآن علت فتنه حادث شود و هلاک او را باعث گردد او را خواهی نخواهی بمسافرت تکلیف و از توقف اصفهان تخویف و بضرورت روان نمودند . چون استیلای اندیشه بخاطر توهم پیشه‌اش بسرحد افراط رسید و پیشنهاد ضمیر صلاح اندیشش گردید که آن حضرت را بسفری مأمور و از قرب ایلات و اخلاص کیشان دودمان عالی درجات دور نمایند . لهذا فوجی از لشکر را که معتمد می‌دانستند مأمور بملازمت موکب سعادت کوکب نموده ، این خدیو کشور جلال را مکلف بسفر کردستان اردلان و تنظیم آن عرصهٔ وسیع البنیان ساختند . در ساعتی میمون و در زمانی بمبارکی مشحون فراشان ستبر بازوی قوی پشت و خیامان محکم پنجهٔ درشت انگشت خیمهای سپهر مثال و سراپردهای فلک تمثال بفضای هامون بر پای کردند و ملتزمان موکب نصرة کوکب در رکاب سعادت انتساب روی توجه بجانب مقصود آوردند . چون یک مدت اراضی سنندج مقر اردوی ملایک مخرج شد یک باره ضمبر علی مرادخان بهراس و خاطر صلاح اندیشش بوسواس افتاده ، دوری آن حضرت بر دل سوداء منزلشان بار اندیشه نهاده ، خواهشمند مراجعت موکب مسعود گردیدند . چون دارالسلطنهٔ اصفهان از نور شمع

حضور خورشید گیتی فروز فروغ دولت در دست سعادت گرفت و یک چند ساعت آن ولایت از مقدم سعادت توأم و رونق گلزار ارم پذیرفت مرة بعد اخری وحشت بر خاطرشان غالب و مسافری آن حضرت را مجددا" طالب و مواکب ظفر کواکب دیگرباره راه نورد آن جانب گشت. مجملا" : نگاهبانی حفظ الهی و سرداری لطف حافظ ماه تاماهی آن حضرت را از شر آن شاه کشور بدخواهی محافظت فرمود و از فیض فضل خویش این خدیومعدلت کیش را زیب بخش مسند جهانبانی و یمن افزای چهار بالش کشورستانی نمود.

بیان احوال آقا محمدخان قاجار و چگونگی استیلای او بالکای مازندران و چگونگی آن

دارای دارالمرز صحیفهٔ ورق یعنی کلک گوهر سلک چگونگی این حکایت را با شرف عبارات بفرح آباد این دفتر فرخنده سیر ساری می‌گرداند که: آقا محمد خان قاجار ولد اکبر محمد حسن خان و سه چهار نفر برادران او در دارالعلم شیراز سعادت طراز شرف اندوز خدمت نواب غفران مآب بوده، بلوازم خدمت اقدام می‌نمودند، در روزی که قضیهٔ هایلهٔ آن جناب وقوع یافت و روح پر فتوح آن امیدگاه شیخ و شاب ازین عالم خراب روی همت برتافت از اتفاقات آقا محمد خان از شیراز بیرون و بشکار بسوی هامون رفته، بتماشای کوه و در و دشت و متوجه گلگشت بود. چون خبر وحشت اثر را مسموع داشت خلاصی خویش را از آن ورطه غنیمت پنداشته، رایت عزیمت بجانب استراباد و مازندران که موطن اصلی ایشانست برافراشت وبسرعت برق خاطف و تعجیل ریح عاصف طی مراحل و مواقف نموده، چون بمحل ورامین و ساوجبلاغ ری رسید اکراد اینانلو را که بامر نواب غفران مآب مغفرت انتساب در آنجا توقف و توطن داشتند بمواعید ملک و مال و نوید جاه و جلال با خود برداشته، روی بمازندران گذاشت. مردم مازندران و اهل آن عرصهٔ بهشت نشان که در آن اوان واقعهٔ هایله را شنیده، بی‌صاحب گردیده بودند، سرداری آقا محمد خان را قبول و

مهدی خان ولد محمد خان دادو سوادکوهی حاکم آنها با جمهور
برایا خویشتن را بخدمتش مشغول نمودند . مشارالیه‌در آن ولایت بقدر
حال استعدادی بهم رسانید . استراباد و سمنان و دامغان را نیز که در
جوار آن ملک و دیارست مضبوط گردانید . علی مراد خان یکدفعه
امیرگونه خان افشار را که در رکاب سعادت انتساب این خدیو کامیاب
از شیراز باصفهان آمده ، در حال مراجعت آن حضرت از راه خباثت
جبلت و فساد طینت ترک ملازمت رکاب با سعادت نموده ، طریق خدمت
علی مرادخان را پیموده ، چون مشارالیه مردی بود بشرارت معروف
و بفساد حال موصوف علی مرادخان بتصور اینکه او را بکاری مشغول
سازد که بلکه صحیفهٔ هستی را از غبار وجودش بپردازد نام سرداری
مازندران را و حرب آقا محمد خان را باو نهاده و بعضی لشکرهای
ری و قزوین را بمتابعت او فرمان داده روانه نمود . مومی‌الیه بتوابع
ری و قزوین شتافته و قلیل جمعیتی را تار و پود بهم بافته ، عطف عنان
بجانب مازندران نمود ، تا نواحی آمل راه جلادت پیموده ، در آنجا
او را با آقا محمدخان تلاقی و شکست بر مشارالیه افتاده ، یکنفر ولدش
که جوانی نیکو پسری خوبرو بود در آن قضیه روی بدارالسلام بقا
نهاد . امیرگونه خان شکسته و پریشان وارد قزوین و چندی گوشه نشین
و بالاخره در حالی که در اصفهان بطریق بیان قلم شیرن زبان جزایریان
موجب پریشانی دولت علی مرادخان شدند فرصت‌کرده‌و شرارت ضمیر
را بظهور آورده ، قلیل سواره و پیاده از افشاران طارم طایفهٔ خود را
جمع‌آوری و روی طمع بجانب گیلان آوردند . هدایت‌الله خان در
هنگامی که بعلت خروج اهل ولایت بغایت محتاج بتقویت بود مشارالیه را
استقبال و در چهارفرسنگی رشت انصار هدایت‌الله خان در جنگل و
آن ناحیهٔ پروحل مشارالیه را محیط گردیده ، دستگیرش کردند و با قبح
وجهی ببلدهٔ رشت آوردند . بعد از اندک زمانی بیمار و بمرض گرفتار
گشته ، باجل موعود یا بدوای جان فرسود درگذشت . آقا محمد خان
یک دو نوبت از مازندران پای بیرون نهاده ، بسوی ری عنان گشاده ،

محمد طاهر خان خاله زادهٔ علی مرادخان که مأمور توقف طهران بود محصور و کاری از پیش نبرده، یکدفعه از طهران در گذشته، در نواحی همدان با شاه مراد خان زند و مرادخان زند هزاره که بحکم علی مرادخان سردار و در آن دیار رایت افراز عرصهٔ اقتدار بودند او را تلاقی افتاده و سرداران مزبور را شکست داده، پای رجعت بسوی ولایت خود گشوده، مختصر کلام: بعد از معاودت علی مرادخان از سفر فارس چون مدت دو سال در دارالسلطنهٔ اصفهان محفل آرای ایوان جلالت گشته، ماهیچهٔ اقبالش از اوج مهر و ماه درگذشت و صاحب دیوان قضا طغرای غرای کشور خدائی را بنام او نوشت. لشکرش از مور و ملخ افزون و سپاهش از ریک هامون و هوس دارائی و هوای گیتی گشائی در خاطرش مکنون شد. نخستین بفکر کار و خیال دیار آقا محمدخان افتاده، شیخ ویس خان ولد اکبرش را، که طفلی بود در وادی زندگانی مرحله نورد و در اواسط عشر ثانی، مرتبهٔ سرداری و سپاه سالاری داده، محمد طاهرخان را با وجود قواد و رؤس افراد که زیاده از هشت هزار سپاهی باستعداد بود، سلب و سلاح جملگی از آهن و فولاد مأمور بهمراهی اوروان، لشکر آتش خوی جنگجوی بسوی مازندران، چون خیل شیران گرم پوی شدند. علی مرادخان بنفس خویش نیز بجهة استظهار سپاه مزبور و پشت گرمی لشکر مذکور بادبدبهٔ خاقانی و کوکبهٔ فغفوری و لشکری جمله پیل توان وشیرزور از دارالسلطنهٔ اصفهان رافع رایات نخوت و غرور، سر طوق لوایش زیب رخسار ماه و هور گردید و چون بلدهٔ طهران مازندران را در جوار و آن خطهٔ مینونگار دارالمرز را اقرب دیارست بلدهٔ مذکور را بجهة مطلبی که در نظر داشت اختیار، در آنجا نصب خیام ثبات و قرار نمود. القصه چون شیخ ویس خان و آن لشکر گران با وصف های آن چنان بنواحی مازندران رسید آقا محمد خان چون اهل مازندران را بجانب معاندین خود نگران و مردمان آن سرزمین خلد آئین را بدولت علی‌مرادخان خواهان دید صلاح خویش را در جنگ

و صرفهٔ خود را در درنگ ندید. عنان بجانب استراباد پیچید. شیخ
ویس خان خالی از مخل و بغایت مطمئن خاطر و قوی دل وارد بلدهٔ
ساری و اکابر و اعیان کوهسار و دریا کنار مازندران راه نورد طریق
خدمت گاری گردانیده، از آنجا که سپهدار لشکر طفلی خردسال و بی
وقوف از قواعد محافظت ملک و مال بود جنود معسکر آغاز ترکتاز
و دست استیلا بر عرض و مال سکان آن کشور بهشت نشان دراز کردند.
اهالی آن ولایت از کردهٔ خویش نادم و در دل دیگرباره بعبودیت آقا
محمد خان عازم شدند. در آن اوقات مرتضی قلی خان و مصطفی قلی
خان برادران آقا محمد خان ترک موافقت برادر کرده و رخ بجانب
شیخ ویس خان آورده، شیخ ویس خان مراتب را بعرض پدر رسانیده،
بموجب ارقام مطاعه مقرر شد که‌مشارالیه خود در ساری متوقف و ناحیه
داران موفق و افواج لشکر و سپاه با محمد طاهر خان همراه، بجانب
استراباد و سمت آن ناحیه باستعداد روی کرده، آن ولایت را بحیطهٔ
تسخیر و تصرف درآورده، در استیصال آقا محمد خان خاطر خواه
و دل خواه برادران را بعمل آورند. شیخ ویس خان بحسب فرمان
عمل نمود. محمد طاهرخان با جمعی کثیر و فوجی از شیران دلیر و
دلاوران خصم بند عدو گیر بطرف مقصود روی جلادت آورده و منزل
و مرحلهٔ طریق مقصود را بپای عزم طی کرده و چون ببحر رسید در
استحکام جر و تعیین بیله و سنگر که در آنجا برو واجب بود تهاون
ورزید و از وخامت عاقبت و سوء خاتمت آن تهاون و تعلل غافل گردیده.
بدانکه جر مزبور حفره‌ایست بطریق خندق بسیار عمیق و آن راهیست
بجهة معبر دقیق سلطان جنت مکان شاه عباس صفوی بجهة سد راه
ترکمان و انسداد طریق سلوک و عبور آن طوایف دزدان حفرهٔ مذکوره
را حفر کرده، برسم زمین مازندران و قراء آن عرصهٔ بهشت‌نشان اکنون
از اطراف درختان قوی رسته و اشجار ستبر بهم پیوسته، اغصان متصله
بر یک دیگر پیوسته، از هیچ مکان آن در چهار فرسنگی طول بهیچوجه

عبور مقدور و بجز از همان یک راه باریک مرور میسور نمیبود. الغرض: محمد طاهر خان از جر گذشته، صحرا نورد طریق استراباد گشته و در خارج قلعهٔ شهر بار نزول گشاده، خیام رفیع و سراپردهٔ منبع رازیب‌بخش رخسار ماه و مهر و پرده پوش روی سپهر نمودند. یکی از اهالی مازندران بدولت خواهی آقا محمد خان برنجش خاطری که از بدرفتاری و میزبان آزاری میهمان نورسیده بهم رسانیده بود با جمعی تفنگچی معبر دقیق و طریق مضیق جر را گرفته، فرو نشست و راه ذخیره و آذوقه را که هر روزه از مازندران حمل استراباد میشد بربست. بآن سبب آذوقه در اردوی محمد طاهرخان ناپدید و قحط قبیح حادث گردید. ترکمان و یموت که با استراباد همسایه و در چنین بازارها مردم آنولایت را نیکو ترین همسایه‌اند از جوانب بیشه و جنگل و اطراف جبال و و حل که جملگی اراضی‌آنمحل بآن مشتملست هجوم نموده، بنیاد ترکتاز و در نواحی اردو غارتگری آغاز و درهای چاره را بر روی محمد طاهر خان فراز کردند. چون آن لشکر قوت اثر از شدت تنگی بکلی ضعیف گردیده و بجهة امور مذکوره غایت پریشانی بسپاه رسید روزی آقا محمد خان با فوجی از انصار و اعوان از استراباد روی بیرون وحملهٔ قوی بآن قوم پریشان ضعیف آوردند و لشکریان را پای ثبات و سکون از جای وقوت و توان از دست و پای رفته، تفرقگی در جمعیت آنها راه یافت و هرکس حیران وسرگردان بسوئی شتافت. ترکمانیه بر آن قوم شیرازه گسیخته ریخته و قاجاریه نیز با لشکر گریخته درآویخته و پریشان شدند. محمد طاهر خان با فوجی از عظماء و رؤسای سپاه بقید اسر درآمدند. محمد طاهر خان بامر آقامحمدخان وخون دونفر خالو زاده که در شیراز بامر علی مرادخان بخونشان نشانده بود عرصهٔ تیغ گشته، بشمشیر درگذشت. چون شیخ ویس خان فوجی از جنود نزد خود را بجهة استحفاظ و نگهبانی جر و تنقیه آن تنگ معبر بآن بر و بوم فرستاده بود خبر قضیهٔ مذکوره در سر جر بآنها رسیده،

موجب توحش و تفحش و تفرقهٔ ایشان نیز گردیده، مراجعت بصوب ساری و وهم کلی بر ضمیر شیخ ویس خان ساری گشت. از آنجا که مشارالیه را زیاده عدتی همراه و چندانی لشکر و سپاه نمانده بود از ساری حرکت و عنان بجانب هزیمت کشیده بود، در طهران شرف پای بوس پدر حاصل نمود. علی مراد خان گروهی از لشکر را بار دیگر بسرکردگی رستم خان زند که از اقارب او بود نامزد سفر مازندران و بحیله و دستان را روانه آن کشور فسحت بنیان ساخت. سپاه مأمور موکب او برخی در عرض راه فرار و بعضی راه نورد مسکن و دیار و تتمه بنواحی مازندران رسیده و ایشان نیز شکستی فاحش دیده، نیز متفرق گردیدند. از قشونهای شکست دیدهٔ مازندران هرکس که از گران سری ترکمان مازندران و سخت گیری آن سباع سیرتان صحرا و بیابان و رهزنی طبریان مازندران جان بیرون کرده، تخته پارهٔ وجود خویش را در چهار موجهٔ حدثان، از آن ورطهٔ هایله براحت گاه کناره و ساحل آورده بود علی مراد خان آنها را مرخص باوطان نمود. یک دو سه نفر اعاظم خوانین ایلات را بجرم حرکت دادن شیخ ویس خان از قلعهٔ ساری و هزیمت نمودن بآن خواری بقتل رسانیده، سردار سپاه ملک عدم گردانیده بود، از آن حال اکثر ایلات متوحش و رمیده، چون آهوان رم دیده بکوه و بیابان پراکنده گردیده، بی‌رخصت بدارالسلطنهٔ اصفهان که خانواری آنها در آن ملک چون روضهٔ رضوان و در آن خطهٔ چون گلزار جنان بود روی درآورده بودند. باقر خان خراستکانی که نام او سابق نگاشتهٔ کلک جواهر سلک گردیده، علی مراد خان بعد از تصرف شیراز مجدداً قامت او را از خلعت حکومت طراز داده بود دروازهای شهر را بر روی آنجماعت بسته، آن بیچارگان برهنه و عریان، دردمند و خسته روان، در آن هنگام که فصل زمستان و برودت هوا خصم جان و کسوت سفید پرند برف بر دوش کوه و بیابان بود در کوه و صحرا و نشیب و بالا فقیر و بی‌نوا می‌گشتند. در خلال آن احوال مرض استسقاء

بر علی مراد خان استیلا، مزاجش بدردی صعب ابتلا یافته، ناخوشی قوی بر طبیعت او غالب شد. آنانکه قبض و بسط مهام دولت و بست و گشاد کارگاه جلالت درید کفایت و در دست کفالت ایشان می‌بود کار او را در پیمودن باده و شراب از حد و طاقت زیاده بآن مرتبه رسانیده که بآن مرض جان گزایش مبتلا گردانیده بودند. بجهة اینکه خلایق را از شدت مرض و صعوبت این جانکاه و جان گزای عرض آگاهی کلی حاصل نشود نیرنگها ریخته و شعبدها برانگیخته، لباسهای پنبه دار و پوشش‌های آستردار او را در بر پوشانیده و بهزار تدبیرش بر مسند جلال تکیه ور می‌کردند، که نفخ ریح استسقاء و تهیج آن مرض جان فرسا بر ایستادگان حواشی محفل جهان آرای فلک اعتلا و دولت خواهان را موجب پریشانی نگردد. بلی منتقم حقیقی چگونه سست پیمانان را بسزای نقض عهد گرفتار عقوبت نسازد؟ چه سان حق ناشناسان را بجرم ناسپاسی در صعب‌ترین دردی بسختی مکافات نیندازد؟ علی مرادخان که بطمع دولت و آرزوی هم آغوشی بشاهد بدیع الجمال سلطنت و بدنامی و بد عهدی و ذلت سست عهدی را پسندیده، بآن رفتار ناهنجار گرائید نه از نهال نوخیز عمر و جوانی بری چید و نه از دوحهٔ نورس زندگانی ثمری دید. از آغاز کار و از بدایت حصول مقصود با دل امیداوار بهزاران ناکامی و نامرادی بمرد و رخت هستی بناخوش ترین حالتی از سرای عاریت بیرون برد و حق عز و علا حق را بحق دار رسانید، با اینکه بدریافت آن سزاوار بود. چنانکه چگونگی انجام و کیفیت اختتام کار او زبان زد خامهٔ حق‌گو می‌شد.

بیان میمنت ترجمان طلوع آفتاب جهان آرای وجود مسعود آن نورفزای جهان کامگاری از مشرق شهریاری و بروز رای عرصه پیرای ذات معدلت صفات آن غرهٔ ناصیهٔ نامداری از افق فضل حضرت باری

دارای دارالملک دفتر و داور اقلیم تواریخ و سیر یعنی کلک بلاغت

گستر و خامهٔ معنی پرور بدین گونه نگارندهٔ این همایون خبر می گردد که: بر روشن دلان چراغ نکته دانی و پرتو اندازان شموع نکات و معانی پوشیده و مستور نیست که هر کاری را بحکم کارفرمای کن فکان وقتی مقررست و حصول هر مقصودی را بامر مدبر کارخانهٔ وجود و فرمانده اقلیم غیب و شهود زمانی در پردهٔ تقدیر مستترست و در هنگامی که نواب غفران مآب و کیل و برگزیدهٔ رب جلیـل چشم از تماشای این ملک فـراخ بسته و همـای همایون روح پر فتوحـش از قفس این کهنه کاخ و آشیان این پوسیده شاخ و تنگنای این دیولاخ رسته تا کنون که مدت هشت عام تمام گذشته انواع فتن و فتور درین ملک پر شور ظهور نموده و اقسام آلام بر درون پر خون و مال و جان سکان و اوطان کشور ایران راه گشوده، الطاف آفریدگار جهان و اعطاف خالق کون و مکان وجود ذیجود این جهانبان کشورستان را در کنف حمایت و ظل عاطفت از تطرق فتن و تطاول حوادث زمن بمحض فضل خویشتن محافظت و محارست فرموده‌اند که درین ایام که هنگام ظهور اشفاق خالق عبادست نسبت باهالی این شوریده بلاد که درین مدت بامتداد اقصی‌الغایت ظلم و بیداد دیده و منتهای مراتب جور از ارباب فتنه و فساد کشیده‌اند این نوربخش محفل معدلت و زیب افزای چهاربالش دولت ظلمت زدای شبستان احوال سیاه‌روزان و ساحت آرای قصور بیقصور ممالک ایران گردیده، زخم ناسور جراحت رسیدگان تیغ جفا را از مرهم مرحمت خاطر مرحمت کیش قرین بهبود و خسران زیان دیدگان بازار دهر دغا را از خزانهٔ رأفت ضمیر عدالت اندیش مبدل بسود فرمایند. بحمدالله تعالی که منتظران این عظمی سعادت با حسن وجهی بکام خواطر رسیدند و منت خدای را که امیدواران این کبری موهبت با شرف نحوی بمنتهای مقصود فایز گردیدند. مفصل این مجمل و مطول این مختصر آنکه:

در آن اوان سعادت نشان که آغاز نضارت بهار عالم آرای دولت و اوان حضرت باغ دل گشای مملکت و اهتزاز نسایم الطاف جناب احدیت بود که حقایق احوال سپاه و رعیت این خدیو کشور عدل و انصاف و

قهرمان اشفاق و جهان الطاف در حالتی که عرصه پیرای ساحت کردستان و کالبد سنندج را بمنزلهٔ روان بودند شبی در خلوت سعادت و حریم کاخ دامن فراخ دولت بر بستر شوکت تکیه فرمودند و نفس مقدسشان بنفوس قدسیه تقرب نموده، در عالم خواب هاتف غیبی و مبشر لاریبی بصورت بشراین مهین خلف هفت پدر و بهین نتیجهٔ چهار مادر را بنظرآمده، ایشان را مخاطب و بزبان الهام بیان آورد که: "انا جعلناک خلیفة فی‌الارض فاحکم بین‌الناس بالحق"، با آنکه آنحضرت را در هیچ گاه واهمه بر پیرامون خاطر نگردیده و این قهرمان هفت اقلیم صورت بیم را هرگز در آئینهٔ خاطر ندیده از صولت آن خطاب مدهوش و از خواب بیدار و دهشتی قوی بر ضمیر آن دوحه باغ خسروی استیلا یافته، با وجود نهایت انتباه تا دیدگاه حیرت این خواب و دهشت این خطاب و از غایت حیرت و دهشت در اضطراب بودند،

چه مبارک سحری بود و چه فرخنده شبی

این شب قدر که این تازه براتم دادند

بر عقلای زمانه و خردمندان خرده‌دان تعبیر این خجسته خطاب و تأویل این همایون خواب و تحویل این قدسی خطاب محجوب و مستوروایرادآن ضرورنیست وتأثیرآن بعنایت‌الله‌العزیزالمنان تا این زمان که مدت یک‌سال ازآن گذشته ظهورکلی کرده انشاءالله تعالی این غرهٔ ناصیهٔ خلافت جمیع معمورهٔ ارض‌را خلیفه و حکم فرمودن بحق در میان جمهور فرق او را وظیفه و آیه‌ای از آثار آیهٔ شریفه خواهد شد. بالجمله چون بلدهٔ طهران علی مراد خان را محل نزول کوکب عزوشان شد مملکت کردستان نیز بقوت شمشیر کشور گیر آن خدیو بدولت جوان بتدبیر پیر میسر و انتظام کلی بهم رسانیده بود، آن حضرت را بطهران دعوت نموده، در غایت اندیشه و تشویش که این دفعه بیش از پیش خاطرش را فرسوده بود بعد از ملاقات با این غرهٔ ناصیهٔ دولت لازمهٔ مبالغه در رعایت قواعد اخوت و ملاحظهٔ شرایط مودت بعمل آورد و مقرر کرد که اردوی نصرة جوی آن حضرت علی حده نزول نموده، مستعد حرکت و مهیای نهضت بجانب توابع

خمسه گردند. از آنجا که علی خان افشار زایر لوی خمسه که علی مراد خان بعد از واقعهٔ ذوالفقار خان او را حکومت خمسه داده و بدست خود ابواب فتنه را در آن حدودگشاده بود مردی شریر و خداوند شمشیر شرارت پذیر و در آن حین از خمسه کناره گیر و در کمین فساد و مشتهر ببغی و عناد بود، قطع نظر از آن علی مراد خان از جانب آذربایجان نیز اطمینان خاطر نداشت و در خمسه که انجام عراق و آغاز آذربایجانست هر کسی در گوشه‌ای رایت شرارت می‌افراشت ازین ناظم کشور دولت و اقبال و مهر اقلیم شان و جلال خواهشمند گردید که بخمسه نهضت فرموده و بنظم آن ملک بازوی با نیروی کشور گشائی گشوده، از جانب آذربایجان نیز با خبر و در آن حدود قامع بنیاد شور و شر باشند و غرض دیگرش آنکه آن حضرت مدت مدید در یک مملکت توقف و با مردم آن ولایت تألیف ندارند، که مردم از شرایط معدلت و قواعد نصفت و محامد عدل و صفات و مکارم ذات آن مسندآرای ایوان جود و کرم اطلاع حاصل نموده، بی‌اختیار در راه خدمتش پای خدمت گزاری گشوده، کسانی که از دست فتنهٔ دور روزگار دامن فرا می‌کشند بناگاه دامن گیرش گردیده، بهر تقدیر این دلیر کشور گیر حسب‌المرام او رافع رایت دولت و اقبال، بسوی خمسه و زنجان عطف عنان شوکت و جلال فرمودند، نه اندام صحرا و کوه از تصادم سم ستوران پلنگ خوی غراب پوی خسته و اجزای سهل و جبل از ضربت تردد سرداران رزم آور جنگ جوی علاقهٔ ارتباط گسسته، توابع خمسه از نزول آن شهریار جهانبان باغ جنان را ردیف و روضهٔ رضوان را خلیف شد و ارباب فتنه هریک از بیم آتش قهر فتنه سوز آن خدیو فیروزمند کشور گشای در گوشه‌ای سر بگریبان خمول کشیدند و علی خان حاکم خمسه و اصحاب فساد از اندیشهٔ غضب قیامت لهب قهرمان ملک عجم و عرب در زاویهٔ ناکامی پای در دامن گم نامی پیچیدند و علی خان بورود موکب مسعود

آن حضرت مملکت را رواج و درد سپاه و رعیت را از دارالشفای معدلت چاره و علاج فرمودند. بر دانایان قواعد غیرت و حمیت مستور نیست که هرکس متحلی بحلیه انصاف و شیوهٔ حمیدهٔ مروت اعتراف داشته باشد یقین دارد که زیاده بر آنچه حضرت جهانبان گیتی ستان در قضیهٔ علی مراد خان صبوری فرمودند، در مشاهدهٔ هر کار ناصواب او که نسبت باین دودمان عالی جناب واقع شد تحمل نمودند حد بشر و در قوهٔ احدی دیگر نبود. در آن اوان سعادت اقتران آن حضرت را طاقت طاق و مزوجهٔ صبوری و شکیبائی مستحق سه طلاق گردیده، خون خواهی شهیدان والاشان را عازم و تخریب دولت علی مراد خان را جازم گردیدند و رایات فتح آیات و سرادقات گردون درجات را از قصبهٔ زنجان بجانب صحرا و بیابان کشیدند. اسرافیل منشان کره نای نواز از نایهای تندر خروش رعد آواز بناهای زمین و ارکان سپهر برین را تزلزل دردادند. چون فضای خارج قصبهٔ مذکور مضرب خیام انجم احتشام و جلوه‌گاه اعلام فلک مقام شد مکنون خاطر خطیر ومنظور نظر فیض تأثیر گشت که از جانب بلدهٔ همدان و توابع قلمرو و اعمال و امصار عراق و از آن راه محرک سپاه منصور و عازم صوب اصفهان و در دارالسلطنه مؤسس اساس شوکت و شان و متوجه تدارک لشکر بی‌کران و تهیهٔ اسباب و سپاه غضنفر توان گردند. با آنکه جهان را هنگام دم سردی و لشکر برودت هوا در بردن طاقت و توان پیر و برنا پای مردی می‌نمود بقدم تصمیم قیام سلسله جنبانی سپاه فلک احتشام فرمودند ظهور این واقعه که علی‌مرادخان پیوسته از اندیشهٔ آن تلخ کام و همواره در انتظار آن بادهٔ مرارتش بجام بود موجب تزلزل بنیاد صبر و قرار و باعث تبدل گونهٔ سکون وقرارش گردیده. چون این خبر و قصه را در انقلاب اوضاع خویش از داهیات کبری و سانحات عظمی می‌دانست بجهة چارهٔ کار و تدبیر امر نا استوار از طهران حرکت و بتعجیل برق و باد بجانب اصفهان عزیمت نمود. از آنجا که فوجی از لشکر را علی مرادخان ملازم رکاب

نصرة پرور ساخته بود همگی از هوا خواهان دولت و جان سپاران حضرت او در شیوهٔ اخلاصمندی در غایت غلو بودند ارقام متواتر خطاب بسرکردگان قلمزد کلک منشیان گردید که ترک ملازمت خدیو کشور مروت و فتوت نموده، هریک بمواطن و مساکن خویشتن روی نمایند و از معسکر آن حضرت متفرق گشته، پای صحرا پیمای بسوی دیار خویش گشایند.
چون از قراری که ذکر یافت جمیع آن لشکر از معتمدین علی مرادخان و قطع نظر از آن مردم را از مشارالیه توهمی زیاده از حد و هراسی فزون از قیاس در دل وسرشتهٔ آب و گل بود بعد از وصول احکام او از نزد این جهانبان اقلیم‌ستان هزیمت و بجانب اوطان خود عزیمت می نمودند، بآن مرتبه که از آن لشکر یک تن در معسکر نصرة اثر باقی نماند و تفرقهٔ آنها بهیچ وجه فتوری در ارکان وقار و سکون این شهریار گیتی مدار بهم نرساند، تا موکب ظفر موکب ببلدهٔ همدان رسیده، اهل آن ولایت نیز از غایت هراس از خدمت داور کسری اساس دامن درکشیده، تقاعد ورزیده، پس رایات ظفر طراز باجلال و اعزاز میل بجانب کزاز نموده، فراریان ناحیهٔ کزاز که حسب‌الامر علی مرادخان از مأمورین دفعهٔ ثانیهٔ مازندران و درعرض راه از اردوی رستم خان فرار و راه نورد طریق وطن ودیار گردیده بودند بظل رایات فتح آیات استظلال نموده، از دنباله‌داران موکب نصرة نشان گردیدند.
محمد کریم خان نام کزازی که از جانب علی مراد خان بحکومت آن ولایت قیام داشت در حصار مخالفت نشسته و ابواب قلعهٔ خویش را بر روی بهادران نصرة کیش بسته، بیک حملهٔ کوه فرسای دلاوران قلعه گشای حصار مذکور مفتوح و اموال مشارالیه که بر حسب فرمان بحیطهٔ ضبط درآمد از حد و حصر درشد. فی‌الجمله فتوحی روی داد و علی مراد خان را ازین خبر دهشت اثر مهرهٔ امیدبششدر افتاده وارد کاشان و در آنجا نیز اقامت نکرده، روی باصفهان آورد، که شاید این جهانبان ملک‌گیر کشورستان را از دخول اصفهان مانع آمده، چاره‌ای بحال قریب الوبال خویش اندیشد. در منزل قهرود منزل اول بعد از

کاشان غذای نامناسب بکار برده و غذا نیز فزون از حد طاقت طبیعت خورد که مرض روی باشتداد و طبیعت میل بفساد آورد و هم چنان که با تخت روان قطع مسافت می‌کرد تا ورود مورچه خورت بسر حد اشراف برهوت رسید. امنای دولت تخت روان را بسرعت بجانب اصفهان می‌کشیدند، تا قریب بدروازهٔ شهر و محاذات باغ قوشخانه بار رحیل ازین کهن کاشانه بربست. باقر خان خراسکانی که پروردهٔ نعمت و ترقی کردهٔ تربیت او بود در حال حیات علی مراد خان دروازهٔ شهر را بسته و در راه ممانعت نشسته، تفنگهای متواتر بجانب تخت روان ولی نعمت خود انداخت و او را در خارج شهر چندان معطل ساخت که روحش از شهر بند بدن بیرون تاخت. بالاخره فوجی تفنگچی با ولد خود بیرون فرستاده، اهالی حرم و صندوقخانه و خزانه و اسباب دولت و آلات جلالت را بدرون شهر آورده، در عمارات شاهی ساکن گردید. چون چندان اموال و اسباب او را بحیطهٔ اکتساب درآورد که حصر آن بروهم محال‌اندیش دشوار بود بطمع شاهی و سودای فرماندهی افتاده، آن شغل خطیر را کفیل‌و از کاشانه‌ای که در اصفهان داشت بعمارت شاهی نقل‌و تحویل نموده، جماعت ایلات را که در بیرون شهر بنحوی که مذکور و مسطور شد سرگردان و در آن سرمای زمستان بی سر و سامان بودند بار دخول داده، دکان سروری گشاده، شروع در بذل درم و دینار و بخشش حریر زرتار کرده، هنگامه‌ای پدیدار آورد. حضرت جهانبان کشورستان که بی‌خبر از واقعهٔ وفات علی مراد خان با معدودی از خاصان و غلامان متوکل بحضرت قادر مستعان در نهایت استظهار و غایت استعجال راه پیمای طریق شوکت و اجلال بودند خود رابااردوی علی مراد خان رسانیده، که کار را بکام دولت خواهان نموده و امر او را انجام دهند. در حالتی که هوا بغایت سرد گردیده، برفی عظیم باریده، سحرگاهان در غایت برودت هوا موکب ظفر کوکب روی دولت براه آوریده بود. فوجی از سواران زند و جمعی از ایلات و اعیان آن فرقهٔ سعادتمند که در حال ارتحال علی مراد خان روی

اخلاصمندی بجانب این جهانبان ملک ستان نهاده و پای ارادت بسوی این شرف دودمان جلیل ایشان گشوده بودند خود را در هفت هشت فرسنگی شهر بموکب نصرة بهر رسانیدند. فوت علی مرادخان را با واقعهٔ طغیان باقر خان خراسکانی معروض سدهٔ صدر مبانی گردانیده، موکب نصرة کوکب بعد از اطلاع برین مطلب بتعجیل افزوده و در جائی نیا سوده، در نیم فرسنگی شهر اصفهان شادروان عزوشان گشودند و اسمعیل خان ولد شجاع ـ الدین خان برادر زادهٔ محمد خان زند که بعد از وفات علی مراد خان زنبورکخانه و نقاره خانه و بعضی از اسباب دولت را متصرف و فوجی عساکر را جمع آوری نموده، منتظر ورود موکب مسعود میبود وارد اردوی نصرة نمود و سر افتخار بر آستانهٔ معدلت مدار سود. باقرخان را این گمان نبود که آن حضرت بدین سرعت راه بجانب اصفهان آرند و با قلیل غلامان و خاصان که در موکب سعادت نشان حاضر بودند روی جنگجوئی باردوی علی مراد خان که عددش از کثرت کواکب بیشی و در شوکت با خاقان و قیصر خویشی داشت نهاده، باقرخان از اطلاع بر قضیهٔ ورود موکب مسعود ارکان صبر و قرارش متزلزل و سکون و ثباتش باضطراب متبدل و متوجه عرض لشکر گردید و از ایلات و غیره که بنحو مسطور سابق بعد از شکست مازندران در اطراف کوه و بیابان متفرق و متلاشی گردیده، اکثری بتقرب آنکه خانواری آنها در دارالسلطنهٔ اصفهان توقف داشت باصفهان رسیده بودند، بطمع حطام پیرامون او را گرفته، مشارالیه نیز آغاز عرض لشکر و بنیاد تدارک عسکر کرده دو روز بملاحظهٔ سان روز را بپایان آورده، روز دیگر اعیان ایلات بعد از اخذ قلیل سودی و حصول شرب الیهودی با یک دیگر قرار دادند که او را گرفته، بموقف حضور خدیو منصور رسانند. بلی باقر خان را از غایت بی‌عقلی طمعی کاذب بر خاطر غالب گردیده، توقع داشت که با وجود ظهور صبح اقبال و طلوع آفتاب بی‌زوال ذات معدلت خصال خدیو دریا نوال از افق جاه و جلال مردم رضامند بمتابعت باقر خان و پیروی امر و نهی ایشان توانند شد. حوالی ظهر روز جمعهٔ

اوایل شهر ربیع الثانی مطابق هزار و صد و نود و هشت هجری اعیان ایلات عزیمت تخریب ارکان سست بنیاد کروفر باقر خان را جزم کرده در حالی که در کشیک خانهای درب دولت خانهٔ شاهی دارالسلطنهٔ اصفهان متوجه سان بود این معنی را دریافت کرده، روی بدرون دولت خانهٔ شاهی آورد. افراد سپاهی دور ور آن عمارت مبارکات راگرفته، مشارالیه اول خود را ببرجی که در گوشهٔ دولت خانه بود برکشیده، چون دید که آن مکان دام گرفتاری او خواهد گردید لایشعر خود را از آنجا بزیر و بر زبر بام رسانید. باعانت یک دو نفر بتمسک ریسمان و طناب چون دولاب خویشتن را بپائین کشیده، با پسر و برادران پیاده و سرگشته بقریهٔ خراسکان که موطن اصلی ایشانست رفته، نیم شب باسبان تیزرفتار برنشسته، با بیست نفر از منسوبان و متعلقان راه نورد کوه و بیابان و باعتقاد فاسد خود از آن حادثهٔ مبرم رست. روز دیگر اعیان و ارکان ایلات و اهل ولایت باستقبال موکب با سعادت خدیو آفتاب رایت شتافته، در خارج شهر سعادت خدمت و شرف پای بوس دریافته، هنگام صبح روز شنبه که مهر انور و خسرو خاور بعزم تسخیر دارالسلطنهٔ افق بر جواد خوش خرام فلک حامل برنشست داور منصور و شهریار سکندر غرور را باشهب تیزگام سعادت برآمده و فیض قدوم بجهت لزوم بدرون شهر بخشیده، گلشن سرای دلگشای آن خطهٔ وسیع الفضا از اهتزاز نسایم فیض لوازم مواکب جهان گشا خضرت و نضارت گرفت و فضای روح فزای آن بلده از هبوب ریاح راحت بخش کوکبهٔ گیتی آرا خرمی و طراوت پذیرفته، گلهای فرح و شادمانی که از صولت حوادث زمانی پژمردگی دیده بود در سرا بوستان احوال و ضیع و شریف برشکفت. دیدهای رمد محنت دیده از توتیای غبارپای آن حضرت روشن و خراب آباد اصفهان از اهتزاز باد صبای مقدم فیض توأم غیرت گلزار و گلشن شد (۱). روز دیگر در بلوک ری دشت هشت فرسنگی اصفهان در

(۱) در تاریخ رحلت علی مراد خان و جلوس جعفر خان صباحی بیدگلی شاعر معروف آن زمان گفته است: "نوشت کلک صباحی:

قریهٔ موسوم بقلعهٔ عبدالله خان جلو داران سرکار دیوان اعلی که در آن موطن و مسکن داشتند باقرخان و پسر برادر و کسان او را که همراه بودند گرفته، بدربار گردون وقار آوردند. حکم مقدس و فرمان اقدس بحبس و قید و مصادرهٔ او صادر گردیده، مبلغ کلی از نقد و جنس اموال او واصل امینان دیوان عدالت ارکان گشت. تتمهٔ احوال او را بموقع خواهد نگاشت.

رسیدن بهار عالم افروز سال فرخنده فال مطابق سنه یکهزار و صد و نود و هشت هجری

دگر باره از فیض باد بهار — همه لعل و فیروزه شد جویبار

بهر گوشه بشکفت گل رنگ رنگ — بصد رنگ شد گونهٔ خاک وسنگ

زمین کرد دامن پر از لعل ناب — هوا بر چمن ریخت در خوشاب

جهان کهن باز شد نو جوان — زمین چمن گشت باز ارغوان

بهار عالم فروز و نوروز فیروز عرصهٔ بسیط غبرا را نمونهٔ فردوس اعلی ساخت. سپهدار و سروچنار رایت اقتدار بر چرخ دوار افراخت. سلطان فروردین قامت رعنای نوباوگان بخلاع رنگین اوراق و ازهار بیاراست و نوای مسرت فزای باهتزاز آورد. آواز دلنواز طایران گلزار از فراز سبزه و جویبار برخاست. خدیو گیتی گشای ربیع که بعلت هجوم متغلبهٔ سپاه بهمن در عرصهٔ چمن و ساحت گلشن مسافرت گزیده بود باردیگر با نصرة و فیروزی با لشکر گلهای نوروزی بدارالسلطنهٔ گلستان و ممالک باغ و بوستان استیلا یافت و سردار سپاه فرخنده پی آذر و نیسان روی گردان شده، بگوشهٔ عزلت شتافت. قلعهٔ محکم اساس گلشن که قرار و مکان ثبات و وقار روستائیان ثلوج و امطار گردیده بود مفتوح سپاه کینه خواه اردی بهشت و ساحت جهان و فضای آخشیجان

ز قصر سلطانی ـ علی‌مراد برون شد نشست جعفر خان" از قصر سلطانی که ۵۵۰ است علی مراد را که ۳۵۵ است باید کاست و جعفرخان را که ۱۰۰۴ است باید افزود و ۱۱۹۹ می‌شود (۵۵۰ − ۳۵۵ + ۱۰۰۴ − ۱۱۹۹)

از یمن معدلت و فرط مروت قهرمان بهار غیرت خلد و رشک بهشت گشت .
از قدوم بهجت لزوم فروردین فضای زمین دیگربار بخضرت و نضارت
قرین، فیض فتوت روح بخش ثابتهٔ عرصهٔ گلستان و ساحت بستان
جلوه‌گاه نوجوانان ریاحین و حجله سرای تازه عروسان سمن و نسرین
شد . محفل نوروزی درعمارات مبارکات اصفهان خلد زینت برین و زیب
نگارخانه چین یافته، خالی از اغراقات منشیانه و بیرون از تعارفات اهل
قصه و افسانه چندان خلعت زرباف سیم و زر و اثواب نگارین زینت از
صنادیق کرم و مخازن نعم بسران سپاه و مقربان درگاه و روٴسای ولایت و
عظمای مملکت شفقت و عنایت گشت که در هیچ عصر از هیچ‌یک از سلاطین
اورنگ نشین و کشور خدایان معمورهٔ زمین مثل آن بگوش راویان
سلف نرسیده و مسموع احدی نگردیده بود . احدی از وضیع و شریف
که معروف آن برگزیدهٔ حضرت رب‌الروٴف و یا معلوم امنای دولت
سعادت مألوف باشد باقی نماند که برو دوش افتخارش از فروغ خلاع
زرین نور بخش ماه و خورنگردیده باشد . سبحان‌الله العزیز القدیر و
حسبناالله‌العلی الکبیر .

بیان مجادله و محاربه سپاه نصرة همراه با آقا محمد خان قاجار و هزیمت لشکر منصور

بر رای عقده‌گشای ارباب دانش و بینش پوشیده نماند که چون
بعد از شکست محمد طاهرخان در استراباد و هزیمت شیخ ویس خان
از ساری مازندران آقا محمد خان بر استعداد و استظهار افزود و خبر
حرکت علی مرادخان از بلدهٔ طهران و متعاقب قضیهٔ وفات او معروض
آقا محمد خان گردید و بگوش وی رسید که باقرخان خراسکانی
اموال و اسباب و خزاین و دفاین و جواهر و ذخایر علی مراد خان را
آنچه همراه داشت و هرچه در دارالسلطنهٔ اصفهان مکنوز بود بتصرف
درآورده، در دیوان عالی شان تالارطویله مسند جلالت افکنده،
دعوی خود سری و هوس سروری می‌نماید . این معنی بر خاطر آقا
محمد خان گران و این حکایت موجب حیرت و تعجب بی‌کران

گردیده، از ورود موکب مسعود این شهریار کشور وجودبدارالسلطنهٔ اصفهان هنوز خبری بمازندران نرسیده و مسموع ایشان نگردیده بود. از الکای مازندران حرکت و بصوب بلدهٔ طهران نهضت و مردم را بخدمت گزاری خود دعوت کرد. مردم طهران سر بر دایرهٔاطاعت در نیاورده و کار کنان دولت ایشان نیز خود را مقید تسخیر طهران نکرده، عازم حرکت بصوب قم و علی خان افشار حاکم خمسه و جماعت قره گوزلو حدود گروس و ایلات خلج ساوه بمعسکر ایشان پیوسته، نطاق خدمت بر میان بسته. عبدالرزاق خان حاکم کاشان این معنی را عرضه داشت سدهٔ معلی و معروض چاکران دربار والا نموده، در عرایض مرسوله زبان بعرض عدم استعداد و قلت اعوان و انصار آقا محمدخان گشوده، حقیقت اتفاق خمسه و گروس و قره گوزلو و خلج را که زیاده بر سه چهار هزار نفر بودند اشعار ننموده و چون خان مشارالیه بطهران نزدیک و اظهار و اطلاع کلی با وجود بی‌خبری کرده بود حضرت ظل‌الله فلک دستگاه بعرض او اعتماد و مساهله در امر احتیاط فرموده، قلع مواد استعداد آقا محمد خان را جزوی شمرده، چون آغاز طلوع نیز حکمرانی و بدو ظهور صبح کشورگیری و ملکستانی بود روی بتنظیم و تمشیت مهام دیگر آوردند و نجف خان نام زند را با معدودی از سپاه ظفر شعار بجهة تمشیت مهام این کار روانهٔ صوب طهران کردند. نجف خان مشارالیه چون بدارالموٴمنین قم رسید و درآن بلدهٔ بهشت تأیید متوقف‌گردید و حقیقت قلت سپاه او معلوم گردید آقا محمد خان بجانب قم عطف عنان و خارج بلدةالموٴمنین را جلوه‌گاه ادهم سبک جولان نموده، اگرچه جماعت سپاه که از موکب منصور حضرت ظل‌الله بهمراهی نجف خان مأمور گردیده چندان عدتی نداشتند که با لشکر آقا محمد خان مقابله توانند کرد و لیکن خان مزبور هم در خودداری‌و ایستادگی اندکی تقصیر کرده و تهاون ورزیده بود. بورود موکب آقا محمد خان مشارالیه خود را از شهر بیرون و راه تعجیل را در نوردیده، در توابع جوشقان جلو کشیده، متوقف

گردید. خدیو فیروزمند عرب علی خان زند و فوجی از بهادران غضنفر مانند را باعانت و امداد نجف خان روانه فرموده، مأمورین چون بنواحی قم رسیده و مشخص شد که نجف خان مزبور هزیمت و بصوب جوشقان از راه دیگر عزیمت کرده، چون عدت لشکر عرب علی خان نیز چندانی نبود که بتنهائی مقاومت تواند کرد صلاح در مراجعت دیده. لیکن فوجی کثیر از سپاه آقا محمد خان که چرخچی و قراول بودند بعرب علی خان برخورده، دلیران عرصهٔ وغا حملهٔ دلیرانه برده، جمعی را اسیر و گروهی را عرضهٔ شمشیر و مراجعت بکاشان کردند. بعد از آنکه این اخبار معروض رای مهر آثار شد و کثرت و عدت آقا محمد خان معلوم ضمیر خورشید شعار شد احمد خان ولد آزادخان افغان را بسرداری تعیین و سپاهی با ابهت و آئین تدارک فرموده، از اسب و بارکش و سلاح و یراق و نقود و خلاع و امتعهٔ خورشید شعاع، از هر گونه و هر قسم عنایت و از سواران ایلات و پیادگان جزایری و تفنگچی لشکری با عدت و سپاهی با شوکت در غایت زیب و زینت روانهٔ صوب کاشان فرمودند، که سردار مزبور در مقابلهٔ آقا محمدخان در قم و کاشان، در هرجا و هر مکان که صلاح داند و مناسب وقت باشد عمل نماید. سردار مزبور بکاشان رفته، متعاقب فوج فوج لشکر بفرمان داور سکندرفر باحمدخان مذکور ملحق گردیده، باو رسیدند. آقا محمد خان نیز از قم حرکت و بتأنی و همواری تا محل سنسن که تا دارالمؤمنین کاشان شش فرسنگ مسافت دارد آمده، در آنجا سنگری متین بسته، توقف و در روزی از محل مزبور حرکت و متوجه نصرآباد و سه فرسنگ راه سواره و پیاده را دوانیده، از حس و حرکت انداخت. مظنهٔ مشارالیه این بود که چنین وقتی که لشکر آقا محمد خان در کوچ و مرحله نورد راه پیمائی مسافت منزلگاه می‌باشد و بنه و اغروق همراه دارند و نظم سپاه ایشان مضبوط و سلسلهٔ لشکر بیکدیگر مربوط نیست بلکه مقصود خویش را حاصل و نصرة را باحوال خود شامل نماید. در نظر عقل و بصیرت خود بعید می‌نماید که آقا محمد خان در چنین

موضعی که بحریف نزدیک رسیده و فاصلهٔ لشکر او و سپاه مخالف قریب گردیده است با نهایت حزم و خودداری و غایت توطن و دشواری خالی از احتیاط سپاهیانه پای بزین نهاده باشد. مختصر سخن: در نصرآباد تلاقی آن دو دریای نصر روی داده، دلیران جانبین با زوی مردانگی گشاد. بعد از اندک گیرو داری شکست بر سپاه احمد خان افتاده، روی بوادی هزیمت نهاد. این خبر در اصفهان معروض خدیو معدلت پرور گردیده، شکستهٔ لشکر بدارالسلطنهٔ اصفهان رسید. از هدم قصر عمر و زندگانی علی مرادخان تا آن زمان که خبر ورود آقا محمد خان بطهران رسید و حضرت ظل‌الله کشور پناه را با وجود ابتدای کار و آغاز روزگار صد هزار گونه مشاغل ترتیب لشکر و تعیین عسکر لازم گردیده زیاده بر هشت روز فاصله نشد و فرصت بدست نیامد که آن حضرت از جزو و کل احوال لشکر و طوایف عسکر تتبع کلی که بر صاحبان واجب و لازمست حاصل فرمایند و نیک و بد هر فرقه را بدیدهٔ بصیرت ملاحظه نمایند و تفرس کنند که‌کدام طایفه‌اعتماد را شاید و کدام فرقه محل اطمینان توانند بود. اگر در باب خود و اصحاب‌تمیز نیک و بد و انصاف دهند در مبادی‌کاری چنان و آغاز طلوع نیر عز و شان که امور دولت را هنوز نظم کلی بهم نرسیده و قواعد مملکت همان مستحکم نگردیده تدارک چنان لشکری با عدم فرصت و تهیهٔ چنین عسکری بچندان عجالت دون قدرت هر صاحب شوکت بود. القصه چون قضیهٔ شکست احمد خان واقع گردید و خلاصهٔ لشکر همان بود که بآن سفر رفته، شکسته وپریشان متفرق باطراف کوه و بیابان شده بودند و سپاه دیگر مهیا نبود که بتدارک آن واقعه قیام توانند فرمود و کوچ و خانواری اعیان فارس و نزدیکان و متعلقان و غلامان حضرت کسری اساس و سایر ناس و ایلات و غیره که علی مراد خان بنحو مسطور سابق از شیراز کوچانیده، در اصفهان متوقف گردانیده بود چون دارالسلطنهٔ اصفهان را قلعه و حصاری نمی‌باشد وسعت شهر و بواسطهٔ بسیاری طول و عرض آن ولایت ضبط آن ممکن و میسر نیست،

آن کوچ و بنه وزن و فرزند لشکر و سپاه بی ملجاء و پناه وبآن جهت دست صاحبان کوچ از دامن شکیب و قرار و ثبات و وقار کوتاه، در چنین حالی توقف حضرت ظل‌الله در اصفهان بغایت دشوار و مورث مفاسد بسیار و آقا محمد خان از کاشان تا دارالسلطنهٔ اصفهان که سی فرسنگ بیش نیست بقدم تعجیل راه نورد و خودداری در چنین هنگامی دور از قدرت مردان مرد بود. حضرت ظل‌الله لشکر پناه در ظرف یک روز دو سه هزار رأس قاطران سرکار را باعاظم فارس و نزدیکان دربار سدره اساس و ابنای سلسلهٔ علیهٔ زند و سران سپاه سعادتمند تقسیم و عزیمت توجه بصوب فارس را تصمیم و خانواری و کوچ فارسیان و غلامان و نزدیکان درگاه فلک بنیان را مأمور فرمودند که در همان روز از خانها و مکانهای خود که در محلات شهر متصرف بودند حرکت و رفته در جولاه شهر بجلفای ارامنه و جنوب چهار باغ جمعیت و صبح روز بعد در خارج شهر رکاب سعادت انتساب ملحق و در ظل لوای فلک سای روانهٔ جانب مقصود گردند. چون علی مراد خان بعد از تسخیر و تصرف شیراز صید مراد خان عم زادهٔ خود را بیگلر بیگی الکای فارس و در خطهٔ دلنواز شیراز متوقف نموده بود و از آن مدت دارالعلم شیراز مزبور در تصرف مشارالیه و در آنجا رایت اقتدار افراشته، قلعهٔ متین و حصن حصین چنان را در تصرف داشت و برادر خود را با لشکری از توابع خویش بیرون فرستاده، بازوی خودداری گشوده، تا آن زمان سر بر خط طاعت خدیو کشور معدلت ننهاده بود.

سخن کوتاه: آن شب تا سحرگاه حضرت ظل‌الله در عمارات شاهی دارالسلطنهٔ اصفهان و خانواری مسطوره در جولاه و غیره توقف نموده، جماعت اتراک افشار ارشلو و شیروانی و غیره و طایفهٔ اکراد خراسان و بعضی حرام نمکان سواره و پیاده، جمعی کثیر در اطراف دولت خانه و کوچهای شهر بقصد فتنه اندوزی متردد و آن شب تا سحر بمفسده جوئی پی می‌بردند. چون می‌دانستند که در خدمت خدیو جهان

فتوت غیر از غلامان و خاصان جمعیتی نیست و همگی جهة حمل و نقل خانه و کوچ خود در جولاه و غیره می‌باشند بطمع اسباب دولت افتاده، انتظار می‌بردند. حوالی صبح بفرمان آفتاب دولت و اقبال، یعنی داور معدلت خصال احمال و اثقال صندوق خانه و غیره و بیوتات و اثاث حرم محترم بار اشتران کوه توان و در مرتبهٔ پانصد اشتر متحمل زر و زیور در موکب ظفر پرور از عمارات مبارکات قدم بیرون نهادند. باقر خان را که تا آن زمان محبوس بودند با وجود آنکه بر رای مهر ضیای حضرت ظل‌اللهی مشخص بود که وجود اینها مورث فتنه و فساد و هستی ایشان متعقب بغرض و عنادست و خیال خام که در دماغ این نادان تیره سرانجام راه یافته است عاقبت و هیم و هوس بیهوده که در دل آن مسکین بی تمیکن جای گرفته خاتمتی وخیم دارد از راه مروت جبلی و فتوت ذاتی برو ترحم فرموده، مرخص نمودند و از غلامان خاصه مستحفظه بریشان گماشتند که از جماعت ایلات و همراهان موکب قرین السعاده که اکثر آنها را با او کمال معاندت بود در آن ظلمت شب زیانی بوجودش نرسدو مقرر شد که مستحفظین مزبور باقرخان مذکور را بمسجد جامع جدید عباسی رسانیده و از دستبرد معاندین مأمون گردانیده، مراجعت نمایند. القصه: بعد از خروج موکب مسعود از درب عمارات شاهی جماعت اتراک و اکراد که کماهی‌بنحویکه مسطور در طلب شر و شور بودند از عقب و جوانب آغاز تفنگ اندازی و بنیاد فتنه سازی کردند. از هر جانب روی طمع باموال و اسباب محمول آوردند. بعضی غلامان علی مراد خان که بعد از هدم بنیان دولت و زندگانی او بظل مسعود آن تازه سر و جویبار و جود استیصال نموده، از فرط فتوت آن خدیو کشور مروت مصون و مأمون مانده بودند نیز بارباب غوغای درآمیخته، از هر جانب فتنه می‌انگیختند. در موکب غروشان از غلامان و جان سپاران بجز از معدود بسیار مختصری نمانده، معهذا هجوم ارباب شور و غوغا و بی‌آزرمی آن حرامزادگان بی‌حیا ک

مجموع آنها سالهای دراز پروردهٔ نعمت و تربیت یافتهٔ لطف و عنایت آن حضرت و عم بزرگوار و پدر نامدار او بودند بهیچ وجه تفرقهٔ خاطر و تغییر باطن و ظاهر آن تازه نهال سرو بوستان معالی و مفاخر نگردید. در کوچهای شهر زیاده بر دو هزار سوار و جمعی کثیر پیاده از آن قوم نابکار و بی‌شرمان غدار سر راه گرفته، آن حضرت تحملات کوه فرسای سدهای سدید را در هم شکسته و جمعی را بضرب گلولهٔ طپانچه خسته، بانهایت تأنی و وقار از شهر خروج و خانواری و اعیان فارس و سایر غلامان و خاصان دربار سدره اساس نیز در موقف دوشینه کوچ در خارج شهر بموکب سعادت بهر پیوست. آن گروه بی‌حیا در فضای صحرا نیز حملات کرده و تفنگچیان فارسی که حسب‌الامر آن امیدگاه تازی و پارسی مستحفظ خانواری بودند بشلیک تفنک کار را بر آنها تنگ و آن ناکسان را عاجز از ثبات و درنگ کرده. القصه: آن حضرت با شیران موکب سعادت قرین سلامت روی براه مقصود آوردند. لیکن قاطرچیان سرکاری که حامل آن همه نفایس و امتعه بودند از راه طمع کاری در کوچه‌ها و تنگنای شوارع محلات بدفعات قدم سست و کار را با اهل فتنه و فساد درست کرده، در نهانی قاطران را می گشودند و در یغماگری اموال و اسباب با کافر نعمتان بی‌کتاب شرکت و بسیاری از آن نفایس را که زبان خامه از اظهار قدر و مقدار آن عاجزست بغارت بردند. جمعی که بنحو مسطور حسب‌الامر صید مراد خان در موکب برادر او از شهر بیرون و در آن حوالی تاخته در بیابان بودند بدولت خواهی حضرت ظل‌الله مملکت پناه از نزد او متفرق و باستظلال رایات گردون ملاصق مستظهر و مستوثق و در عرض راه بموکب فلک دستگاه پیوسته، کمر خدمت گزاری بستند. چون دو منزلی شیراز مقر الویهٔ ظفر طراز و آن فضای همت پرور غم پرداز موقف اجلال و اعزاز شد صید مراد خان صلاح کار و شرف روزگار خود را در تشبث بحبل‌المتین دولت ابد مدت قرین دیده و رخت عافیت

بسایهٔ نخل برومند و پناه بدوحهٔ سعادت پیوند ذات ارجمند خدیو خصم گیر عدو بند کشید. موکب همایون و کوکب ظفر مقرون را استقبال کرده، پیشکش‌های لایق در پیشگاه عرض گذرانید. قهرمان اقلیم شوکت وشان مشارالیه را مورد انواع الطاف و احسان فرموده، خطهٔ دلپذیر شیراز محل نزول فتح طراز و آشیان همای فلک پرواز یعنی الویهٔ نصرة انباز گشت. صغیر و کبیر شکسته احوال از اقتباس انوار شمع گیتی فروز وجود مسعود روشن‌تر از روز و برنا و پیر را شام تیرهٔ آمال از طلوع آفتاب عالم آرای ذات مرحمت صفات غیرت افزای صبح نوروزشده، آوازهٔ ساز بهجت باوج سپهر محنت اندوز رسید.

در بیان حرکت آقا محمد خان بجانب الکای اصفهان و تسخیر دارالسلطنه

از قراری که قبل نگاشتهٔ قلم عنبرین رقم شد حضرت ظل‌اللهی از دارالسلطنهٔ اصفهان حرکت و بر باقر خان خراسکانی ترحم فرموده، او را مرخص و داخل مسجد جدید عباسی نمودند و در آن نیم شب هنگام صبح مشارالیه باز آغاز افساد با تفنک چی‌و اعیان شهر تدارک شیرینی و غیره و ضروریات ورود موکب آقا محمد خان کرده، ولد خود را با جمعی رؤسای شهر باستقبال روانه نمود. علی الصباح روز دیگر که آفتاب انور وارد دارالسلطنهٔ افق خاور گردید آقا محمد خان که مسافت کاشان تا اصفهان را بقدم تعجیل پیموده بود وارد دارالسلطنه و در عمارات مبارکات شاهی نزول اجلال و لشکر و حشم را بسموت عمارات تقسیم کرده، بعضی را در میدان جلو خان مشهور بنقش جهان و برخی را در درون سراهای شاهی و سموت مختلفه که می‌دارد ساکن و در سمت چهل ستون و انگورستان جعفر قلی خان و علیقلی خان برادران او متمکن شدند. باقر خان را حکومت دارالسلطنه داده، لیکن چون از شرانگیزی و آرزومندی او بسروری غافل نبود مشارالیه را مرخص ننمود که از دولت خانهای شاهی قدم بیرون و پای بخارج

عمارات همایون گذارده، مشارالیه در سموت مشهور ببهشت آئین در حایطی شب و روز متوقف و داد و ستد را واقف بود. آقا محمد خان مدت دو ماه در اصفهان توقف داشته، باخذ مالیات شش ماهه و چهار پنج هزارتومان پیشکش و بجز آن از جانب آن زیادتی باعلی ودانی واقع شد. خانواری افشاریه و بعضی ایلات اتراک که در اصفهان متوقف بودند با خانه و کوچ ایلات زند هزاره و مافی و بعضی چاردولی را که مانده بودند کوچ و بنهٔ ایشان را روانهٔ مازندران و جماعت مافی در عرض سیر بوادی روی براه نهاده، عنان بجانب کرمانشاهان که موطن اصلی ایشان بود گشادند. بعضی ایلات نیز دو روز قبل از ورود آقا محمد خان در حرکت آمده، راه اوطان قدیم را پیش و سر خویش گرفته، بکناری رفتند. از جزایر چیان عراقی بمرتبهٔ دوازده هزار کس دسته بدسته از اوطان خود بهم پیوسته و با جماعت بختیاری هم عهد و بمنافقت آقا محمد خان با یک دیگر همداستان و جملگی هم پیمان گردیده، در محل گلپایگان جمعیت و انتهاز فرصت نمودند. احمدخان که بنحو مسطور در کاشان شکست یافت، روی از معرکهٔ آقا محمد خان برتافته، از غایت شرمساری بعتبه بوسی حضرت ظل‌الله مشرف نگردیده، در کنار ها می‌گردید. در آن حال رفته، با جزایرچیان و بختیاران مجتمعه اتفاق و باآقا محمد خان اظهار نفاق می‌نمودند. آقا محمد خان دفع مواد افساد جماعت مزبور را اهم دانسته، در شهر شعبان‌المعظم اعلای لوای اجلال و بصوب چمن قهیز حرکت نموده، جماعت متفق مزبور نیز از موقف خود پیشتر آمده، بازار گیر و دار گرم و چرخ جفاجوی فتنه ساز بی‌آزرم شد. جماعت جزایری‌الحق پایداری و آتشباری صعب و سپاه آقا محمد خان نیز کوشش‌های سخت کرده، از جانبین داد مردانگی دادند. بالاخره نسایم ظفر بر پرچم رایت آقا محمد خان ورزیده، جماعت مزبور مغلوب و منهزم گردیدند. آقا محمد خان بنابر ظهور هلال ماه مبارک رمضان در چمن قهیز توقف وبلوازم صیام قیام ودرآن حال اخبار

صریحه متواتره بمشارالیه رسید که موکب ظفر طراز خدیو جهان جلال و اعزاز از خطهٔ با طراز شیراز حرکت فرموده، با شوکت اسکندری و دبدبهٔ قیصری آهنگ دارالسلطنهٔ اصفهان و عزم تدمیر دشمنان دولت ابد بنیان نمودند. آقا محمد خان باقر خان خراسکانی حاکم اصفهان را بچمن مزبور طلب داشته، ولایات آن نواحی را که عبارت از جرقویه و قمشه و چهار محال و نطنز و اردستان و قهپایه است بمشارالیه وا گذاشته، او نیز از راه اصولی که داشت متصل، از محافظت اصفهان مرخص گردیده، در مراجعت موکب آقا محمد خان از قهیز حرکت و متوجه صوب توابع قلمرو شد. در شهر دارالسلطنهٔ اصفهان در جنب محلهٔ کردان از سوابق زمان قلعه‌ای مانده بود مشهور بتبرک که بانیَ آن سلطان ملکشاه سلجوقی بود و فرهاد بیک غلام سلطان محمد صفوی آنرا مرمت نموده، قلهٔ خاکریزش بافلاک‌ردیف و دهلیزش باسماک الیف، کیوان بلند توان خاک نشین دامانش، فلک ثوابت غرفه‌ای بجهة نشیمن دیده بانش، کوه الوند سنگ پشت درش، جبل دماوند اولین پایهٔ فروتر منظرش. قلعهٔ مذکوره از جملهٔ قلاع مشاهیر خاصهٔ ایران و از نوادر حصون اقلیم جهان بود. باقر خان مزبور بعد از مراجعت از موکب آقا محمد خان ورود بدارالسلطنهٔ اصفهان و شروع بسرانجام اسباب قلعه‌داری کرده، آذوقه و ذخیرهٔ بسیار از هر جنس و هرچیز که ضرورت آن بمخیلهٔ ارباب فکر درآید از هرجا بقلعهٔ مزبوره آورده، دوازده عرادهٔ توپ را که در میدان نقش جهان بر جا مانده بود بر فراز بروج قلعه کشیده و تدارکشان دیده، از هر قسم ضروریات مأکول و ملبوس و اسباب و دواب و گوسفند و مرغ و غیره چندان جمع آورده که محاسب اوهام را حساب و شمار ممکن و میسر نبود.

بیان انصراف موکب مسعود از خطهٔ شیراز جنت طراز بجانب اصفهان و کیفیت آن

رایت بلند آیت خامه در فضای غبرای این شگرف نامه بدین

صفت شقهٔ بلاغت می‌گشاید و باین شیوه جلوهٔ عبارت می‌نماید که: بطریقی که سابق قلم زد کلک صدق مطابق گشت مراکب نصرة مواکب بفرخی و فرخندگی چون روان داخل کالبد شیراز شد و در روز ورود شروع بکار و آغاز سرانجام اسباب کارزار و امر باجتماع لشکر ظفر شعار فرموده، در بذل درم و دینار چون باران بهار و ابر آزار دست گشوده و در مراسم بخشش و شیوهٔ داد و دهش قاعده‌ای نهادند که نام کرمهای معن و حاتم از جهان و اسم بخل از دوران و دود از بنیاد وجود بحر و گرد از بنیادکان برخاست. اعیان و اعاظم فارس نیز کمر خدمت‌گزاری بسته و بجان چنان بموکب ظفر هم عنان پیوسته‌که هریک تفنگچیان ولایت خود را دسته بدسته بپیشگاه حضور ساطع النور رسانیده، از سان عارضان لشکر گذرانیدند. مخفی و مستور نماند که: تفنگچیان ولایت فارس و گرمسیری در شیوهٔ آتشبازی و پیشهٔ قدراندازی مشهور و معروف و درین فن باعلی مراتب تردستی منسوب و موصوف و در لوازم پایداری در میدان جنگ واقصی غایت ثبات و درنگ هر مرد آنها گوی مردی ربای در میدان الوف می‌باشند ودر مدت چهل روز زیاده بر بیست هزار نفر پیاده وسواره از تفنگچیان شراره بار و سواران شمشیر زن نیزه گزار در رکاب ظفر مدار حاضر گردیده، بظل رایات فتح آیات اجتماع ورزیدند. پس در اول ماه مبارک رمضان موکب فلک شان از خطهٔ پر طراز در راه شیراز و عقابان رایات فلک انباز در فضای ظفر در پرواز شدند. رایضان برق جولان بر زین باد پایان برنشستند و فارسان سبک عنان از غلبه و ازدحام راه بر گردش چرخ فیروزه فام بستند. بسیط زمین از جوش سواران آهن پوش متزلزل و گونهٔ چرخ گردان از ارتفاع غبار از خضرت بغبرت متبدل گردید و فغان چاوشان موکب منصور بگوش مهر و ماه و نوای کره نای و خروش روئین درای باوج سپهر اعلی رسید. بنا بر رعایت ماه مبارک صیام و قیام مراسم صوم و صلوة رایات ظفر آیات در یک فرسنگی شهر متوقف و در اواخر

ماه مبارک اعلام نصرة طراز در اهتزاز و همایون الویهٔ سعادت انباز در اوج ظفر بپرواز آمـده، متوجه صـوب اصفهان و بفتـح و فیروزی هم عنان، چون بقمشه نزول اجلال‌و حباب خیام زرین طناب را اوج گیر ذروهٔ آفتاب فرمودند باقر خان از بیم آن سیل بی‌پایان و دهشت طوفان بحر بی‌کران خود را بقلعهٔ تبرک رسانیده، آن حصار استور را پناه و امان خود گردانیده، موکب جاه و جلال و اردوی سپهر تمثال در روز دوازدهم شهر شوال جنت اشتمال وارد دارالسلطنه وبدولت‌وسعادت در باغ سعادت آباد نزول و طرفین این خطهٔ جنت قرین را بلوازم عواطف خاطـر معدلت آئین مشمـول فرمودند و در روز ورود موکب نصـرة کوکب دلاوران پولادین سلب و تفنگ چیان بهرامی لقب بفرمان حضرت ظل‌الله گیتی پناه اطراف اربعهٔ قلعه را فرو گرفتند و بگرداگرد آن حصن حصین محیط گشته، آن حصار را نقطهٔ پرگار نمودند. قلعهٔ تبرک حصاری بود که طایـر تیز پرواز وهم بر فـراز خاک ریـز آن صعـود نتواند نمود و همای همایون بال خیال بر کنگرهٔ شیرازهٔ آن بال پرواز نتواند گشود. بحکم خدیو کشور اقبال دو عراده توپ جهان آشوب اساس نهاده، گرداز بنیاد قلعگیان می‌انگیختند. خالی از اغراق درین مرتبه وجود ثعبانان آتشبار اتفاق نیافتاد واحدی ایشان را نشان نمی‌داد. از صدمت گلوله و آواز رعد انباز زلزله در میان قلعه و ولوله در ارکان شهر افتاد. از بیرون و درون قلعه فتیلها گرم و گلولهٔ توپ و تفنگ در تردد آمد. مدت سـه ماه و کسری آن رستخیـز ممتد و بسـاط آن حادثه ممهد و باقر خان با وجود آنکه از اعانت آقا محمد خان که بقیهٔ احوالش بعد نگاشته خواهد شد مأیوس بود باز در مراسم خودداری باقصی الغایه اجتهاد می‌نمود. دو سه دفعه خواهشمند نامهٔ امان گردیده، حضرت ظل‌اللهی بنا بر مروت ذات محامد صفات و اتمام حجـت او را بایمان و پیمان مرفق و مستوثق فرمود. یاران نادان را دست اجل گریبان گیر و بان همه عهود امان منع پذیر نگردیده، تا در شب بیست و یکم محرم الحرام هزار و دویست که لشکر انجم و اختر بجهة تسخیر

قلعهٔ محکم اساس سپهر اخضر بر شرفات این حصار مدور بر آمده، فوجی از بهادران لشکر فتح پرور که در کمین فرصت بودند بر برخی از بروج قلعهٔ محکم صعود و عروج، پی در پی تا آغاز طلوع صبح صادق جمعی دیگر از سپاه نصرة پناه بایشان لاحق گشته، القصه: قلعه را تسخیر و باقر خان را دستگیر و در حالی که اردوی جهان پوی بعزم حرکت بجانب قلمرو انتظام مهام آن حدود در انوشیروان نیم فرسنگی نزول عزوشان داشت باقرخان را بحضور فیض گنجور رسانیده، بحکم اقدس روانهٔ قلعهٔ محکم بنای عدم گردانیدند. نقود و اموال و اسباب او بسرکار دیوان اعلی عدالت ارکان تعلق گرفت. ولد اکبر و پسر اوسط او را آقا محمد خان همراه برده، ولد اصغر او با خانه کوچ مشارالیه و برادرانش حسب‌الامر روانهٔ دارالعلم شیراز و در آنجا اقامت نمودند. کیفیت بقیهٔ احوال آقا محمد خان آنکه: بعد از تسلط و استیلای بر جماعت جزایری و بختیاری از قراری که سابق نگاشتهٔ کلک بلاغت شد بمعاندت اجتماع نموده بودند و بمتفرق گردیدن آنها موکب آقا محمد خان متوجه صوب توابع عراق و جانب قلمرو و جعفر قلی خان برادر خود را با لشکری مستعد جدال جماعت مافی که بنحو مسطور مأمور مازندران و در عرض راه طریق را منحرف نموده، عنان توجه بجانب کرمانشاهان و اوطان خود گشوده بودند و بعضی از ایلات متمردین آن حدود روانهٔ توابع کرمانشاهان نمود. جماعت مزبور اتفاق کرده، بر لشکر آقا محمد خان غلبه، او را شکست داده، مراجعت کردند. از مردم عراق و جزایریان عراق و جماعت اتراک و غیره گروه مختلفه لشکری کثیر در اردوی آقا محمد خان جمعیت کرده، روی بدربار آورده بودند. در حالی که توابع شراه محل نزول سپاه و مضرب سرادق و خرگاه مشارالیه بود خبر ورود موکب مسعود این برگزیدهٔ حضرت معبود باردوی آقا محمد خان رسیده، یکی از سر کردگان قراگوزلو را که با هزار سوار باعانت باقر خان در اصفهان فرو گذاشته بود فراراً در رسیده، در حال انقلابی در لشکرگاه حادث گردید.

قشونهای عراق و لشکر متفرقهٔ مجتمعه روی بتفرقه نهاده، هرکس بر اسب خود سوار و اکثر شرفیاب عتبه بوسی دربار عرش وقار و برخی عنان گشای شهر و دیار شدند. علی خان خمسه نیز با جمعیت خود متوجه صوب خمسه و آقا محمد خان چون کار را چنان و احوال را پریشان دیده، با همان جمعیت خود که از مازندران همراه آورده بود و چندان کثرتی نداشتند روی بصوب طهران و شروع بحفر خندق پیرامون قلعهٔ طهران کرده، در بلدهٔ مزبوره توقف نموده، خانواری ایلات که بطریق مسطور متفرق گردیده، روی بکرمانشاهان و سایر اوطان خود آورده بودند با خانه و کوچ و اموال و اثقال روی عجز بدرگاه فلک تمثال آورده و دست تشبث دیگر باره بحبل المتین دولت ابد قرین که امیدگاه خلق عالم و بلاد عرب و عجمست محکم کرده، حسب‌الفرمان قضا جریان روانهٔ الکای فارس و هر طایفه‌ای در موضعی که بجهة نشیمن آنها مقرر شد مسکن و سواران ایشان در سلک ملتزمان موکب منصور منتظم گشتند.

ذیل میرزا عبدالکریم

بسم‌الله الرحمن الرحیم

سبب تألیف کتاب

بر رای مشکل گشای شهریاران دارالملک عبارت آرائی و تاجداران کشور فصاحت پیرائی مخفی و مستور نماناد که: این مستعین بعنایت‌الله الملک اللطیف **عبدالکریم بن علی رضاالشریف** را در عنفوان جوانی و هنگام ریعان دوحهٔ کامرانی که قدم بر پلهٔ عشرثانی سلم زندگانی نهاده بود در دارالعلم شیراز جنت طراز شرف صحبت و فیض خدمت خسرو شیرین کلام کشور سخندانی، مجموعهٔ کمالات انسانی، خلاق‌المعانی **میرزا محمد صادق موسوی متخلص بنامی** که منشی طبع سخن پرورش در میدان بلاغت گستری از چوگان خامه گوی برتری از عطارد ربودی و بنان معجز اثرش از عصای قلم بر رقم شیم ید بیضای موسوی و ازدم کلک روح پرور اعجاز عیسوی نمودن و هریک از طفلان سبق خوان دارالافاضهٔ فکرش معلم هزار حسان و هر فردی از شاگردان نوآموز دبستان دانشش استاد صد هزار سبحان بودی روی داده، مدت سه عام تمام درخدمت ذی سعادت آن دبیر عطارد احترام از جام استعلام علم انشاء می آشام و از صنعت خوشگوار استفادهٔ صنعت تحریر شیرین کام، در دبیرستان استفاده سخن نیوش و از ساغر استکمال جرعه نوش می‌بود. آن جنابت نیز چمن تربیت این بی‌بضاعت را از ماء معین عاطفت بقدر قابلیت سیراب می‌فرمودند. تا اینکه حضرتش از جانب خاقان مغفور بنحوی که در دیباچه مسطورست بضبط وقایع دولت فیض مطالع مأمور گردیدند و برو دوش شاهدان واقعات و گزارشات را از آغاز دولت علیه الی مقدمات افتتاح قلعهٔ طبرک اصفهان بمشاطهٔ کلک سحرکار و آرایشگری خامهٔ معجز نگار پیرایهٔ کلام و زیور انتظام پوشیدند و در سال هزار و دویست و چهار از دست ساقی

اجل شربت ناگوار هلاک نوشیدند. چون گوهر مطلوب ناسفته و غنچهٔ مدعا در گلبن مقصود نیم شکفته ماند نواب مستطاب فلک احتشام، حضرت مشتری رای عطارد احترام، قطب فلک جاه و جلال و محور آسمان عز و اقبال، مرکز دایرهٔ فضل و کمال، بهین نتیجهٔ دودمان آدم و حوا، مهین سلالهٔ خاندان سید بطحا، جامع شرایط و ضوابط وزارت باسرها و معین و مبین احق بها و اهلها، وزیر معظم مکرم و دستور مقتدر مفخم، نظام بخش ملک عالم و انتظام ده مهام جمهور امم، اعتضادالسلطنه البهیه السلطانیه، اعتمادالدوله العلیه العالیه، میرزائی **میرزا محمد حسین فراهانی**، خلدالله تعالی ظلاله علی رؤس الاقاصی والادانی این حقیر را با تمام سفینهٔ نگارین که هر صفحه‌اش شاهدیست هر هفت کرده و هر ورقش عروسیست در حجله خانهٔ لطافت پرورده مأمور فرمودند، درجواب ایشن بمثقب لسان دراین مطلب سفتم وچنین گفتم:

باز کجا صعوهٔ لاغر کجا؟ ذره کجا خسرو خاور کجا؟
پرتو خورشید کجا وسها؟ مسند جمشید کجا و گدا؟

بلبل طبع این حقیر در چمن نکته سازی هنوز نوپروازست و طوطی ناطقه در شکرستان عبارت پردازیش همان تازه آواز. از آن گذشته مگس را در مضمار سیمرغ زرین بال چه مقدار و صعوهٔ لاغر را بمصید عقاب چه سر و کار و دراج را در بازار شاهباز چه رواج و خزف بی بهارا با گوهر ثمین چه امتزاجست و جلوهٔ کلاغ را با خرامش کبک دری چه مشابهت و خروش زاغ را با نوای عندلیب چه مناسبت؟ حد خود شناسی نیست که در آن مقام عالی که عروج باسفل ترین پایه‌اش از حوصلهٔ عقاب زرین جناح فکر و همای تیز پرواز خیال بیرونست قدم گذارد و بحریم حرمتی و سراپردهٔ عزتی که شهریاران بلاغت گستر و تاجداران فصاحت پرور را در پیرامون آن راه نیست راه جوید. باغیست که بر اغصان هر سطرش بلبلان خوش الحان معانی در عین نغمه سازی و ریاضیست که در دوحهٔ ازهار مشکبارش عندلیبان چمن پیرای غوانی بصوت داودی مشغول نکته پردازی، هر غنچهٔ نقطه‌اش

بکردار طوطیان شکرشکن بصد زبان معنی پیرا و هر برگ حرفش مانند طاوسان خوش خط و خال بهزار رنگ جلوه نما ،

هر طرف اندر فضای آن چمن

هر نگارین نکته‌اش شاخ گلی

پری چهرگان الفاظش که بر تخت مرصع مسطر "کامثال اللوءلوء المکنون" مصدرند اصحاب حال را بغنج و دلال سودائی زلف و خال و نقاط نموده و حوراوشان نکات ابکارش "کانهن الیاقوت و المرجان" بر سریر موضونهٔ موضوعهٔ صفحه نشسته‌اند. بغمزهٔ غماز خون از چشم ارباب نیاز گشوده ، سلمای هر حرفش بهزار شیرین کاری دلربا و لیلای دلارای هر لفظش بصد هزار رعنائی روح افزا. انهار جداولش نمونهٔ "جنات تجری من تحتها الانهار" و عیون کلمات آبدارش نشانهٔ "فیها عینان تجریان". هریک از لئالی شاهوار استعاراتش که از دریای طبع وقاد بر کناره افتاده لایق تاج شهریاریست و هر فردی از افراد عباراتش که از کان ذهن نقاد بیرون آمده قابل گوش عذرا عذاران. درجیست مملو از جواهر رنگین بلاغت و برجیست مشحون از کواکب ثواقب براعت. آن حضرت نیز فرمودند که: اندیشه بخاطر راه نداده و قدم بر شاهراه مطلب نهاده ، که همت ما ترا درین راه دور رفیق و مددگار و ناخدای التفات ما وجودت را درین دریای پرشور شفیق و نگاهدارست ، زورق امیدت را بکنار خواهد رسانید. بهر جهة چندان که بدست تعلل بر دامن معاذیر آویخت و بپای تأمل بجانب کوی تعذر گریخت فایده نبخشود و کمند اصرارم از گردن نگشود. آخرالامر باستظهار و اعتماد الطاف و یاری آن حضرت ارسطو فطرت فریفته و بخط و خال عروسان نکات و عبارات دلنشین که در حجله خانهٔ طبع نهان داشتم شیفته شده ، قدم در وادی این مطلب نهادم و بمفتاح قلم قفل از در گنجینهٔ عبارت آرائی و بانامل خامه بند از مخزن بلاغت سرائی گشودم و بجناح افکار در مطار شاهباز بلند پرواز طایر و بقدم خیالات معابر این راه پر خطر را سایر گردیدم و درو گوهر چند که در صندوق

خاطر و مخزن ضمیر داشتم در گنج خانهٔ روزگار بودیعت گذاشتم و باتمام و اختتام این درج گران بها پرداختم و مسمی **بتاریخ گیتی گشایش** ساختم. امید که مقبول خاطر ارجمند و مطبوع طبع مشکل پسند آن حضرت گردیده و چنانچه سهوی و خطائی واقع شده باشد بطریق معهود چشم محاسن بین از عیوب آن بپوشند و بخامهٔ اعجاز نمود باصلاح آن بکوشند. انشاءالله تعالی لئالی سایر وقایع را بنهج دلخواه در جلد دیگر برشتهٔ تحریر خواهد کشید و موسوم **بجلوس ثانی** خواهد ساخت.

بیان اختتام دولت زندیه من کلام زبدة المنشیان میرزا عبدالکریم بن علی رضای منشی رحمه‌الله

طوطی شیرین زبان قلم فصاحت رقم و بلبل ملیح‌البیان‌خامهٔ بلاغت شیم در قلمرو صفحه و ورق بدین نسق نغمه‌سرا می‌گردد که: حضرت سکندر شان بعد از ورود بدارالسلطنهٔ اصفهان اسمعیل خان برادرزادهٔ محمدخان زند را با فوجی از بهادران شهاب رمح مجره کمند بجهة انتظام مهام عراق مأموربجانب قلمرو علیشکر و روانهٔ‌آن بوم و بر فرمودند. مشارالیه در ورود بقصبهٔ بروجرد دست یغما و تاراج بمال و اموال هر غنی و محتاج که بعلت اغتشاش مسالک از جمیع ممالک در آن دیار جمع گردیده بودند گشاده و زر قلب مردم آزاری و خوانخواری را در بازار آن ولایت رواج داد. ابواب جور و اعتساف بر چهرهٔ احوال اهالی آن سامان باز نموده، معادل دویست هزار تومان نقد و جنس بجبر و عنف در حوزهٔ تملک و تصرف درآورد و بنای سست بنیاد فتنه و فساد آغاز نهاد و لوای خودسری و اشتداد بر افراخت و ببذل درم و دینار جمعی از اشرار نابکار و فتنه جویان غدار را با خویش متفق ساخت و در اندک زمان سر طوق عظمتش سر بعیوق کشید و آوای کوس بحر خروشش در فلک آبنوس و چرخ سندروس پیچید. در هنگامی که بمفتاح رماح مجاهدین فتاح موکب نصرة کوکب باب قلعهٔ طبرک را قرین افتتاح و از تفضلات فلق الاصباح امور دارالسلطنهٔ مزبور بر

وفق مرام دارای کسری غلام صورت انتظام و درجهٔ انجام یافته بود مراتب عصیان و طغیان آن خذلان نشان بانهای منهیان بسمع محرمان آستان کروبیان مکان و بعرض حجاب بارگاه سپهر نشان رسید و بصراحت انجامید. حضرت گیتی پناهی چون از حقیقت امر آگاهی یافتند قلع مواد استعدادش را پیشنهاد خاطر مرحمت گستر و تخریب بنای سست بنیاد استعدادش را مکنون ضمیر معدلت پرور ساختند. با وجود آنکه در آن دوران سورت سرما و شدت سردی هوا بمرتبه‌ای بود که شهسوار خیال را دو اسبه مرور و عبور بآن صفحات میسور و بلند پرواز و هم و اندیشه را با همه تیزپری طیران برآن مسالک مقدور نبود آن حضرت که برد و حرق در نظر همتشان یکی و طی مراحل غرب و شرق در زیر سم سمند بادمانندشان اندکی می‌نمود متوکلا علی‌المعبود سپاه نصرة نمود را بتدارک یساق عراق مأمور و مقرر فرمودند که پیش خانه کشان معسکر همایون پیش خانهٔ مبارکه را بجانب انوشیروان برده، قباب خرگاه را با قرص آفتاب و ماه برابر نمایند. فراشان با احتشام و خیامان چابک دست کیوان مقام خیام گردون نظام را در منزل مزبور همشان ماه و هور ساختند. علی الصباح چهاردهم شهر صفرالمظفر که سلطان اقلیم خاور و شهریار ممالک باختر یعنی مهر انور بر سمند تیزگام چرخ اخضر و خنک خوش خرام فلک مدور برآمد حضرت جهانشاهی پای دولت بر رکاب اشقر گیتی گشای نهاده، با شوکت خاقان و ففغور محرک سپاه نصرة منظور گردیدند و مهچهٔ رایت فتح آیت را چون مهر بر سپهر اخضر رسانیدند. لوای تندر آوای نای زرین موکب جلالت قرین در فلک سندروس پیچید و نعرهٔ روئین کوس پرده در گوش سکان روم و روس گردید. خروش آفت هوش خم هفت جوش بسمع سکان چین رسید. فارسان میدان جنگ و رایضان مضمار نام و ننگ بر زین رعنا غزالان شبرنگ نشستند و از تهاجم دخان و تصاعد گرد و غبار راه آمد شد بر خیل ملایک بسته، از ازدحام دلاوران ضیغم شکار غضنفر چنک و غلبهٔ افواج هاله سپهر شهاب خدنگ عرصهٔ دشت

و در وساحت کوه و کمر را بکلی تنک کردند. لشکری سیل موج بحر شکوه ثابت و پایدار همچون کوه، همه بهرام طبع و کیوان جوش، فولاد ترک و آهن پوش. القصه: بدین نهج قطع منازل و طی مراحل می‌نمود. چون اسمعیل خان را گمان نبود بخاطرش این مطلب رسوخ می‌نمود که نظر بشدت سرما و سردی هوا و انبوهی برف در طرق و شوارع آن طرف حضرت سکندر شان را حرکت از اصفهان و نهضت از آن مملکت بهشت نشان میسور و خدیو آفاق را توجه بجانب عراق مقدور گردد. باطمینان خاطر بقبض و بسط امور آن بوم و بر اشتغال داشت. در خلال آن حال بمشارالیه خبر رسید که: موکب ظفر طراز مانند سیل خانه برانداز نشیب و فراز راه آن ناحیه را قاطع و عما "قریب مهچهٔ علم میمنت پرچم دارا حشم از افق ساحت بروجرد طالع خواهد گردید. آن صحرا نورد وادی بی‌سر و سامانی را از استماع خبر وحشت مبانی مهرهٔ خاطر در ششدر حیرانی افتاده، تاب لطمات افواج بحر امواج سپاه نصرة امتزاج در قوهٔ خود ندیده، ارکان صبر و قرارش بکلی متزلزل و گونه طاقت و توانش بغایت متبدل گردیده، چارهٔ کار و بهبود روزگار خویش را در آن دید که یک نفر از معاونین خویش را پیشرو سپاه خذلان اندیش که باجیوش بحر خروش جلادت کیش کر و فری نموده، بلکه خود فرصتی یافته، تخته پارهٔ وجود را از تلاطم دریای ذخار و تموج بحر خونخوار، یعنی اردوی انجم شمار، بر کنار کشد. غافل از اینکه چون اقبال بادبار بدل شد و سعادت بنحوست عوض گشت نهال اینگونه تدبیرات را در جویبار روزگار ثمری و دوحهٔ این قسم نیر نجات را اصلا" در ریاض دهر بار و بری نخواهد بود. بهر صورت بنا بر آن خیالات فاسد قربان خان نامی باجلان‌رامقدمهٔ‌الجیش لشکر خذلان طیش نمود. مومی الیه با جمعی موفور لشکر منصور را استقبال و در صحرای سیلاخور نوایر جدال و قتال را باقراولان اردوی گردون مثال اشتعال داده، در کرت اول و حملهٔ نخست بکمند دلیران آرش کمان بهمن

دوال و سرپنجهٔ هژبران پلنگ صولت شیر چنگال گرفتار و بحکم خسرو معدلت شعار گردنش بوسه گاه لب شمشیر آبدار گردید. از ظهور این امر اسمعیل خان را کشتی صبر و ثبات در گرداب اضطراب افتاد. بر سبیل استعجال یکران عزیمت بجانب بلدهٔ همدان عنان داد. حضرت کسری شان خارج قصبهٔ بروجرد را مخیم خیام سپهر نشان ساختند. اهالی عراق از صغیر و کبیر و برنا و پیر در کمال اشتیاق بدربار فلک روان شهریار آفاق اجتماع نمودند. آنان که دستار استکبار بدست اعراض و انکار برنهاده، در گشایش ابواب فتنه و فساد و افتتاح دروب جور و بیداد با آن بدکیش سرا پا نفاق اتفاق ورزیده بودند دست سیاست آن حضرت تاج زندگانی از تار کشان ربود و اشخاصی که بطوع و اختیار بی‌اکراه و اجبار در ثمین بندگی این دولت جاوید مدت را در گوش امید گوشوار و با اشرار غدار و مفسدین نابکار اتصال و الحاق نجسته بودند گردنشان را باطواق اعناق مزین و قامتشان را بحلیهٔ اشفاق مهر اشراق مطرز ساختند.

بیان فرار اسمعیل خان بجانب همدان و رفتن حضرت جهانبانی ببلدهٔ مزبوره و مجادلهٔ خسروخان

بنحوی که سابق نگاشتهٔ کلک در رسلک گردید اسمعیل خان از اندیشهٔ تیغ بی دریغ حضرت والامرتبت با صد گونه ذلت و خواری بجانب الکای بلدهٔ همدان فراری شد. در آن اوان محمد حسین خان قراگوزلو از جانب وکلای سرکار آقا محمد خان در آن ولایت حاکم و حکمران بود. درب قلعه را بر روی آن مردود مسدود و اسباب قلعه داری و ادوات ضروریهٔ مردم حصاری را بقدر امکان موجود و در نهایت استظهار چشم براه وصول طلیعهٔ لشکر پرخاشخر غنود. چون روز چند خدیو دشمن گداز عدو سوز بجهة تعمیر شکستگی و مداوای خستگی اهل بروجرد در قصبهٔ مزبور متوقف و با نزدیک و دور بنیاد تلطف نهاده، محرک سپاه جلادت دستگاه و شقه گشای رایات نصرة همراه نگردیدند اسمعیل خان فرصت یافته، کار را بر

محصورین تنک دوست و دست قلعگیان را از دامن ثبات و درنگ کوتاه نموده، بالاخره قلعه را متصرف و عنان توسن بی مروتی را بسوی فیافی بی انصافی منعطف ساخته، نهب و سفک دماء ایشان و رجال و نوامیس قلعگیان پریشان حال و زار و بعادت دیرینه بسرانگشت عناد و کینه ابواب انواع ستم بر چهرهٔ عجزه و مساکین باز و شیمهٔ ذمیمهٔ ضعیف آزاری و خصلت دیرینهٔ خون خواری را آغاز نمود. محمد حسین خان چون دست چاره‌اش از ذیل خودداری گسیخت بقلعهٔ مصلی که احکم قلاع آن ولا بود و از غایت ارتفاع ملاصق ثریا و از کمال استعلاء ملاحق چرخ مینا و صورت حصول تملیکش بغلبه در نظر بینا از جملهٔ محالات و مقولهٔ خوارق عاداتست گریخت. عاقبت فی‌مابین ایشان مبانی موافقت و اتفاق و اساس مرافقت و وفاق بعمود عهود و استوانهٔ میثاق مشید و سلک یمین از جانبین بدر ثمین کلام رب‌المشرقین منتظم گردیده، مشارالیه درب قلعه را گشاده، شمشیر مخالف را در غلاف نهاده، چون مقدمات مزبور معروض رای چاکران دربار معدلت پرور و پریشانی همدان مسموع سمع خدیو فریدون سیر گردید آتش قهر جانسوزش زبانه کشید و شعلهٔ نوایر غضبش بذروهٔ چرخ پیر و کرهٔ اثیر رسیده، قطع مادهٔ ظلم و بیداد را پیشنهاد خاطر مهر مظاهر فرموده، قرار دادند که تا خاک وجود آن مردود را از صدمهٔ سم باد پایان عربی و شرارهٔ آتشبازی را باب سیوف هندی و رماح مغربی منطفی نسازند عنان عزم باز نکشیده، بامور دیگر نپردازند. بناءً علی هذا از خارج قصبهٔ مزبور اعلای اعلام منصور و بهادران پیل توان شیر زور هژبر غرور را بحرکت مأمور فرمودند. موکب جلالت بنیان مرحله پیمای طریق همدان و هیونان همایون مبارزان زمین فرسای بوادی و مسالک مقصود خاطر معدلت نشان کشید. تا قصبهٔ نهاوند بپای سمند عزیمت پیمودند. چون قصبهٔ مزبور خیول منصور را جولانگاه توسن عزم وساحت آن ولایت مخیم خیام گردون نظم دلاوران رستم نبرد اسفندیار رزم گردید باعیان لشکر و سران

عسکر اسمعیل خان خبر رسید و از توجه حضرت جم مرتبت مخبر و مستحضر گردیده، از مؤاخذات خدیو دوست نواز اندیشمند و از تلاطم بحر ذخار سخط شهریار دشمن گداز عدو بند ناخرسند گشته، نخست در شبی محمد حسین خان قراگوزلو بر هم زن بنیاد عهد و میثاق و مخرب اساس مرافقت و اتفاق گردیده، با سایر خوانین طایفهٔ خویش طریق خلاف پیش گرفته، رو از متابعینش برتافتند وبجانب اوطان و مساکن خود شتافتند. بعد از وقوع مقدمهٔ مزبور جمهور جنود متجنده بجمعیت و اتفاق چه از ایلات و چه از اهل عراق در نهایت اشتیاق روی نیاز بدربار گردون رواق آوردند و در سلک مستظلان ظلال رایت فتح آیت منسلک و از خزانهٔ سخا و نعم آن سرور اهل کرم وناسخ کرمهای معن و حاتم عطایای آمال بریک ران‌بار و جیب و کنار امیدشان از زرافشانی دست همت آن حضرت نمونهٔ "جنات تجری من تحتها الانهار" گردید. اسمعیل خان چون آثار انکسار و علامات ادبار از ناصیهٔ احوال خود ملاحظه و اوضاع چرخ را دگرگون و قصر اجلال و اقبال راسرنگون مشاهده نمود لوای اقتدار که بقوت بازوی اشرار غدار بفلک تجبر واستکبار افراشته بود بر خاک انکسار نگونسار و نقوش توهمات لاطایل را که بر لوح خاطر نگاشته بود از عرق حیرت و سرشک حسرت محو گشته دید. جریدهٔ ره سای زمین فرسای فضای فرار و مرحله پیمای بادیهٔ ادبار، بجانب گروس با بختی تیره‌تر از آبنوس و چهره‌ای مانند سندروس روان گردیده، بمصداق "الغریق یتشبث بکل حشیش" دست توسل بدامان محمد حسین خان حاکم آن ولایت زده، در زاویهٔ گمنامی پا بدامن تواری کشید. حضرت کسری مرتبت در قصبهٔ نهاوند سلسله جنبان سپاه جلادت پیوند و بجانب همدان عنان گشای سمند پری پیکر دیو مانند گشتند. چون خارج بلدهٔ مزبور خیول منصور را محل نزول و قباب بارگاه فلک دستگاه بذروهٔ مهر و ماه موصول شد عرایض ضراعت آمیز ذرایع انگیز از حسن خان بیگلربیگی کردستان بنظر ایستادگان آستان کروبیان مکان رسید.

مشعر بر اینکه: چون این اخلاصمند از جملهٔ چاکران قدیم دولت ابد پیوند و نمک پروردهٔ آن سلسلهٔ جلیلهٔ سعادتمند می‌باشد استدعا چنان دارد که خدیو سلیمان شان عزیمت ولایت کردستان نمایند و این مور ناتوان را پیامال اقدام اسبان کره مانند نفرمایند. ولد اکبر خود را با پیشکش و مالیات دو سالهٔ کردستان و هر قدر سوار که در سرکار ضرور و در کار باشد روانهٔ دربار معدلت مدار و من بعد نیز طریق مصادقت را پیوسته، بقدم مخالصت شعار خواهد پیمود. حضرت سکندر حشمت مسئول او را بعز قبول موصول و مأمولش را مقرون بحصول نفرموده، ارقام قضا نظام و احکام قدر انجام بسر افرازی مشارالیه نگاشتهٔ اقلام زیبا خرام منشیان عطارد احترام گردید که: هرگاه آن عالی جاه مراسم بندگی را متکفل و شرایط حق گزاری را متقبل و پا از سرحد سرافکندگی افزون و قدم از جادهٔ بندگی بیرون نخواهد نهاد و نطاق خدمت گزاری و فرمان برداری را از میان دستور و بتلثیم بساط معدلت مفطور محبور و مسرور شود و الا ساحت کردستان سپاه پیل توان را مخیم خیام و جنود نصرة نمود را جولانگاه اسبان سپهر خرام خواهد گردید و آنچه در پردهٔ غیب مستورست بظهور خواهد رسید. مشارالیه چون سهام مأمول را بر هدف قبول خاطر معدلت شمول موصول و آب این گونه نیز نجات را مسکن آتش غضب قیامت لهب ندیده، از دیدهٔ بصیرت خاک آن ولایت را بر باد حوادث داده دید لاجرم باستجماع لشکر و احضار عسکر پرداخته، از علی خان خمسه و خوانین قراگوزلو و گروس از متجندهٔ آن صفحه و حوالی و حواشی خود استمداد جسته و چهرهٔ حق شناسی را باب کافر نعمتی و نمک ناشناسی شسته، در اندک زمانی سپاهی انبوه پلنک گزاف و لشکری دریا شکوه ضیغم مصاف که عارضان اوهام و محاسبان افهام را از تعدادش شمشیر خامه در غلاف و از حد و حصرش بعجز و قصور خویشتن اعتراف داشتند عرض داد و روی

بمقابله و مجادلهٔ سپاه جلادت همراه نهاد. حضرت گیتی پناهی چون از دلیری او آگاهی یافتند بنهٔ همایون را در خارج بلدهٔ همدان گذاشته، بجانب میدان حرب شتافتند. در یک فرسنگی شهر تلاقی آن دو دریای تیغ و خنجر و تقارب آن دو بحر پهناور اتفاق افتاد. یلان پرخاشجوی طرفین و شیر دلان هژبر خوی جانبین دست باستعمال سیف و سنان و بازو باجرای بلارک جان ستان گشادند. علمداران کیوان تمکین الویه را بمرگ تازه جوانان دشت وغا گشودند و کوسهای روئین و کورکهای آهنین بسوک زیبا قدان نازنین صحرای غرا شیون و فغان آغاز نمودند. پلنگان پرخاشجو یعنی بهادران دو لشکر بزخم زوبین و خنجر بریختن خون یکدیگر دلیر و هژبران اژدردر از خونخواری سیر نمیگردیدند. شهباز تیز پر تیر از نشیمن کمان دورتر در هوای میدان بصید تذروان روانها مطیر و غزالان صحرای چرخ اخضر اعنی مهر انور از صلابت شیران آدمی چهر در پردهٔ دخان و غبار مستتر گردید. برق تیغ یمانی خرمن سوز زندگانی برنا و پیر و سهام شهاب نظر قاصد ارواح مأمور و امیر و میاه حسام با انتقام بر مجاری روٌس دلیران بهادر جاری و خناجر بر حناجر بهادران کاری آمد. القصه: در آن وحشت سرا هنگامهٔ قیامت و فتنهٔ رستاخیر برپا و در آن دشت قضا هنجار آثار فزع هویدا و علامات شور نشور مشاهد دیده‌های بینا گردید. بسی هیاکل مردان مبارز و اشخاص دلیران جنک آور محارب که در آن صحرای پر بلا رخ بنقاب تراب و جلباب تیرهٔ مغاک نهفتند.

ببارید چندان نم خون ز تیغ — که باران ببارد لیالی ز میغ
شد از کشته پرپشته بالا و پست — بتاراج جان مرگ بگشاد دست
همه تن چو پرویزن از زخم تیر — همه رخ ز انده برنگ زریر
یکی خورده بر فرق گرز گران — یکی خسته از خنجر جان‌ستان

از تهاجم دخان توپهای صاعقه بار و تراکم گرد و غبار روز روشن چـون شب تیره و تار و از شـرار ریزی تفنک عرصهٔ میدان

جنک مزاج کرهٔ نار گرفت.

ز گرد سواران فضای جهان چنان شد که پیدا نبود آسمان

آخرالامر چرخ سفله پرور بی‌آزرمی آغاز و سپهر دون نواز درهای بی‌شرمی را باز نموده، نسایم فتح و نصرة بر ساحت احوال سپاه مخالف از مهب مشیت مرسل‌الریاح در اهتزاز آمد. چون ملتزمان رکاب جلالت تأثیر اغلب اهل گرمسیر و پروردهٔ امکنهٔ محرق الهواء و خو کردهٔ بحرارت و سمیت گرما و در آن روز سورت سرما و شدت برودت هوا از حد اعتدال بیرون و از قوهٔ توانائی ایشان افزون بود بهر جهت آن جمع پریشان را حرارت غریزی در صمیم قلب مانند نطفه در مشیمه منعقد و آب دیده در عین چشم چون قطره در جوف صدف منجمد گردیده، پای ثبات و قرارشان از دست رفته، سلک جمعیتشان گسسته گشته، پی سپر وادی هزیمت و فوجی از ترکیه نیز در بین ستیز و آویز ترک محاربه نموده، روی از جنک برتافته، بجانب بیت دشمن شتافتند. حضرت جهان پناهی چون لشکر را متفرق و سفینهٔ وجود مقدس را در آن دریای پر انقلاب و آن سهمگین گرداب مستغرق دیدند با قلیلی از خواص که در موکب خاص شرف اختصاص داشتند خود را بمیان توپخانهٔ مبارکه کشیدند. توپچیان شراره فشان با توپهای رعد افغان بامر همایون بنیاد آتش ریزی نموده، فضای میدان و عرصهٔ هامون را بکیفیت آتش متبدل و آتش هستی سوز حیات افروز ملتهب مشتعل و وجود جمعی از آن طایفهٔ غدار هدف گلولهٔ توپ جهان آشوب آتش بار و از معرکهٔ کارزار "فی‌الدرک الاسفل من‌النار" واصل و فوجی بسیار از صواعق نایرهٔ بلا که خرمن سوز وجود شیخ و شاب و گلولهٔ توپ بنیاد کن آباد و خراب میبود نجات یافتند، هنگام شام که توپچیان قضا و قدر گلولهٔ مهر را در دهان توپ افق انداختند و پرده دار ظلام پردهٔ فیروز فام ظلمت را در پیش چشم اولوالابصار برکشید و خسرو متهاجم سپاه انجم از میدان این نیلی طارم روی برتافته، عازم

دارالسلطنهٔ باختر گردید حضرت جهان پناهی زیاده بر آن مکث و درنگ را در میدان جنگ مغایر ضوابط عقل و فرهنگ دیده، عنان تاب توسن رزم و جانب دارالسلطنه را از قدم فرخندهٔ مقدم رشک بهار عالم افروز فرمودند و مانند روح در کالبد آن ولایت غنودند. شکستهٔ سپاه فوج فوج و دسته بدسته بدرگاه فلک دستگاه مجتمع شدند. حضرت کسری معدلت در آن مملکت فسیح المساحت بتدارک اسباب حرب و تهیهٔ آلات طعن و ضرب از شمشیر و خنجر و نیزه و سپر و زوبین و مغفر و تفنگهای ثعبان مثال دوزخ شرر و اسبان دیو هیکل پری منظر پرداخته و ابواب خزاین احسان را بمفاتیح جود وکرم و مقالید سخا و نعم و ببذل درم و دینار جیب وکنار قواد حشم و روس خدم را غیرت باغ ارم و رشک بیت‌الصنم ساختند.

بیان مراجعت خدیو جهان باصفهان و مجادله با محمد حسین خان و اسمعیل خان و فرار حاج علیقلی خان بفارس

علم میمنت پرچم قلم در میدان صفحه گشای این مطلب می‌گردد که: در هنگامی که خدیو آفاق عرصه طراز ساحت عراق بودند محمد حسین خان عرب و اسمعیل خان عرب عامری که در جندق توطن دارند ساحت اصفهان را خالی از مخل و تهی از وجود شیران ستبر بازوی قوی‌دل آهن گسل، یعنی بهادران هژبر کین پلنک دل شرحی بامیر محمد خان طبسی نگاشتهٔ خانهٔ حق ناشناسی نمودند. مشعر بر اینکه: اگر وکلای آن سرکار راه این ساحات را بپای بی مضایقگی بپیمایند این جانبان نیز جمعیتی در آن صفحه فراهم و بجانب دارالسلطنهٔ اصفهان عازم گردیده، آن مملکت را تصرف و مبلغ بیست هزارتومان نقد و جنس و کلای سرکار برسم تکلیف تسلیم خواهیم نمود. آن ساده لوح خام طمع بقدر چهارصد نفر سوار بسر کردگی یک نفر از اقوام خویش بمظاهرت آن فتنه انگیزان بدکیش روانه و

ایشان نیز تقریبا" سه چهار هزار نفر تفنگچی از نائین و قهپایه و اردستان و نطنز مهیا و آماده ساختند. روی بجانب دارالسلطنهٔ مزبور نهادند. در بین راه خبر شکست جنود مسعود و ورود موکب سعادت نمود بآن حدود مسموع آن دو نابکار مردود گردیده، آتش عزمشان تیزتر و باین خیال خام و فکر بدانجام که سهای بی ضیای وجود نابود خود را در برابر انوار آفتاب جهان تاب معدلت مآب جلوه‌گر سازند و صعوهٔ لاغر خویش را با شهباز بلند پرواز همت آن داور گردن فراز هم پرواز نمایند در مسارعت و استعجال هم گام شمال و دبور و بصوب دارالسلطنهٔ مزبور اعلای اعلام نخوت و غرور نمودند. مراتب عصیان آن طاغیان بعرض محرمان آستان کروبیان مکان رسید ومسموع سموع قرب یافتگان بارگاه ملایک پاسبان گردید. با اینکه هنوز غازیان فیروز از کوفتگی راه پر خطر و صدمات جانکاه سفر بیرون نیامده بودند و بسیاری از جنود مسعود تا آن هنگام بار راحت در دارالامان کنف مرحمت آن برگزیدهٔ حضرت معبود نگشوده بودند حضرت جهان ــ پناهی قلیلی از غازیان مجتمعه را ابواب جمع عبدالله خان که بشرف اخوت آن جناب مشرف بود فرمودند و حاج علیقلی خان کازرونی را با مابقی تعیین و مأمور بقلع و قمع آن جمع پریشان نمودند. در بلوک براهان تلاقی فریقین و تقارب عسکرین اتفاق افتاد. غبارگیر و دار شعلهٔ نوایر کارزار از طبقات این نه رواق درگذشت. بهادران شیر گیر باب شمشیر برق نظیر نقش حیات بسیاری از آن قوم را از صفحهٔ هستی شسته و جمعی از آن فرقهٔ نابکار طعمهٔ ثعبان سنان و لقمهٔ ضرغام حسام خون خوار گشت، طریق سفر آخرت را جسته، عاقبت آن طایفهٔ بی‌عاقبت بی‌آزرم منهدم و گروهی از بخت برگشتگان بقید اسار منتظم گردیدند. از آن جمله چهارصد نفر سوار امیرمحمد خان بالکلیه قلعهٔ مختصری را پناه‌خود ساخته، بلوازم قلعه‌داری پرداختند لشکر فتح اثر چون هاله در اطراف قمر و مانند اوراق پیرامون شجر جوانب اربعهٔ قلعه را تنگ فرو گرفتند. آن جماعت چون خود را غریق

بخار فنا و حریق نارعنا دیدند از در امان و طریق استیمان درآمده، از قلعه بیرون و روی امید بآستان مروت نمون آوردند. حضرت گیتی ستان بنا بر مرحمت جبلی آنها را امان و برفتن بصوب شیراز فرمان دادند. بعد از آن امر همایون شرف نفاذ یافت که حاج علیقلی خان با جنود ابواب جمعی عبدالله خان در خارج شهر نصب خیام اقامت نماید. حاجی مزبور حسب‌الامر خدیو منصور در حریم رودخانهٔ مبارکهٔ زاینده رود بار توقف گشود. عاقبت بوسوسهٔ شیطان نفس بدفرجام و تحریک خیالات فاسدهٔ خام هوای مخالفت خسرو دارا غلام را در سر گرفته، بعضی از تفنگچیان فارسی و غازیان کازرونی را که بعلت امتداد مدت مسافرت بتنک آمده بودند با خود متفق و سر از ربقهٔ مطاوعت و گردن از طوق متابعت پیچیده، پای از حد بندگی و قدم از دایرهٔ سرافکندگی بیرون کشید. هنگام شام که سودا ظلام و سیاهی لیل قیر فام کحل دیدهٔ اولوالابصار گردید با متفقین و معاونین خود راه نورد جنوب فارس و مرحله پیمای آن ملک فردوس اساس شد. سحرگاهان که دست تقدیر حی قدیر پردهٔ نیلگون ظلمت را از چهرهٔ شاهد صبیح‌الوجه جهان گشاد و خسرو خاوری از خلوتخانهٔ باختر قدم بر تخت زبرجدی فلک نهاده، دهقان قضاگل جعفری صد برگ آفتاب را در طبق لاجوردی افق شرقی عرض داد حضرت گیتی پناهی از خلوتخانهٔ خاص بدیوانخانهٔ گردون مناص جلوس فرمودند. قهرمانان کریاس بهرام اساس حرکت دوشینهٔ حاجی نسناس را بعرض خدیو حق شناس رسانیدند. نایرهٔ غضب قیامت لهب قهاری ملتهب و جمرات خشم و سخط جباری مشتعل گردیده، بمنشیان عطارد نشان مقرر شد که احکام مطاعه بجمیع حکام و ضابطان ولایت فارس نگاشتهٔ کلک قدر اساس گردد که: از اطراف راه عبور آن مردود را مسدود و نگذارند که بصوب مقصود عنان عزیمت گشاید. حکام مزبور طریق امتثال فرمان واجب الاذعان خدیو بی همال را پیموده، سد شوارع و معابر را نمودند. چون همراهان و معاونانش زورق

وجود خود را گرفتار چهار موجهٔ فتور و فتن و بجهات غریق گرداب بلا و محن دیدند از همراهیش کناره گزیدند و منهاج غدر و طریق نقض عهد سپرده، هریک راه نورد دیار خویش و حاجی مزبور با دل ریش و خاطر پر تشویش بجانب قصبهٔ کازرون شد.

ذکر سال فرخنده فال یونت ئیل خجسته تحویل مطابق سنهٔ هزار و دویست هجری

باز چون رخسار خوبان گشت طرف بوستان
باز چون گیسوی دلبر شد هوا عنبر فشان

یوم دوشنبهٔ شهر جمادی الاولی سنهٔ ۱۲۰۰ نوروز فیروز بمبارکی و فرخندگی در رسید. خسرو خاور و شهریار دارالملک حمل بپای تخت سلطان باختر آمد، یعنی مهر انور از دارالسلطنهٔ حوت بعلت ترکتازی پیاپی سپاه دی بجانب دارالملک حمل که پای تخت سلطان نافذالفرمان ربیع و محکمهٔ محکمهٔ سپاه لاله و سمنست خرامید. مسند نشین صاحب تمکین فروردین با لشکر گران ازهار و ریاحین و جنود مسعود گلهای عنبرین از شرف ورود بهجت نمود و از آن فصل بوستان و چمن را رشک فردوس برین و غیرت نگارخانهٔ چین فرمود. غوغا طلبان زمستان و فساد پیشگان مهرگان که در مخالفت سلطان ذیشان اردی‌بهشت با نفاق کیشان ثلوج و امطار اتفاق و با بهمن نژادان برف و باران عهد و میثاق داشتند بامر قهار بهار و فرمان سلطان نسیم آذار باین قلعهٔ گمنامی و زاویهٔ ناکامی مقید و محبوس گردیدند و دیدهٔ گل و نرگس را که از توباوگان خاندان بهمن و پیوسته منظور و مفطور نظرش تهدیم بنای گلزار و گلشن و عین مطلبش تفریق شیرازهٔ اوراق یاسمین و نسترن بود فراشان قوای نامیه بحکم خدیو بهار از گزلک سه برگه از لباس بینائی عور و مهجور ساختند. خیامان قوی بازوی قوهٔ مولده سرادقات زنگار و خیام گلناری سلطان گل را بفضای هامون کشیدند و فروش ملون لاله و سنبل را در عرصهٔ دشت و در ساحت کوه و کمر گستردند و قهرمان ربیع بعزم تمشیت کوه‌کیلویهٔ باغ

و انتظام گرمسیرات صحرا و راغ بر اشهب تیز گام نسیم آذاری و جواد خوش خرام باد بهاری برآمد. ساحت هامون از جوش شقایق گلگون و عرصهٔ ارض اغبر از هجوم شکوفهای صحرا همرنگ چرخ بوقلمون گردید. مجلس نوروزی در عمارات مبارکات شاهی دردارالسلطنهٔ اصفهان از نگاربندی صنایع کاران پیشه ور و طراحی چابک دستان صنعت گر زیب و زینت گرفت. برو دوش خاصان درگاه و جیب و کنار سران سپاه از بوارق خلاع زرتار و اثواب بوته‌دار غیرت بخش بهار و رشک افزای باغ و گلزار شد. قبل ازین نگاشتهٔ خامهٔ صدق ختامه گردید که: جناب آقا محمد خان از بلدهٔ همدان روانهٔ طهران و پیوسته در کمین وقت و منتظر فرصت می‌بودند. درین اوان که بنحو قصه پردازی قلم خجسته رقم امور شوکت و مهام سلطنت مشوش و طرهٔ عروس مملکت مانند زلف و گیسوی خوبان قمر طلعت پریشان گردید جنابش را هنگام فرصت در رسیده، لشکری جرار و سپاهی تیغ زن خنجر گزار عرض دیده، از بلدهٔ طهران خلد نشان سلسله جنبان سپاه پیل توان و رافع رایات عز و شان والی محال گروس را از صدمهٔ سم ستوران قوایم درشت و ضربهٔ اقدام هیونان کوه توان پشته پشت خستند و چشم براه قتال با شیران پلنک خصال نشستند. مراتب مسطور و تموج آن دریای پرشور بعرض خدیو معدلت دستور رسید. آن حضرت بعلت وقوع بعضی از قضایائی که در آن اوان حادث و در حقیقت دل شکستگی را باعث بود بکلی آزرده خاطر می‌بودند. صلاح را در جنگ و فلاح را در درنگ ندیده، الویهٔ گردون مماس را بجانب الکای دلگشای فارس شقه گشای و شبدیز سبک خیز خسروی را بر آن سامان گرم عنان فرمودند و ساحت آن کشور را از ورود فرخنده نمود رشک گلشن و دیدهٔ دولت خواهان از نور آفتاب عنایتش روشن گردید. امنای دولت آقا محمد خان چون اصفهان را از مخل خالی یافتند بجانب دارالسلطنه شتافتند و چند یوم در آنجا توقف نمودند و جعفر قلی خان را با جمعی از

سپاه جلالت کیش خویش بماندن در دارالسلطنهٔ مزبور مأمور و خود بجانب ولایات عراق روانه گردیدند.

بیان توجه آقا محمد خان بجانب عراق و مجادلهٔ خسرو خان و شکست او و مأمور شدن علیقلی‌خان بسرداری عراق و کشته شدن هدایت‌الله‌خان والی گیلان

باغبان قلم میمنت رقم و دهقان کلک موافقت توأم گلزار صفحه را بدین نهج آرایش می‌نماید و بدست خامهٔ صنعت طراز فسانه پرداز پرده از رخسار عروسان صبیح‌الوجه مدعا میگشاید که: بنحوی که سابق تقریر یافت اسمعیل خان از دم صمصام خون آشام شرزه شیران آجام دلیری و صدمهٔ چنگال پلنگان کنام جهانگیری روی برتافت و بسوی الکای گروس شتافت و در زوایای آن ولایت زاویه نشین و در ظل حمایت محمد حسین خان حاکم آنجا راحت گزین شد، تا اینکه خسروخان اردلانی بطریقه قصه‌پردازی قلم صدق مبانی محرک سلسلهٔ فتن و فتور و مؤسس اساس شر و شور گردید. از صاحبان اختیار ولایات نزدیک و دور استمداد خواست، از آن جمله اسمعیل خان را نیز بطفیل محمد حسین خان در مضیف آن ستیز و آویز دعوت نموده، بر سر خوان آن غوغا صله داد. مشارالیه نام طفیلی بر خویش نهاده، باتفاق محمد حسین خان قدم بدان طرفه انجمن گشاد و بعد از آنکه خدیو آفاق کوکب اقبال را قرین احتراق یافتند و روی از سفر عراق برتافتند و بجانب دارالسلطنهٔ اصفهان شتافتند خسروخان و علی خان مشارالیه را مخل امور دولت و وجودش را مضر استعداد شوکت خود دیده، صلاح کار را درین دیدند که قامتش را از لباس جلادت عاری و زاویه نشین گوشهٔ مذلت و خواریش سازند. بنابرین با یک‌دیگر ممهد در نهضت، او را دستگیر و در مکانی محبوس و بعد از دو روز روزانهٔ الکای گروس ساختند. علی خان نیز بعد از چند یوم اساس عهد و پیمان را برچیده، بساط نقض ایمان گسترید و مراجعت بصوب خمسه و محل ایالت خود نمود. خسرو خان بی‌نزاع منازع

و تعرض معارض بقبض و بسط امور آن صفحه پرداخت و دست تعدی از آستین دراز و ابواب جور و بیداد بر روی ساکن و سایر و مسافر و مجاور باز و شعلهٔ نوایر اعمالش با کرهٔ اثیر و ذروهٔ چرخ پیر دمساز گردید. سوء رفتار ناهنجار او بعرض وکلای دولت آقا محمد خان رسید. تکسیر شان و تمهید اساس شوکتش پیشنهاد خاطر و از دارالسلطنهٔ اصفهان محرک لشکر انجم حشر و بجانب بلدهٔ همدان بطریق استعجال پی سپر گردیدند. خسرو خان را بمحض استماع قوهٔ ماسکهٔ سکون از دست رفت، سر خود گرفته، پای عزیمت بجانب اردلان گشاده، در ورود بالکای مزبور اسمعیل خان را که در گروس مقید و محبوس می‌بود بکردستان طلب داشته، بعد از تمهید عهد و پیمان تدارک جزوی باو داده، مطلق‌العنانش ساخت. مشارالیه تا ورود موکب جلالت نمود آقا محمد خان در قصبهٔ بروجرد و محال سیلاخور جمعیتی وافر فراهم و طریق مقاتله را با اولیای دولت آقا محمد خان عازم گردید. جناب آقا محمد خان چون سیل خانه برانداز نشیب و فراز را پیموده و خود را بر سر او رسانیدند. مشارالیه خود را در جنگ میدان با آن جناب حریف و در مطاف نبرد بارایضان جهان نورد ردیف ندیده، رو از معرکهٔ رزم برتافت و شیرازهٔ جمعیتش از هم ریخته، هریک بجانب وطن و مساکن خود شتافتند. وکلای آن سرکار نظر بصلاح وقت با خسروخان از درمعارضه و پیکار درنیامده، آن ولا را ضمیمهٔ ولایات متصرف سرکار ساخته و بشکستگی مشارالیه اکتفا، چون تخلیهٔ دارالملک گیلان را از ید تصرف هدایت‌الله خان والی آنجا منظور نظر همتشان می‌بود تدمیر او را مرکوز خاطر جلالت مظاهر ساخته، از قصبهٔ بروجرد شقه گشای الویهٔ اقبال گشودند. نظر باینکه علیخان حاکم خمسه سودای مخالفت آن دولت را در دماغ نخوت جا داده، آخرالامر اندک سرکشی می‌نمود بجهه گوشمال او رو بجانب خمسه آورده و در ورود آن صوب هوائی که در دماغ او گرفته بود بگرز البرز نظیر تدمیر و منقمع و بنیان اساس مخالفتش را

باب شمشیر تدمیر منقطع و در چین گوران دشت بعزم یورش رشت نزول اجلال نمودند. بعد از ورود بچمن مزبور معروض رای او ساختند که: اسمعیل خان مجددا" جمعیتی موفور و سپاهی نامحصور جمع ساخته، در عرصهٔ آن ولایت لوای فتن و فتور و الویهٔ شر و شور برافراخته است. جناب آقا محمد خان باستماع این خبر علیقلی خان را با فوجی کثیر از بهادران دلیر و توپهای قلعه‌گیر و خمپاره های رعد نظیر بدفع مادهٔ استعداد مشارالیه و انهدام بنیان قلعجات سمت عراق مأمور و علی خان حکام خمسه را نیز در موکبش روان ساخته، جناب علیقلی خان وقتی آن ساحت را محل نزول خیول جلادت شمول نمودند که خسرو خان دست سبقت گشوده، طریق نقض عهد را با اسمعیل خان بپای استعجال پیموده، در محال سربند موکبش را استقبال و بنوایر اخداع و مکیدت خرمن سوز قیل و قال مشارالیه و مراجعت بصوب اردلان نموده بود. پس جناب سردار بنحو مقرر بضرب توپ قلعه کوب و خمپاره‌های دوزخ شرر جهان آشوب بتخریب و انهدام قلاع متین و حصون حصین آن سرزمین پرداخته و جمیع اعزه و اعیان آن صفحه را که دم از دولت خواهی سلسلهٔ علیهٔ زندیه می‌زدند قرین هزار گونه مذلت و خواری و در گوشهٔ گمنامی و زاویهٔ ناکامی منزول و متواری ساخته، اسمعیل خان کرت دیگر اجتماع سپاه و لشکر نموده، ابواب جنگ و جدال با سردار مزبور گشاده، امری از پیش برده، طریق لرستان را پیمود. چون هنگام زمستان و اوان برودت جهان گردید و سپهدار نسیم آذار از تمشیت مهام گلزار و گلشن و انتظام امور باغ و چمن عنان عزیمت معطوف نمود سردار مزبور دست از ترکتازی کشید. پاس مراجعت ببلدهٔ طهران گشودند. وقایعی که درین سال بمشیت ملک ذوالجلال روی داد از آن جمله مقتول شدن هدایت‌الله خان والی گیلان و مفصل این مجمل آنست که جناب آقا محمد خان از چمن گوران دشت فوجی را بهمراهی مصطفی خان دولو بر سر رشت فرستادند. مدتی مدید نوایر جدال

و قتال فی‌مابین مصطفی خان و والی مزبور اشتعال داشت. روزی در جزیرهٔ انزلی هنگامهٔ جنگ گرم بود که خان مزبور هدف گلولهٔ یکنفر از غلامان خود گردیده، پای عزیمت بجانب صحرای عدم گشود.

در بیان حرکت حضرت ظل‌اللهی از دارالملک شیراز بجانب الکای کوه کیلویه

نسیم عنبر شمیم خامه در گلگشت نامه برین نهج غنچه‌گشای مطلب می‌گردد که: بنحوی که سابق نگاشتهٔ قلم میمنت تقریر گردید حضرت جهان پناهی ساحت شیراز فردوس طراز را مطلع مهچهٔ رایت فتح آیت فرمودند. نخست صرصر قهر قهرمانی را برکندن ریشهٔ شجرهٔ خبیثه و بنیان اساس رذیلهٔ حاج علیقلی خان گماشته، ارقام قضا طراز قدر نظیر مشعر بر عفو تقصیر بافتخار مشارالیه رقم زد قلم بلاغت تحریر منشیان گردیده، او را بحضور معدلت دستور طلب داشتند. عبدالرزاق خان حاکم دارالمؤمنین کاشان را که در آن وقت شرف اندوز آستان ملایک مطاف خاقانی و مستظیل ظلال کاخ سپهر انتصاف قاآنی می‌بود بآوردن او مأمور فرمودند. حاجی مزبور چون ابواب چاره را از شش جههٔ بسته و دست امید را از همه طرف گسسته و راه نجات را مسدود و بجز درب آستان این برگزیدهٔ حضرت معبود که ملجاء هر مقبول و مردودست پناهی و گریز گاهی ندید روی امید بدرگاه فلک دستگاه آورید و بتلثیم سدهٔ سنیه و تقبیل آستان زکیهٔ حضرت فریدون مرتبت مشرف و آن حضرت نیز رقم "احسن‌العفو عندالقدره" بر صحیفهٔ جرایم او کشیدند و از تلطفات خسروانه آنچه لازمهٔ شان و در خور احسان این دارای زمان بود دربارهٔ مشارالیه مبذول داشتند و در حقیقت تخم در شوره‌زار کاشتند. از آنجا که آتش شرارت ذاتیش بباد بی‌انصافی انگیخته و خاک وجودش باب کافر نعمتی سرشته و آمیخته بود مجددا" دیگربار در مقابلهٔ آن همه نعمت کفران ورزیده، صورت بعضی خیالات فاسده در ضمیر کاسدش مصور و غراب فتنه و زاغ فساد درآشیان دماغش بیضه نهاده، خار عصیان در مغیلان

خارزار خاطر فاسدش سر برزد. بزرگان گفته‌اند که: نفس خبیث و ذات لئیم پروردن و از سفلهٔ دون و بد گوهر زبون چشم وفا داشتن سر رشتهٔ کار خود گم کردنست و بمثقب مژگان صخرهٔ صما سفتنست

درخاک‌ریختن زروگوهردریغ نیست / با ناکسان دریغ بود لطف‌ومردمی

گر از دشت چین باغبان صبا / برد تخم خاری بباغ ختا

بخاکی ز دیبای چین بیخته / برو مشک و عنبر بر آمیخته

زمین را نمایند در وقت کار / بشاخ آهوان ختائی شیار

نگاری ز سنبل فروشان چین / مه از خرمن حسن او خوشه‌چین

بدستی که افشانده خوی از جبین / بیفشاند آن تخم را بر زمین

گه آبیاری بتان ختن / ز گیسو ببافند مشکین رسن

ببندند بر دلو غنچه طناب / ز چاه زنخدان بر آرند آب

ز گلزار رخسار آبش دهند / که هم آب و هم آفتابش دهند

کنندش ز هر سوی خدمت گری / مه و مهر با زهره و مشتری

دهندش ز هر سوی نشو و نما / شمال و جنوب و دبور و صبا

نماید چو هنگام نیرو ظهور / شود برزخش را زمان نشور

شود جامه را عیب پوشیش چاک / سرآرد برون از گریبان خاک

کندخاریش‌گل‌بناچار و چار / نهالش برون آورد خار خار

ازو پای گلشن خرامان فکار / دل و دست گلچین ازو داغدار

دلا تا توانی درین خاکدان / امید نکوئی مدار از بدان

بهرجهة سودای دماغش جوش گرفت و جانش مهر از عقل و هوش برداشته، دیگربار علم مخالفت آن حضرت برافراشته، چشم از حقوق آن جناب پوشیده، با جمعی بدکیش شیوه را پیش گرفته، پیمانهٔ پیمان نوشیده، ممهد گردانیده بودند که بیخ نهال این دولت خداداد را بباد بی‌شرمی و صرصر بی‌آزرمی درآورند. مراتب کنکاش آن فرقهٔ خذلان تلاش بانهای منهیان بعرض رای جهان آرا و شعلهٔ آتش قهر قهرمانی بذروهٔ چرخ والا رسیده، امر بگرفتن او فرمودند. باز نظر همتشان برحمت ذاتی و رأفت فطری از خون او در گذشت

در برخی از بروج ارگ مقید و شیخ ویس خان و صید مراد خان و پسران علی مراد خان را نیز مکفوف البصر و بهمسایگی حاجی دربند فرمودند.

ذکر ابتدای زمستان و حرکت موکب عزوشان بجانب کوه کیلویه

چون هنگام دی در رسید و فراش نامیه فروش منقوش رنگا-رنگ لاله و گل و خیام ملون یاسمن و سنبل را از فضای دشت و در و ساحت کوه و کمر درنوردید، غنهٔ چکاوک و لحن هزار و صوت بلبل و نغمهٔ سار در صحن چمن و عرصهٔ گلزار در گلو پیچیده، خیامان شتا سرادق کریاسی برف را در ساحت هامون کشیدند حضرت گیتی پناهی یساق الکای کوه گیلویه و انتظام آن ولایت را وجههٔ همت والا نهمت فرمودند.

در ساعتی مسعود و طالعی محمود اعلام ظفر فرجام را بجانب الکای مزبور شقه گشا و رایات نصرة آیات را فلک فرسا ساختند. شاهین شوکتان بشکار تسخیر آن مملکت از دنبال طایران مبارک بال الویهٔ ظفر فرجان نصرة اشتمال جناح اقبال گشودند ولی قصبهٔ کازرون را با قدام رعنا غزالان مشکین کاکل عنبرین ذوانب پیمودند. چون طایفهٔ ممسنی پیوسته باب عصیان تخم نافرمانی بر خاک قلوب خود می کاشتند و بآتش طغیان خرمن خدمت گزاری را سوخته، بباد ناخدمتی می‌دادند آن حضرت خان فیروزمند محمد خان زند را که قامتش بتشریف شریف اخوت جنابش مطرز بود برتبهٔ سرداری جیوش دریا خروش معزز و بتنبیه آن طایفه مأمور و مقرر فرمودند. سردار مزبور شمشیر جلادت از غلاف کشیده، بر سر آن فرقه پیچیده، از گلبن خاطر هریک که استشمام رایحهٔ اخلاص می‌نمودند بآبیاری رأفت و مهربانی بتخضیر نهال احوالش می‌پرداختند و از نخل ضمیر هر مردی که آثار ثمر خدمت گزاری و خلوصیت مشاهده می‌نمودند از تیشهٔ مناصب برگ و بار هستی آنرا درهم می‌تراشیدند. مختصر

کلام: جماعت مزبور را تنبیه کامل نموده، بحضور سعات دستور شرفیابی حاصل ساخت. خدیو آفاق مدت سه ماه در قصبهٔ کازرون قشلاق فرموده، از آنجا روانهٔ قصبهٔ بهبهان گردیدند و ورود بقصبهٔ مزبور دور و نزدیک از ترک و تاجیک روی نیاز بآستان سپهر طراز آوردند. از تعمیر مبانی عدلش عرصهٔ آن ولایت معمور و از پرتو آفتاب جهان تاب مروتش ساحت آن مملکت پر نور و باران سیاستش نوایر فتن و فتور را منطفی و صر صر قهرش خس و خار شر و شور را از گلستان آن مرز و بوم بالکلیه پرداخت. چون شیخ غضبان بنی کعب پیوسته در مصطبهٔ مخالفت ساغر نافرمانی می‌کشید و گونهٔ شاهد بندگی را بناخن بغی و عصیان می‌خراشید حضرت جهان پناهی محمد خان و عبدالله خان را با فوجی از دلاوران منصور از دو طرف بتاخت و تاراج کمین مشارالیه و چپاول اعراب بنی کعب مأمور فرمودند. مأمورین حسب‌المقرر بر سر آن طایفه چپاول انداخته، گوسفند و مادیان بسیار بدست آورده بپایهٔ سریر خلافت مسیر خاقانی مراجعت نمودند و بعضی از طوایف بختیاری نیز از طریق فرمان بری و مسلک خدمت گزاری بیرون رفته، بشوامخ جبال رفیعه و شواهق قلاع منیعه و انسداد مسالک خدمت گزاری را بر آن مضیقه مستظهر گردیده، سر بسرکشی برآورده بودند بسرپنجهٔ شهامت شیران آجام نبرد و چنگال جلادت پلنگان کوه نورد گوشمال کاملی یافته، حلقهٔ اطاعت در گوش کشیدند.

وقایع سال فرخنده فال قوی ئیل خیریت دلیل مطابق سنهٔ هزارو دویست و یک هجری و کیفیت آن

یوم چهارشنبهٔ غرهٔ جمادی‌الاخره موسم بهار و فصل شکفتگی شکوفه و ازهار در رسید و شاطر قوهٔ نامیه گردن و گوش عروسان گلزار و بر و دوش شاهدان شاخسار را بزیور های زهرا و حلهای خضرا آرایش نمود. عروس زیبا روی مهر خاوری و شاهد صبیح ـ الوجه کاخ نیلوفری از حجله سرای مشتری قدم بر تخت فیروز بخت

همسری حمل نهاده و دهقان نسیم آذار بامر مولده دیگر بار دست صنعت آثار بزینت گری رخسار دلارای بنات و بنین گلزار برگشاد. نوباوگان غنچه و ازهار از مشیمهٔ شاخسار تولد نمودار و از دست قابلهٔ قومت نامیه لباس نشو و نما پوشیدند و طفلان رضیع بوستان و شیر خوارگان گلستان از پستان مصنعهٔ سحاب بنان شیر هستی نوشیدند.

خیام صنع قادر یکتا خیمهای والای گلهای بهار را بر فراز کوه و صحرا برکشید و فراش قضا فروش زمردگون سبزه وسوسن را بر فرق بسیط اغبر گستريد. خسرواردی‌بهشت با افواج گلهای آذاری بعزم دارالعبادهٔ چمن بر اشهب گردون خرام و ابرش صرصر گام باد بهاری عنان داده، قلعهٔ محکم بنیان طاغیان زمستان و حصن مشید ارکان عاصیان مهرگان بیک حملهٔ سپاه فروردین و یورش جنود لاله و نسرین بتصرف قهرمان ربیع درآمد.

دگر ره مقدم نوروز فیروز شبستان جهان را کرد چون روز
زمان ز آسیب دی گردید آزاد بگیتی از سر نو تازگی داد

جشن عید با بخت سعید در ظاهر قصبهٔ بهبهان اتفاق افتاد.

پنج یوم بعد از عید این وارث تخت فریدون و جمشید بجانب دارالملک شیراز جنت طراز روانه گردید. چون تقی‌خان حاکم یزد بنحوی که مورخ تاریخ قبل پیش ازین شمه‌ای از احوال خدیعت اشتمال او را ضبط فرموده‌اند دریـن اوان نیز بنای حیلت نهاده و دکان زرق و شید گشاده، بعادت دیرین و راه و رسم پیشین با امنای دولت ابد قرین در مقام مکر و غدر ایستاده بود حضرت کسری معدلت تکسیرشان و انهدام دولت او را مکنون ضمیر انور و قرارداد خاطر مرحمت پرور فرموده، باحضار لشکر انجم دستگاه فرمان دادند و خود بفرخی و فیروزی دارالملک را مضرب سرادقات سپهر مثال و بجهة رسیدن ابطال رجال و متجندهٔ هژبر خصال روزی چند در آنجا توقف فرمودند، تا اینکه از اطراف و جوانب عساکر نصرة مآثر متعاطف و متواتر بموکب

گردون مراکب حاضر گردیدند. رایات جلال پس از اجتماع جنود جلادت اشتمال بفیروزی و اقبال بجانب دارالعباد مزبور فلک فرسا و هیونان همایون بهادران سعادت نمون بسوی خطهٔ مذکور مرحله پیما شدند. چون محال ابرقوه مخیم خیام فلک شکوه و عرصهٔ آن ولایت مطرح اشعهٔ انوار ماهچهٔ رایت نصرة پژوه گردید خدیو ارجمند محمد خان زند را با فوجی از دلاوران فیروزمند پیشرو جیوش بحر خروش و روانهٔ دارالعباد مزبور فرمودند. مشارالیه حسب‌المقرر وارد ظاهر یزد و اطراف شهر را مرکز وار در میان گرفته، سد های متین استوار و سنگر های رزین پایدار نهاده، آرمیدند. تقی خان چون غازیان جنگجو و بهادران پلنگ خو را در امر محاصره رضا و ساعی دید خود را با کوچ و بنه بنارین قلعه کشید و از امیر محمد خان طبسی مستدعی اعانت و استمداد گردید. حضرت کسری معدلت نیز بعد از چند روز بنهٔ فیروز را در برابر ابرقوه گذارده، الویهٔ جلال بمعاونت محمد خان شقهٔ میمنت گشودند. بعد از ورود بآن حدود طریق چاره را از شش جهة بر روی تقی خان مسدود و راه آمد و شد بالمره مفقود فرمودند. چون در نواحی یزد محل زراعت و مکان فلاحت ندارد و آذوقهٔ آن ولایت از سمت فارس و کرمان و اصفهان نقل میشود و در اطراف شهر بقدر پر کاه گیاه نمی‌روید حضرت جهان پناهی مقرر فرمودند که سیورسات غازیان از سامان فارس حمل و نقل اردوی گردون مماثل گردد و ضابطان و کلانتر بوانات و ابرقوه حسب‌الامر خدیو سکندر شکوه سیورسات مقرر را بقدر امکان باردوی معلی می‌رسانیدند. لیکن کفاف نمی‌نمود. باین جهة آذوقه در معسکر والا نقصان گرفت. بتخصیص فقدان علیق‌الدواب بجائی رسید که ستوران بی‌نوا کاه را جز در انبار کاه‌کشان مشاهده نمی‌نمودند و چارپایان بی‌دست و پا بوی جو را جز از خرمن سنبله نمی‌شنودند. باین علت اهل اردو را کار بجان رسید. در خلال آن حال امیر محمد خان نیز بمعاونت یزدیان وارد قلعه گردید. خدیو معدلت‌پرور

جیوش پرخاشخو را از اطراف اربعهٔ قلعه بیورش مأمور ساختند. از آن جانب امیر محمد خان در پشت حصار با تفنگچیان آتشبار هنگامهٔ رزم را گرم نموده، بازوی جلادت گشوده، بهرجههٔ گردان طرفین بباد حملهای متواتر و ضرب گلولهای شهاب مانند پی در پی آتش حرب و پیکار تیز کردند. بهادران جانبین بفغان و شیون آواز کرنای و فریاد روئین درای نمودار روز رستاخیز را آشکار ساختند. سفیر گلوله و تیر از شش جههٔ پیغام مرگ بگوش برنا و پیر می‌رسانید. سنان زبان طعن بسوی مردان لشکر شکن دراز می‌گردانید و زمین از اشتعال نوایر گیر و دار در گداز آمد. محمد خان ولد نصیرخان لاری که حسب‌الامر آن زیبندهٔ مسند جهانداری مأمور بحراست سپه و سنگر بود عمداً مرکز خود را خالی ساخته، با تفنگچیان لاری بجانب لار فراری شدند. سپاه جلادت پناه فرار آن روسیاه را حمل بر شکست دارای اسکندر حشمت نموده و این معنی علاوهٔ تنگی آذوقه و فقدان و فقر گردیده، بیک بار روی از میدان گیر و دار برتافته، سلک آن جمعیت و سپاه پریشانی یافته، هریک رخ بجانبی نهادند. خدیو ارجمند وقتی خبردار گردیدند که احدی از سپاهیان بجز معدودی از غلامان خاصه در موکب جلال و رکاب سعادت منوال باقی نمانده بود. پس لاعلاج عنان گشای سمند صبا رفتار و بجانب دارالملک راه نورد بوادی رفقار شدند.

بیان محاربهٔ میر محمدخان با جعفر قلی قاجار در براهان من اعمال دارالسلطنه اصفهان و وقایع آن

هزار دستان خوش بیان گلستان حکایت و طوطی شیرین زبان شکرستان روایت بدین گونه آغاز قصه پردازی و بدین شیوه بنیاد فسانه سازی می‌سازد که: امیر محمدخان را از شکست لشکر پرخاشخر اسباب شوکت و اثاثهٔ دولت درست گردید و در آن فتح عظیم ابواب کامرانی بر رویش مفتوح و صیت جلالتش در اطراف و اقطار منتشر گردید و از وقوع اتفاق بغایت مقتدر و کلاه گوشهٔ عظمتش بذروهٔ

سپهر رسید. باغوای بعضی هنگامه طلبان حوالی و حواشی اصفهان و تحریک اسمعیل خان عرب عامری که پیوسته با سرهای پر غرور جبهه سای زانوی ناکامی و زمین سای جبین بی سرانجامی و همیشه عزلت گزین زوایای حمول و از غایت پریشانی از جای خویشتن ملول و چنین هنگامه را طلب‌کار و متاع فتنه را در بلوای شورش بجان خریدار می‌باشند بفکر تسخیر دارالسلطنهٔ اصفهان و تصرف آن خطه بهشت بنیان افتاده و دکان خورش سودائی گشاده و با هزار سوار و پیاده الی بلوک براهان سه فرسنگی شهر را بقدم مسارعت پیموده، در آن وقت جعفر قلی خان قاجار از جانب جناب آقا محمد خان والی و صاحب اختیار دارالسلطنهٔ مزبور بود هفت هشت هزار نفر سواره ابواب جمعی خود را برداشته، در بلوک مزبور هنگامه آرای معرکهٔ نبرد گردید. یک هفته آن دو لشکر در مقابل یک‌دیگر بباد حمله های متواتر شعله افروز آتش شور و شر بودند. نزدیک بآن رسید که سلک جمعیت سپاه قاجار پریشان گردد که اسمعیل خان بعادت قدیم و خوی و خلق وخیم از صراط مستقیم عدو پیمان انحراف و تجاوز ورزیده، روی از میدان مرافقت خان مزبور برتافت. این معنی باعث شکستگی دل و رنجش خاطر مشارالیه گردیده، جمعیت خویش را برداشته، روانهٔ یزد شد.

ذکر مأمور شدن نواب جهانبانی از جانب حضرت جهان‌ستان بجانب خطه لار و فتح آن دیار

چون خطهٔ شیراز رایت گردون طراز را مضرب و خیام گردون احتشام را مخیم شد شهریار نامدار بامداد فرزند مهین و قرةالعین گزین لطفعلی خان را مأمور بصفحهٔ لار فرمودند. نواب جهانبانی برحسب فرمودهٔ خاقانی محرک لشکر جلادت مبانی گردیده، نره شیران خصم افکن خطهٔ لار را مقر اردو و مسکن گردانیدند. اهل لار مقاومت در باربر آن سیل بی‌زنهار و مصادمت آن بحر خون‌خوار را افزون از قدر و مقدار خود دیدند. پا بدامن قلعه‌داری کشیدند

و در حصن عافیت خواری آرمیدند. نواب جهان پناه و خدیو فلک دستگاه هر دسته را برابر دروازه‌ای معین و هر فرقه را در محاذات رکنی مشخص جا داده، بلوازم محاصره اشتغال و راه عبور و طریق مرور بر جاسوسان صبا و دبور مجال نماند. مأمورین معسکر ظفر پرور بنحو مقرر اطراف شهر بند و محیط آن قلعهٔ گردون مانند سنگرهای متین و سیبه های رفیع پایه اساس نهاده، بنوعی در لوازم محاصره بازوی مجاهده‌گشادند که پیک نهان گرد اندیشه را از هیچ طرف راه دخول مقدور و جلادت شیم جاسوس جهان نورد فکر را از هیچ مدخل ممر مرور میسور نبود. مختصر کلام: بعرض دارای جم غلام رسیده که محمد خان و عبدالله خان ولدان نصیرخان نامی از اقوام خود سپرده، بجهة جمع آوری سپاه و لشکر روی بجانب دشت و در نهاوند. چون چند یوم از نزول معسکر نصرة شمول گذشت هر دو برادر از دو جانب با سپاه بی‌کران روی بمعسکر همایون و اردوی سپهر نمون نهادند.

نواب جهانبانی فوجی را باستقبال محمد خان و دسته‌ای را بمقابلهٔ عبدالله خان مأمور فرمودند. مأمورین بنحو مقرر سر راه بر آن دو برادر گرفته، هر دو را منکوب و مخذول و مراجعت باردوی خیول نمودند. محمد علی خان چون کار صاحبان قلعه را چنان دید از در فرمان‌بری درآمده، روی نیاز بآستان سپهر طراز آورید و مقالید قلعه را بخدام آستان والا مقام سپرد و نواب جهانبانی با فتح و کامرانی مراجعت بارض فیض مبانی و از عتبه بوسی پدر والا گهر قرین شادمانی گردیدند.

سال فرخنده فال پیچی‌ئیل خیریت دلیل مطابق سنهٔ هزار و دویست و دو هجری

باد شبگیری نسیم آورد باز از جویبار
ابر آذاری علم افراخت باز از کوهسار

شد معطر خاک دشت از باد کافوری نسیم
شد مرصع کوه و دشت از ابر مروارید بار
قمریان چون مقریان گشتند بر سر و بلند
بلبلان چون مطربان گشتند بر شاخ چنار
بوی خاک از نرگس و سوسن چو مشک تبتی
روی باغ از لاله و نسرین چو نقش قندهار
فرشهای عبقری افکنده شد در بوستان
جامهای ششتری گسترده شد در کوهسار

روز پنجشنبهٔ پانزدهم شهر جمادی‌الاخره ایام دی را بساط انبساط برچیده شد. سلطان خاوری از دارالملک حوت بعزم تسخیر دارالسلطنهٔ حمل بر اشهب تیزگام گردون و خنک خوش خرام سپهر نیلوفری فرمان داد تا فراشان صبا فروش ملون قهرمان گل و خیام ملمع شکوفه و سنبل را بفضای کوه و هامون گستریدند. قلعه نشینان برف و باران که از جانب سپهدار مهرگان مأمور بمحافظت شهربند گلستان و محارست حصارین باغ و بوستان بودند در برابر حملات کوه فرسای دلاوران بهاری تاب مقاومت نیاورده، بجانب زوایای تواری متواری گردیدند. سپهسالار اسفندار بمحض استماع آوازهٔ وصول کوکبهٔ سلطان بهار و استیلای لشکر آذار بر قلعه نشینان ثلوج و امطار پای تخت گلزار را خالی کرده، بی سپر وادی هزیمت گردید. سعادت آباد چمن که چندی محل نشیمن غارتگران شباط و بهمن بود از نزول دارای اردی بهشت رشک افزای هشت بهشت و ساحت گلشن از قدوم مسرت لزوم تازه رویان سوری و سمن و نازک نهالان ارغوان و نسترن نمودار چمن هشتم آسمان و کنارهٔ جویبار و طرف گلزار از ورود فرخنده نمود لیلی و شان شورانگیز و شیرین صورتان شکر انگیز گلهای عنبرین و نسرین و یا سمن غیرت فزای باغ جنان شد. زیبا قدان اشجار با حلهای سبز زمرد رنگ بوته‌دار و اثواب ملمع زرتار قدم بعرصهٔ گلزار گشادند. رعنا قامتان جویبار از شکوفه و ازهار تاجهای گوهر

نگار بر سر، مانند معشوقان طناز و مشابه دلبران سراپا ناز دلربائی
آغاز نهاده، از اشارات چشمان فتنه‌انگیز از چشم نظربازان خونریز
و سنبل تر مانند زلف دلفریب خوبان بنفشه مو و جعد مشکین و ـ
شاقان عنبرین گیسو عطر نیز و هوای باغ و فضای صحرا و راغ
بسان طبله عطار عبیر آمیز گردید. تازه جوانان عرعر و شمشاد و
سرو قدان صنوبر و آزاد در طرف جویبار و ساحت گلزار قد بدلبری
و دلربائی برافراختند. مرغان گلستان و طایران بوستان از نغمهای
هوش ربا غلغله در صحن چمن و ولوله در جان تماشائیان گلشن
درانداختند. ارض غبرا و ساحت صحرا از بهار ازهار زهرا چون
قبهٔ سپهر خضرا و عرصهٔ این طاق مینا پر کوکب و فضای دشت و
در از هجوم نجوم گلهای آذر رشک چرخ مکوکب شد. مجلس
نوروزی در دارالملک شیراز جنت طراز انعقاد پذیرفت. چهل روز
بعد از نوروز فیروز آقا محمد خان بخار هوس و هوای تسخیر ولایت
فارس در کانون دماغ متراکم و لشکر افکار باطل و خیالات بی‌حاصل
مرکوز خاطرش و متهاجم گردیده، با لشکری انبوه و عسکری دریا
شکوه از بلدهٔ طهران حرکت و بجانب چمن گندمان نهضت نمودند.
در ورود بچمن مزبور چپاول ایلات قشقائی و غیره را که در چمن
خسرو شیرین مرتع داشتند نصب العین ضمیر ساختند و بنه را در
چمن مزبور نهاده، سوار و سپاه را برداشت، تاخت بر سر آنها
بردند: وقتی بمقصد رسیدند که ایلات مزبور از حرکت و عزم
خیالش مطلع گردیده و اغنام و سپاه و مال و کوچ و عیال خود را
بشوامخ جبال و شواهق تلال کشیده، در طریق مبارزت آرمیده بودند.
آن جناب چون وصال شاهد آرزو را میسر وعروس حصول مأمول را
در بر ندیدند توسن عزم را بعنان داری سرپنجهٔ حزم از آن طمع
منع نموده، بجانب کوشک زار محرک لشکر پرخاشخر گردیده،
کس باحضار بنه و پیادهٔ سپاه روانهٔ چمن گندمان ساختند و علم توقف
در محل مزبور برافراخته، چون مدت یک ماه کشید سپاه غلا بر معسکر

جلادت پناه زور آور و آتش تنگی در اردوی سپهر دستگاه شعله‌ور گردیده، نزدیک بآن رسید که جمعی از غنی و فقیر از شدت جوع باصل خویش رجوع نمایند و بجائی انجامید که شیرازهٔ آن جمعیت از صرصر قحط و تنگی پریشان و گسیخته و کنگرهٔ قصر شوکت از تندباد گرسنگی ریخته گردد. عاقبت باغوای بعضی از فتنه انگیزان و راهنمائی بعضی از فساد پیشگان از محل مزبور محرک لشکر و سلسله جنبان حشم و حشر، در مشهد ام‌النبی بار توقف گشودند. القصه اخبار آن گران وقایع در دارالملک شیراز معروض رای خورشید لوامع گردید. سران لشکر و کفاة کشور از برنا و پیر و مأمور و امیر بدربار فلک نظیر مجتمع و استدعا نمودند که خدیو با فرهنگ آنها را مأذون بجنگ و مرخص بستیز و آهنگ فرمایند. از آنجا که بر ضمیر الهام تخمیر که آئینهٔ جهان نمای عاقبت اندیشیست صورت این مطلب عکس پذیر گردیده بود که چند روز اندک خود داری نمایند، بلکه خصم جری شده، قدم پیشتر نهاده، در ظاهر شهر از دست حزم عنان گیری او فرمایند و باتمام کارش پردازند، باین جهة شیران آجام دلیری را قلادهٔ رخصت از گردن نگشودند و اذن مقاتله و مجادله ندادند. جناب آقا محمد خان چند یوم در مشهد ام‌النبی توقف و با دور و نزدیک اظهار تلطف نموده، لیکن بهیچوجه غنچه از شاخسار آمالش بنسیم این گونه تدابیر نشکفت. بناچار سینه را از خار خار آن اندیشه بجاروب آن ناامیدی رفت و مراجعت بصوب اصفهان را اهم و انصراف بجانب عراق را الزم دانسته، عطف عنان بجانب دارالسلطنهٔ مزبور نمودند و چند روز در باغ سعادت آباد نزول اجلال و جناب علیقلی خان را با فوجی از غازیان جلادت نشان در دارالسلطنه گذاشته، خود راه‌نور صوب طهران شدند. وقایعی که در آن اوان واقع شد گرفتاری اسمعیل خان عربست. تبیین این مقال آنکه: اسمعیل خان بنحوی که سابق خوش خامه خرام در شاهراه ذکر احوال او راه نورد طریق تحریر گردید در عراق چندین دفعه جمعیتی فراهم و

محاربه با اولیای دولت قاجار را عازم و هر دفعه بجهات چند سلسلهٔ جمعیتش گسیخته و بنیان قصر استعدادش ریخته میشد. بجائی رسید که دل و جانش از سروری سیری یافته، قامت را بلباس فقیری آراسته، شیوهٔ تجرید پیش و با چند تن درویش وارد اصفهان و در گوشه‌ای مدت پنج ماه پنهان می‌بود. تا اینکه آقا محمد خان از سفر فارس مراجعت باصفهان نمود. شخصی که از امور مشارالیه اطلاع داشت پرده از چهرهٔ آن راز مخفی گشوده، آشکار نمود. جناب آقا محمد خان جمعی را بگرفتن او مأمور ساخت. مأمورین اطراف خانه‌ای را که مسکن او بود فرو گرفته، مشارالیه خود را از آن خانه بیرون انداخته، علم توجه بجانب خارج شهر برافراخت. تعاقب‌کردگان هرچند کوشش نمودند و بپای طلب جمیع قراء و مزارع حوالی و حواشی شهر را پیمودند آن صید از دام رسته و آن نخجیر بند گسسته را بدست نیاوردند. بعد از آنکه جناب آقا محمد خان روانهٔ طهران گردید مشارالیه را دست قضا گریبان گیر گردید و او را بجانب شهر کشید و در کمال بی‌پروائی خویشتن را بمیان قلعهٔ طبرک انداخته، در خرابهای قلعهٔ مزبور خزید و شخصی نزد علیقلی خان فرستاده، مستدعی عفو تقصیرات ماضیه شد. چون منهی مزبور چنین خاطر نشان نمود که او در جبال گندمان می‌باشد بنا بر آن جناب علیقلی خان با فرستادهٔ و مبنی بر عفو تقصیرات ظهر کلام‌الله مجید را بخاتم عهد و پیمان موٴکد بایمان مختوم و مصحوب یک نفر از غلامان خود فرستاده، مشارالیه را روانهٔ نزد او ساختند. مشارالیه نیز بعد از زیارت کلام ملک علام بدون مضایقه روانهٔ حضور سردار عالی تبار و از جانب آن جناب آنچه لازمهٔ محبت و مهربانی بود نسبت باو بعمل آمد. مراتب مذکور را بجناب آقا محمد خان معروض داشت. آقا محمد خان در حال او را بحضور طلب فرمودند. علیقلی خان حسب‌الامر برادر مشارالیه را با تدارک نمایان روانهٔ طهران نمودند. در ورود بلدهٔ مزبور دیده‌اش از گزلک سوٴ اعمال از نور بینائی مهجور و قامتش از لباس روشنائی عور گردید.

در بیان حرکت موکب ظفر شعار بعزم اصفهان و هزیمت علیقلی‌خان قاجار بجانب کاشان

چون کیفیت مراجعت آقا محمد خان از مشهد ام‌النبی بجانب الکای عراق بعرض حجاب بارگاه گردون رواق خدیو آفاق رسید و صید بدام آمده را از بند جسته دیدند چنگال عقاب همتش را در اضطرار تیز و پیش خانه کشان اردوی نصرة ستیز را امر و مقرر کردند که بارگاه سپهر دستگاه و سرادق آسمان جاه را در خارج دارالملک پرده پوش رخسار مهر و ماه سازند. روز دیگر شاهباز زرین بال الویهٔ جلال بطریق استعجال از دنبال مرغ از دام جسته در پرواز و سر طوق اعلام ظفر فرجام با قبهٔ افلاک دمساز گردید. جناب علیقلی خان از حرکت آن سیل سرکش و استعجال آن دریای آتش مخبر و موازی یک هزار نفر سوار و پیاده بجهۀ محافظت قلعه تعیین و روانه و خود از عمارات مبارکات شاهی بباغ سعادت آباد نزول اجلال نمودند. حضرت گیتی پناهی در ورود بقریهٔ اسفرجان قدری سوار بسرکردگی محمدخان زند بر سر قلعهٔ قمشه مأمور فرمودند. از آنطرف غازیان از حصار پای جلادت بیرون نهادند و ابواب مجادله گشادند. عاقبت خاشاک وجود آن لشکر تاب لطمات آن بحر پهناور و تلاطم آن دریای تیغ و خنجر را نیاورده، شیرازهٔ جمعیتش کلی اوراق و بسیاری ازیشان از آتش افشانی برق شمشیر دلاوران عدوگیر قرین احتراق و بقیةالسیف گرفتار کمند بهادران فیروزی اتفاق گردیدند. مختصر کلام: از یک هزار سوار و پیاده بجز سه چهار نفر که زورق وجودشان از آن گرداب هایل نجات حاصل نموده، بجانب دارالسلطنه واصل شدند همگی مقید اسار گردیدند. این شمع انجمن عدالت توابین ایشان را پروانهٔ آزادی و سران و سرکردگان آنها را مأمور بدارالملک شیراز فرمودند. جناب علیقلی خان چون احوال را بدان منوال مشاهده و تکاور تطاول چرخ را با بخت خویش در معارضه دیدند و از جانب برادر نیز ماذون بمحاربه نبودند لاعلاج و ناچار مرحله پیمای طریق دارالموٴمنین

کاشان گردیدند. دو یوم بعد از حرکت سردار حضرت معدلت مدار در طالعی قرین سعادت باغ سعادت آباد را از قدوم معدلت بنیاد نمونهٔ ارم ذات المعاد "الذی لم یخلق مثلها فی البلاد" ساخت. سایهٔ عاطفت و ظل مرحمت بر سر ستمدیدگان آنولایت انداختند. فراش عدلشان غبار ملال از ساحت خاطرهای پریشان پرداخت و سکندر باس و هیبتش سکنهٔ آن مرز و بوم را از شر یأجوج فتن بسد سدید مروت ایمن ساخت. چون این اخبار وحشت‌آثار در بلدهٔ طهران مسموع سمع امنای دولت و وکلای حضرت آقا محمد خان گردید از تندباد خبر مزبور نخل خاطرشان بر یک دگر لرزید و مرغ دل ایشان از وقوع این حادثه در سینه طپیدن گرفت و بدون تأمل با لشکری جرار و سپاهی خون خوار خنجر گزار عزیمت دارالسلطنهٔ اصفهان را تصمیم خاطر نمودند. چون مقدمات حرکت و نهضت جناب آقا محمد خان مسموع سمع دارای فریدون سیر گردید سران سپاه و خاصان درگاه را در مجلس شور طلب داشتند و پرده از روی شاهد مطلب برداشتند و در خصوص جنگ و پیکار آن فساد اندیشان مصلحت خواستند. آنان صلاح را در جنک و فلاح را در درنک ندیدند. حضرت جم رتبت چون از گلستان پر خار خاطرشان رنگ و بوی صدق و صفا و از گلشن ضمیرشان جز خس و خار نقض عهد وفا ملاحظه نفرمودند پس بناچار از دارالسلطنه مزبور اعلای الویهٔ شوکت و اقتدار، بجانب دارالملک شیراز مراجعت فرمودند. وکلای جناب آقا محمد خان چون خانه را خالی از مخل و تهی از بهادران قوی‌دل و کام خویشتن را حاصل دیدند توسن ترکتازی را بسوی شهر عنان گشا ساختند و چند یوم در دارالسلطنه توقف نموده، بجانب طهران و دارالملک خویش لوای عظمت برافراختند.

در بیان مأمور شدن نواب جهانبانی بجانب بندر علویه و وفات خاقان مغفور و جلوس صید مرادخان در فارس

اول فصل شباط که فراشان قضا و قدر بساط انبساط سبزهٔ تر

و فروش لعل رنگ لالهٔ احمر را از ساحت چمن و عرصهٔ باغ و گلشن برچیدند ناظمان قوای نامیه دست از شغل و عمل خویش کشیدند و فساد جویان زمستان و اراذل منشان مهرگان از زوایای خمول پای جلادت بیرون نهاده، دست تاراج بمال و اموال اردی‌بهشت و گلستان گشادند. سلطان گل بیک صدمهٔ صرصر بهمن از تخت زمردی گلشن و بساط زبرجدی چمن بر بستر خاک و فروش تیرهٔ مغاک درافتاده، شیرازهٔ جمعیت سنبل چون طرهٔ دلارای و شاقان عنبرین کاکل که از اهتزاز باد صبا پریشان گردد و از تندباد خزانی پریشانی گرفته، از یکدیگر گسیخته، سپهدار ربیع که بامر مولده و فرمان سلطان نافذ الفرمان قوهٔ نامیه مأمور بانتظام مهام سوا حلیان کنار جویبار بود از وصول آوازهٔ قهرمان دی تاب مقاومت نیاورده، بجانب بندرگاه ناکامی گریخت. افغان قمری و هزار و فریاد چکاوک و سار بنواحی شهر و دیار و آواز تعزیت سرای گلزار بذروهٔ سپهر غدار پیچید. ابر بهمن را بسوک نازک نهالان سوری و سمن و تازه جوانان صنوبر و نارون اشک حسرت از دیده بر دامن کوه و کمر می‌چکید. زاغ ترانه سنج باغ و بوم شوم نغمه پرداز صحرا و راغ گردید.

بنگر که پر ز جنجر الماس و جوشنست
طرف چمن که بود پر از حله و حلی
بستان شد از حریف خریف آن چنان خرف
کش خار گلبنی کند و زاغ بلبلی

بهر جهة خدیو سعادتمند بعد از ورود بآن ارض جنت پیوند فرزند ارجمند و قرةالعین فیروزمند لطفعلی خان زند را که در آن اوان انوار جهانگیری از صورت حالش ظاهر و هویدا و آثار دلاوری از ناصیهٔ احوالش آشکار و پیدا و آتش شمشیر عالم گیرش شراره افکن خرمن هستی دشمنان و آب حسام با انتقامش مسکن نوایر بغی و طغیان و تندباد باس و هیبتش برگ و بار اهل غدر را بر خاک مذلت ریختی و و پرویزن قهر و سطوتش خاک مسکنت بر مفارق معاندان ریختی، نهال

سرافرازش که از چمن جلادت سر کشیده، بمیوه‌های گوناگون بذل و کرم بارور و دوحهٔ حدیقه طرازش که در سرا بستان قلادت پرویده باثمار سخا و همم مثمر و لعل و گوهر در نظر همتش با خاشاک برابر و سیم و زر با وجود کف باذلش هم وزن کفی خاکستر و در درخشنده در پیش فواید جودش هم سنگ صدق‌و یاقوت ارزنده در چشم سخایش هم بهای خزف و لعل فروزنده در بر عطای شاملش سنک بر کفست.

آنکه بیرون برد تیغش چین ز رخسار سپر
وانکه درو افکند تیرش خم از ابروی کمان
خوانده تیغش بر خلایق خطبهٔ فتح و ظفر
داده عدلش در ممالک مژدهٔ امن و امان
ملک نادیده چو او لشکر کش و کشور گشا
دهر نازاده چو او فرمانده و گیتی ستان
بر در ایوان قدرش چون قمر صد پرده دار
بر سر بام جلالش چون زحل صد پاسبان

با فوجی از بهادران جنگجو و شیران هژبر خو بانتظام بندر علویه مأمور فرمودند. آن جناب نیز ارتکاب مسافرت و اختیار رنج و زحمت نموده، حسب‌الامر پدر والاگهر از دارالفضل شیراز محرک لشکر ظفر طراز گردیدند. بعد از حرکت نواب جهانبانی ناخوشی مهلکی بر مزاج آن حضرت ساری و عارضهٔ ضعفی بر ذات همایون طاری گردید. تکیه بر بستر بیماری نمودند. حکمای حذاقت پیشه و اطبای فلاطون اندیشه مشغول بمداوا و معالجه گردیدند. بهیچ وجه از معالجات ایشان وجود مقدس را سودی و از مداوای آنها مزاج اقدس را بهبودی حاصل نمیشد. روزبروز ضعف قوی و نقاهت بر ذات مبارک مستولی می‌شد، تا اینکه در شبی صید مرادخان زند و حاجی علیقلی خان که بحکم خدیو جمشید شان در برجی از بروج ارگ محبوس می‌بودند بر سر آنحضرت ریخته، سلسلهٔ حیات آن یکتا گوهر صدف مکرمت

وجود و احسان را بتیغ ظلم و بیداد از یک دیگـر گسیخته، زاغ سیاه‌پوش قلم در ماتم سرائی صفحه بدین گونه در تبیین این واقعهٔ هایله نوحه‌گر می‌گردد که: دارای سکندر حشمت بعد از معاودت از سفر کوه کیلویـه صید مراد خان و چهـار نفر از بـرادران او را با ابراهیم خان ولد اسمعیل خان زند بعلت بعضی از تقصیرات معاند پیوند امر بحس و بنـد فرموده، در برجی از بروج ارگ که در آن هنـگام حرم سرای آن حضرت بود هم سلسلهٔ حاج علیقلی خان که قبل ازین کیفیت حبس مشارالیه نگاشتهٔ خامهٔ تاریخ نگار گردید نمودند. تا اینکه سوءِ مزاج معدلت امتزاج بطول انجامید. بانهای غلام بچه‌ای از غلامان درب حرم محترم از ضعف مزاج آن حضـرت قوی دل و بدستیاری غلام بچهٔ مزبور از پای خویش بند گسل گردیده، شاه مراد خان و جهانگیر خان برادران صید مراد خان و ابراهیم خان در وقت طلوع آفتاب که هنگام غروب ماه جهان تاب آن شهریار عدالت مآب بود خود را بدرون محوطهٔ ارگ انداخته، با شمشیر های آخته بپای بی‌شرمی بخوابگاه آن حضرت تاختند. شهریار تاجدار وقتی از آن جسارت خبردار و از نشائهٔ بادهٔ بیخودی و ضعف هشیار گردیدند که آن جماعت سراپا نفاق باتفاق نزدیک اوطاق آن یگانهٔ آفاق رسیدند: حضرت فریدون شعار با وجود استیلای لشکر ضعف و انکسار بر دارالملک وجود مبارکش از فرط غیرت از بستر ناتوانی حرکت و رو بجانب آن قوم بی آبرو نهادند. شاه مراد خان پای جلادت پیش گذاشته، بضرب دست آن حضرت صورتش مجروح و جهانگیر خان نیز از تندباد سطوتش متزلزل و بر یک طرف مانند قالب بی روح افتاد. ابراهیم خان اگرچه طفلی بود خردسال و هنوز بمرتبهٔ مردی نرسیده بود و این گونه حرکت از قوهٔ او دور می‌نمود، نهایت از آنجا که کلک تقدیر حی قدیر منشور زندگانی آن حضرت را بطغرای "کل شیئی هالک کطی السجل لکتب" در هم پیچیده بود از عقب سر آن حضرت درآمده، بچوب جاروب باتمام کارش پرداخته،

سر مبارکش را از تن جدا ساخت. در هنگامی که دست قضا سر بریدهٔ مهر را از کنگرهٔ ارگ افق بمیدان لاجوردی سپهر انداخت سر آن سرور را از بالای جدار قلعه بزیر انداختند و مشهود دیدهٔ اولوالابصار نمودند و از زور بازوی جور و طغیان گلبن جمعیت خاطر مردم نامراد را بتیشهٔ بیداد از بیخ برکندند و بجهة درست نمودن اسباب دولت خویش شیشهٔ دل هر غنی و درویش را بسنگ جفا درهم شکستند و بدست تعدی گونهٔ احوال ضعفای پریشان حال را بناخن ستم خستند. شبان عدلی را که گرگ و میش از هیبتش در یک آبخور آب خوردی بچوب دستی بیداد از پای درانداختند و دست امنی را که شیر و آهو از سطوتش در یک مرتع چریدی از سر اهل زمان کوتاه ساختند. آه از جفای تندباد خزانی که آن نهال حدیقهٔ خسروانی را که در چمن روزگار باب مروت پرورش یافته بود از پای درانداخت و فریاد از ستم صرصر بیداد عالم فانی که برگ آن دوحهٔ ریاض خاقانی را که در گلشن رأفت نشو و نما پذیرفته بود بر خاک هلاکت افشاند. افسوس که آن نخل برومند دولت بارهٔ "کل من علیها فان" بگل در افتاد. آه از گردش چرخ غدار و تأثیر کواکب سیار که شیرازهٔ دولتی چنان را بباد بی مروتی برداده. حیف و صد حیف که ساقی قضا در مصطبهٔ جهان بی‌مدار زهر "کل نفس ذائقة الموت" بحوض زندگانیش ریخت و شرنگ جان گزای مرگ را بشهد کامرانی آمیخت. مختصر کلام: صید مراد خان قلعهٔ قوی بنیان و حصن مشید ارکان شیراز را بالاستقبال جانشین سریر دولت گردیده، لوای فرماندهی در آن خطهٔ فردوس طراز برافراخت و وجوه درم را در دارالضرب کم عیاری بنام خود سکه بر زر ساخت و باطمینان خاطر بتکسیرشان نواب امیر زادهٔ اعظم پرداخت. نظر باینکه ملتزمان رکاب آن جناب اکثر خانه شهری می بودند صید مراد خان شرحی بتمامی سر کردگان و سر خیلان ایلات و غیره مشعر بر وعده و وعید و محتوی بر آزار و تهدید قلمی

نمود که: چنانکه دور گرد بساط خدمت گزاری امیرزادهٔ اعظم گردیده، روانهٔ صوب شیراز نشوند خانه و مال و منال دیوان و اطفال همگی در معرض تلف خواهد بود و نوشتجات ضلالت آیات آن مضل گمراه مورث طغیان آن قوم ضلالت همراه شد. دیگ طمعشان از پختن خیال خام بآتش نمک نشناسی در غلیان آمده و سراپردهٔ جلال و اطراف سرادقات اجلال را در میان گرفته، وقتی آن جناب مخبر از حرکت ایشان و مستحضر گردید که خود را نقطه‌وار در مرکز آن دایرهٔ خونخوار و محیط آن سیل بی‌زنهار دیدند. پس آن جناب از تدبیر بی‌ریا میرزای وزیر خود را باصطبل خاصه رسانیده، هر یک اسبی بزیر ران کشیده، جریده وار زورق وجود را ازین گرداب نجات داده، روی ببندر ابوشهر نهادند. چون آن طایفهٔ غدر پیشه گلبن جمعیت آن شاهزادهٔ والاتبار را بتیشهٔ بیداد از بیخ برکندند و اوراق شوکتش را بصرصر بی‌آزرمی بباد دادند جمیع بنه و اثاثهٔ دولت را غارت نموده، فوج فوج رو بدارالملک شیراز نهادند.

ذکر سال فرخنده فال تخاقوی ئیل فرخنده دلیل مطابق سنهٔ ۱۲۰۳

بهار جان‌فزا آمد جهان شد خرم و زیبا
بباغ و راغ گستردند فرش حله و دیبا
همه اطراف صحرا گشت پر یاقوت و پر برسد
همه اکناف بستان گشت پر مرجان و پر مینا
هوا شد تیره و گریان بسان دیدهٔ وامق
زمین شد تازه و خندان بسان چهرهٔ عذرا

روز جمعهٔ بیست و دوم شهر جمادی‌الاخره موسم دی را زمان کامرانی و ایام زندگانی طی شد و فصل شباطرا بساط انبساط در نوردیدند و اول سرسبزی چمن و آغاز شکفتن لاله و یاسمن گردید. خسرو منوچهر چهر مهر پای سعادت بر رکاب اشقر سبک سیر سپهر نهاده، از بندر گاه حوت بجانب دارالملک حمل عنان داد. شهر بند گلشن

و دارالفضل چمن که چندی نشیمن تیره رویان زاغ و زغن و قرارگاه جغد و بوم بیگانه و دشمن و سفله طبعان اسفندار و بهمن بو از قدوم فرخنده لزوم نوباوهٔ سلطان فریدون فر فروردین و از ورود مسعود قهرمان سلیمان امین و از قدوم فرخنده لزوم نوباوهٔ سلطان نگین اردی‌بهشت رشک بهشت عنبرین گردید. فراشان چابک دست قضا و قدر تخت جمشیدی گلبن را از خار و خس افسردگان مهرگان پرداختند وخیامان صنع قادر یکتا بارگاه گلزار درکنار جویبار برافراختند. علمدان قوت نامیه علم کاویانی سنبل را در عرصهٔ میدان گلستان شقه‌گشا ساختند. کوس کیقبادی رعد بهاری و سنج کیومرثی برق آذاری از کوههٔ بختیان کوهسار در خروشیدن آمد و لالهای احمر در ساحت ارض اغبر چون خون سیاوش جوشیدن گرفت. سپاهیان جویبار که هریک خود را هم آورد سام سوار می‌دانستند و سر و روی را بدرع و مغفر فولادی برف و یخ آراسته بودند از آتش افروزی برق بهاری بجای خویش آب شدند. اسفندیار گل نرگس چشم را که مرغزار با بهمن نژادان خس و خار قد بشورش برفراخته بود بیک اشارهٔ ابروی زال چرخ و سرپنجهٔ دلاوران آرش کمان قضا و قدر بتیر لهراسبی لالهٔ پیکانی و خنجر طهمورثی سوسن حدقهٔ دیدنش از حدیقه برآوردند. یأجوج سیرتان برف و باران که بعلت اختلال اوضاع زمان روی تسخیر بجانب دارالملک باغ و چمن آورده بودند رخنه گر سد سکندری گلشن نگردیده، مراجعت باوطان و مساکن خود نمودند.

ز اعتدال هوا و ز دور چرخ اثیر
چو عهد شاه جهان تازه گشت عالم پیر

چهل روز بعد از نوروز فیروز:

شاه سیاوش هوش، خان منوچهر چهر
خسرو هوشنگ هنگ، داور دارا نشان

گیـو فریبرز گرز، کسری کاوس کـوس
بهمن دستـان خود، سام تهمتـن تـوان
نیـرم فیروز جنگ، قارن آرش خدنـگ
نوذر هوشنـگ جنگ، آرش قارن کمان
شاه فریـدون حشم، میر سکنـدر شیـم
داور دارا خدم، کسری کشـور ستـان

تسخیر دارالملک شیراز فردوس طراز را پیشنهاد خاطر فیض بنیان فرموده، در آن وقت شیخ ناصر عرب ابوشهری حاکم بندر ابوشهر نیز بندای "یا ایهتا النفس المطمئنه ارجعی الی ربک راضیة مرضیة" لبیک"سمعنا و اطعنا" گفته، بمفاد "کل شیئی هالک" طریق سفر آخرت را سالک گردیده، حضرت جهانبانی هفت روز بعد از وفات جناب شیخ مذکور بتدارک اسباب حرب و تهیهٔ آلات طعن و ضرب پرداخته، جناب شیخ نصر و امیر علی‌خان حیات داودی حاکم بندر ریگ را با فوجی از دریاکشان قلزم آشام اعراب ببنادر و سواحل و گروهی از شرزه شیران دشتستانی و زنگنه جمع آوری و بجانب ظاهر بندر ابوشهر متحرک و محل مزبور را مخیم خیام خورشیـد قباب و مضرب ساردقات مجره طناب فرمودند. خبر عزم امیر زادهٔ اسفندیار رزم‌چـون مسموع صید مراد خان گردید فوجی از بهادران هوشنگ جنگ نریمان آهنگ را بسر کردگی شاه مراد خان زند مأمور بمقابلهٔ خدیو فیروزمند گردانید. سردار مزبور مانند صیدی که بجانب صیاد رود الی حدود دالکی ده فرسنگی بندر ابوشهر را بقدوم اکراه پیموده، در هنگامی که منزل خوشاب جولانگاه اشهب گیتی نورد و سمند عالم کرد غازیان نصرة مآب بود ورود نا مسعود سردار پریشان روزگـار بحدود دالکی بعرض محرمان حضور سعادت دستور رسید. بمحض استماع آن خبر محرک سپاه نصرة پرورد گردیدنـد. در بین راه جمعی سوار دولت خواه از اردوی‌آن غدار نابکار شرفیاب حضور معدلت آثار و بعرض رسانیدند که: صبح همان روز ایلات نصرة آیات ابواب

جمعی او بالـهام خداوند یگانه و سروش بخت فرزانه و ارشاد تدبیر عاقلانه با فضلعلی خان و نقد علیخان و لدان مرحوم نظر علی خان زند سردار مزبور را گرفتـه، در بندگی آن خسرو فیروزمنـد می‌باشند. نـواب جهانبانی بمحض استماع خبر بهجت مبانی بر استعجال و ایلغار افزوده، شام آن روز منزل مزبور را که صید گاه آن صید بدام افتاده بود از قدوم فیروز رشک روز نوروز و غیرت بخش بهار عالم افروز و ساحت هستی را از لوث وجود سردار مزبور که صیدی خجسته بود پاک و دست آن حضرت او را از چار سـوی دارائی و سـروری بجانب تیره مغـاک خار و خاشاک کشید و جمع اثاثهٔ شوکتش و اصل کارگزاران دولت ابد بنیان گردید و از آنجا بعزم دارالملک شیراز علم میمنت پرچم ظفر طراز در اهتزاز و شاهین شهامتش بجانب خطهٔ ارم تمثال بال پرواز گشود. بعد از ورود موکب مسعود بقصبهٔ کازرون چاپاری از جانب جناب میرزا محمد حسین وزیر اعظم و اعاظم اعیان شیراز وارد معسکر سپهر انباز گردیده، بعرض رسانید که: تمامی ایلات بـهـم پیوسته و عقد موافقت بسته، شیشهٔ دولت و مینای شوکت صید مراد خان را بسنگ دولت خواهی این دولت شکسته، او را با اتباعش در حصار مبارکهٔ ارگ محصور و راه عبـور و مـرور را بر روی او مسـدود و دو چشم در راه وصول طلیعهٔ لشکر پرخاشخر غنوده‌اند. حقیقت این مقال آنست که: در وقتی که صید مراد خان شاه مراد خان را مأمور بجنگ این شاهسوار میدان نام و ننگ می‌نمود ایلات مأمورهٔ سفر با ایلات خضری بسعی و اهتمام و صواب جوئی میرزا محمد حسین بعهد و پیمان بسته قرارداد نموده بودند که ایشان شاه مراد خان را گرفته، ایشان را مخبر و آنها نیز با صید مراد خان درآویخته، او را دستگیر نمایند. بعد از آنکه ایلات سفری بمقتضای معهود قامت سردار مزبور را از لباس سروری عور ساختند و فراش عزمشان ساحت زندگانی او را از شکوفهای کامرانی پرداخت چاپاری نزد ممهدین خویش فرستاده، آنـهـا را از وقوع واقعهٔ مزبور مطلع ساختـنـد. آن قوم وفاکیـش وفا

بعهد خویش و در میدان درب ارگ بانداختن تفنک هنگامه را گرم نموده، صید مراد خان چون چاره را مسدود دید دروازهٔ ارگ را بر روی خویش بسته، در کنج مذلت نشست. اخلاص کیشان مراتب مزبور را معروض رای عالم‌آرای نواب جهانبانی ساختند. مختصر کلام: دارای سکندر غلام در همان شب با لشکر قیامت لهب و سپاه آهنین سلب چون راه نوردان ثوابت و سیار روانهٔ آن دیار سعادت یار گردیده، در یک شبانه روز مسافت آن راه را پیموده، خود را بدان خطهٔ بهجت اندوز رسانیده، لشکر سیل شتاب کوه درنگ و جانبازان میدان نام و ننگ بامر خدیو با فرهنگ اطراف ارگ را فرو گرفته، بانداختن توپ و تفنگ کار را بر آن برگشته بخت سخت نمودند. صواعق بلا بخرمن هستی آن قوم بی‌پروا آتش افروز و بضرب گلولهٔ جان سوز بعد از دو روز خاک ثبات و قرارشان بباد بی‌قراری داده شد و آن قلعهٔ گردون مثال مسخر شیران بیشهٔ جدال و صید مراد خان با اعوان و انصار گرفتار کمند اژدها مانند دلاوران پلنگ خصال گردیده، باشارهٔ سرانگشت گزلک خون زیر چشم جهان بینش عبرة للناظرین و سزای اعمال را بچشم خود معاینه دید و نقشی که بقلم قضا در لوحهٔ روزگار نگاشته و سرنوشتی که حضرت خلاق خیر و شر و قسام نفع و ضرر بجبههٔ او مقرر داشته بود صورت پذیرفت.

روزی اگر زد رقم دیو بر اورنگ جم
بر سر خیل و حشم شد ز قضا حکمران
شاه سلیمان نگین راند بر و رخش کین
کرد بخاکش قرین داد بمرگش قران
از فلک کینه ور یک دو سه روزی اگر
منبر خیر البشر گشت عمر را مکان
خسرو حیدر نژاد راند برو همچو باد
توسن دلدل نهاد دلدل آتش عنان

جست چو با او ستیز بست رهش از گریز
ز آتش شمشیر تیز دود بر آورد از آن

القصه: این برگزیدهٔ جناب پروردگار بر سریر دولت موروثی بر جای والد بزرگوار نشستند و بمراهم مراحم جراحات ستمدیدگان را بستند و بمومیائی دلجوئی درستی بخش دلهای شکستهٔ ستم رسیدگان و بتریاق اشفاق سموم هموم ازعروق خستهٔ غمدیدگان بیرون نمودند. ابر مطیر دست بحر نظیر و قلزم مواج طبع فیض تأثیر شروع بریزش سیم و زر و بخشش درو گوهر و تقسیم شمشیر و خنجر مجوهر و سویت اسبان کوه پیکر و بذل استران فیل منظر و انعام طرایف دیگر از نفایس بحر و بر کرده، بتبذیل کف در پاش گوهرفشان و تبذیر دست قطره بار نیسان سان گرد از بنیاد بحر و بر ودود از ارکان کان بر آوردند. در میدان کرم گوی از معن و حاتم ربوده، در قوانین همم قواعد آل برمک را احیا فرموده، احدی از آشنا و بیگانه از موايد گوناگون خوان انعامش محرومی ندید و فردی از عاقل و دیوانه از فواید از حد افزون جود لاکلامش مرارت نچشید. از آبیاری سحاب اشفاقش ساحت آن مملکت رشک فردوس برین و از نگار بند دست الطافش آباد و خراب و صحرا و سراب آن کشور سعادت انبساط غیرت نگارستان چین گشت و مفارق اقتدار ارباب افتخار و تارک اصحاب افتقار آن دیار از ذروهٔ سپهر دوار بر گذشت. رای ملک آرای و ضمیر معدلت پیرای متوجه تنظیم امور مملکت و بسط بساط عدالت و انتظام مهام سپاهی و رعیت و انجام اسباب دولت گردیده، قاطبهٔ متوطنین و سکان و جمهور اعزه و اعیان و جمیع وضیع و شریف آن عرصهٔ بهشت نشان در کمال آرام و امان در ظل رایت امنای دولت و مقربان آن حضرت آرمیدند.

الغرض: آن شهریار از پس آن کارزار
با کف گوهر نثار با لب گوهر فشان

کرد بجای پدر جای بصد زیت و فر
شاد ز چون او پسر روح پدر در جنان
جان عدو کاسته کین پدر خواسته
مملکت آراسته کرد جهان را جوان
نوبت نوشیروان کوفت بدولت که باد
نوبت او تا ابد دولت او جاودان
رسم عدالت چو کرد زنده، بتاریخ او
گفت صبا : کو بود ثانی نوشیروان (۱)

ذکر مجادلهٔ سپاه نصرة شعار آقا محمد خان و سایر وقایع آن زمان بحکم خداوند جهان

همای فرخنده فال خامهٔ میمنت اشتمال در فضای صفحه بدین منوال بال‌گشا می‌گردد که: چون امنای دولت آقا محمد خان از کیفیت جلوس صید مراد خان برو سادهٔ فرماندهی الکای فارس مخبر و مطلع گردیدند پلنگ عزمشان چنگال خونریزی تیز و بهوای اصطیاد آن صید لاغر نامراد در جست و خیز درآمده، مرحله پیمای طریق دارالملک شیراز شدند. در چمن خسرو شیرین کیفیت استیلای این خسرو جم نگین بسمعشان رسید. از حنظل خبر مزبور بغایت تلخکام و از ساغر دل مایل خون آشام گردیدند. چون انصراف عنان عزمشان مغایر رویهٔ دولت داری و مخالف ضوابط سروری و سالاری بود لاجرم راه نورد صوب مقصود و در محل بیضا بار توقف گشودند. مقدمات ورود موکب جلال آقا محمد خان بآن حدود بعرض این برگزیدهٔ حضرت معبود رسید. باستماع آن خبر باجتماع سپاه و عسکر پرداختند و متوکلا" علی‌الله در دو فرسنگی شهر لوای حرب و جدال و الویهٔ ضرب و قتال برافراختند. دلاوران طرفین و مبارزان جانبین آتش گیر و دار بباد شمشیر و صرصر خنجر و تیر شعله‌ور ساختند و آب حسام بهادران با انتقام عسکرین نام بسیاری از جوانان مبارز را از صفحهٔ روزگار محو ساخت و موج تیغ جان ستان پر دلان خاشاک وجود جمعی را از قلزم هستی بر کنار انداخت و بقوهٔ سرپنجهٔ مردانگی نخل بلند حیات یک دیگر را از

(۱) این اشعار که در سه مورد این فصل آمده از فتحعلی خان ملک‌الشعراء صبای کاشانیست و جملهٔ "او بود ثانی نوشیروان" که بحساب ابجد ۱۲۰۳ می‌شود مادهٔ تاریخ جلوس لطفعلی خانست

ریشه برمی‌کندند و بزور بازوی خصم افکنی سرو برومند هم را بر روی خاک هلاک می‌افکندند. بسا خرمن زندگانی دلاوران که از آتش جان سوز بلارک برق افروز محروق و اجزای وجودشان از صدمهٔ گرز مغز کوب مدقوق شده، کرهٔ زمین از تصادم سم هیونان معرکهٔ قتال بمرتبه‌ای تزلزل یافت که شیر فلک را رعشه بر اعضا افتاد و روی از میدان سپهر اخضر برتافت. بسا طایر جان و مرغ روان که از قفس کالبدهای مردان مرد در آن دشت تیره بسوی آشیان فلک بال پرواز گشادند و از محنت سرای عالم فانی رو بجانب امن جهان جاویدان نهادند.

قیامت گشت و بانگ صور برخاست ⁂ ز بانگ صور هرجا شور و شر خاست
ز گرد آفاق پر شد از سیه میغ ⁂ در آن تا زنده پیکان برق زن تیغ
دلیران دل بمردن بر نهادند ⁂ بخون یکدگر بازو گشادند
ز خون شد خاک رشک لعل رخشان ⁂ فضای دشت شد کان بدخشان
چنان گرد از زمین برشد بر افلاک ⁂ چنان برخاست از جا مرکز خاک
که ثور و حوت در آن کینه‌خواهی ⁂ زمین را شد بجای گاو و ماهی

عاقبت نهال اقبال آقا محمد خان در گلشن ظفر بارور و نخل آمالش در جویبار فتح و نصرةٔ مثمر گردیده، محمد خان عموی این جهانبان کشور معدلت گستری که پیوسته هوس سروری در سر و لباس مخالفت این حضرت را در برداشت و چنین می‌پنداشت که هر گاه شکست بر ارکان شوکت این جناب افتد اساس او درست خواهد شد روی از میدان برتافته، بجانب الوس ممسنی که از طرف مادر قرابتی با ایشان داشت شتافت. حضرت کسری شان چون انجام امور را چنان دیدند عنان توسن زرین لگام را منصرف و خود را بقلعهٔ شیراز کشیدند. هر کرا هوشیست داند که این شیر بیشهٔ پر دلی با وجود خرد سالی که هنوزش سن شریف از عشر ثانی تجاوز ننموده بعد از وفات پدر والا گهر کاری کردند که نخل آوازهٔ رستم و اسفندیار بر خاک گمنامی در افتاد و نام کیخسرو و افراسیاب از صفحهٔ روزگار محو شد. زیرا که

بنحوی که خامهٔ وقایع نگار بذکر آن پرداخت حضرتش یکه و تنها
بی جریده و سپاهی از بندر علویه روی بجانب بندر ابوشهر نهاد و
از آنجا در کمال دلیری ادهم عزم را بسوی دارالملک شیراز عنان
گشادند و شیرازهٔ شوکت صید مراد خان را از آتش شمشیر برق نظیر
تودهٔ خاکستر ساخته، بباد دادند و یک ماه بیش نبود که جانشین
سریر دولت موروثی گردیده بودند و هنوز بمیدان نظر امتیاز دوست
از دشمن ننموده که جناب آقا محمد خان که در حقیقت سلطان خطهٔ
ذیجاهی و پادشاه ملک تدبیر و آگاهیست باستعداد تمام وارد آن حدود
و ابواب جنگ و جدال را بدست غرور گشادند. مختصر کلام: حضرت
ملایک خدام بعد از واقعهٔ شکست مراجعت بشهر نمودند. از روی
تیقظ و بیداری و کمال حزم و هشیاری شروع بتدارک ادوات قلعه داری
فرموده، زیاده بر یک صد اراده توپ جهان آشوب که در آن خطهٔ
مرغوب موجود بود باوج بروج کشیدند. تفنگچیان آتش ریز و
جزایریان شعله انگیز بفرمان آن خسرو تهمتن ستیز در عروش باره و
خاکریز آرمیدند. وکلای دولت آقا محمد خان وارد خارج دارالملک
و صحاری اطراف و اراضی اکناف شهر را بنظر دوربین درآورده،
موضعی موسوم بکوشن را بجهة توقف اردوی خویش معین و سنگری
متین و غوغائی حصین اساس نهاده، آرمیدند. حضرت جهانبانی نیز
اطراف و جوانب قلعه را بپلنگان کوهسار مردی و دلیری و شیران آجام
جهان گیری سویت و قسمت فرموده، هر دسته را بموضعی فرستادند.
مأمورین با دلهای خالی از شوایب بیم و هراس بلزوم کشیک و پاس
قیام می‌نمودند. هر روزه گروهی انبوه از مبارزان با شکوه از قلعه
پای جلادت بیرون نهاده، در مضمار مردانگی بازوی حریف افکنی
می‌گشودند. توپچیان شراره فشان با توپهای برق عنان بنیاد آتش
انگیزی و آغاز اخگر پاشی و شراره ریزی می‌نمودند. عاقبت کار بر
لشکر بیرونی تنگ و نام را بریشان ننگ و آن طایفه را از ثبات و درنگ خسته
ساختند. القصه: آذوقه‌شان نقصان گرفت و ذخیره‌شان فقدان پذیرفت،

تا اوان توقف موکب جلالشان بدو ماه هلالی کشید ، دیدهٔ آرزویشان روی شاهد مطلب ندید و دست آمالشان بدامن آن امر خطیر نرسید . چون مقصودشان بحصول نپیوست و کمند عزمشان از تسخیر آن قلعه کوتاه گشت و کعبتین مرادشان بد نقشی آغاز و دری بر چهرهٔ خاطرشان باز نشد ، مراجعت بطهران نمودند .

ذکر سال فرخنده فال ایت ئیل خجسته تحویل سنه ۱۲۰۴

بهشت گشت ز اردی‌بهشت و فروردین
ز لطف روی هوا و ز سبزه روی زمین
زمین ز سبزهٔ تر چون صحیفهٔ گردون
چمن ز شاخ سمن چون طویلهٔ پروین
ندیم و مطرب مستان ز بلبل و قمری
بساط و بستر مستان ز نرگس و نسرین
براغ آهو و سبزه چو عاشق و معشوق
بباغ بلبل و گلبن چو خسرو و شیرین
سریر سبز چمن شد شکوفه را بستر
کنار برگ سمن شد بنفشه را بالین

یوم چهارشنبهٔ شهر رجب‌المرجب مینونشان حمل از فروجود شهریار اقلیم خاور و مربع نشین اریکهٔ سپهر اخضر اعنی مهر انور زیب و زینت و رونق بزم کیسخرو گرفت . گلهای آذاری و سبزه‌های طرب چهرهٔ دلبری از تتق خفا و جلباب اختفا آشکار ساختند . فراش باد بهاری خیمهٔ ابر را بفضای هامون برافراخت . مشاطگان صنع حضرت قادر ذوالمنن رخسار زیبای نو عروسان چمن و چهرهٔ دلارای شاهدان گلشن اعنی سوری و سمن را بغازهٔ صنعت و گلگونهٔ قدرت بیاراستند : صباغ بهار بامر مولده گردن و گوش پری رخان گلزار و برودوش خوبرویان جویبار را بزیورهای شکوفه و ازهار زینت فرموده و خیاط ربیع قامت نازک نهالان عذرا عذار و رعنا قدان شیرین رخسار صنوبر و سرو آزاد را بحلهٔ سبز رنگ دلارا و ثیاب زمرد فام خضرا

آرایش نمود. در عشرت خانهٔگلشن اقداح راح ریحانی و کأس صهبای ارغوانی شقایق و لاله از دست ساقیان مشکین کلالهٔ نامیه بدور افتاد و خنیا گران بلبل و هزار و مغنیان چکاوک و سار در محافل گلزار بنغمات دلکش شور انگیز دلهای عشاق جگر سوز و بنوای مسرت اندوز رونق بازار باربد و نکیسا را شکستند. سپه کش اردی بهشت بعزم تسخیر دارالامان گلشن و تصرف مملکت چمن برابرش گردون خرام نسیم بهاری عنان آرا و علمدار قوای نامیه اعلام میمنت فرجام نرگس و سنبل را در عرصهٔ کوه و کمر شقه‌گشا و نوبت زن ابر بهاری بر پشت قلل جبال غریو کوس رعد آذاری را بنام نامی خدیو فروردین بلند آوا و زنبور کچیان سحاب خردادی در موکب شهریار ربیع از کوههٔ بختیان کوهسار بانداختن زنبورک برق پنبه در گوش سکان ممالک غرب و شرق کردند. بزم نوروزی درعمارات مبارکات شیراز انعقاد یافته، جیب و کنار سران سپاه و خاصان درگاه آسمان جاه از گلهای بی‌خار درم و دینار چون جیب و دامن تماشائیان گلزار گران بار و سریر اعتبارشان مانند باغ ریاحین و اشجار زیب اندوز ثیاب مشجر بوته‌دار گردید. چون مدت دو ماه از نوروز فیروز گذشت بعرض خدیو جم مرتبت رسید که: موکب جلال جناب آقا محمد خان وارد چمن گندمان و عزیمت توجه بجانب الکای فارس را تصمیم خاطر ساخته‌اند. حضرت سکندر حشمت سفر عراق را پیشنهاد خاطر و استقبال موکب او را قرارداد خاطر انور فرمودند. باحضار عساکر نصرهٔ مآثر و اجتماع جنود فیروزی ذخایر فرمان دادند و امر قضا نمون بعهدهٔ کار گزاران دولت ابد مقرون بعز نفاذ مشحون شد که: خیام همایون وسراپرده‌های سپهر نمون را بفضای هامون بر پا و همدوش چرخ والا نمایند و خود بدولت و اقبال در ساعتی قرین سعادت و طالعی خالی از شوایب نحوست بظاهر شهر نقل مکان فرمودند. در اندک زمانی سر خیلان و سر کردگان سپاه بجمعیت و اتفاق در کمال آراستگی اسباب و انتظام یراق باستان سپهر رواق

خدیو آفاق جمع گردیدند. در آن وقت که خارج شهر مطار عقابان زرین بال و مسیر اعلام ظفر پرور و آشیان همای فرخنده سیر رایات نصرة همسر بود بعرض رسید که: موکب جلال آقا محمد خان از چمن گندمان بجانب دارالملک طهران نهضت و بسوی مقر دولت رجعت نموده، آن حضرت را غنچهٔ تسخیر مملکت کرمان از شاخسار خاطر شکفته، سفر عراق را مبدل بیساق کرمان نموده، عنان اشهب عزیمت را بدان جانب مصروف داشتند. در هنگامی که موکب عظمت مشرف بر حرکت بود رضا قلی خان قاجار برادر جناب آقا محمد خان از دولت برادر روگردان و دست توسل بدامان مرحمتِ و سرپنجهٔ تشبث بذیل مروت و حمیت این داور دارا شکوه زده، روی امید بسوی آن درگاه که پناه عرب و عجم و ملجاء ترک و دیلمست نهاده، در سفر مزبور بشرف همراهی موکب منصور تباهی یافته. القصه چون نواحی کرمان معسکر کواکب حشر را مقر و حوالی آنکشور روح پرور مضرب خیام غازیان جلالت اثر و محل نزول خیول دارای جم چاکر گردید اعزه و اعیان قراء و امصار و کلانتران و کدخدایان اطراف و اقطار آن ملک جنت آثار از غایت اشتیاق باکتحال غبارِ سهم سمند گردون مانند از هر طرف و هر سوی از خانه و کوی بیرون شتافته و فیض زیارت آستان سعادت پاسبان دریافته، پیر و برنا بنده آسای با روی نیاز بجبههٔ سای ساحت عبودیت و بندگی و ماشی طریق خدمت و سرافکندگی گردیدند. همگی مورد انواع عنایت دارای خورشید رایت شدند. لیکن اهل قلعهٔ کرمان بسبب بعضی خیالات باطل و اندیشهای لاطایل ابواب شهر را مانند درهای بخت و سعادت بر روی خود بسته، تکیه بند بدیوار حصار نهاده، باعلان کلمهٔ عصیان مبادرت جستند. نواب جهانبانی سپاه نصرة مبانی را بمحاصرهٔ قلعگیان مأمور و راه عبور و مرور را بروی حصاریان مسدود فرمودند. اهالی کرمان چون غازیان نصرة هم عنان را در امر محاصره و سد معابر ساعی دیدند شیخ‌الاسلام و قاضی شهر را برکاب نواب فیروزی مآب

فرستاده، استدعا نمودند که: چنانچه حضرت سکندر حشمت ترک مخاصمت و رفع مناقشت فرمایند و طریق مروت و مرحمت را که شیوهٔ این سلسلهٔ علیهٔ معدلت خصلتست نسبت باین بیچارگان عذرخواه و مشتی حقیر بی‌گناه باز نمایند مبلغ بیست هزار تومان برسم پیشکش ایفاد حضور مرحمت پرور و من بعد اولیای دولت ابد مدت را بنده و چاکر و امنای سرکار را از دل و جان فرمان‌بر خواهیم بود. خدیو منصور از غایت غرور بسخنان ایشان التفات نفرمود. مسئول آنها را بسمع قبول نشنود. فرمودند که: تا میرزا ابوالحسن بیگلر - بیگی و عمال و کدخدایان شهر قدم فرسای سرای اعتذار نگردند و طریق آستان مروت بنیان را بپای استغفار نپیمایند شیران قلعه‌گیر و پلنگان هژبر نظیر را از امر محاصره ممنوع و غبار فتنه و آشوب را مرفوع نخواهیم فرمود، بهر جههٔ چون ایام محاصره بطول انجامید هنگام زمستان و تراوش برف و باران در رسید و شدت سرما و برودت هوا بجائی کشید که چنانچه لحاف سنجابی خاکستر از دوش اخگر افتادی از تاب سرما انگشت سیاه گشتی و اگر شراری از شعله‌ای جدائی نمودی در دم دانهٔ ژاله گردیدی. آتش از بیم سرما در درون حصار سنگ و آهن متواری و پنجهٔ خورشید عالم سوز از شدت شتا چون ید مفلوج از حرکت عاری شد. شب و روز پرویزن سحاب آرد می‌بیخت و علی‌الدوام سوهان موج هوابراده بر زمین می‌ریخت.

سطح زمین تخته‌ای از عاج شد روی هوا دکهٔ حلاج شد

بهر جههٔ نه مرغ هوا را در اغبر زمین یارای پریدن و نه وحشی صحرا را مجال آرمیدن و توانائی چریدن بود. چون سیورسات غازیان از سمت الکای فارس حمل و نقل اردوی گردون اساس می گردید در آن وقت از باب انبوهی برف در طرق و شوارع دیگر سیورسات ممکن حمل نبود و بدان جههٔ آذوقه اهل اردو روی بنقصان نهاده، بنا بر آن حضرت گیتی ستان مراجعت بصوب شیراز را بر توقف آن حدود رجحان دادند و فوجی از بهادران پلنگ ستیز را باتفاق امیر

شرف‌الدین خان ولد محمد حسین خان سیستانی در قلعهٔ شهر نهادند و عنان یکران عزیمت را بسوی دارالملک شیراز گشادند. سوانحی که درین سال بتقدیر قادر ذوالجلال سانح گردید از آن جمله کشته شدن جعفرقلیخان قاجارست. توضیح این مقال آنست که: قبل از آنکه اولیای دولت آقا محمد خان را دست تصرف بدامان مملکت عراق برسد سمنان را بجناب علیقلی خان و بسطام را بجعفر قلی‌خان برادران خویش بطریق اقطاع واگذاردند. مشارالیهما نیز هریک ولایت متعلقهٔ خود را مأمن نموده، کوچ و بنه و خانوار عملجات خود را در آنجا سکنی داده، چون سفری اتفاق افتادی یا آنکه دشمنی بجانب ایشان عنان دادی و گشادی هر یک از مسکن خویش حرکت و در موکب برادر اکبر حاضر می‌گردیدند وبا یکدیگر با کمال صداقت طریق اخوت و راه و رسم فتوت مسلوک می‌داشتند، تا آنکه بدستیاری و مددگاری برادران ساحت دلگشای عراق ضمیمهٔ متصرفات او گردید. جناب علیقلی‌خان را سرداری عراق و جعفر قلی خان را ایالت اصفهان دادند. جعفر قلی خان مدت دو سال لوای حکمرانی و فرمانروائی در دارالسلطنهٔ مزبور برافراشت. بعد از آنکه اساس دولت آقا محمد خان استحکام کلی پذیرفت و گلزارش در شاخسار حصول امانی و آمال شکفت جعفر قلی خان از ایالت اصفهان و امارت آن خطهٔ بهشت نشان معزول و انواع بی التفاتی نسبت بمشارالیه معمول داشتند. او را نازشی بخاطر رسید و خویشتن را بقصبهٔ بسطام کشید و راستی از همراهی موکب برادر تقاعد ورزید. این مسئله را حوصلهٔ سلطنت و غرور دولت برنتافته، در اوقاتی که در چمن گندمان بودند علیقلی خان را مأمور بلرستان فیلی و تمشیت مهام خوزستان ساخت وخود بجانب مقر دولت شتافته و درآنجا بتدبیرات و مواعید چند جعفر قلی خان را بطهران آوردند و درخت وجودش را بتیشهٔ غرور و دهرهٔ غیرت از پای انداخته و بعد بچارهٔ کار جناب علیقلی خان پرداخته، او را بحضور طلب داشته، در هنگامی که محال جایدرمن محال لرستان مضرب خیام جلالت آستانش بود از وقوع

واقعهٔ برادر مستحضر گردید. از آنجا که خان معظم‌له خداوند عقل و فرهنگ و در هیچگاه از گلشن خاطرش نهال مخالفت برادر سر نزد و در گلبن ضمیرش غنچهٔ نفاق نشکفته بود بی‌مضایقه با وجود استعداد، کلی رخ بجانب دارالملک طهران نموده، بعد از ورود بآن حدود و دیدن برادر فی‌مابین عهدو چند بسوگند مؤکد گردیده، روانهٔ الکای سمنان شدند.

در بیان سال میمنت اشتمال تنگوزئیل مطابق سنهٔ هزار و دویست وپنج هجری

در عشر وسط شهر رجب‌المرجب خورشید عالم سوز و قهرمان این کاخ فیروز پس از هلاک جدی فلک و کباب نمودن سمک بمحنت سرای حمل خرامیده و نوروز غم اندوز چون شب فراق و شام عاشقان مشتاق در رسیده، و هنگام جوش و خروش طایران بوستان و ناله و افغان بی‌نوایان گلستان گردید. چگونه بهاری که از شکوفه و ازهارش رنگ و بوی بی‌وفائی پیدا و چه نوروزی که از گل رعنایش شیوهٔ دوروئی هویدا؟ شقایقش را خنجر برگ خلاف بکندن چشم نرگس تیزو نرگسش مانند چشم فتان ترکان خونریز فتنه‌انگیز. سبوی غنچه‌اش مملو بادهٔ پر خمار ناشادی و پیالهٔ لاله‌اش لبریز شراب ناخوش گوار نامرادی. بنفشه را جامهٔ کبود سوکواری در بر و زنبقش را دشنهٔ برهنهٔ بی‌رحمی بر کمر. سوسنش را زبان تنگ خوئی بآزردن دل سوختگان باز و چنارش را دست تطاول بتاراج اسباب تجمل نوباوگان خاندان بستان دراز. گیسوی سنبلش مانند اوضاع اهل زمانه پریشان و نغمهٔ بلبلش چون فریاد بوم شوم کاهندهٔ دل و جان. سرو گردن فرازش چو بالا بلندان بی‌رحم دل بعاشق کشی دلیر و نسیمش مانند صرصر عناد بنیاد کن اساس هستی برنا و پیر و هوایش نمونه‌ای از درکات بأس المسیر. نهالش را بجز میوهٔ تلخکامی ثمری و شجرش را سوای ثمر ناکامی بار و بری نه. در زیر هر گل برگش هزار خار حسرت نهفته و بر روی هر برگ سبزش صد مار جعفری خفته.

صباحش چون شام هجران سیاه و شامش مانند صبح ناامیدی جانکاه. بهارش گل نا آشنائی را گلشن و رنگ و بوی بی‌وفائی را نشمین. فضایش ناسخ آئین یاری و هوایش خصم جان دوستاری. از چشمهٔ چشم سحابش بعوض قطرهٔ باران خون می‌چکید و از پستان دایهٔ ابر بهاری و مرضعهٔ سحاب بهاریش طفلان رضیع گلستان و شیرخوارگان خاندان بستان بجای شیر نیسان جز خونابهٔ الم نمی‌مکید. بلبل بی‌نوا چون ماتمیان سوخته‌دل روز و شب در فغان و شیون و چکاوک بی‌برگ و نوا مانند نوحه گران تعزیت سرای ماتم هم آواز زاغ و زغن. گویا که گلشن از مستوری عالم غیب خبر داشت که یک روز لبش بخندهٔ شادمانی نشکفت و همانا که بلبلش از ظهور حوادث زمانهٔ غدار مطلع بود که بقانون کامرانی دمی سرود نگفت.

درین بهار گلی بر مراد کس نشکفت　　بهای های نشستند تا بهار دگر

نواب جهانبانی در عمارات مبارکات فیض مبانی بسط بساط کامرانی فرموده، قفل از در گنجینه و بند از ابواب مخازن سخا و نعم بدست احسان گشوده، جیب و کنار خاصان درگاه را از نقود کامل عبارت غیرت گلزار نعیم و برو دوش سران سپاه را از بوارق خلعت های فاخر رشک گلزار ابراهیم فرمودند. بعد از انقضای جشن نوروزی این جهانبان کشور فیروزی بفکر بساق عراق و بقلع مواد فتنه جویان سراپا نفاق افتاده، بتهیهٔ اسباب سفر و سرانجام سراپرده و چادر و تدارک گرز و مغفر و تیغ و خنجر و اجتماع سپاه و لشکر پرداختند.

در بیان اعراض مرتضی قلی‌خان و مصطفی‌قلی‌خان از جانب آقا محمد خان و توجه بجناب شیخ ویس‌خان و مراجعت آنها ثانیا"

بلبل خوش بیان قلم بدایع نگار در گلزار اوراق بدین گونه نغمه سرا می‌گردد که: مرتضی قلی خان و مصطفی خان برادران جناب آقا محمد خان در هنگامی که الکای مازندران مضرب خیام تسلط شیخ ویس‌خان می‌بود از سوء رفتار برادر بتنگ و از دارالمؤمنین استراباد بجانب اردوی شیخ ویس خان عزیمت و آهنگ نموده، دست تشبث

بذیل دولت علی مراد خان زدند. وکلای آن دولت مقدمشان را گرامی و خاطرشان را از انواع نوازشات قرین شادکامی ساختند، تا آنکه بنحو قصه پردازی قلم اعجاز رقم مورخ تاریخ شیخ ویس خان را شکست افتاده، از بلدهٔ ساری بجانب دارالملک طهران که در آن هنگام دارالسلطنهٔ پدرش بود عنان ادهم عزیمت بگشاد. مشارالیهما نیز متعاقب شیخ ویس خان روی باردوی علی مراد خان نهادند. بعد از آنکه علی مراد خان را دست اجل گریبان و قضای مستعجل او را از بلدهٔ طهران بجانب دارالسلطنهٔ اصفهان کشید آن دو برادر عازم گیلان و مصطفی قلی خان بعد از چندی حسب‌الصلاح برادر روی نیاز بدولت جناب آقا محمد خان آورید و ابواب مسکنت و ضراعت و دروب عجز و استکانت را بمقالید اظهار عبودیت و بندگی و مفاتیح ابراز فروتنی و سرافکندگی گشاده، باعتقاد خویش در ظل حمایت برادر جفا اندیش غنوده، عاقبت نهال تضرعش در جویبار خاطر برادر ثمری و دوحهٔ تخضیع و تخشیعش در سرابوستان دل جور مایلش بار و بری نداد. دیده‌اش از نشتر ستم آن جفا جو و جهان بینش از گزلک عناد آن تند خو بی‌نور و از وصال شاهد بینائی مهجور گردید. مرتضی قلی خان چون برادر بی‌مهر را در عین ناخوشی قاصد جان و در ظاهر و باطن از خود بدگمان دید خویشتن را بکنف حمایت هدایت‌الله خان والی گیلان کشید و در ساحت آن کشور باطمینان خاطر آرمید. بعد از آنکه دست قضای مستعجل باسترهٔ اجل نقش وجود هدایت‌الله‌خان را از صفحهٔ هستی سترد و تندباد فنا اوراق دفتر زندگانیش را بسوی نزهت سرای عدم برد دارالمرز رشت و حوالی و حواشی آن ملک مینو سرشت ضمیمهٔ ولایت محروسهٔ جناب آقا محمد خان گردید مرتضی قلی خان خود را بمیان طوالش انداخته، علم مخالفت در آن ولایت برافراخت و هر ساله جمعی را با خود متفق و خرمن زندگانی رشتیان بی‌نوا را از شعلهٔ خانمان سوز نهب و غارت محترق و امنای دولت آقا محمد خان هر حاکمی که با لشکر و سپاه بآن ولایت می‌فرستادند

متفرق می‌ساخت. وکلای آن سرکار درین سال تفریق شیرازهٔ جمعیت و افساد و تحریق اوراق خود سری و استبداد او را مکنون ضمیر خویش کرده، لیکن از جانب این جهانبان معدلت کیش خاطرشان در تشویش می‌بود و از طرف دارای جم اساس پیوسته در هراس و ضمیرشان در وسواس و دمی بآرام دل در هیچ مجلس و محفل نمی‌غنودند. بنابر آن بابا خان برادرزادهٔ خود را با فوجی از دلاوران رستم قتال و بهادران ستبر بازوی قوی چنگال و اسباب جاه و جلال مأمور بمحافظت و محارست در دارالسلطنهٔ اصفهان و خود از دارالملک طهران رافع رایات عز و شان و چمن گوران دشت را مخیم خیام جلالت بنیان ساختند و چهار پنج یوم در چمن مزبور بجهة اجماع لشکر و فراهم آمدن حشم و حشر لنگر افکن زورق توقف گردیدند. چون اهالی ماسوله با مرتضی قلی خان در باطن سازگار و جنابش را از جان و دل خریدار و بآن جهت در آن سرکار تنبیه و تأدیب را سزاوار و شایستهٔ هزارگونه ایذاء و آزار بودند وکلای آن دولت گوشمال آن جماعت را مرکوز خاطر و بعلت ضیق معابر و تنگی راه بردن سوار متعذر بود سوارهٔ سپاه و بنه و اسباب اردوی جلالت دستگاه در موکب جناب علیقلی خان از طریق خمسه روانهٔ دارالارشاد اردبیل و تفنگچیان مازندرانی را که در کوه گردی و جنگل نوردی بی بدیل می‌باشند برداشته، شوامخ کوه و کتل و معابر مشحون بدرخت و جنگل و شوارع پر خلاب و وحل را بپای عاجل پیموده، آنها را تنبیه کامل، از راه طارم روانهٔ خلخال و باردوی جناب علیقلی خان الحاق و اتصال یافتند.

در بیان تسخیر نمودن آقا محمد خان ولایات این جانب رود ارس را و مراجعت بطهران

علم میمنت پرچم قلم در فضای آذربایجان صفحه و اوراق بدین سیاق شقه‌گشا می‌گردد که: ایل شقاقی از جملهٔ ایلات مشهور آذربایجان و نشیمن ایشان در سراب و گرمرود من توابع دارالسلطنهٔ تبریز و بعد از وفات خاقان علیین مکان وکیل تا این زمان طوق فرمانبرداری

احدی از ارباب شوکت و استیلاء را بر گردن ننهاده و اکثر اوقات اذیت و اضرار آن طایفه بمترددین آن دیار می‌رسید. درین وقت صادق خان شقاقی سر کردهٔ آنها نیز بدارالسلطنهٔ تبریز استیلا یافته، خداوردی خان ولد نجفقلی خان دنبلی بیگلر بیگی آن ولایت را مقتول و انواع ظلم و بیداد و اصناف جور و عناد در بارهٔ اهالی آنجا معمول می‌داشت و همگی بیگلر بیگیان و حکام ولایت آذربایجان که هریک در ظاهر صاحب اساسی ملوکانه و خداوند دستگاه خسروانه بودند از بیدادش بجان و از فتنه و فسادش بامان آمده، از آنجا که با یک‌دیگر پیمایندهٔ طریق نفاق و مشام خاطرشان از هم استشمام رایحهٔ اتفاق ننموده، هیچ یک از آن امرای با وقار در صدد چارهٔ کار و در مقام رفع اذیت و اضرار او برنمی‌آمدند درین هنگام وکلای دولت آقا محمد خان چنگال شاهین همت را باصطباد مشارالیه تیز و توسن عزیمت را بجانب الوس او سبک خیز ساخته. صادق خان چون از ورود مواکب جلال آقا محمد خان بنواحی طارم و خلخال اطلاع حاصل و آن جناب را بتخریب بنیان جلال و هدم اساس قیل و قال خود بکلی مایل و از اهالی تبریز نیز بنا بر سوء رفتار خود بسیار متوحش و متزلزل بود از دارالسلطنهٔ مزبور با جمعی که داشت روزی عزیمت بجانب سراب نهاد. جناب آقا محمد خان بانهای منهیان از ورود مشارالیه بمحل مزبور مطلع گردید. با سوارهٔ سپاه پانزده فرسنگ راه را در یک شب و روز پیموده، وقتی بمقصد رسیدند که آن جماعت از تلاطم آن بحر پهناور مخبر و با خانوار خود بولایت آذربایجان منتشر گردیده بودند. پس آنجناب قلعهٔ سراب را موج سراب و نقش بر آب ساخته، از آنجا روانهٔ دارالارشاد اردبیل و چند یوم توقف و بجانب طوالش نقل و تحویل و منزلی موسوم بدریغ مضرب خیام غازیان فولاد خنجر الماس تیغ گردید. یک روز بعد از ورود بآن حدود تمامی تفنگچیان عراقی و مازندرانی بسرکردگی جان محمد خان دولوی قاجار یوخاری باش بتنبیه طوالش مأمور و

ده دوازده یوم در منزل مزبور متوقف. لیکن مأمورین با شاهد فتح متألف نگردیده، بی نحج مرام مراجعت باردوی با احتشام نمودند. در خلال آن حال عرایض متواتر از مصطفی قلی خان ولد کاظم خان قراجه داغی رسید، مشعر بر آنکه: هرگاه موکب والا مرحلهٔ پیمای صوب قراجه داغ و اعلام جلالت انتما بجانب این دیار فلک سا گردد این دولت خواه متعهدست که فتح ممالک آذربایجان با سهل وجهی میسر و عروس این مملکت اولیای دولت را بنیکوترین صورتی در برابر آید. امنای آن سرکار چون مینای وجود امرای آن کشور را از صهبای پر خمار نفاق لبریز و جملگی را با یکدیگر در مقام ستیز و آویز دیدند شمشیر جلادت را بافتتاح ابواب آن مملکت تیز و بجانب محال قراجه‌داغ تکاور انگیز و از راه اهر و مشکین غریو کوس عزیمت را بسوی چمن اشکیز بجهة ستیز بذروهٔ سپهر هفتمین رسانیدند. چون چمن مزبور اردوی جلالت را مقر وخیام عظمت را مخیم گردید ارقام تعدده ببیگلر بیگیان و حکام و ارباب آن دیار قلمی و همگی را بحضور احضار نمودند. امرای آنطرف رود ارس ماشی طریق فرمابنری گردیدند. از آن جمله حسینقلی خان دنبلی ولد محمد خان حاکم خوی و سلیمانخان و کلبعلی خان حاکم نخجوان و قاسم خان برادر محمد قلی خان افشار بیگلر بیگی ارومی و احمد خان حاکم مراغه و عظما و رؤسا و اعیان دارالسلطنهٔ تبریز در چمن مزبور وارد حضور و خدمتش را طوعا" وکرها" مایل و بار ناهموار ایصال خراج و تمغا و باج را حامل گردیدند. چون محمد قلی خان بیگلر بیگی ارومی را وکلای سرکار احضار و مشارالیه برادر را بعوض خویش روانهٔ معسکر جلالت کیش ساخته بود بنا بر آن قاسم خان را که با برادر راه نورد طریق عناد می‌بود بیگلر بیگی ارومی و یکی از رؤسای قاجار را بجهة استقلال مشارالیه در اشغال محمد قلی خان با دو هزار سوار همراه نمودند. محمد قلی خان مقاومت در برابر سپاه قاجار را بعلت نفاق ایل افشار در قوهٔ خود ندیده،

خویش را بقلعه‌ای که رأس الحد خاک ارومی و طایفهٔ بلباس و حکاری و ساوچبلاغ مکریست کشیده، بعد از چند یوم بی‌آنکه از جانب اخوی زوری و در امر خود قصوری و فتوری مشاهده نماید سر مخالفت را بر کنار انداخته، روی مطاوعت باردوی کیوان شکوه نهاده. مختصر کلام: وکلای دولت با احتشام تبریز را بعلاوهٔ خوی و سلماس بحسین قلی خان دنبلی وا گذاشتند و مهام کوچک و بزرگ تاجیک و ترک چه مخالف و چه مؤالف را بقدر امکان انتظام داده، بنا بر صلاح وقت بولایات آنطرف رود ارس نپرداخته، بعد از اول میزان قانون حرکت و نهضت را ساز و لـوای منصوری را باوج فلک و نـوای نای عزیمت را بگوش ملک دمساز و شقهای زر تار اعلام همایون را بهزاز باد صبا مانند عشاق پر سوز و گداز بناله خیزی و شورانگیزی آغاز و خروش کوس روئیـن پرده در گـوش ساکنین اصفهـان و حجاز و نعرهٔ گورکهٔ آهنین زلزله افکن بنیان طاقت و توان متوطنین نیشابور و شیراز گردیده، از راه راسـت اعنی پنجگاه خمسـهٔ عراق روانـهٔ دارالملک طهران شدند.

در بیان سوانح غم فزای محنت پیرای و سایر وقایعی که در آن زمان حادث گردید

اول فصـل خزان و آغـاز برگ ریزی رزان و هنـگام سردی هوا و زمان تهاجم لشکر سرما و اوان برودت کوه و صحرا و رسیدن بهمن وسریان زاغ و زغن که از جانب شهریار ربیع مستحفظ قلعهٔ گلشن و مأمور بحراست نوباوگان خاندان چمن بودند عهد سلطان گل و پیمانهٔ پیمان قهرمان سنبل را شکسته و ابواب حصن حصین بوستان و دروب قلعهٔ متین گلستان را بروی عندلیبان کهن آشیان بستند. در صحن چمن اندام پریر خان سوری و سمن و در ساحت گلزار قامت زیبا قدان شقایق و گلنار که پروردگان سلطان نامیه بودند در خون کشیدند و بساط با انبساط جلالت لشکر آرای اردی‌بهشت را که در عرصهٔ بستان و کشت چیده بود برچیدند. شیرازهٔ جمعیت

اوراق گلهای باغ و ورقهای رنگارنگ لالهای دشت و راغ از تندباد خزانی از یکدیگر گسیخت. باغبان سفله خوی حصاربند گلستان با سپهدار زمستان همداستان گردید. آشیان بلبل بی‌نوا را از اوج شاخسار گلزار بدست بی‌شرمی فرو ریخته، لشکر بی‌پا و سر شباط دست تطاول باسباب تجمل لاله و گل و ورقهای تمول نرگس و سنبل دراز و یغماگران ثلوج و امطار پیرایهٔ شوکت شهریار فریدون فر فروردین را تاراج و عرصهٔ گلستان و فضای باغ و بستان را ببرگی محتاج ساخته، بنفشه بسوک نازک نهالان بستان لباس سوکواری در بر و گلبن کلاه شکوفه از سر بینداخت. لاله را داغ حسرت در دل ماند و سرو را پای حیرت در گل. بوم شوم و جغد میشوم در آشیان مرغان بستان نغمه‌سرا و زاغ و زغن در عرصهٔ گلشن چمن پیرا گشتند.

درآمد باد غارتگر بتاراج
گلستان را ببرگی کرد محتاج

***

ز بسکه خیل خزان در چمن همی تازند
بماند چهرهٔ آبی نهان بزیر غبار
ز گیسوئی که چمن را بهار بافته بود
نه رنگ ماند و نه بوی و نه پود ماند و نه تار

القصه: نواب جهانبانی یساق عراق را عازم و سفر اصفهان را جازم گردیدند و در دارالملک شیراز شقه گشای الویهٔ ظفر طراز و با دبدبهٔ خاقانی و دستگاه سلیمانی محال سمیرم را بپای تکاوران مشکین کاکل عنبرین دم و اقدام آهوان خیزران قلم آهنین سم پیمودند و در آن محال قبهٔ بارگاه با قرص آفتاب و ماه برابر نمودند و مهچهٔ علم را چون مهر بر سپهر اخضر سودند. در آنوقت باباخان در چمن گندمان نصب خیام اقامت داشتند. بمحض استماع اعلام نهضت را بجانب قصبهٔ قمشه برافراشته، حضرت جهانبانی دو یوم در منزل مزبور توقف و مکنون ضمیر خیراندیش این بود که فردای آنروز حرکت کرده روانهٔ قمشه گردند. هنگام شام که زمانه لباس سیاه سوکواری در بر و

فلک کلاه خورشید از سرانداخت و سرشک انجم بر دامن این نیلی طارم ریخت و سپاه اختران سراپردهٔ سپهر مزور از گلولهٔ پرشرر بنیاد آتش بازی و شراره ریزی و تیر اندازی نهادند جماعت وخیم‌العاقبه فارسی و شیرازی و طایفهٔ شومیهٔ نانکلی ومافی درظآن شب تار چشم از حقوق دیرینه و دیده‌از نعمتهای پیشنیهٔ این خسرو جم اقتدار پوشیده، چون هاله در اطراف ماه دور سراپرده و خرگان را محیط و بانداختن تفنگ ورمی سهام جانسوز گلوله هزیمت و آهنگ و بسیط خاک و بساط این تیره مغاک را از اشتعال نوایر جنگ همگون و همرنگ اطلس گلنار فرنگ ساخته، عرصهٔ جهان مظلم از شعله‌افروزی شهاب پرتاب گلولهٔ آتش فشان مانند روز روشن و فضای دشت و در و ساحت اغبر از لالهای احمر شراره و شرر رشک گلزار و گلشن گردید. و ابر آتش بار دود و دخان بنیاد باریدن ژالهٔ بلا و آغاز طراوش قطرات امطار و غابر مزرع ثبات امیر و وزیر و کشت زار قرار برنا و پیر نهاد. نواب جهانبانی هرچند جهد نمودند که بآب تدبیر یا آتش دم شمشیر مسکن نوایر فتن و فتور و منطقی شعلهٔ شر و شور یا خرمن سوز اشرار شرارت اندوز گردد مفید نیفتاد و از آنجا که تدبیر مخالف تقدیر حضرت قادر و مغایر مشیت خالق افلاک و عناصر بود بسرانگشت سعی و اهتمام این شهریار جم غلام عقده از رشتهٔ انعقاد این گیر و دار نتوانست گشاد. بالاخره جمعی کثیر و فوجی غفیر با تیغهای تیز و خنجرهای خونریز روی بی‌شرمی بجانب سراپردهٔ خسرو اسفندیار رزم رستم ستیز نهادند. حضرت کسری معدلت چون اوضاع را دگرگون و بخت را واژگون و آن قوم ملعون را تشنهٔ خون دیدند پای جلادت برکاب اشقر عزیمت نهاده، سفینهٔ وجود مسعود را ببادبانی حفظ حضرت معبود از آن دریای پر آتش بساحل نجات کشیدند. اهل اردو در آن شب داج مال و اموال یکدیگر را تاراج و دست بنهب و غارت باسباب هر غنی و محتاج گشاده، بعضی سوار و برخی پیاده تخته پارهٔ وجود خویش را از آن قلزم مواج بر کنار

رسانیدند. هر یک بطرفی روی نهادند و عنان عزیمت بجانب مأمنی گشادند. این حضرت از خارج اردو عنان کش رخش عزیمت گردیده غلامان درگاه و خاصان آستان آسمان جاه و بعضی از سر کردگان سپاه که درین واقعه بی‌گناه بودند مانند پروانه پیرامن این شمع انجمن خسروانه جمع و روی عزیمت بجانب دارالملک شیراز نهاده. بر آگاه دلان عالم صورت واضح و بر خرده گیران جهان معانی لایح خواهد بود که: شغل خطیر سلطنت و فرمانروائی و منصب جلیل خسروی و دارائی بمفاد "توءتی‌الملک من تشاء" در ید قدرت "یفعل‌الله مایشاء" و تغییر و تبدیل آن بمضمون "تنزع الملک ممن تشاء" بمشیت خالق ارضی و سما موقوفست. بسرپنجهٔ سعی مخلوق امری که تعلق خالق جزو وکل بوقوع آن قرار گرفت بموجب "تحکم مایرید" از پردهٔ خفا و جلباب اختفا ظهور و بر حسب "اذا ارادالله شیئا هیئی اسبابه" اسباب آن بدستیاری کارکنان قضا و قدر مهیا و میسور می‌گردد. تدابیر مدبران دهر و افکار صایبهٔ عقلای هر شهر و کشور بمنع تیغ و رفع تیر تقدیر حی قدیر توانا نمی‌توانند بود و انامل اجتهاد و سرانگشت بشر گره از رشتهٔ خیر و شر و عقده از سلک نفع و ضرر نمی‌تواند گشود. "العبد یدبر والله یقدر". وقوع این واقعه و سنوح این سانحه را بر خردی سال و کم تجربگی این هزبر بی‌همال محول نباید داشت، زیرا که تا چرخ جفا کار بر حسب تقدیر کردگار بر مرادش گردش می‌نمود قانون مملکت داری و رعیت پروریش سرمشق جمیع سلاطین صاحب تمکین و از رزانت فکر و اصابت رای ناسخ تدبیر مدیران و از اشاعت گفتار و اذاقت کردار محسود حکمای یونان زمین بود و انامل فیض شامل افکار صایبش گره از رشتهٔ روز و شب می‌توانست گشود و از سهم اسهام قهرش نسر طایر را پیوسته درآشیان چرخ شتابنده دل پر از بیم و از بیم سنان جان ستانش سماک رامح را در جولانگاه گردون گردنده بر کف سر تسلیم. از هیبت شیر علمش شیر سپهر در هراس و از صولت شمشیرش دلهای پادشاهان در وسواس. شرفات قصر جلالش بر عرفات

ایوان فلک مشرف و کنگرهٔ کاخ عظمتش با کنگرهٔ چرخ متألف. حاتم و معن را در پیش گدایان درش دست در یوزه دراز و فضل و جعفر را بر آستان در یوزه‌گران آستانش سر نیاز. وقتی که چرخ فتنه جو کج روی آغاز و سپهر سفله خو قانون مخالفت ساز نماید از مشتی خاک چه بر می‌آید؟.

عنان اختیار مملکتی که پایتخت دولت و مقر جلالت باندک غفلتی بدست حرامزادهٔ لولی حسب یهودی نسبی می‌دهند که با ولی‌نعمت خود این گونه رفتار نماید. بیان اعتبار این حادثهٔ کبری و سنوح این سانحهٔ عظمی اینست که: حاجی ابراهیم شیرازی ولد حاجی هاشم یهودی الاصل جدیدالاسلام که در عهد دولت خاقان گیتی ستان وکیل در میان امثال و اقران ذلیل و مشغول پاکاری محله‌ای از محلات حیدری خانهٔ شیراز و در ایام تسلط نواب غفران مآب بیگلر بیگی نظر بصدور بعضی خدمات جزوی کدخدائی کل حیدری خانه باو تعلق یافته وبآن جهت بر سایر امثال و اقران تفوق بهم رسانید. بعد از آنکه علی مراد خان زند بنحوی که مورخ تاریخ چگونگی آنرا مدون و بذکر آن پرداخت قلعهٔ شیراز را مسخر و دست شوکتش بنیاد کن معمورهٔ آن بوم و برگردید بعضی اشرار آن کشور و فساد پیشگان از صلاح بی‌خبر را که وجود نابودشان مضر ملک و دیار و دولت موجودشان شورانگیز روزگار بود بخروج از قلعهٔ شیراز فرمان داد، از آن جمله حاجی یهودی طینت نمرود طبیعت را نظر بشرارت ذاتی و خباثت جبلی که در آب و گلش مخمر بود هم سلک سایر مخرجین و با کوچ و خانه و برادران دیوانه‌اش مأمور بدارالسلطنهٔ اصفهان نموده، در مدت حیات علی مراد خان چون سال خورده‌ای پرده نشین جلباب خفا و خلوت گزین پردهٔ اختفا می‌بود، لیکن عوراتش بعادت دیرینه رسوم ایام شنبه را پیشه ساخته و چادر عصمت را از سر انداخته، علم بی‌عفتی را بر فراز بام خانهٔ آن نمرود برافراختند و غریو کوس بی‌ناموسی را بفلک آبنوس و آواز طبل بی‌عصمتی را بذروهٔ چرخ سندروس

و خروش نفیر بی‌حیائی را بمسامع سکان روم و روس رسانیده، درب خانهٔ آن دیوث را بر روی اقاصی و ادانی و الواط شراب جوار میدانی گشاده، صلای عام و ندای شراب مدام با شاهدان گل اندام در داده، بدان مایحتاج حاجی مشارالیه مهیا و آماده می‌ساختند. بازار فیوج از کثرت مشتری رواج و او را بدان رفع احتیاج می‌شد. دیگر از اوصاف حمیدهٔ سلسلهٔ علیه اینست که: بعد از آنکه امنای دولت آقا محمد خان قلعهٔ شیراز را تصرف نمودند همشیره زادهٔ حاجی که بقول ایشان باکره بود از خانهٔ آن مردود مفقود، بعد از ده یوم او را در خانهٔ جان محمدخان قاجار پیدا نمودند. مشخص گردید که بخانهٔ مشارالیه رفته. چنان نموده بود که: من دختری هستم بی‌پدر و مادر و بغایت محتاج شوهر. مشارالیه او را بعقد منقطعه در آورده، متصرف گردیده. چون وکلای سرکار آقا محمدخان از کیفیت آن امر مطلع شدند او را گرفته، بدست حاجی مزبور سپردند. حاجی بیچاره از وقوع آن واقعه بکلی پریشان دل و از سنوح آن سانحه بغایت متزلزل و از اندیشهٔ ننگ و ناموس بفکر پردگیان عصمت مأنوس حرم سرای جلال و ماهرویان حریم عصمت و اقبال افتاده، ابواب مصلحت و مشورت باصلاح اندیشان قدیم بدست غیرت و حمیت گشاده، از ایشان صلاح جو گردید و بزبان در پاش لئالی این کلمات غیرت‌انگیز را برشتهٔ بیان کشیدند که: الحمدلله این مقدمه با حسن وجهی گذشت و ننگ آن دامن‌گیر ما نگشت و کارمان برسوائی و بدنامی نکشید. باید چاره اندیشید و بمحافظت سایر پوشیده رویان قصر عزوشان کوشید، که مبادا امری حادث و رسوائی این سلسلهٔ جلیله را باعث گردد. صلاح اندیشان مصلحت در آن دیدند که در مدت توقف اردو که اندک ننگ و عاری ضرورست باید همگی را در بند نموده و خود را از بند بد نامی و قید رسوائی گشود. حاجی صاحب ناموس حسب‌الصلاح امنای دولت خواه پریچهرگان سر و قد و صنوبر قامتان گلبار خد را محبوس و عرصهٔ بند خانه را از مقدمشان رشک حجلهٔ عروس و رندان قدح

پیما را از وصال آن دلبران ماه سیما مأیوس نمودند. لیلی و شانی که هریک را هزار مجنون در بند جعد مشکین بودی سلسلهٔ جفایشان برپا بستند. گل عذارانی که هر روز درچمنی با چو منی چمان و از غایت جود و کرم کام ده پیر و جوان و دستگیر هر فقیر و ناتوان می‌نمودند در کنج زندان ستم نشانیده و ساقها و ساعدهای بلورینشان را که پیوسته طراز دوش و دو شاخهٔ گردن شاهد بازان جرعه نوش بودی از زنجیر جور و بیداد خسته. بلبلان گلستان آرائی که هر روز از اطراف شاخی آشیانهٔ تازه ساختی و در آن آشیانه طرح آشنائی با گلرخی انداختی بال و پرشان را بسنگ بی‌مروتی درهم شکستی. شواهق این طائفهٔ عفت انصاف نه آنقدر ارتفاع دارد که سیمرغ قوی بال فکر و خیال بذروهٔ اظهار و اشعار یکی از هزاران تواند پرید و با دیدهٔ وهم تیزبین قلهٔ قاف توضیح و تبیین آنرا بنور یقین تواند دید. شاهین خیال بجناح افکار صادقه و بقوت شهپر سرعت انتقال در هوای مقال عشری از اعشار بی‌پر و بال و زبان قلم در تقریر اندکی از بسیار آن ابکم ولالست. هرچند طایران آفاق گرد اوهام در فضای بیان آن بال پرواز می‌گشایند در مطار مختصری از مطول آن نمی‌توانند رسید. پای کمیت قلم و قدم ادهم خامهٔ صدق رقم از مشی مرحلی از مراحل آن بغایت لنگ و سطوح این نه رواق چنانچه صفحه و اوراق گردد بجههٔ تحریر آن بکلی لنگست.

گر سیاهی شب ظلمت فزا	در دوات آسمان ریزد قضا
پس بفرمان خداوند فلق	یک ورق کاغذ شود این نه طبق
حاصل روح نباتی بیش و کم	صرف گردد یک قلم اندر قلم
وز پی تحریر سازد چرخ پیر	چون عطارد جمله انجم را دبیر
کی توانند از هزار آن یکی	در همه عمری نوشتن بی‌شکی

مختصر کلام: چون منشی دیوان قضا و طغراکش "یفعل الله ما یشاء" بدایع بدیع جهانداری و توقیع وقیع کشور گیری و گیتی گشائی علی مراد خان را که بآیهٔ کریمهٔ "تؤتی الملک من تشاء و تعز من

تشاء" موشح بود برقم "تنزع الملک ممن تشاء و تنزل من تشاء"
مرقوم نموده و نیر اقبالش قرین احتراق و ماه جلالش در محاق افتاد
و ترکیب کاخ عظمتش از تند باد اجل افتراق یافته و آفتاب
جهانتاب خاقان مغفور از افق دولت طالع و انوار عاطفتش بر عرصهٔ
اصفهان لامع گردید حاجی مزبور را در سلک ملازمان رکاب منسلک
فرمودند. بعد از شکست احمدخان افغان آن حضرت محرک خانوار
فارسی و شیرازی از دارالسلطنهٔ مذکور گردیده، دارالملک شیراز را
مطلع مهچهٔ رایت ظفر طراز ساختند. چون جناب میرزا محمد
کلانتر سابق الکای فارس نوه زادهٔ مرحوم میر سید شریف علامه
فی‌الحقیقه بزیور کمالات صوری و معنوی آراسته و قامت قابلیتش بحلیهٔ
گران بهای مردی و مردمی پیراسته، مشارالیه نیز حسب‌الامر علی
مراد خان با خانه و کوچ مأمور توقف اصفهان، در سلک مستوفیان
دیوان او منسلک می‌بود در هنگام حرکت موکب همایون بعلت کثرت
عیال و اطفال ارسال اصفهان را در قوهٔ خود ندید رفتن بجانب وطن
مألوف را موقوف و عنان ادهم عزم را از همراهی مواکب جلال
معطوف نمود. چون حاجی مزبور در ایام دولت خاقان گیتی ستان
من جملهٔ محرران میرزا محمد مشارالیه و سر رشته‌ای از داد و ستد
ولایت فارس بهم رسانیده بود بنابر آن خاقان مغفور شغل خطیر کلانتری
الکای فارس و منصب جلیل شهرداری آن ملک فردوس اساس و تمشیت
مهام جمهور ناس را بآن نسناس بدکیش که قابلیت کلانتری خانهٔ خویش
را نداشت مرجوع و مواد استعداد دولت علیهٔ زند را باندک غفلتی
مقلوع فرمودند. نواب جهانبانی بعد از وفات پدر والاگهر نظر بصلاح
وقت شغل مزبور را کماکان باو درگذاشته و در آن اوان نیز میرزا
محمد حسین وزیر دیوان اعلی که عمدهٔ اعمدهٔ سرادق دولت و رکن
رکین کاخ شوکت بود محرم بیت‌الله الحرام و زیارت عتبات عرش درجات
ائمه علیهم السلام گردیدند حاجی مزبور در غیاب نواب معظم الیه اقتدار
کلی بهم رسانید. رتق و فتق امور رعیت و سپاهی در حیطهٔ اختیار او

قرار یافته، در هنگامی که رایت منصور بجانب دارالسلطنهٔ اصفهان شقه گشا و اعلام میمنت منظور بعزم پیکار آقا محمد خان قاجار فلک فرسا می‌شد قلعهٔ شیراز و محارست پردگیان عظمت و اعزاز او را بمردود شقاوت انباز محول، بل امور ملک و دولت را یک باره مختل فرمودند. حاجی مزبور در غریو دولت و کفران نعمت اقدام نمود. آنچه مذکور می‌شد اینست که: آن یهودی زادهٔ نمک بحرام مدتی از حرکت و نهضت این برگزیدهٔ ملک علام شجرهٔ خبیثهٔ نفاق و اصول رذیلهٔ شقاق را در مغیلان زار خاطر کاشته و بوساوس شیطانی طباع جمعی از فارسیان خذلان تلاش و سفله طبعان اجامر و اوباش و ناپاکان اراذل منش قلاش از طریقهٔ صدق و صواب تحریف و قلوبشان را بجانب حق ناشناسی و نمک بحرامی تألیف و ممهد کرده بودند که دست تصرف این شهریار رستم حریف را از دامان قلعهٔ شیراز کوتاه و شیرازهٔ دولت چهل سالهٔ زند را پریشان و تباه ساخته، لوای خودرائی در عرصهٔ آن مملکت برافراخته، من بعد قلادهٔ خدمت و فرمان بری و طوق مطاوعت و خدمت‌گزاری هیچ یک از فرماندهان با تمکین و خسروان صاحب تاج و نگین مملکت ایران زمین را بر گردن ننهند. چون این امر خطیر با وجود بودن این امیر کشور تدبیر در آن ملک بهشت نظیر صورت پذیر نمی‌شد و وقوع این خیال فزون از حوصله آن قوم ثعالب منش ارنب خصال می‌نمود آن حرکت را موقوف بنهضت خسرو نوشیروان معدلت بجانبی داشتند. تا اینکه این یکه‌تاز معرکهٔ پر دلی حاجی روباه صفت لاابالی را در دارالملک شیراز والی و بیشهای آن شهر و کنام آن کشور را از وجود شیران آجام دلیری و پلنگان کوهسار شیر گیری خالی ساختند و علم شهامت و جلالت را بجانب الکای عراق برافراختند. حاجی مردود شرارت باطن را ظاهر و یک نفر از خوانین زند را که از جانب خدیو سعادتمند مأمور بکوتوالی قلعهٔ شیراز بود بتدبیری دستگیر وصیت مخالفت و کافر نعمتی را گوشزد دور و نزدیک و ترک و تاجیک گردانید. دروازه‌های شهر را خاکریز و بانهای قضای چالاک

سبک خیز ممهدین خویش و هم عهدان بدکیش خود را که در موکب همایون بودند مطلع ساخت. راه مخالفت گشاده و درب موافقت بسته در طریق معاندت نشسته و در پس دیوار مخاصمت ایستاده بودند و حصانت قلعهٔ شیراز و استحکام آن حصار گردون طراز را احتیاج بتعریف و توصیف نیست، زیرا که کنگرهٔ حصارش در عقول و حواس مماس محدب فلک ذات البروج و طایران اوهام و متخیله را بر اوج بروج آن یارای عروج نه و دست هیچ گونه تدبیر پیرامن تسخیر آن حصن حصین که قرین کنگرهٔ اثیرست نمی‌رسید و نخواهد رسید. پس آن حضرت لاعلاج در مسجد بردی یک فرسنگی شهر بی‌بنه و چادر نزول و جماعات فارسی و رهروان طریق نسناسی ممهدین حاجی عاصی نیز از طریق غیر معمول آمده، داخل شهر بند شدند. حاجی نسناس و آن مردود خناس بروج را بتفنگچیان فارسی و رفقای پروسواس تقسیم و در نهایت بیم و هراس بلوازم کشیک و پاس قیام نمودند.

مراجعت نواب جهانبانی بخارج دارالملک شیراز و رفتن ببندر یک

خامهٔ قصه نگار از نسایم عبارت فصاحت پیرا غنچه گشای ازهار اظهار مدعا می‌گردد که: جمیع خوانین و سر خیلان جلیل زند و سایر ایلات که در آن شب باطراف و جهات پراکنده و منتشر و پیمایندهٔ دشت و در وراه نورد کوه و کمر گردیده، از موکب جلالت نمود که مقصد و مقصود هر مقبول و مردودست قعود نموده بودند دسته دسته از خارج شیراز بحضور معدلت طراز سرافراز و قانون قلعه گیری را ساز و ابواب چاره را بر روی قلعگیان فراز ساخته، حاجی شیطان خیال چون کار را بر وفق آمال ندید و دلاوران بهادر را در امر محاصره ساعی و جاهد دید حیله و مکر برانگیخت و طرح شعبدهٔ تازه‌ای ریخته، در جزو بدلیران سپاه شرحی مشعر برانداز و تهدید بسیار نگاشتهٔ خامهٔ حیلت نگار ساخت که: کوچ و بنهٔ همگی در قلعهٔ شیراز و ابواب هر گونه تصرف بروی ما بازست. هرگاه از موافقت و همراهی آن دوحهٔ

سرا بوستان کناره نجویند و طریق مخالفتش را بپای رضا جوئی ما نپویند نسوان و عیال همگی در معرض تلف و من بعد خائیدن انگشت افسوس و اسف فایده نخواهد داد و چنانچه ترک معاونت را نموده، روی بشهر آورند لازمهٔ محبت و مهربانی بهریک معمول و وصال شاهدان آرزو و کامرانی هر محفل را با حسن وجهی بحصول موصول خواهد شد. آن ساده لوحان بی‌مایه و احمق و شان فرومایه از خوف ایذاء و آزار منسوبان و اندیشهٔ تأسف بدون توقف از خدمت آن حضرت تخلف و بتسویلات آن مردود فریفته و بخط و خال مواعید دروغش شیفته گردیده، روی بشهر نهادند. حضرت جم مرتبت چون سلسلهٔ جمعیت را از تند باد قضا و قدر گسسته و ابواب چاره را از شش جههٔ بسته و عدو را در پهلو نشسته دیدند توقف در آن حدود را دون صلاح و مغایر فوز و فلاح دانسته، زمام سمند تیز گام عزم را بجانب بنادر مصروف و عنان توجه را بسوی دشتستان معطوف و در مرحله پیمائی باریح عاصف و در طی مراحل با برق خاطف مألوف و از اعوان و انصارش در رکاب سعادت آثار بجز محمدخان عم و زال خان خشتی که در طریق حق‌شناسی ثبات قدم ورزیده و سوابق خدمت و اخلاص خویش را بلواحق اختصاص مؤکد ساخته احدی باقی نمانده بود. حاجی مردود فوجی از مبارزان را بتعاقب آن حضرت از شهر بیرون فرستاده، امر بفسونگری نموده، حضرت معدلت مدار با آن دو سه سوار اندک کروفری نموده، جمعیت آن قوم را پریشان نمودند. القصه: نواب جوزا رکاب از خود قطع آرام و خواب فرموده، بتوسل خالق جزو وکل و میامن الطاف هادی خیرالسبل در یک روز و شب خود را بدامان کوهی فلک شکوه که در استحکام و سختی چون عهد عاشق و دل معشوق و در استعلاء و ارتفاع هم شأن عیوق و در مابین خشت و کازرون واقعست رسانیده، جماعت کازرونی از عبور خدیو منصور مستحضر گردیدند. قریب بهزار نفر تفنگچی و سوار مجتمع و در عقب آن حضرت آواز گیر و دار مرتفع ساخته، بازوی آتش فشانی

و شراره ریزی گشادند. شهریار کشور ظفر بآن قوم ارانب سیرحمله‌ور و در آن دریای آتش شناور گردیدند. بآب شمشیر منطقی نوایر شر و ضرر و بباد حملهای بی حد و مر نهال جمعی را بر خاک هلاک انداختند. نهایت آن جماعت در میدان خودداری پای تهور افشرده، دست از انداختن تفنگ و استعمال آلات جنگ نمی‌کشیدند. فرزین چاره جوئی آن شاه بی‌سپاه در آن دشت جانکاه مات و متحیر و اسب فیل پیکر نیز از کروفر متواتر از رفتار باز مانده، پیاده رخ بجانب کوه نهادند و بجنگ گریز مانند پلنگان کوه گرد و شیران نبرد بر شوامخ آن کوه صعود و شرفات آن راه پر خطر و قله‌های آن جبل پر حجر را بپای سعی پیمودند. در خلال آن حال تفنگچیان خشتی بامداد رسیده، مظفر و منصور روانهٔ خشت و ساحت آن ملک نیکو سرشت را از قدوم فرخنده لزوم رشک بهشت و از آنجا روی عزیمت بسوی بندر ریک نهادند. امیر علی خان حیات داودی حاکم بندر ریک بشرف پابوس رسیـده، سر افتخار باوج سپهر سندروس سود و در نهایت اخلاص بمراسم مهمانداری قیام و اقدام نمود.

بیان محاربهٔ نواب جهانبانی با لشکر شیراز جنت طراز و سایر وقایع غم‌پرداز بتقدیر ملک کارساز

سمند سعادت پیوند قلم در شبستان صفحه بدین نهج گرم جولان و بلارک برآن خامه در میدان ورق بدین نسق سرافشان می‌گردد که: حاجی بیدادگر بدگهر چون مدار سپهر ستم شعار و گردش چرخ جفا کار را وسیر نجوم سیار و کواکب خون خوار را بر وفق مرام و توسن بخت و دولت را رام خود دید تیغ بی‌آزرمی را از نیام بی‌شرمی و شمشیر عاجـز کشی را از غلاف بی‌انصافی بر کشیـده، هر یک از حاجبان و غلامان دولت علیهٔ زند را بجرم حق‌شناسی در معرض مصادره و اخذ سیم و زر بلکه جان و سر درآورده، محصلان شدیدالعمل بجههٔ وصول و ایصال اسباب و اموال آنها برگماشته و بآن هم اکتفا ننموده، لوای عمل را بر فراز خانهای سلسلهٔ زند برافراشت و حقوق

نمک اشخاصی که خود و برادرانش مدت چهل سال پرورش یافتهٔ آن دلیران و دخترانش پروردگان باب ایشان بودند منظور نداشت و مبلغ های کلی معدنیات متنوعه و سبائک مختلفه از اسب و یراق و آلات یساق و اسباب طمطراق آنچه در ظاهر و پنهان و آشکار و نهان داشتند ضبط و کسانی که تن بپرنیان و حریر باکراه پوشیدند بپلاس محتاج ساخت و آنانی که بر بستر اطلس و کم خاب بناز تکیه می‌فرمودند بجائی رسیدند که بوریا و حصیر بخواب نمی‌دیدند. بسا خانمانها که از تند باد عنادش با زمین یکسان شد. سموم سهمش خرمن افروز پیر و جوان و آتش قهرش خانمان سوز بیچارگان ناتوان گردید. آتشی افروخت که چرخ جفا پیشه را با همهٔ قساوت از شعله‌اش دل بسوخت و آنقدر خون ناحق بتیغ بی‌باکی بر زمین بی‌مروتی ریخت که بهرام خون آشام سرخود گرفته، بزوایای فلک گریخت. خلاصهٔ کلام: از خزاین و دفاین و دراهم و زراین و جواهر آلات و ظروف و اوانی سیم و زر و امتعه و اقمشه و اسب و اسلحه از مال خاصهٔ شاهی و سایر اعیان سلسلهٔ زند و غلامان و قورچیان خدیو سعادتمند در حوزهٔ اکتساب آن یهودی زادهٔ بی‌کتاب درآمد که محاسبان اوهام از حساب آن بعجز و تقصیر اعتراف نمودند. جمعی از الواط بی پا و سر و پابرهنگان بی پدر و مادر که در عرصهٔ مردمی کمتر از زالی که از خنجر بر آراسته هریک را بیال و کوپال هم آورد زال ساخته، اسباب جلالت و تجبر و بساط بسالت و تکبر فروچیده و بعضی از ایلات را که محل اطمینان نبودند، وجودشان را در شهر مخل امور خود می‌دانست بعد از ضبط مال و تاراج اموال با زن و فرزند از قلعه بیرون و بجانب هامون سرداد و کوچ و بنهٔ اعیان و کدخدایان بلوکات فارس را کوچانیده، بشهر آورد و در خانهای ایلات اخراجی سکنی داد. بعد از فراغ از اخراج و ادخال دشمن و دوست مانند کرم بپوست آن ولایت افتاد و بی‌تنازع منازغ بر مسند فرماندهی مملکت فارس قرار گرفت. چون حل و عقد

امور جمهورش در قبضهٔ اختیار و اقتدار خود دید موازی دو سه هزار سوار و پیاده از ابطال رجال بسرکردگی رضا قلی‌خان شاهسون بجنگ آن شهریار لشکر شکن نامزد نمود. در آن وقت نیز نوشته‌ای از شیخ نصر حاکم بندر ابوشهر رسید مشعر بر ورود وارث مملکت کیقباد ببندر ریگ و خواهشمند کومک گردیده بود. از آنجا که شیخ نصر مزبور در طریق بی‌وفائی و ناسپاسی با سایر جماعت فارس رفیق و در گرداب بغی و طغیان با آن قوم عاصی غریق و با امیرعلی خان نیز در مقام ستیز و آویز ایستاده و از ورود حضرت جهانبانی ببندر ریک بعلت قرب مکان زورق خاطرش را لطمه خور چهار موجهٔ حیرانی و تخته پارهٔ وجودش گرفتار امواج بی سر و سامانی می‌بود بنابر آن سه چهار هزار نفر تدارک دیده، در کومک شیراز آرمید. از آن جانب بنحوی که مرقوم گردید حاجی مزبور رضا قلی خان را با تدارک نامحصور روانهٔ دشتستان و خان مذکور از دارالملک شیراز لوای نخوت و غرور را بجانب مقصود برافراخته، الی قریهٔ برازجان من توابع دشتستان را بپای سرعت پیموده، در آنجا توسن عزمش لنگ و زیاده بر آن بمیدان گستاخی آهنگ ننموده شیخ نصر ورود آنرا به آن حدود فوز عظیم دانسته، با جمعیت خویش بمعسکر خذلان کیش ملحق و بآن گروه متفق گردیده، شهریار ملایک حشم وقتی از ورود آن قوم بکیف و کم آگاهی یافتند که زیاده بر دو سه هزار نفر سوار نداشتند. در آنوقت سلطانعلی خان زند هزاره با هفتاد نفر از طایفهٔ خود از شیراز فرار نموده و شرفیاب حضرت معدلت شعار گردید. مختصر کلام: حضرت کسری غلام از آنجا که فتح و نصرة را موقوف بمشیت جناب کردگار و تأئید داور دادار می‌دانستند، نه بکثرت اعوان و انصار، معاونین خویشتن را که بقلت متصف و بکثرت معاندین عارف بودند دلجوئی فرموده، بر جنگشان دلیر ساختند و بجای جوشن کفن در گردن انداختند. متوکلا" علی الله از بندر ریگ نهضت فرمودند. امیرعلی خان نیز با قلیل جمعیت خود مستظل ظلال رایت فتح آیت گردید. حضرت جمشید وقار با نفرات اندک و امید بسیار

پای جلادت در میدان رزم و پیکار نهاده، دست مبارزت گشادند. نخستین بار شهریار عدوبند رخش جهان پیمای دیو مانند را بمیدان برانگیخته، بضرب سنان جان ستان خون جمعی از آن قوم خذلان نشان را با خاک معرکه بیامیختند. آن هفتاد نفر سوار نیز فدائی‌وار دنباله دار آن شهریار منوچهر اقتدار گردیده، داد مردی و مردانگی دادند و بهر حمله گروهی از آن قوم دغا را در میدان می‌انداختند و بهر یورش ترکیب کاخ هستی بسیاری را از صدمهٔ عمود خاراشکن متفرق و بصرصر تیغ بی‌دریغ زورق وجود جمعی را بگرداب فنا مستغرق می‌ساختند. متاع جانها از تهاجم مشتری کاسد وکالبدهای مردان مرد در آن دشت نبرد فاسد کردند. در آن هنگام دویست و پنجاه سوار عبدالملکی که بتهور و مردانگی و دلیری و فرزانگی از سایر ایلات برتری داشتند و هر فردی از آنها در میدان بسالت پلنگی و در دریای جلادت نهنگی بودند بدلالت بخت روی امید باستان این وارث تاج و تخت نهاده، خدمات پیش را شفیع گناهان خویش ساخته، زبان بکلمهٔ اعتذار و استغفار گشودند. نواب سپهر رکاب که مرحمت و عاجز نوازی مجبول ذات همایونشان می‌باشد آنها را بنوازشات شایان مشمول و از تقصیرات گذشته شان گذشته، در سلک مستظلان علم میمنت پرچم منسلک. القصه بیاری جناب کردگار مدلول کریمهٔ "کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله" آشکار و آن طایفهٔ غدار سیاه روزگار از دم صمصام خون آشام دلیران ظفر شعار با همه عدت پی سپر وادی هزیمت و فرار و بجانب دیار ادبار شتافتند.

ذکر خبر شدن حاجی ازشکست لشکر شیراز و متوسل شدن او بدولت آقا محمدخان

چون سپاه شکسته بحاجی مردود پیوست و از کماهی احوال سپاهی و دستبرد نواب سلیمان شان آگاهی یافت دیو غرور و پندار که درکشور دماغش راه یافته بود بجانب قاف فروتنی و افتقار شتافت و عنان تمالک و تماسک از دست بداد و سپاه وحشت و لشکر خوف و دهشت روی بشهر ضمیرش نهاد. کجا

بر صفحهٔ خاطر قاصرش این صورت نقش می‌بست که حضرت کسری شان با وجود قصوری چنان که در بنیان قصر جلالت و ارکان کاخ عظمت آن راه یابد توانند یک روز در الکای فارس درنگ نمایند؟ چه جای اینکه بمقلاد عناد شمشیر ومفتاح رماح فتاح ابواب ستیز و جنگ گشایند؟ چون در هنگامی که آن نمک ناشناس با اعیان فارس طرح الفت و استیناس انداخته، علم بغی و طغیان می‌افراختند عهد و پیمان را بشرایط چند مشید ساخته بودند که: همگی با یک دیگر در استحکام اساس مصادقت و مخالصت کوشند و از جام موافقت پیوسته صهبای فرح افزای مؤالفت نوشند و دیده از استرضای خاطر هم پوشیده و هیچ ذی شوکتی را در الکای فارس دست تسلط ندهند و زمام اختیار آن ولایت را بقبضهٔ اقتدار احدی از فرماندهان اورنگ نشین ننهند. بدین جهة نقض عهد و میثاق و انقطاع رشتهٔ پیمان و وفاق در ظاهر با جماعت فارسی و ممهدی عاصی او را مشکل بلکه اساسی که چیده بود مختل می‌شد و چنانچه بی‌رضای ایشان قدم براه اطاعت و انقیاد احدی از صاحبان دولت می‌نهاد البته موجب مفاسد عظیمه و مورث تنفر و توحش معاندین خذلان قرینش می‌بود. بنا بر آن سرکردگان عصیان تلاش و بابایان رنود و اوباش را بمجلس کنکاش طلب داشتند. پرده از رخسار ما فی‌الضمیر خویش برداشته، زبان غدر بیان حیلت ترجمان را بزمزمهٔ این مطلب مترنم ساخت که: در وقتی که ما نقش امر خطیر را از قلم پندار بر لوح خاطر نگاشتیم و کوس عصیان و طغیان را بلند آواز و علم خلاف را باوج نفاق افراشتیم مظنون خاطر همگی این بود که نواب جهاندار یا بکمند اجل گرفتار یا بجانب هند و روم عنان گشای سمند فرار خواهد شد. نظر باینکه جمهور اهل فارس در اظهار کلمهٔ عصیان با ما هم زبان و در تأسیس اساس مخالفت هم بیان می‌بودند مظنه نمی‌رفت و بخاطر نمی‌رسید که آن حضرت در ولایتی از ولایات فارس دقیقه‌ای پا بدامن خودداری توانند کشید. حال آمال نتیجهٔ برعکس بخشیده، در صورتی که با قلیل

جمعیتی شش هزار سوار نامدار که ما هریک را ثانی رستم و اسفندیار می‌دانستیم مغلوب و منکوب سازد چگونه با جنابش دیگر بار در جنگ و جدال برمی‌توانیم آمد؟ امروز غیر از آقا محمد خان کسی که تواند در برابر لطمات قلزم مواج آن وارث تخت و تاج زیست نماید کیست؟ و ما جز اینکه دست توسل بذیل معاضدت و مظاهرت آقا محمد خان زده، طریق مطاوعت را با امنای دولتش پوئیم و در هدم بنیان کاخ استعداد آن حضرت که چون قضای مبرم و اجل حتم بقبض ارواح ما خواهد رسید از ایشان استمداد جوئیم چاره نیست. حاجی مزبور را مرکوز خاطر این و مکنوز ضمیر این چنین بود که در ظاهر با امنای دولت آقا محمد خان سازش و اثاثهٔ سلطنت و مستوران ستر عظمت وبرادران صغیر نواب ثریا منزلت و جواهر آلات قیمتی را بوکلای آن سرکار داده و متقبل باج و متعهد ایصال قلیل خراجی شده، بی‌تعرض مشارکت احدی متکفل امور سروری و متصدی مهام برتری الکای فارس گردد. بهر جهةٔ بعد از گفت و شنود قلب زراندود سخنان آن مردود بمحک ضمیر بعضی از آن جماعت تمام عیار نموده، در دارالضرب قبولشان سکه بر زر شد و در تشیید ارکان موافقت و تمهید اساس مؤالفت اولیای دولت قاجار با حاجی شقاوت آثار همداستان گردیدند. آن نمرود غدار عریضه‌ای رقم زد خامهٔ حیلت نگار ساخت مشروح بر اینکه: این دولت و جمیع اعیان فارس در امان اطاعت و انقیاد مستقیم و نسبت باولیای قویم دور از مخالفت و بعواطف شاهانه امیدوار و خاطر بر آن قرار داده‌ایم و دل برین مطلب نهاده‌که مدت‌العمر جز راه متابعت و خدمت‌گزاری آن دولت نسپریم و از مقتضای رای جهان آرا سر موئی تجاوز ننمائیم و بعد ازین شرایط جان سپاری را بجای آوریم. این دولت خواه و همگی اعیان این سامان که مؤسس هدم اساس شوکت دولت علیهٔ زند گردیدیم باستظهار اولیای آن سرکار بوده والا ازین یک مشت خار و خس چه برمی‌آید؟ نظر باین سزاوار هست که مراحم خسروانه ازسر جرایم گذشتهٔ ما بندگان بگذرد و از اهالی این ولایت کوچ نخواهند و وکلای سرکار وسعت مدار

هر ساله بوصول قلیل مال و خراجی اکتفا نمایند و یک نفر از سرکردگان موکب جلال را با فوجی از جنود جلادت استعجال بمظاهرت و معاونت این ولایت گسیل و چند تن از امنای درگاه عز و جاه را وکیل فرمایند که آمده، این بندهٔ اخلاص آئین پردگیان استار سلطنت و مخدرات خدر عظمت را با اسباب و اثاثهٔ دولت بایشان سپارد و عریضهٔ مزبور را بصحابت رسولی سخندان و پیام گزاری چرب زبان روانه و موازی دو سه هزار رأس مادیان از ایلخی همایون که در حوالی شیراز مرتع داشتند برسم پیشکش ارسال نمود. در هنگامی که مواکب جلال آقا محمد خان از آذربایجان مراجعت و عازم مقر دولت بودند در محال خمسه عریضهٔ مرسله رسید و از هبوب صورت مضامینش که درعالم معنی از مهب عنایت حضرت وهاب اهتزاز گرفته بود شکوفهٔ شکفتگی از رخسار ضمیرشان شکفیدن آغاز نهاد. گویا که زبانشان بشکرانهٔ این بیت باز گردید:

آن دولتی که می‌طلبیدیم از خدا　　　پرسیده راه خانه و خود بر درآمده

اگر چه خیالات آن مفسد شریر بر ضمیر جناب آقا محمد خان که فی‌الحقیقه مرآت جهان نمای عقل و تدبیرست عکس پذیر گردیده و می‌دانستند که چنانچه از صدمهٔ گرز البرز مثال این شهریار کشور جلال نبود حاجی مردود چگونه بدست اعتذار و استغفاز صفه کوب در متابعت گردیده، ابواب مطاوعت و فرمان برداری بر روی امنای آن دولت می‌گشود. راقم حروف را این دو بیت شاهانه از شاهنامهٔ مرحوم فردوسی طوسی علیه‌الرحمه بخاطر رسید، بجهۂ متابعت در رشتهٔ تحریر کشید:

چنین گفت رستم: که ای شهریار　　　مکن آشتی جنگ را ساز دار
کزیشان نبوداشتی رایشان　　　بدین روز گرز من آورد شان

القصه: وکلای این دولت بنا بر صلاح کار مسئولات حاجی مجهول را بدرجهٔ انجاح قبول موصول و عهد و پیمان را بایمان موٴکد و مشید ساختند و ارقام شفقت آئین و احکام ملاطفت قرین باستمالت هر یک از اعیان فارس مرقوم و همگی را بحکومت حاجی نسناس مأمور و

او را بیگلر بیگی بالاستقلال فرموده، رسول را با حصول مرام مشمول انعام رخصت انصراف ارزانی و دو سه نفر از امنای دولت را بجهۀ ضبط اثاثهٔ دولت فیض مبانی و کوچانیدن پرده نشینان جلباب عظمت نواب جهانبانی باتفاق فرستادهٔ حاجی روانهٔ شیراز و بابا خان قاجار که در آن وقت در دارالسلطنهٔ اصفهان می‌بود ارقام مؤکده نگاشتهٔ خامهٔ منشیان کرده که: موازی چهار هزار نفر سوار زبده از سپـاه ابواب جمعی خود را بسرکردگی مصطفی خان قاجـار دولو یوخـاری باش بمعاونت آن طایفهٔ خذلان تلاش روانه نماید. بابا خان حسب الامر معمول داشت. انشاءالله تعالی منکوب و مخذول شدن سردار بعد ازین رقمزد خامهٔ بلاغت نگار خواهد شد.

بیان محاربه نواب جهانبانی با لشکر شیراز مرتبه دوم و شکست یافتن ایشان

قبل ازین مشاطهٔ خامهٔ وقایع نگار رخسار عرایس صفحه را بخال و خط مشکین عبارات و معانی آرایش داده، در حجله سرای اوراق نشانید که: چون سپاه شیراز از دم شمشیر برق نظیر غازیان گردن فراز فراری و بجانب شیراز متواری گردیدند حاجی مردود را مهرهٔ خاطر در ششدر حیرانی افتاده، مساوی هفت هزار نفر سوار و پیادهٔ طوایف متفرقه که هریک در میدان جنگ پلنگ را در شمار نمی‌گرفتندی و زخم گرز البرز مثالشان رعشه بر بدن کوه دماوند انداختی و نهیب عمود خارشکن آتش آهنگشان اجزای جبل الوند را تودهٔ خاکستر ساختی تدارک دیده، بسرکردگی رضا قلی خان شاهسون و رضا قلی خان برادر حاجی علیقلی خان کازرونی و رئیس قاسم کوهمره‌ای و غیره سرکردگان ایلات فارس روانهٔ قصبهٔ کازرون، بخیال آنکه بمشتی گل راه بر سیلاب و بشاخص گذر بر آفتاب می‌تواند بست و بآن یأجوج منشان سد اسکندری اعنی سپاه نصرةپناه را می‌توان شکست. بهرجهۀ نواب جهانبانی چون از جسارت ایشان آگاهی یافته بآن قلیل جمعیت که داشتند بجانب رزم و پیکار آن طایفهٔ غدار شتافتند. چون سپـاه شیراز از وصول آن سیل خانه برانداز مطلع گردیدند قلعهٔ کازرون را

مأمن عافیت خود ساخته، آرمیدند. نواب جوزا رکاب با شوکت کیخسرو و افراسیاب در خارج قصبه قباب بارگاه توقف را بذروهٔ ماه و آفتاب برافراشتند و مرکز آن قلعه را دایره‌آسا محیط شدند. هرچند دلاوران بهرام کین در کمین نشستند که بلکه قلعگیان پای جلادت از حصار بیرون و دست مبارزت گشایند میسر نگردید. بعد از یک دو روز خدیو جهان پناه بهادران قلعه گشا را بیورش مأمور ساختند. رایضان مضمار نام و ننگ مانند نجوم بر جوم که از کرهٔ افلاک بمرکز خاک آهنگ مینمایند روی بشهر نهادند و در یورش اول قلعهٔ مزبور مسخر شیران بیشهٔ جدل گردید. شمشیر انتقام از نیام کشیده، روی زمین را از خون معاندین لعل فام ساختند. آنان که دل باستظهار حصار بسته، در پس دیوار معارضه نشسته بودند از نهیب رماح فتاح مجاهدان این موکب جلال شغال آسا در کنج زوایا و بیغولهای شهر متواری میگردیدند. مبارزین رکاب ظفر قرین هر کرا یافتند از دست اجل امان نیافت و هر کرا که پیدا کردند در زیر خاک پنهان شد، از بسیاری خستگان و افتادگان پشت گاو زمین خم شد و از خون کشتگان تأثری نم گرفت. در آن شهر هنگامه‌ای روی داد که یاد از روز محشر و نشان از فزع اکبر میداد. چون خورشید جهان نورد قرین غروب و افول و تاریکی شب نور بصر را از مشاهدهٔ محسوسات معزول ساخت بقیةالسیف که متواری زوایای خمول بودند حصار شب را مأمن عافیت ساخته، بجانب شیراز راه نورد نشیب و فراز شدند. نهایت قریب بدو سه هزار نفر اسیر و اسب و شمشیرشان نصیب غازیان دلیر گردید. رضا قلی خان کازرونی برهنمونی کفران نعمت در قید خسار و بوار گرفتار و بگزلک حکم جهانبان منصور دیده‌اش از لباس بینائی عور گردید. ولدش نیز از جام انتقام همان زهر نوشیده، چشم امید از مشاهدهٔ بینائی پوشیده، نواب جوزا رکاب از قصبهٔ کازرون بطالعی میمون و بختی همایون نهضت و بیک حرکت خود را بقریهٔ جویم سه فرسنگی شیراز رسانیده، ده یوم در قریهٔ مزبور توقف و از آنجا وارد مسجد بردی گردیدند و مسجد مزبور را از قدوم فرخنده لزوم مسجود

خاص و عام و قبلهٔ آمال اهل انام ساختند. حاجی مردود چون از کیفیت ورود مسعود وقوف یافت سپاه وقار و سکون از شهر بند خاطرش روی برتافت. حیران و سراسیمه‌وار بدهشت تمام و دفع قضای مبرم قیام نموده، دروازه‌های شهر را خاکریز و بارو و بروج را باعوان خود که کمتر از فیوج بودند قسمت نموده، از روی کمال حزم و هشیاری و غایت تیقظ و بیداری و نهایت احتیاط ممهد بساط قلعه‌داری و اجتماع مردان دلیر کاری گردیده، توپهای شهر آشوب را باوج بروج و فراز فیصل منصوب ساخته، تفنگچیان آتش ریز و جزایریان شعله انگیز در بروج حصار آرمیدند. هر روز گروهی انبوه از مبارزان با شکوه از قلعه پای جلادت بیرون نهاده، فوجی از مستظلان ظلال رایت فتح آیت با صولت شیر و حملهٔ پلنگ بدفع و رفع آن ارانب سیرتان بی‌نام و ننگ آهنگ می‌نمودند. چون چند یوم از توقف شیران آجام مردی در مسجد بردی گذشت کوچ و خانوار اعوان و انصار آن شهریار که حاجی غدار بعد از اخذ مال قبل ازین از شهر بیرون کرده و در حوالی و حواشی آن خطهٔ میمون در بیابان سرگردانی ماشی بودند باردوی همایون وسایهٔ رایت سعادت نمون جمع گردیدند و ازدحام مردم تزاید پذیرفت. خدیو فلک بارگاه و داور جهان پناه قلعهٔ زرقان را که در پنج فرسنگی شهر واقعست بجهة سکنی فرزند و زن بهادران شیراوژن و بنهٔ همایون معین فرمودند و جنود مسعود را از محاصرهٔ قلعه منع نموده، محرک سلسلهٔ آن جمع گردیده، روانهٔ زرقان شدند. مردم زرقان در متابعت بسته، راه ممانعت گشودند و چشمه سار فرمان بری را بخار و خس نافرمانی مکدر نموده، حضرت قمر رکاب لشکر سعادت مآب را بیورش مأمور فرموده، مأمورین بنحو مقرر سپه و سنگر پیش برده، بر بروج آن قلعه عروج و دروازه را گشودند. حضرت کسری معدلت نظر بمرحمت و مروت نگذاشتند که از جانب ملتزمان رکاب ظلمی و ستمی نسبت بقلعگیان واقع شود و معمار همت را بتعمیر قلعه و احداث بروج متعدده در اطراف حصار مزبور گماشتند و در آنجا چند یوم بدولت و اقبال

علم توقف افراشتند. از آن طرف حاجی مزبور چون از حرکت موکب منصور جانب قلعهٔ زرقان مستحضر گردیدند موازی پانصد نفر تفنگچی فارسی بسرکردگی باقر خان نامی کله داری بمعاونت زرقانیان روانه نمود. در دو فرسنگی قلعهٔ مزبور از استیلای خدیو منصور بر قلعهٔ زرقان مستحضر گردیدند و در میان دره آرمیدند. نواب جهانبانی از ورود آنها قرین اطلاع و فوجی را بپریشان ساختن آن جمع تعیین فرموده، آن طایفهٔ غدار وقتی از نشائه بادهٔ بیخودی هشیار گردیدند که خود را بستهٔ کمند دلیران فیروزمند دیدند. خدیو سعادت پیوند سرکردگان ایشان را مأمور بحبس و بند و توابین را مرخص باوطان و مسکن خود فرمودند. چون بسعی و اهتمام این ناظم مناظم دولت قلعهٔ مزبور انتظام پذیرفت کوچ و بنه را گذاشتند و مراجعت بمسجد بردی و ملتزمان رکاب را مأمور بمحاصره و سد شوارع نمودند. مأمورین طریق مرور و دخول شهر را بنوعی مسدود ساختند که بیک نهان گرد وهم و خیال را راه دخول بدرون حصار مسدود و جاسوس سبک پای دیور و شمال را طریق مرور بجانب شهر مفقود بود. مختصر کلام: حضرت والا مقام را نظر بمروت و فتوت که فطری ذات شریف و جبلی وجود لطیفشان بود بخاطر مبارک رسید که برای اتمام حجت احدی را روانهٔ شهر و بمفاد "ادع الی سبیل ربک بالحکمة والموعظة" حاجی مزبور را از ارتکاب حرکات ناصواب ممنوع نماید و غبار طغیان و عصیان که بر حاشیهٔ ضمیرش نشسته است بنسایم نصایح مرفوع نماید و وثیقهٔ خاطرش را بکریمهٔ "یا ابراهیم اعرض عن هذا" موشح سازند، بلکه از بادیهٔ ضلالت بشاهراه هدایتش کشانند و از مقام تکبر و تجبر بسوقف اعتذار و استغفار آرند. چنانچه توسن خاطرش رام گردد فهو المراد والا بعلت سفک دماء مسلمانان مؤاخذ درگاه ملک علام نباشند. اگر چه بر ضمیر حقانیت تأثیر که مرآت جهان نمای صور قضا و تقدیرست واضح و لایح بود که آئینهٔ خاطر آن ناکس را زنگ اعمال قبیحه نه چندان تیره و تار ساخته است که بصیقل نصیحت توان زدود و مادهٔ سودایش نه چنان بجوش و غلیان

آمده که بسکنجبین ارشاد و ابتیمون موعظت ساکن توان نمود. چون از دیدهٔ بصیرت نفوس بسیاری از مسلمانان طریق را غریق بحر حوادث دوران و ذوات جمعی کثیر از اهل توحید و عرفان جانبین را پایمال جنود مکاره زمان می‌دیدند و اتمام حجت صاحبان عدالت و مروت را در چنین اوقات لازم افتاده است آن خیال بی‌مآل را از دست نداده و گوش بر مضمون این بیت گلستان سخندانی یعنی جناب صباحی که می‌فرماید:

از پارگین بهرزه زلال خضر مخواه وز خاربن بخیره امید رطب مدار

ننهادند. از خارا امید نرمی و از یخ توقع گرمی و گوهر ناسفتهٔ مطلب را بمثقب معدلت سفته، آویزهٔ گوش ضلالت نیوش آن نمرود طبیعت نمودند که: خاقان عرش آشیان وکیل وجد عالی مقدار و والد والاتبارم انار الله برهانهم و سایر اعیان سلسلهٔ جلیلهٔ زند مدت چهل سال معمار همت بلند را بر آبادی این شهر ویران خراب که بمرور ایام حکم نقش بر آب یافته بود گماشته و اوقات ارجمند را مصروف عمارات رفیع مقدار و سراهای زرنگار و آئینه خانهای گردون آثار و احداث قلعه و حصار و مساجد و حمامات و خانات و بازارهای دلگشا و تکایا و باغات روح افزا داشتند. هیچ یک را احتیاج بتعریف و توصیف نیست، زیرا که: "آثار پدیدست صنادید عجم را" و این بلدهٔ فردوس مثال را مرکز رایت دولت و اقبال فرموده، پرتو التفات بتدارک خللها که باین کشور راه یافته بود انداختند و صغیر و کبیر و منعم و فقیر این بلد درین مدت در سایهٔ قصر جلالشان راحت گزین و در ظل کاخ حمایتشان محسود اهالی کل مملکت ایران زمین بوده، جان و مال و عیال و اطفال همگی را از تطرق حوادث دوران و تطاول فتن و فتور زمان محارست و محافظت فرمودند. بتصور اینکه طایفهٔ فارسی حقوقشان را فراموش و از مینای هوش ربای نمک ناشناسی جرعه نوش نخواهند گردید. بهرجهة ترا دو کار باید کرد: اول آنکه درب منازعت را بسته، قدم بشاهراه متابعت گشاده و چشم از حقوق دیرین

نپوشی و بتأسیس اساس حق ناشناسی و ناسپاسی نکوشی. دوم آنکه مخدرات سراپرده‌ٔ دولت و کوچ و بنه‌ٔ اعیان سلسله‌ٔ زند و ملتزمان رکاب نصرة پیوند را از شهر بیرون نموده، بدست وکلای ما بسپار و ما نیز مضایقه از ترک وطن و دل برگفتن از کوی و مسکن نخواهیم داشت. البته روی توجه بجانبی خواهیم گذاشت. چنانچه پنبه‌ٔ غفلت را از گوش و جامه‌ٔ پندار را از دوش انداخته، سالک منهج احدی الامرین گردد رستگار کونین خواهد شد و هرگاه بمضمون "ماینفعکم نصحی ان اردت ان انصح لکم" طبع مغلول را شربت نصایح قبول و خاطر مفاسد منوال بپذیرفتن پند موصول نشود دست انتقام درهای سیاست بر روی تو و هریک از اعوان و انصارت خواهد گشود و چنانچه در مراسم تمرد و استکبار اصرار ورزد و بحال ضعفا و مساکین که ودایع بدایع خلاق آسمان و زمین‌اند رحم ننماید، و صیانت قلعه وحصار و حصانت بروج و جدار را سرمایه‌ٔ استظهار خود شمارد و از سر راه معاندت برنخیزد الحمدالله الملک المبین مقالید سیوف مسلول مجاهدین موکب نصرة قرین و مفاتیح تیغهای مصقول مبارزین معسکر ظفر آئین باشاره‌ٔ دست بسالت گشاینده‌ٔ بسی درهاست وبلارک فولاد پیکر جان بازان معارک اخلاص را آیت "وانزلناه الحدید فیه بأس شدید" و شمشیر کج یکه تازان مضمار ارادت را در منع یأجوج فتن خاصیت سد سدید و رمح خطیشان درهای حصون حصین و قلاع متین را آهنین کلیدست و تابحال دو دفعه زر قلب خود را بمحک شمشیر بهادران دلیر زده و قدر و مقدار خویش را شناخته و ضرب دست دلاوران را در میدان مشاهده و نهیب نیزه‌ٔ خطیشان را در جولان ملاحظه کرده، زیاده برین بسفک دماء مسلمین پریشان اصرار ننمایند و طریق ناهنجار و مرحله‌ٔ ناسزاوار غرور و استکبار را بیش ازین بپای بی‌پروائی نپیمایند، که عاقبت کار برسوائی خواهد کشید و درد پر درد وخامت کفران نعمت را خواهد چشید.

گر بر سر چرخ کله خواهی بستن از پنجه‌ٔ قهرمان نخواهی رستن

"ان الینا ایابهم ثم ان علینا حسابهم" . بهرجهة پیغام گزار سخنان دلپذیر این امیر کشور تدبیر را بآن مفسد شریر رسانید. چون شقاوت ازلی دامن‌گیرش شده بود گوش هوش را بر نصایح مشکین روایح نواب جهانبانی نداده، کمر مخالفت نگشاد و جوشن منازعت از بر ننهاد و از شیندن پند و مواعظ متعظ و از خواب گران غفلت متنبه و متقیظ نگردید.

در بیان محاربهٔ لشکر نصرة شعار با مصطفی خان قاجار و ظفر یافتن آن جناب بتوفیق مسبب‌الاسباب

سمند خوش خرام کلک سعادت فرجام در میدان بلاغت چنین جولان می‌نماید که: قبل ازین کیفیت روانه ساختن باباخان مصطفی خان را بمدد و معاونت فارسیان خذلان نشان رقمزد خامهٔ مصادقت بنیان ساخت. مشارالیه بنحو مقرر از بیراهه وارد کنار قلعهٔ شیراز گردید. حاجی مزبور نظر ببعضی خیالات که منظورش بود او را بقلعه راه نداد. در باغات مبارکات احداثی خاقان گیتی ستان که در جنب حافظیه جا داده و اشخاصی که از جانب وکلای سرکار آقا محمد خان رقم و خلعت آورده، مأمور بضبط اثاثهٔ سلطنت و حرکت دادن خادمان حریم عظمت بودند اذن دخول بشهر داد. بعضی از اعیان فارس از مشاهدهٔ خلعت و مطالعهٔ ارقام از مستی غرور هشیار و از خواب گران غفلت بیدار گردیدند. ولیکن درهای چاره را مسدود و طریق اندیشه را در آن خصوص مفقود دیدند. بهرجهت نواب جهانبانی چند یوم قبل ازورود مصطفی خان رایت توجه بجانب زرقان افراشته بود. چون دو سه یوم از ورود مشارالیه گذشت بعضی اشخاص از درون شهر عریضه بخاکپای مبارک قلمی و متعهد گردیده بودند که: چنانچه در فلان شب موکب نصرة کوکب بجانب ظاهر شهر توجه فرماید این اخلاص کیشان یکی از دروازهای حصار را که محافظت آن در عهدهٔ این جانبازانست بتصرف اولیای دولت قاهره خواهیم داد. حضرت جمشید فر در شب معهود با دولت سیصد سواره روی عزیمت بسوی شهر نهادند.

بعد از ورود بخارج شهر مشخص گردید که حاجی نسناس را تدبیری بخاطر رسیده که باین حیلت خدیو با فرهنگ بظاهر شهر کشد. بلکه ذات مقدسش را هدف گلولهٔ تفنگ سازند. این حضرت بمحض رسیدن بدور شهر از کید آن جماعت مکار استحضار حاصل و مراجعت بمقر دولت فرمودند. مصطفی خان چون از آمدن حضرت جم رتبت بدر قلعه و قلت جمعیتشان آگاهی یافت از بادهٔ غرور دلاوری در سر و پندار بهادری در دماغ جا داده، سه چهار هزار سوار خود را برداشته، از راه کوشک ابو اسحق بعزم جلوگیری خدیو آفاق روانه. در عرض راه بسلطانعلی خان برخورده، ابواب گیر و دار گشادند و نایرهٔ جدال و قتال را در صحرای باجگاه اشتعال دادند. در آن وقت حضرت جم‌جاه بجهت ادای فریضهٔ صبح در نیم فرسنگی باجگاه توقف داشتند که بانهای منهیان از مقدمهٔ مزبور مستحضر واشقر جهان نورد گران رکاب را سبک عنان فرموده، اعلام شهامت را بجانب آن صحرای خونخوار برافراشته، در بین اشتعال آتش جنگ آن شهریار فریدون فرهنگ مانند باد از عقب رسیده، بضرب تیغ صاعقه کردار آتش بر خرمن تمکین و وقار دشمنان خاکسار زدند. مصطفی خان وقتی خبردار گردید که خود را مرکزوار نقطهٔ وسط آن دایرهٔ خونخوار دید. سپاه قاجار چون توجه خسرو نامدار را در آن عرصهٔ پیکار شنفته، یکباره ترک جان وسر گرفتند و راه فرار می‌جستند. غازیان نصرةٔ نشان هریک چون شاهباز شکاری در صید تیهو و مانند شیر غرین در شکار آهو بمیان آن طایفه افتاده، بچنگ و چنگال دلیری پوست از تن و سر از بدن دشمن می‌کندند. بسواری که می‌رسیدند از اسبش پیاده می‌ساختند و بپیاده‌ای که رخ می‌نهادند در دم در خاک هلاکش می‌انداختند. گرد فتنه پرده پوش رخسار چرخ والا و غبار آشوب سرمه کش دیدهٔ دیده‌بان بام فیروزه فام فلک اعلا و نعرهٔ کوس و ناله و خروش گورکه و فغان روئین درای پرده در گوش ساکنان این طاق مینا و باد دامن دلیری شیران آهن خا فروزندهٔ آتش شور و غوغا و فتنهٔ قیامت و آشوب

رستاخیز برپا شد. عاقبت گل ثبات و قرارشان در شاخسار بیچارگی پژمرده و چراغ امیدشان مانند چراغ سحری افسرده گردیده، روی از میدان جنگ برتافته، بجانب شیراز شتافتند. دلاوران ضیغم شکار تا پیش خندق پشت حصار از آن قوم نکبت شعار می‌گرفتند و می‌بستند و می‌شکستند و می‌خستند. چند دفعه مصطفی خان مطعون طعن سنان بهادران جان ستان گردیده، کاری نیفتاد. بهر جهة قریب بدوهزار نفر سرکردگان نامی و لشکریان جزو و کل اسیر چنگل شاهین مجاهدین میدان توکل گردیده، بیست نفر از سرکردگان که اسم و رسمی داشتند بحبس و قید مأمور و سایر را توشه و خرجی داده، روانهٔ عراق فرمودند و بعد از چند یوم بنه را در زرقان نهادند و بمسجد بردی مراجعت فرمودند. تیر سهم دلاوران بر هدف ضمیر حاجی و اعوانش تا پر نشسته، و قارش بتیغ بهادران گسسته گردید. مصطفی خان را با بقیة السیف خیول نصرهٔ شمول که تا آن زمان در باغات مبارکات خارج شهر نزول داشتند مأذون بدخول شهر نموده، بفکر چارهٔ کار افتاد.

در بیان جنگ لشکر شیر آهنگ جان محمد خان قاجار و رضا قلی خان قاجار و انهزام شدن سپاه مخالف

قبل ازین مرقوم قلم خجسته رقم گردید که: وکلای سرکار آقا محمد خان حسب‌المسئول حاجی مجهول چند نفر از معتمدین دولت خویش را بجهة ضبط اموال و اسباب و اثاثهٔ سلطنت روانهٔ شیراز ساخته بودند. تا این زمان مراجعت آنها بعلت انسداد طرق و اصرار غازیان نصرة شعار در امر محاصره و بعضی خیالات فاسدهٔ حاجی که در سر داشت در حیز تأخیر مانده، درین اثناء شکستگی بر قوایم استعدادشان راه یافت. ابلاغ خطر بامنای دولت آقا محمد خان لازم گردید. لاجرم مراتب را عرضه داشت و قدری اسباب مرصع آلات از قبیل صندوق مروارید نگار و خنجر الماس آبدار و جواهر سواره وپیاده بوزن سبک و بقیمت سنگین در خورجین نهاده، بفتراک یک نفر از فرستادگان

مزبور بسته، از راه غیر معمول روانهٔ دارالملک طهران نمود. چون وکلای آن سرکار از شکست قشون مستحضر گردیدند هفت هزار نفر سوار جرار ابوابجمع جانمحمدخان و رضا قلی خان دولو قاجار یوخاری باش ساخته، امر فرمودند که از راه هراه و مروست و ارسنجان پیمایندهٔ مسلک مقصود گردند. چون محصلین نواب جهانبانی بجهة وصول و ایصال حقوق دیوانی بهمه جهات الکای فارس متفرق می‌بودند از آمدن سرداران مزبور مطلع گردیده، معروض رای مرحمت پرور گردانیدند. بعد از آنکه خبر مزبور در اردوی سپهر آثار انتشار یافت سرکردگان سپاه جلادت دستگاه چنگال شاهباز عزم را باصطیاد طایران ارواح ایشان تیز چنگ و بهیئت مجموعی شرفیاب حضور خدیو با فرهنگ گردیده، بعرض رسانیدند که: ما را مرخص فرمایند که بشیراز نارسیده سر راه آنها را گیریم و با تمام کارشان بپردازیم. نواب سپهر رکاب فرمودند که: چنانچه مرتکب این فعل گردید دور و نزدیک حمل بر عجز و انکسار ما خواهند نمود. بحمدالله و المنه سد ممالک خاطر جلادت مظاهر ما را در فساد آن قوم یأجوج نهاد قصوری و بوستان جلالت تخمیر را از خزان طعن سنان دشمنان فتوری نیست. ان شاءالله الرحمن بعد از ورود آنها بقلعه بتدمیر و تدبیرشان خواهیم پرداخت. القصه: سرداران مزبور از طریق مقرر وارد شهر و استظهار قلعگیان بر پذیرفت خود دیدند. مصطفی خان و حاجی کپک بعد از رسیدن کمک قشونهای برهنهٔ خود را که از دم شمشیر برق نظیر شیران ژیان دلیر گریخته بودند مجدداً تدارک دیده، علاوهٔ سپاه جان محمد خان و رضاقلی خان گردانیده، در نهایت استعداد در میان قلعه و حصار آرمیدند. چون یک روز از ورود سرداران گذشت و استحمام و استرواح کلی بجهة ایشان حاصل گشت هنگام صبح روز سیم که خسرو فلک چهارم از خطوط شعاعی پنجهٔ قلعه‌گیری را شکفته، شش جهة حصن حصین عالم را فرو گرفت شهریار هفت کشور که در روز جنگ از برای نام و ننگ پنجه در پنجهٔ پلنگ و کام درکام نهنگ نهادی پا در رکاب

اشقر رزم جوئی در آورد و سپاه پیل زور شیر غرور را بسواری مأمور و با دبدبهٔ خاقان و فغفور روی عزم بمیدان روم نهادند. از آن طرف نیز مصطفی خان وجان محمد خان و رضا قلی خان سرداران مثلثه اگرچه خود را در هم آوردی این خدیو کشورگیر مردی لایق و امر عظیم مقاتله را درشان خویشتن موافق و در رخسار وجود خود آن نور را نمی‌دیدند که با آفتاب عالم تاب ذات شریف آن شهریار کامیاب برابری توانند کرد و خاشاک شخص خویش را در برابر سیل بی‌زینهار لشکر نصرة آثار توانند درآورد لیکن نظر بفرمودهٔ ولی نعمت خویش پای تهور پیش گذارده، با پانزده هزار پیاده و سواره و ابهت بسیار بعزم پیکار از شهر ببیرون دشت پشت بحصار و رو بجانب قول ظفر شعار آورده، صفها بیاراستند و ترتیب صفوف درست گردیده، نایرهٔ حرب زبانه بچرخ اثیر کشید.

در آن روز نو کافتاب بلند	بر افکند بر حصن گردون کمند
سپاه شب تیرهٔ دیو چهر	گریزان شد از بیم تابنده مهر
خدیو سکندر وش جم شکوه	بدل همچو دریا بتمکین چو کوه
منوچهر چهر و فریدون نظیر	انوشیروان عدل خسرو سریر
سیاوش بدیدار و رستم بجنگ	بدشت اژدها و بدریا نهنگ
ببخشش چو بحر و بریزش چو ابر	گه حمله شیر و گه کین هژبر
بفرمود تا اسب زرینه زین	کشیدند بر ساحت دشت کین
چو بر پشت زین تکاور نشست	کمرگاه گاو زمین بر شکست
همائی برآمد بپشت عقاب	بچرخ برین شد بلند آفتاب
ز فولاد پوشان آهن کلاه	بباد صبا بسته گردید راه
بپیرامن داور نامدار	کشیدند ز آهن دلیران حصار
ز بیم خروشیدن کوس و نای	زمین را بشد پای تمکین ز جای
ز برق سنانهای خورشید رنگ	ز آواز شیر و خروش پلنگ
ز حل چشم بگرفت مریخ گوش	فلک رفت از خویش وگردون ز هوش
چو آن بحر جوشان تلاطم گرفت	نم خون گذرگاه انجم گرفت

ستوران آهو تک تیز گام غزالان خوش منظر خوش خرام
بمیدان کین بر گرفتند تک شد از گرد در پرده روی فلک
ز بس ریخت از تیغها خون بدشت همه سنگها لعل و یاقوت گشت
ز تیغ جهان داور چیره دست برو بوم شیراز در هم شکست
شد از بازوی مملکت گیر او کلید در فتح شمشیر او

القصه: هر دو لشکر مانند بحر اخضر جوشان و خروشان بیک دیگر ریختند و بدست دلیری در گریبان هم آویختند. بهادرانی که در میدان جنگ رو از پلنگ نمی‌گردانیدند مانند شیر خشم‌آلود چنگال خونریزی بکندن پوست دشمنان گشودند ویلانی که از مهابت تیغ فولاد پیکرشان کوه آهن آب می‌شد خاک میدان را از خون معاندان لعل مذاب نمودند. از خروش کور که و کوس و جوشن بهادران صاحب ناموس و صهیل اسبان شموس زلزله در ارکان چرخ آبنوس و ولوله در گنبد سپهر سندروس افتاد. چون فوجی از بهادران فیروز جنگ حسب‌الامر جهان‌بان با فرهنگ بجانب کوه مغربی شیراز عزیمت و آهنگ نمودند سپاه مخالف را بتصور اینکه شیران لشکر منصور را ضعف و قصوری و بیم و فتوری روی داده بآن جهة طبل ارتحال بجانب جبال کوفتند. شیر گیر شده، بجانب قول همایون اسب تاختند. جهانبان کشور مردی پا در رکاب مردانگی افشرده، دست همگی از آستین پر دلی بیرون و کوشش و کشش را بجائی رسانیدند که داستان رستم و اسفندیار را از صفحهٔ روزگار محو کردند و خونریزی بجائی کشید که چرخ خون آشام انگشت حیرت بدندان گزیده، ناگاه خورشید فیروزی از مطلع سعادت و بهروزی طلوع وسروش غیبی ندای بجهت انتمای "انا فتحنا لک فتحا مبینا" در داد. طنطنهٔ "و ینصرک الله نصرا"عزیزا" بلند آواز شد. آن قوم بنابکار مبارزت پلنگان کوهسار دلیری را در میدان دیدند و ضرب دست شیران کنام جهان گیری را در جولان چشیدند عنان ادهم فرار را بسوی قلعه و حصار کشیدند. یکه تازان میدان جنگ در عقب

آن طایفهٔ بی‌نام و ننگ شتافتند. بسیاری از آنها در پنجهٔ تقدیر اسیر و دستگیر گردیدند و رضا قلی خان قاجار که اعتقاد و استظهار آن طایفهٔ غدار می‌بود گرفتار کمند سپاه فیروزمند گردیده، مبارزین عرصهٔ کین و مجاهدین نصرة قرین تا کنار خندق آنها را تعاقب نموده، بهرکس بر می‌خوردند از عمر برنمی‌خورد و روی تخته پل از ازدحامی که روی نمود هیچ یک را مجال عبور نبود. از غایت خوف و هراس چندان خلق بخندق ریختند و بر بالای یک دیگر جان دادند که خندق با زمین سمت تساوی یافت. حضرت جهانبانی با فتح و کامرانی مراجعت بسنگر فیض مبانی فرموده، غازیان جان نثار اسب و یراق بی‌شمار و اسیر بسیار بمعرض عرض در آوردند. سرکردگان آنها را محبوس و سایرین را داغ آزادی بر پیشانی نهاده، مطلق‌العنان ساختند. مختصر کلام: اهل قلعه از خوف و بیم آن دستبرد اندیشناک شده، دیگر احدی را یارای آن نبود که از روزن قلعه و سوراخهای حصار نگاه کند. چه جای بیرون آمدن از حصار؟ چون مدت سه چهار سال بود که غلات و حبوبات الکای فارس بعلت ملخ خواری تعسر کلی یافته، بلکه در بعضی ولایات دانه‌ای یافت نمی‌شد و غله‌ای که در شیراز موجود بود انحصار بانبارهای دیوانی داشت خانوار سلسلهٔ جلیلهٔ زند و جماعت ایلات از آنجا که پیوسته جیره‌خوار سفرهٔ همم نواب سکندر حشم می‌بودند بهیچ وجه احتیاطی در خصوص آذوقه ننموده بودند و بعضی فقرای شهر نیز از بی‌بضاعتی بهمین درد گرفتار بودند درین وقت که صرصر جور و اعتساف حاجی بی‌انصاف فروزندهٔ آتش لاف و گزاف گردید چنانچه در جائی هم سراغ مشتی آذوقه می‌نمود بدست حرص گرفته و ابواب تصرف آنرا بر روی اعوان خود می‌گشود. بهر جهة چون مدت محاصره بطول انجامید و سه چهار ماه هلالی متوالی کشید ضیق محاصره علاوهٔ علت قحط و غلا گردید. آذوقهٔ قلعه نقصان کلی پذیرفت و بجز از اعوان و انصار حاجی که بانبارهای دیوانی مدار می‌نمودند سایر فقرا و مساکین بتخصیص کوچ و خانوار زند و ایلاتی که در موکب خدیو

فیروزی کوکب بودند از نان بجز قرص آفتاب نشان و از حبوبات اثر بجز در انبار کاه کشان نمی‌دیدند و بارزوی گندم زرع سبز فلک را بداس قیاس می‌درودند و بامید جو خوشهٔ سنبله را از خرمن چرخ بدست وهم می‌ربودند و بجای آرام از صبح و شام لقمه را بخون جگر می‌اندودند و یا از روی پالوده خون دل فرسوده را از دیده می‌پالودند. جانها بیاد برنج برنج گرفتار و خاطر از یاد طعام پیمانه کش زهر ناگوار. درویش و محتشم و ذلیل و محترم آن طایفه از الم جوع و گرسنگی در آزار بودند. دندانشان از فراق شیرینی بجز تلخ کامی نمی‌دیدند و از غم حلوا سوای زهر جان فرسای حسرت نمی‌چشیدند. کسانی که بلوز و مغزینه کام نمی‌آلودند در عوض گوشت بپوست یک دیگر افتاده، خون هم میخوردند و از یاد لبی نان آه حسرت بلب می‌آوردند. از غایت اشتیاق می‌مردند. یاد نان از خاطرشان بیرون و از آزار خوردنی دلهاشان در سینه خون. بهر جهة آتش جوع خرمن ثبات و قرار بی‌نوایان پریشان و پریشانان بی‌نوا را بکلی سوخت و شعلهٔ گرسنگی مزرع صبر و شکیبائی آن بی‌دست و پایان را برمی‌افروخت. از زحمت پریشانی بجان و از وصمت بی سر و سامانی بامان آمده، راضی ترک وطن و دل بر گرفتن از کوی و مسکن گردیدند. حاجی مزبور بعضی از ایشان را بخروج از شهر مأمور و از کوی و برزن مهجور و آن جمع پریشان فوج فوج بظلال رأفت ملتزمان موکب غرور اقبال و بسایهٔ عاطفت مستظلان آشیان فلک تمثال اجتماع و استظلال جسته و قاطبهٔ آنها از صغیر و کبیر مهمان خوان کرم و جیرهٔ همم والا گردیدند. در آن هنگام نیز مصطفی خان با جمعیت خود بعلت تنگی از شهر ارتحال بجانب کربال نمود و ترفیه حال عباد و محصوران بی‌گناه قلعه نیز مکنون ضمیر مرحمت گستر می‌بود. از خارج شهر حرکت و بسوی قلعهٔ زرقان نهضت فرمودند. مصطفی خان مدتی در کربال توقف نمود. لیکن از دستبرد دلاوران پیوسته پریشان حال و قرین تأسف می‌بود و بعلت سد طریق آذوقه که در اردوش تنگ گردیده بود بجانب شهر آهنگ

نمود و در باغات مبارکات خاقانی غنود. چون چند یوم از ورودش بگذشت در شبی سیاه‌تر از زلف مشکین خوبان و تیره‌تر از شام هجران نواب جهانبانی قدری سوار برداشته، بنفس نفیس باردوش یورش برده، سلک جمعیتش را پریشان فرمودند. در اثنای آن حال جمعی از ایلات مافی و نانکلی که از روز نخست با حاجی مزبور ساغر کش نمک ناشناسی گردیده بودند با یک دیگر ممهد شدند که حاجی را مقتول و خدمت مزبور را شفیع گناهان خود ساخته، روی نیاز بآستان خدیو دشمن گداز دوست نواز که ملجا" و پناه هر مردود و مقبولست آورند. حاجی از ارادهٔ ایشان مطلع و همگی را مأمور ببلوک بیضا نمود و جماعت مزبور روی باردوی نصرةٔ دستور نهادند.

ذکر ورود آقا محمد خان قاجار ببلوک ابرج و شبیخون زدن لشکر پرخاشگر باردوی وی

جواد خوش خرام خامهٔ خجسته فرجام در میدان صفحه بدین نهج تیزگام می‌گردد که: چون حاجی غدار و سرداران سپاه قاجار خویشتن را درَ تنگنای قلعه و حصار گرفتار و از بستن در و نشستن در شهری دری بر روی خود باز و آمدی بکار ندیدند و بعضی از قلعگیان را نیز در مقام شقاق و ضمیرشان را مایل نفاق یافتند بگرد چاره‌جوئی شتافتند. آخرالامر چنین قرار دادند که احدی را باستدعای موکب جلالت کوکب آقا محمد خان بجانب عراق روانه و جنابش را بسوی الکای فارس دعوت نمایند. بنابر آن عرایض چند بوکلای آن سرکار نگاشتهٔ خامهٔ تأکید و مذیل برین مطلب ساختند که: رعیت و سپاه در تنگنای قلعه پریشان و تباه و در هوس شاهراه امید جویای وصول موکب جلالت پناه می‌باشند. چنانچه طایر عزم جناح استعجال بجانب این ملک ارم تمثال نگشاید و سمند جهان نورد همت بطریق سرعت مراحل صوب فارس را نپیماید اساسی که چیده شد بدست سعی و اجتهاد اهل عناد برچیده خواهد شد. چون عرایض مزبور معروض رای وکلای دولت آقا محمد خان گردید و در آن هنگام

هوا نیز باعتدال مایل و آفتاب جهانتاب ببیت‌الشرف خویش داخل گردیده
بود باحضار لشکر و تدارک عسکر و سرانجام اسباب سفر پرداخته،
بیست هزار نفر پیاده و سوار در رکاب جلالت شعار جمع ساخته، از
دارالملک طهران محرک سپاه انجم دستگاه و بابهت تمام و حشمت مالا
کلام بپای استعجال راه‌نورد صوب شیراز و بجناح سرعت انتقال مرحله
پیمای آن خطهٔ ارم طراز والی بلوک ابرج پیمایندهٔ نشیب و فراز گردیدند.
چون خبر ورودش بانهای منهیان بعرض این نقاوهٔ خاندان کرم و برازندهٔ
و سادهٔ کسری و جم رسید نامداران جنگ جو و شیر دلان هژبر خو
را بمجلس شور و کنکاش طلب داشتند، نهفته را آشکار و صلاح کار
و قرار جنگ و پیکار را از اینها استفسار فرمودند. همگی متفق‌القول
معروض داشتند که: مقابله با سپاه آقا محمد خان مخالف آئین سپاه داری
و از لباس تدبیر عاریست. زیرا که جمعیت ما قلیل و ایشان جمعی
کثیرند، صواب آنست که حضرت سپهر رکاب کوچ و بنهٔ ملتزمان اردوی
سعادت مآب را از قلعهٔ زرقان که قریب بشهر و میان دو دشمن واقعست
مأمور بحرکت و در یکی از قلعه جات مرودشت سکنی دهند و خود
اعتماد بر ملک بیچون کرده، بر ایشان شبیخون بریم. هرگاه کلید فتح
و ظفر بدست آید پای مراد بر سر گردون نهیم و چنانچه از شبیخون
نعمت فتح روزی نشود توقف درین حدود را موقوف و عنان توسن
عزیمت را بجانب دارالامان کرمان معطوف سازیم. سخنان از خرد
دور ایشان در مقیاس عقل و میزان خرد آن حضرت بس ناسنجیده و
ناپسند افتاده، فرمودند که: این رای بسی ناصوابست و مغایر راه و
رسم مردان جلادت مآبست. بحمدالله الملک شاهین عزم غازیان نصرة
انگیز را چنگال جلادت تیز و تیغ برق نظیر مبارزان رکاب سعادت
نشان در میدان مجاهدت از نهال امید معاندین پوسته برگ ریزست.
درین صورت باعمال اجامر مبادرت نمودن و طریق مسکنت با دشمن
پیمودن بی‌صورت و ابواب خدیعت و حیلت بر رویشان گشودن بی
ضرورتست. جنگ روبرو بصلاح اقرب و بضوابط فتوت و مردانگی

اولی و انسبست. خلاصه: مادهٔ مستولی بر شخص وجودشان بجلالهای سخنان الهام بیان وحی ترجمان حضرت کسری شان مقلوع نگشته و گفتگوهای جنابش را بگوش هوش مسموع نداشته، امر را در امر شبیخون از اعتدال گذرانیدند و خاطر مهر مظاهر را از جنگ روبرو ممنوع داشتند. چون عزمشان بر شبیخون جزم گردید حضرت کسری معدلت لاعلاج کوچ و خانوار سپاه جلادت امتزاج را از قلعهٔ زرقان مأمور باخراج و در یکی از قلاع مرودشت سکنی دادند و با سه هزار سوار کینه توز دیده دوز و خصم سوز و جنگ ساز و شیر خروش و درع پوش و سخت کوش،

با فزع شیر سیاه از تیغشان در مرغزار
با جزع باز سفید از تیرشان در آشیان

عنان اشقر صبا رفتار را بجانب اردوی جناب آقا محمد خان گشادند و پانزده فرسنگ مسافت را در هفت ساعت پیمودند. قراولان سپاه مخالف عصر آن روز سیاهی لشکر و گرد عسکر فیروز را دیده، بعرض وکلای جناب آقا محمد خان رسانیدند. ایشان هشتصد نفر تفنگچی دامغانی که در شیوهٔ آتش فشانی بی‌نظیرند بمحافظت تنگی که مابین مرودشت و ابرج واقعست مأمور کردند، که بلکه جنود مسعود را ممانعت از عبور و مرور نمایند. حضرت فیروز جنگ نیمی از شب گذشته خود را بتنگ مزبور رسانیدند. تفنگچیان مستحفظ از ورود شیران آدمی‌خوار و هژبران خنجر گزار مطلع و مستحضر گردیده، از در منع درآمدند و بازوی تفنگ اندازی و آتش بازی گشودند. یکه تازان میدان جنگ و جان بازان دریا دل نهنگ آهنگ بجانب ایشان یورش آوردند. باب تیغ بی‌دریغ منطفی آتش شر و شور، ابراهیم‌خان نام سرکردهٔ ایشان را از لباس زندگی مهجور و بسرانگشت شمشیر انگشت خموشیش بر لب نهاده، از تنگ عبور و غازیان جلادت مفطور را بسه تیپ ترتیب فرموده، دو تیپ را بمحمدخان و عبدالله خان اعمام خویش داده، از دو سمت روانه و خود بنفس نفیس بمست اردوی

بازار شقه گشای لوای اقتدار گردیدند. طلایه داران معسکر قاجار بانهای یک نفر از تفنگچیان بقیه‌السیف از رسیدن قضای مبرم مخبر گردیده، آوازهٔ توجه موکب همایون را بعزم شبیخون در اردو منتشر ساختند. جناب آقا محمد خان نیز تفنگچیان اردوی خویش را بمحارست بروج و سنگر اردو فرستاده، بقدر مقدور اطراف سنگرها را استحکام دادند. مأمورین و مستحفظین شروع بانداختن تفنگ و هنگامه‌آرای معرکهٔ جنگ گردیدند. خسرو شیر دل هژبران آهن گسل را قلادهٔ رخصت از گردن گشاده، مأمور بیورش فرمودند.

شهسوار عرصهٔ میدان جنگ — با یلان تند خوی چون پلنگ
روی شوکت جانب دشمن نهاد — بند از شیران پیل افکن گشاد
در فضای جنگ و در دشت وغا — آهنین پوشان فولادین قبا
سد آهن در ره دشمن کشید — در ره دشمن سد آهن کشید
نای تندر نعره آمد در خروش — خون ز تنهای یلان بگرفت جوش
ز آتش کین سوخت خرمنهای مهر — شعلهٔ بیداد بر شد بر سپهر
سیل فتنه از زمین بالا گرفت — موج خون تا طارم اعلا گرفت
از شعاع تیغهای بی‌حساب — سر زد از هر سو هزاران آفتاب

از اتفاقات در آن شب قندیل فروزان ماه بمرتبه‌ای عکس نور و ضیا بر عرصهٔ خاک و ساحت آن تیره مغاک انداخته و بمثابه‌ای فضای جهان را پر نور ساخته بود که چنانچه موری در حوالی سنگری پای مرور می‌گشود قدر اندازان چابک دست از نشانهٔ کمان داری سرمست دیده‌اش را ببیلک خارا شکاف بیک دیگر می‌دوختند و هر گاه پشه‌ای از جای خویش بال پرواز می‌گشاد تفنگچیان آتش بار بصاعقهٔ گلوله در دم بال و پرش را در هم می‌سوختند. بهر جهت در آن شب روشن‌تر از روز بهادران عدو سوز داد مردانگی دادند. حضرت سکندرشان در خارج اردو چون سد پا بر جای ایستاده، غازیان جلادت نشان بنحو مقرر اطراف سنگر را محیط و اهل اردو آن دایرهٔ خونخوار را نقطهٔ وسیط گشته، سی چهل نفر سوار جرار

از جانب اردو بازار سپر مردانگی بر سر کشیده، داخل آن دریای هایل گردیدند. آن خیل فزون از انجم چون بحر قلزم از تحریک صرصر مبارزت دلاوران پلنگ کین نهنگ آئین شورش پذیرفت و هر فردی ترک جان و سر خود گفت. القصه: از هجوم بهادران و دستبرد دلاوران خللی فاحش باردوی سپاه قاجار راه یافته، پای ثبات و قرارشان از دست رفته، سلک جمعیتشان پراکنده گردیده، قریب بچهار هزار سوار پی‌سپر وادی فرار گشتند. در هنگام اشتعال گیر و دار شخصی از اهل اردوی قاجار خود را برکاب معدلت شعار رسانیده، معروض داشت که: جناب آقا محمدخان عنان مراجعت بصوب عراق معطوف و تفنگچیان سنگرها بعلت عدم اطلاع از چگونگی احوال صاحب اردو انداختن تفنگ را موقوف نخواهند نمود. صلاح در آنست که حضرت جهانبانی لشکر جلادت مبانی را مقرر دارند که دست از اشتغال آلات حرب و قتال و اجرای ادوات ضرب و جدال کشیده داشته، در جای خویش توقف نمایند. هنگام صبح که بفرمان فالق الاصباح خورشید خاوری قدم بعرصهٔ چرخ نیلوفری خواهد گذاشت و جهان لباس عباسی شب را از بر افکنده و فلک کلاه مهر را بر سر خواهد نهاد آنها نیز از مراجعت خداوند اردو مطلع گردیده، غبار جنگ مرتفع خواهد شد. بنا بر عرض شخص مزبور که فی‌الحقیقه بی‌غرض و رفتن آن سه چهار هزار نفر را بهزیمت آقا محمد خان فرض نموده بود خدیو صاحب غرور پلنگان شیر زور را از یورش ممنوع و باطمینان خاطر علم توقف در خارج اردوی مخالف مرفوع فرمودند. ملتزمان موکب سعادت کوکب چون احوال را بدان منوال مشاهده نمودند پنجهٔ حرص و آز گریبانشان گرفته، هریک غنیمتی که بدست آورده بودند برداشته، پای عزیمت بجانب مرودشت گشودند. زیاده بر یک هزار سوار در رکاب آن تاجدار باقی نماند. علی‌الصباح که فراش قضا شموع و قنادیل کواکب را از قضای سپهر برچید و مشعل فروزان مهر را در پیش طاق افق برافروخت مشخص گردید که وکلای دولت آقا محمد خان

دست کشیدن بهادران را از جنک برجعت خدیو با فرهنگ محمول داشته، پای ثبات و قرار افشردند. بهرصورت جناب آقا محمدخان چون از کیفیت احوال و توقف حضرت جمشید خصال در کنار اردو و قلت جمعیت آن حضرت اطلاع یافته، هفت هشت هزار سوار که باقی مانده بودند برداشته، بعزم مجادله از اردو بیرون آمدند. حضرت کسری مرتبت چون از امور وقوف یافتند نظر بپریشانی جمعیت خویش توقف را موقوف و عطف عنان عزیمت بجانب مرودشت فرمودند. بعد از ورود بمحل مزبور ماندن در آن حدود را صلاح ندیده، کوچ و اموال و بنه و اثقال سپاه جلادت اشتمال را برداشته، روانهٔ کرمان شدند. راقم حروف چون در آن اوان در سلک ملتزمان آقا محمد خان منسلک و منتظم بود در شب مزبور حضور داشت. بعزت‌الله الملک الآفاق آنچه نگاشتهٔ خامهٔ صداقت اتفاق گردیده خالی از اغراقست. در وقتی که جناب آقا محمد خان از توقف آن حضرت با هزار سوار اطلاع حاصل و بعزم مقابلهٔ این شهسوار دریا دل سوار می‌گردیدند خسرو باذل در کنار اردو بر پشت بارگی سبک پوی ایستاده بودند و مسافت نیم فرسنگ نمی‌نموده احدی را یارای آن نبود که تواند از حد خویش پای فراتر نهد. مختصر کلام: جناب آقا محمد خان تا کنار اردوی خویش اشهب سبک سیر را عنان و زیاده بر آن قدم عزیمت نگشادند. حضرت کسری معدلت در نهایت آرام و کمال وقار روانهٔ مقصود گردیدند. اگر چه در شبیخون حضرت کاوس فر روح کیخسرو را شاد و رستم دستان را دور از نهاد برآوردند، اما جناب آقا محمد خان نیز پا داری و ثبات قدم را بجائی رسانیدند که نام افراسیاب از صفحهٔ عالم محو شد. بهر جهت جناب آقا محمد خان یک روز در منزل مزبور توقف نمودند و اسبابی و دوابی که در شب اهل اردو از یک دیگر غارت و نهب نموده بودند استرداد و بصاحبانش رسانیده، از آنجا روانهٔ دارالملک شیراز و بتاریخ هجدهم شهر شوال المکرم وارد آن خطهٔ ارم نظم

شده، درعمارات مبارکات شاهی نزول و حاجی مزبور را بنوازشات غیر منتهی مشمول و پردگیان استار دولت و کوچ و خانوار اعیان سلسلهٔ زند و ایلات عراقی را کوچانیده، روانهٔ عراق و خود مدت سه ماه در دارالملک شیراز باسط بساط طمطراق می‌بودند و عمارات و آئینه خانهای خاقان علیین مکان را که هریک نمونهٔ باغ جنان و نشانهٔ بهشت جاودان بود و تعریف و توصیف هریک را مفصلا " مشروحا " طوطی شکرستان سخن پردازی و بلبل گلستان بلاغت سازی میرزا ابوالحسن غفاری در تاریخی که وقایع ایام دولت سلسلهٔ علیهٔ زند را قلمی نموده اند مدون ساخته بتیشهٔ بی‌انصافی ویران و سنگهای مرمر منبت منقش و درهای خاتم و پرده‌های مصور دلکش و آئینه‌های عریض طویل که خاقان گیتی ستان در ایام دولت از جمیع ممالک روم و روس جمع نموده در عمارات مبارکات نصب فرموده بودند با آنچه ممکن‌الحمل و سهل‌النقل می‌بود تمام را نقل بطهران و در عماراتی که خاقان گیتی ستان در دارالملک مزبور بمعماری همت بلند ساخته بودند منصوب و کار گذاشت.

ذیل آقا محمد رضا

بسم الله الرحمن الرحیم

ذکر تتمه احوال خیر مآل لطفعلی خان زند سعادتمند تألیف مرحوم آقا محمد رضای شیرازی

آقا محمد خان در پانزدهم محرم علم شهامت بجانب طهران برافراخت و بگرم کردن آرایش بزم آسایش در فصل خریف و شتا پرداخت. حاجی غدار را چون بعد از مراجعت اردو بصوب شیراز از آقا محمد خان رعبی در دل حاصل شده بود ثانیا "ادراک حضور او را مایل نبود. لاجرم صورت عزم فرار در لوح ضمیرش نقش پذیر و با اصدقای سفهای خود در مقام مشاوره و تدبیر برآمده، فرار از آقا محمد خان را متفق‌الرأی گردیدند. چون زوجهٔ آن نادان از اهالی دشتی و دشتستان و عبور از آن سامان در نظر خیالش اقرب بامان می‌بود قرار داد چنین نمود که بمعاونت و معاضدت اهالی آن حدود کسان و منسوبان خویش را با دولت و مکنتی که فراهم آورده بود برداشته و خود را بکنار دریا بار رسانیده، بملک هندوستان شتابند. فارسیانی که با آن خباثت مبانی در خیانت بحضرت جهانبانی اتفاق ورزیده بودند ازین معنی آگاهی رسانیده، مضطرب حال گردیدند که در صورت وقوع این مطلب از مؤاخذهٔ آقا محمد خانی چگونه برآئیم و با وجود حضرت جهانبانی و عدم قلعه‌ای چسان آسایش نمائیم؟ بعد از مشاوره با یک دیگر صلاح حال و مصلحت احوال را در فسخ عزیمت حاجی غدار دیدند. از جمله میرزاجانی فسائی که از کبر سن الف قامتش دال گشته و در السنه و افواه مشهور بفسادی و کنکاش فساد و فتنه را مبادی بود نقش تزویر را بر لوح ضمیر چنین تصویر نمود که: چون حاجی را استعداد و احتشامی

شایانست جمعی از خویش و بیگانه با او متفق‌الرأی و همداستان، ممانعت ایشان و فسخ عزیمتشان در حیز امکان نیست. مگر آنکه اعوان و انصار او را انحراف رای حاصل، که باعث اختلاف فی‌مابین و موجب اختلال اوضاع جانبین شود و بدین واسطه اساس فرارش مختل و بنای حرکتش معطل ماند. بناء علیه اخوان حاج مزبور را بفسون و حیل راهزن گشته، در هنگامی که تفنگچیان دشتی و دشتستان مسلح مکمل و در اطراف عمارات مبارکات شاهی که کوچ و بنهٔ او متوقف بودند سلک جمعیت خود را منسلک ساخته که بالاتفاق راه نورد بوادی فرار و شقاق گردیده، بصوب مقصود شتابند بقدر دو سه هزار تفنگچی شیرازی را غفلةً محمد حسین خان برادر حاج مزبور گماشته که اطراف میدانهای درب خانه را گرفته و بر بامها بالا رفته، چنانچه اهالی دشتستان از جای خود حرکت و اظهار حیات نمایند ایشان را هدف تیر بلا سازند. اهالی دشتستان بعد از ملاحظهٔ این داستان مضطرب الخاطر گشته، مشوشانه و بی‌اختیار در حرکت آمده، که از اطراف بامها تفنگچیان دست درآورده، بیک مرتبه سنگ بر آن قوم گمراه باریده و روز روشن را بر ایشان مانند شب سیاه ساخته، اجامر و اوباشی که در آن حول و حوش می‌بودند نیز دست تطاول گشاده، جماعت مزبور چون عرصه را تنگ یافته دریافت نمودند که چنانچه دست از پا خطا نمایند صغیرا" و کبیرا" هدف تیر بلا خواهند بود. بنائا"علیه تسلیم را بر دفاع ترجیح داده، تا آنکه اجامر و اوباشی که حضور بهم رسانیده بودند برودوش آن جماعت را از لباس و سلاح عاری ساختند. حاج مشارالیه چون باین مطلب راضی نبود و بدون اختیار این رفتار از برادرانش سر زده بود ناچار خود را تسلیم نموده، تا آنکه معرکهٔ کارزار و فساد گیرودار فرونشسته، بنا بتلبیساتی که از لوازم ذات او بود سرکردگان آن گروه را احضار و باظهار عذرخواهی و عدم اطلاع ازین معنی برائت ذمه حاصل نموده، تسلی بخش قلوب آن جراحت رسیدگان

گشته و فوج فوج ایشان را مرخص و مطلق‌العنان و روانهٔ مسکن و اوطان خود ساخته و چندانکه بخفای نیت فاسد خویش پرداخت بمضمون "کل امر جاوز الاثنین شاع" مکنون خاطر خباثت تأثیرش بسرحد شیاع رسید. بحدی که سامعه افروز امنای دولت آقا محمد خان گشته، بنابر فساد اعمالی که سابقا در باب دولت علیهٔ زند از حاج مشارالیه ملاحظه نموده بودند این معنی باعث سوء ظن ایشان شده، موجب حرکت اردو بصوب شیراز گردید.

بیان وقایع سال فتنه اشتمال شورش مآل سیچقان ئیل مطابق سنه ۱۲۰۷

صبح روز چهارشنبهٔ هفتم ماه شعبان‌المعظم که سلطان سیارگان از تختگاه حوت ببیت‌الشرف حمل خرامید بعد از انقضای جشن نوروزی از طهران رقم بحاجی مشارالیه سمت ترقیم پذیرفت که: در بیست و نهم ماه فرخنده فرجام صیام در چمن اسپاس که از جملهٔ سرحدات فارسست اردوی ما نزول خواهد نمود. باید با اعاظم و اعیان و عمال آن سامان در اردو حضور داشته باشی و بچاپاری رقم را بحاج مشارالیه رسانیدند. هر چند وصول این خبر باعث تزلزل و توحش حاجی غدار و اعوان و انصار او گردید لیکن از آنجا که بر مخالفت او اقتدار نداشتند ناچار سر بر بقهٔ اطاعت نهاده، با هزار گونه تشویش بتهیه و تدارک سفر اردو مشغول گشته و در میعاد مقرره و میعادگاه مزبوره باردوی آقا محمد خان پیوسته، فورا حکم بانهدام و تدمیر قلعهٔ شیراز که از جملهٔ قلاع محصنهٔ روی زمین و ابنیهٔ مشیدهٔ محکم آئین بود و کوچانیدن یک نفر از زوجات او و آقا اسدالله خلفش بصوب قزوین بعهدهٔ جان محمد خان که از امرای قاجار بود صورت جریان پذیرفت. در عرض سه ماه که چمن قصر زرد و اسپاس محل توقف اردو بود شیرازهٔ اجزای شیراز را از هم ریخته، خاکریز و خندق و برج و بارو مستحکم آن دیار را که با حصار و بروج سپهر همسان بود با سطح زمین یکسان نمودند.

هان ای دل عبرت بین از دیده نظر کن هان
ایوان مداین را آئینه عبرت دان
گه گه بزبان اشک آواز ده ایوان را
تا بو که بگوش دل پاسخ شنوی از جان
دندانهٔ هر قصری پندی دهدت نو نو
پند سر دندانه بشنو ز سر دندان
گوید که تو از خاکی ما خاک توأیم اکنون
گامی دو سه بر ما نه اشکی دو سه هم بفشان
از نوحهٔ جغد الحق مائیم بدرد سر
از دیده گلابی کن درد سر ما بنشان
آری چه عجب داری کاندر چمن گیتی
جغدست پی بلبل نوحه است پی الحان
ما بارگه دادیم این رفته ستم بر ما
بر قصر ستمگاران گوئی چه رسد خذلان؟
گوئی که نگون کرده است ایوان فلک‌وش را
حکم فلک گردون یا حکم فلک گردان
بر دیدهٔ من خندی کاینجا ز چه می‌گریم؟
گریند بر آن دیده کاینجا نشود گریان

و کوچ و آقا اسدالله ولد او را روانه بصوب قزوین ساختند. در چهاردهم محرم‌الحرام سنهٔ ۱۲۰۸ که از تقدیم و تنظیم مهام مسطوره فراغ حاصل گردید حاجی مردود را با سایر عمال فارس مرخص بصوب شیراز و خود عطف عنان بجانب طهران نمود.

بیان توجه موکب جهانبانی از طبس بصوب فارس و وقایع آن سال محنت اساس بتقدیر خالق ناس

چون خبر انهدام قلعهٔ شیراز باطراف انتشار و حرکت اردوی آقا محمد خان باکناف اشتهار یافت حضرت جهانبانی که بعد از شب شبیخون و جلوه نکردن شاهد مقصود از نواحی ابرج با معدودی از

بنی اعمام و قلیلی از ایلات و اقوام عنان عزیمت را بصوب کرمان تافته و از آنجا بارض اقدس‌خراسان شتافته، قلعهٔ طبس را بنا بر مراسم ارادت کیشی میرحسن خان بجهة مأمن و مسکن اختیار و چند گاهی بود که محل و مکان در آنجا برقرار داشتند. از تخریب قلعهٔ مزبور و سایر وقایع کماهی آگاهی بهم رسانیده، وقت را مقتضی و مناسب و بخت را موافق و مراقب شمرده، با جمعیت خود بانضمام فوجی از سواران طبسی توسن عزم بجانب شیراز سبک عنان و گرم جولان ساخته، در هنگام ورود بخارج شهر یزد که من جمله منازل عرض راه بود علینقی خان ولد محمد تقی خان یزدی با جمعیت شایان بجهة انسداد طرایق بر سر راه آمده، فی‌مابین محاربه واقع و شکست و انهزام کامل او را روی داده، با جمعی کثیر از اتباعش عرضهٔ تیغ آبدار و جمی غفیر بقید اسار گرفتار آمده، بقیةالسیف "کانهم حمر مستنفره فرت من قسوره" مرحله پیمای وادی فرار و دلاوران زند سمند جلادت را سبک عنان ساخته، تا سه فرسنگ بتعاقب آنها ایلغار نموده، اموال و اسباب بسیار کسب آن هژبران عرصهٔ پیکار گشته، مظفر و منصور بجانب مقصود روان و در اواسط ماه صفر وارد سامان فارس شده، ابر قوه را تصرف و باصدار ارقام مطاعه هواخواهان دولت را خصوصا و اهالی بلوکات را عموما از ورود بدارالسعادهٔ ابر قوه اخبار نموده، ایلاتی که تا آن زمان منزوی هر گوشه و کنار و مختفی زوایای بلاد و امصار می‌بودند بنا بر آوازهٔ توجه موکب فوج هریک فارس فرس جلادت و مظهر آثار شجاعت گشته، فوج فوج وارد ابر قوه و بمراسم خدمت گزاری قیام می‌نمودند. در عرض مدت بیست یوم جمعیتی فراهم آمده، حضرت جهانبانی نصرالله خان عم خود را محافظت قلعهٔ ابر قوه مأمور و در اوایل ماه ربیع الاول بصوب بوانات عنان عزیمت را معطوف داشته و از آنجا بجانب اصطهبانات و خیر شتافته و قلعجات آن سامان را بدون نزاع و جدال بتصرف در آورده، بجز اهالی قصبهٔ نیریز که از در مخالفت درآمده، باشارهٔ

انگشت سبابهٔ حضرت جهانبانی دلیران خراسانی یورش بر سر قلعهٔ مزبور برداشته، بمفاد:

نظم

گر باره کشد راعی حزمش نبود راه
جز خارج آن نیز ردیف سرطان را

قلعه را متصرف و مدت ده دوازده روز بجهة تهیهٔ بعضی تدارکات در محل مزبور متوقف و از آنجا عطف عنان بصوب دارابجرد فرموده، جعفرخان حاکم داراب باب اطاعت را مسدود و در مخالفت را گشوده، چون در بدو حال خبر ورود موکب مسعود بحدود فارس سامعه افروز حاجی مردود شده بود بکارگزاران دولت آقا محمد خان اظهار داشته و محمد حسین خان دوداغ با فوجی بمقابله و محاربه مأمور شده بودند. در آن اثناء و اوان مأمورین وارد آن سامان و توجه بصوب فسا و اردوی همایون نموده، چون ازین معنی ملتزمان رکاب نصرة مآب را استحضار حاصل گردید از دارابجرد حرکت و قلعهٔ رونیز را سنگر عافیت ساخته، آن نواحی را مضمار میدان ستیز و آویز قرار دادند. محمد حسین خان مزبور با جمعیت خود باتفاق محمد حسین خان برادر حاج مشارالیه وارد آن حدود گردیده، سنگری ترتیب داده، بار نزول گشودند. چنانکه بعد بین الفریقین زیاده از یک فرسنگ نبود و هر روز قراولان لشکرین بیک دیگر برخورده، با هم در مقام جنگ و جدال برآمده، از طرفین جمعی قتیل و زخم‌دار گردیده، ملتزمین رکاب و فدویان آن جناب مصلحت را در آن دیدند که غفلة شبیخونی بر معسکر اردوی محمد حسین خان زده، برهم زن سلک جمعیت ایشان شوند. در شب معهود باعلام یک نفر از ایلات محمد حسین خان باین معنی پی برده، در صدد محافظت سنگر و محارست لشکر برآمد و از آن جانب بتصور عدم استحضار خصم در ظلمت لیل بطریق شبیخون جمعی کثیر از سپاهیان بر سنگر محمد حسین خان ریخته

و باستظهار تمام یورش برداشته، از هر طرف که رو باردو می‌آوردند مستحفظین سنگر را بیدار و هوشیار دیده، رخسار شاهد مقصود را در پردهٔ خفا مستور می‌یافتند. ناچار بی نیل مقصود بسنگر مراجعت، علی‌الصباح محمد حسین خان عازم پیکار، با سوار و پیاده که همراه داشت از سنگر برآمده و ازین جانب هم مهیای کارزار گردیدند. از طرفین با فروختن نایره حرب و گرم کردن هنگامهٔ طعن و ضرب اشتغال ورزیدند. جنگ جویان هر دو لشکر با هم در آویخته، در کشش و کوشش سعی مالا کلام وجد تمام بعمل آورده، در اثنائی که هنگامهٔ غزا گرم می‌بود عبدالله خان عم آن حضرت که حقیقةً در میدان کارزار ثانی اسفندیار می‌بود از آنجا که تیغ برنده را در نیام و شیر شرزه را در کنام آرام نیست عرق عصبیتش بجوش آمده، با پنجاه نفر از دلاوران جرار جلو ریز خود را بر قلب لشکر محمد حسین خان زده و آنها را از پیش برداشته، متوجه گرفتن و بستن تفنگچیان پیاده و منهزمان سواره گردیدند. قریب بآن بود که چهرهٔ شاهد مقصود فتح و ظفر از پردهٔ غیب آشکارا گردد که از یک سمت بنا بر تقدیرات اله که تدبیر را در آن راه نیست سواران کردستان که در معسکر محمد حسین خان می‌بودند بر سر عالیجاه مشارالیه تاخته، بواسطهٔ این معنی مقدمهٔ ظفر صورت تکمیل نپذیرفت و لشکریان فریفتن بعد از قتل و کشش بسیار بجانب سنگرهای خود معاودت نموده، سواران خراسانی که از طبس ملتزم رکاب بودند بنا بر مشاهدهٔ صورت حال تزلزل در ارکان احوالشان راه یافته، از وجنات احوالشان تقاضای "العود ثم العود" معاین و مشهود گردید.

بیان حرکت از رونیز و معطوف ساختن عنان شبدیز عزیمت موکب جهانبانی کره بعد اخری بصوب طبس

منشی وقایع نگار قلم چهره پرداز عرایس عبارات این رقم چنین می‌گردد که: چون آن حضرت مراتب دانش را وحید و مراحل بینش را فرید بود توقف در آن مکان را بصلاح مقرون ندانسته،

اول همان شب بنا بر قواعد و لوازم لشکر کشی حرکت را بر سکون ترجیح داده، روانهٔ نیریز و از آنجا هنگام طلیعهٔ صبح عنان عزیمت بصوب ابرقوه معطوف داشته، یک شب در آنجا اطراق و مقارن طلوع آفتاب بارهٔ دریا گذار را بصوب خراسان سبک عنان فرموده، از راه یزد با سواران خراسانی و معدودی از ایلات و بنی اعمام و اقوام مرحله پیمای مقصود گردیدند و در منزل چهارده من اعمال طبس میر حسن خان با استعداد و احتشام کامل باستقبال آمده، باعزاز و اکرام تمام آن حضرت را داخل شهر طبس و چند روز آنجا را محل توقف قرار داده، میر حسن خان بنا بر ببعضی توهمات و تخیلات نفسانی بودن آن حضرت را در طبس منافی و مباین صلاح خود دانسته، اظهار نمود که: تیمور شاه افغان در هرات و قندهار مقتدر و نافذ الفرمانست و ملاقات و امداد آن جناب را طالب و ابتزاغ ملک موروثی را از دید متصرفین بغایت راغبست. چنانکه در دفعهٔ سابق که موکب مسعود وارد این حدود گردید بعد از انعطاف عنان بصوب فارس که تیمورشاه ازین معنی مستحضر گشته، در مقام جستجوی این مطلب برآمده، اعلام داشت که: بایست ایشان مرحله پیمای این سامان گردند. لهذا اصلح باحوال آن جناب اینست که عطف عنان بصوب قندهار فرمایند. چون صورت توهمات و تخیلات باطنی میر حسن خان در آئینهٔ وجدان آن جناب منطبع و مشهود بود ناچار قرار برفتن قندهار داده، از طبس عازم آن دیار گشته، بعد از ورود بحدود قاین خبر رسید که تیمورشاه دار فانی را بدرود کرده، بعالم بقا شتافت. حضرت جهانبان از استماع این خبر فسخ عزیمت قندهار و چند روز در قاین اقامت اختیار نموده، میرعلی خان قاینی و میر علم خان ولد مشارالیه لازمهٔ خدمت گزاری بعمل می‌آوردند.

بیان توجه موکب جهانبانی بصوب کرمان حسب‌الاستدعای طوایف سیستانی و افغان بمشیت خالق انس و جان

در اثنای این حال فرستادگان محمد خان ولد اعظم خان افغان و جهانگیر خان ولد محمد حسین خان سیستانی ساکن نرماشیر و بم من اعمال کرمان که از قدیمی خدمتان این دودمان و هریک صاحب جمعیت

و استعداد شایان بودند وارد و عرایض مبسوط مفصله که مبنی بر اظهار انقیاد و خدمت گزاری و ابراز صداقت و اخلاص شعاری از آنها بود رسانیده و عطف عنـان از ارض فیض نشان خراسان را بصوب آن سامان مستدعی گشته، متعهد تسخیر مملکت کرمان گشته بودند. حضرت جهانبانی بعد از وصول عرایض مزبور مستدعیات ایشان را ملتقی بقبول و با دویست سیصد نفر سوار که ملتزم رکاب آن جناب بودند بدون تأمل و درنگ از قاین حرکت و مرحله پیمای بوادی مقصود گردیدند. قبل از وصول بنرماشیر در عرض راه جماعت افغان بواسطهٔ ارسال سیورسات و پیکش مراتب خدمت‌گزاری خود را جلوه نمای ساحت ظهور ساخته و آن جناب را با کمال اعزاز و اکرام وارد نرماشیر نموده، کمر خدمت گزاری بر میان بستند و محمد خان ولد اعظم خان موازی پانصد نفر سوار افغان در نهایت آراستگی در رکاب آن جناب حاضر ساخته و از آنجا بصوب بم شتابان گردیدند. جهانگیرخان ولد محمد حسین خان نیز بآئین تمام باستقبال اقدام نموده، موکب فیروزی کوکب ردا داخل بم و پانصد نفر سوار سیستانی مکمل و مسلح ترتیب داده، در رکاب ظفر آیت مصمم تسخیر کرمان و رایت افراز توجه بصوب آن سامان گردیدند. بعد از ورود بجویا که قرب جواربآن دیار داشت اساس قلعه‌گیری مرتب داشته، در اوایل ماه شعبان شبا هنگام با تخته پل و نردبان از آن مکان حرکت و در عرض راه حضرت جهانبانی عبدالله خان عم خود را با فوجی از سواران گزین و دلیران عرصهٔ کین مقدمه‌الجیش لشکر پرخاشجوی پر طیش ساخته، مقرر فرمودند که: بورود در خارج کرمان بلا تأمل از یک سمت یورش برداشته، مستحفظین قلعه را مضطرب و بدانجانب مشغول سازند. تا مفتاح افتتاح بامر مالک الملک فتاح از جانب دیگر حضرت مفتح را بدست آید. مأمورین بنهج معمول ازیک سمت قلعه یورش برده، تمامی مستحفظین و نگهبانان آن حصن حصین متوجه آن سمت گشته، بانداختن تفنگ و گرم کردن هنگامهٔ جنـگ و منع لشکریان از عروج بر معـارج باره و

دخول بقلعه و دروازه اشتغال ورزیدند. که در آن ظلمت لیل با سپاهی بسان سیل از سیستانی و افغان و سایر غازیان و دلاوران از سمت دیگر با تخته پل و نردبان بپای حصار وارد و دامن مردمی را بکمر همت استوار نموده، بپای عزم متین عروج بر معارج شرفات آن حصار و صعود بر مصاعد درجات آن دیار نموده، هر قدر مستحفظین بشلیک تفنگ و انداختن سنگ راه دخول بر آن فوج برق نزول تنگ می‌نمودند ایشان قطره ریزی دهان تفنگ را قطرات ابر بهاری و رشحات سحاب آذاری انگاشته، رو برنمی‌تافتند. تا بزور بازوی دلیری و قوت سعی سر پنجهٔ شیرگیری بروج و باروی آن دیار را بتصرف درآورده، نظارگیان فلک از مشاهدهٔ آن حال گویان باین قال بودند:

ابیات

عزمش گره کمان گشاید	حزمش رصد زمان گشاید
با قوت عزم او عجب نیست	گر چنبر آسمان گشاید
هرعقدهٔ جوزهرکه مه داشت	رمحش بسر سنان گشاید
بندد دم کژدم فلک را	زان نیزهٔ ما رسان گشاید
هر عقده که روزگار بندد	دست شه کامران گشاید
خضر الهامی که چون سکندر	لشکر کشد و جهان گشاید
حصنیست فلک دوازده چرخ	کاقبال خدایگان گشاید
در گرد مصاف روی نصرة	شاهنشه جم نشان گشاید

ابراهیم خان آقای قاجار و محمد حسین خان قراگوزلو و عبدالرحیم خان ولد محمد تقی خان یزدی که حسب‌الاشارهٔ امنای دولت آقا محمد خان در دارالامان کرمان بودند از ملاحظهٔ صورت این حال بقلعهٔ ارگ که یک سمت آن بخارج شهر اتصال داشت تحصن جسته، آن شب و روز را خودداری و شب دیگر کلا" فراری و متواری گردیده، عبدالله خان عم آن جناب که در مراسم سپه داری ثانی افراسیاب بود بتعاقب فراریان مأمور و تا ده دوازده فرسنگ عقب ایشان ایلغار نموده، تمامی اسباب و بنهٔ آن جماعت خذلان آثار کسب غازیان

ظفر شعار گشته، آن گروه شقاوت پژوه جریده وسبای بجانب طهران گریزان شدند و آن حضرت با نیل مرام و حصول کام بر سریر دارائی و فرمان روائی موروث جلوس کرده، سکه و خطبه بنام نامیش جریان یافت.

نظم

دشمن آتش پرست باد پیما را بگو:
خاک بر سر کن که آب رفته بازآمد بجو

وقایع سال مسرت آغاز اندوه انجام اودئیل

مطابق سنه ۱۲۰۸

عصر روز پنجشنبهٔ هفدهم شهر شعبان‌اعظم خسرو فلک سریر انجم حشم یعنی نیر اعظم بتنبیه سرکشان دی و بهمن مصمم، از دارالملک حوت بتختگاه حمل رخش سعادت و شرف تاخت و سپهدار ابر آذاری بشقه گشائی نسیم بهاری در ساحت گلشن رایت اقتدار بر افراخت و فراش قوهٔ نامیهٔ نفس نباتی بحکم مالک الملک قضا منهزمان صولت سرما را بپایهٔ سریر خدیو بهار حاضر ساخت و شهسوار کشور اعتدال بلشکرکشی جنود شهریار فرمان‌فرمای اقلیم شتا را که بدستیاری جنود برف و یخ بشهرستان گلشن استیلا یافته از ملک هستی اخراج بشعلهٔ آتش فنا گداخت و بامر سلطان نافذ الفرمان قوای ربیعی یغماگر باد صبا بنهب و اسر شهر بهمن دست تطاول گشوده، حاکم شهر دی‌را که در ممالک گلزار و بوستان مبسوط الید و نافذالفرمان و بانی مبانی طغیان و باعث اختلال اوضاع گلستان بود بامر قهرمان طبیعت باتمام کارش پرداخت. اهتزاز ریاح بهاری و رشحات سحاب آذاری بملاحظهٔ قابلیت مادهٔ اشجار را خلاع مشجر بوته‌دار در برو غاشیهٔ بندگی خسرو فریدون فر فروردین بردوش انداخت. مجلس جشن و عیش در سرابوستان گلشن فراهم آمده و مطربان خوش الحان هزار دستان و عکه و سار بنوای موسیقار سرایان و نواخوان گشته، اوقات را بعشرت و شادمانی بسر می‌بردند، در خلال این حال خبر ورود موکب حضرت جهانبانی بدارالامان کرمان و حکمرانی آن ثغور و

سامان سامعه افروز کارگزاران دولت آقا محمد خان گشته، روز یکشنبه سیم ماه شوال با سپاهی سیل اساس از طهران بصوب فارس حرکت و حاجی بدسگال و سایر عمال را که قبل از وصول این خبر بطهران احضار داشته بودند بجهة وفور نزول امطار و طغیان آب عیون و انهار و عدم امکان عبور از رودخانهٔ دارالایمان قم توقف در اصفهان و کاشان نموده بودند و بدین جهة تعویقی در پیوستن باردو دست داده، روز سه شنبهٔ ششم ماه مزبور در عرض راه منزل حوض سلطان دو منزلی طهران که اردو بادیه پیمای منزل پل دلاک بود باردو ملحق گشته و بمتابعت معاودت راه پیموده را بر خود قرار داده، بعد از طی مراحل و قطع منازل روز پنجشنبهٔ بیست و دویم ماه مزبور چمن قصر زرد فارس مقر اردو گشته، سه روز جهة آسایش لشکریان و دواب در آنجا مکث و روز یکشنبهٔ بیست و چهارم از راه بوانات بصوب کرمان شتافتند. بعد از ورود بسامان کرمان حسینقلی خان قاجار را با فوجی از لشکریان مقدمةالجیش ساخته، مأمور بدور کرمان نمودند، که تا ورود اردو گرمی ده هنگامهٔ جنگ و جدال باشند. در اواسط ماه ذیقعده حسینقلی خان مزبور وارد خارج قلعهٔ کرمان و حضرت جهانبانی با فوجی از ملتزمان رکاب ظفر مبانی بعزم محاربه در شهر بند درآمده، فی مابین محاربه واقع و تا دو ساعت از طرفین نوایر جدال اشتعال داشته، بالاخره حسینقلی خان مغلوب و منکوب و شکست فاحش و انهزام کامل یافته، بسنگر خود فرار و آن حضرت مظفر و کامران بجانب کرمان عطف عنان و بتدارک و تهیهٔ اسباب قلعه داری اشتغال نموده، بفاصلهٔ سه روز حول و حوش آن بلده محل نزول و وقوف اردوی آقا محمد خان گشته، سپاه و لشکریانش محیط قلعه را احاطه و در اطراف سنگر و بروج متین مرتب داشته، از چهار جانب بکار محاصره پرداختند. اکثر اوقات قراولان فریقین مشعله افروز معرکهٔ شور و شین و خرمن سوز هستی خشک و تر جانبین می‌گردیدند و هر روزه توپچیان آتش فشان حسب‌الفرمان آقا محمد خان توپ قلعه کوب

بر آن حصن حصین بسته، ابر مطیر خمپاره‌ها بر فرق ساکنین قلعه صاعقه‌بار و روز روشن را بر آنها چون شب تار می‌ساختند. نقابان فرهاد کیش خاراشکن و تفنگچیان بهرام طیش روئینه‌تن بنبش زدن نقب و سنگر کار را بر قلعگیان تنگ می‌نمودند. از عجایب اموراتیکه در اثنای این حال بمنصهٔ ظهور رسید آنست که: زر مسکوکی در کرمان سکه بنام آن حضرت شده بود بدست اهالی اردو افتاده، دست بدست بنظر آقا محمد خان رسیده، این معنی باعث اشتعال نایرهٔ غضب او گشته، مقرر داشت که: فتح‌الله خان خلف ارجمند آن جناب را که خردسال بود و با کوچ و بنه از شیراز بمازندران برده بودند او را خصی نمایند. بالجمله امتداد ایام محاصره بچهار ماه کشید و امر محصورین قلعه باضطرار انجامید.

ذکر سازش مستحفظین قلعه کرمان با سپاه آقا محمدخان و از دست دادن قلعه و واپس گرفتن حضرت جهانبانی قلعه را و از دست دادن آنها کرة بعد اخری

در هنگامی که خسرو اقلیم روز یعنی عالم افروز سیار دایرهٔ نصف‌النهار بود جماعت ماهانی و چوپاری که بروج و حصار شهر را از یک سمت مستحفظ بودند قلعه را بتصرف جنود آقا محمد خان داده، بقدر دو سه هزار نفر پیاده داخل شهر بند شدند. چون آن حضرت از وقوع آن واقعه مستحضر گردید با معدودی از فدویان که واقف حضور بودند طریق محاربه‌را بی سپر و نایرهٔ مجادله را شعله‌ور گشته، بر سر آنها یورش برده و در مضمار گیر و دار قدم کشش و کوشش فشرده، دست دلاوری گشاده، گرم کار پیکار و با هم درآویخته، دلیرانه مصاف می‌نمودند. تا هنگام عصر که آن حضرت مظفر و بپایمردی تهور بمعارج حصار قلعه عروج و تمامی بروج را از تصرف ایشان استرداد و جمعی از آن جماعت را دستگیر و گردن آنها را عرضهٔ شمشیر و روانهٔ بئس‌المصیر ساخته و بقیةالسیف بجنگ گریز خود را بسنگر رسانیده، چون عموم قلعگیان و قاطبهٔ

قطان و تمامی اهل کرمان مال امر خود را ناپایدار و عزم آقا محمد خان را در تسخیر قلعه ثابت و برقرار می‌دیدند و کار برایشان تنگ و مابین آرام و ایشان هزار فرسنگ می‌بود بفکر تدبیر کار خود افتاده، نجفقلی خان خراسانی که از سکنهٔ کرمان و معتمد حضرت جهانبان بود با پانصد نفر باستحفاظ قلعهٔ ارگ که یک سمت آن بخارج شهر اتصال داشت مأمور بود، در جزو از اندرون با سپاه بیرون همداستان شده، عصر روز جمعهٔ بیست و نهم ماه ربیع‌الاول سنهٔ ۱۲۰۹ از همان سمت ارگ قلعه را بتصرف داده، مساوی ده دوازده هزار نفر سوار و پیاده داخل شهر شدند. سوی بروجی که بتصرف ملتزمان رکاب حضرت جهانبان می‌بود تمامی بروج را متصرف شده، آن حضرت با وجود این قسم که اتفاق افتاده بود با معدودی که در رکابش بود سعی و کوشش را بحدی نمود که از حیز تقریر و عهدهٔ تحریر بیرونست، ولیکن از آنجا که "التقدیر یضحک علی‌التدبیر" بجای خودست شاهد مقصود جلوه نما نگشته، ملتزمین رکاب را ازین معنی یأسی رخ نموده، بدان جهة متفرق گردیدند.

بیان حرکت موکب جهانبانی از کرمان بصوب بم

لاجرم یکه تاز معرکهٔ دلاوری باتفاق جهانگیر خان و بعضی از جماعت سیستانی و معدودی از اقوام و خواص بنی اعمام خود را بدروازهٔ سلطانیه رسانیده و قریب بسه ساعت بمجادله و محاربه مشغول بوده، تا اینکه دروازه را تصرف نمودند. با وجود اینکه قبل از تسخیر شهر که کار بر قلعگیان تنگ شده بود و بنای سازش گذارده بودند آقا محمد خان بتصور این مطلب که مبادا حضرت جهانبانی رخش عزیمت را از شهر بیرون تاخته و بطرف از اطراف عنان تاب گشته و دست تسلط او بدامان شاهد مقصود نرسد در چهار جانب شهر خندق عمیق حفر نموده و محاذات هر دروازه برجی متین احداث کرده و مستحفظان ساعی تعیین نموده که سد باب خروج آن جناب را نمایند و غافل ازین معنی که بحفر خندق و احداث برج راه پرواز

بر شاهین و باز چگونه می‌توان بست؟ حضرت جهانبان بنا بر کثرت سپاه مخالف وقلت مؤالف و ناچار بودن در عبور از میان لشکر بعدت ملخ و مور سبک سیر نمودن یکران عزیمت را بجانب بم در تاریک شدن شب اولی و انسب شمرده، پای ثبات و قرار فشرده، تا اینکه نور نهار بظلمت لیل مبدل و تشخیص دوست و دشمن بفروغ نیر اعظم محول گشته، ملتزمین رکاب با نثار آن جناب فورا تخته پل را بخندق استوار نموده و بی‌باکانه خود را بر قلب آن لشکر زده، سمند روش در بحر آتش غوطه‌ور و نهنگ‌آسا در لجهٔ پر شور و شر شناور گردیده، در عین اشتداد هنگامهٔ گیر و دار که مصدوقهٔ "یوم یفرالمرء من اخیه وامه و ابیه و صاحبه و بنیه" آشکار بود و آواز شلیک زنبورک و تفنگ بکوش فلک سبز رنگ می‌رسید و بعضی غریق خندق بلا و برخی حریق آتش فنا و فوجی گرفتار کمند رنج و عنا و جمعی در آن ورطه و وادی هولناک هایل طالب راهنما بودند سلسلهٔ انعقاد ملتزمان رکاب آن حضرت بجههٔ تار بودن هوا از هم گسسته و بی‌خبر از یک دیگر متفرق و پریشان و هریک بسمتی شتابان گردیدند. از جمله جهانگیر خان سیستانی نیز سر رشتهٔ جادهٔ مقصود را از دست داده، بطرف دیگر شتافت و آن حضرت با سه نفر سوار که در رکاب بودند بصوب بم ایلغار نمود.

ذکر مقدمات قتل و اسر و نهب کرمان بعد از رفتن بندگان جهانبان بصوب سیستان

هنگام طلوع صبح که قهرمان قهر آلود مهر بقصد انتقام از کنار طارم مینا فام تیغ از نیام کشیده، بتابش تیغ آتش فروغ دامن افق را از خون شفق گلگون ساخت حضرت آقا محمد خان تمامی سپاه را از خرد و بزرگ و تاجیک و ترک بنهب و اسر شهر کرمان رخصت داد. هنگامهٔ شور محشر و آشوب فزع اکبر در میان خلق پدید آمده، مردان ایشان عرضهٔ شمشیر آبدار و طفلان و نسوان ایشان بقید اسار گرفتار و اموال و اسباب بسیار بحیطهٔ یغما درآمده،

بر احدی ابقا نکردند و ابنیهٔ رفیعه که طعنه بر قصور جنت می‌زد در دم از صدمهٔ کنجکاوی لشکریان نقش عالیها سافلها پذیرفته و آه و نالهٔ مجرم و بی‌گناه چون شعله و دود خشک و تر سر بر فلک کشیده، از ملتزمین رکاب آن حضرت هرچه در آن شب گرفتار نشده بود و آنچه نیز در کرمان مانده، فرصت فرار نیافته بودند جمعی کثیر را از چشم نابینا و جمعی غفیز را از عالم هستی روانهٔ دیار فنا ساختند. در اثنای این حال از قراری که بوضوح پیوست با وجود اشتعال نایرهٔ غضب بنا بر ظهور مراسم بلند همتی و دلاوری و بروز افعال اعجاز مانند از آن حضرت آقا محمد خان بکرات غیر عدیده اعتراف بشایستگیشان نموده. بلی "الفضل ماشهد به الاعداء". بالجمله حکم بتخریب بنیان قلعهٔ کرمان و سایر قلاع آن سامان جاری گشته، مأمورین بانجام آن اقدام جستند.

بیان عطف عنان حضرت جهانبان از کرمان بصوب بم و سیستان

حضرت جهانبانی که در آن شب تار بمددگاری و راهنمائی لطف پروردگار از میان لشکر بی‌شمار بنحوی که مرقوم قلم صدق رقم گردید بیرون رفته و با سه نفر از سوار بصوب بم ایلغار نموده بودند در عرض راه معدودی از ایلات با ایشان پیوسته، از شهر کرمان الی قلعهٔ بم که سی چهل فرسخ مسافتست در یک شبانه‌روز طی نموده، هنگام عصر وارد دروازهٔ قلعهٔ بم گردیده، محمد علی خان برادر کهتر جهانگیرخان سیستانی باستقبال اقدام جسته، جویای احوال برادر مهتر خود گردید. ملتزمین رکاب در جواب مذکور ساختند که: از عقب وارد میشود. محمد علی خان و سایر اقوام و اقارب سلاطین سیستانی توهم نمودند که شاید در کرمان در زمرهٔ گرفتاران گیر آمده باشد و مورد سخط و غضب آقا محمد خان شود. بنابر آن آن حضرت را در همان درب دروازه جای داده، داخل قلعه ننمودند و بجهت ملتزمین رکاب خارج از دروازه مسکن معین نموده و تا سه روز بانتظار خبر

ورود جهانگیر خان مماشاتی می‌نمودند.

بیان وقایع جانگزای گرفتاری حضرت جهانبان و حادثه عمای آن حضرت

روز چهارم چهارشنبهٔ پنجم شهر ربیع‌الثانی هزار و بیست و نه هجری که از مراجعت او اثری بظهور نرسیده در گرفتاری او یقین کرده و خیانت با آن حضرت را راه نجات جهانگیرخان فرض کرده، بهیئت مجموعی متوجه جانب آن جناب گردیدند. معدودی از ایلات و اقوام که در رکاب بودند این معنی را تفرس نموده، بعرض رسانیدند که: از آنجا که "التقدیر یضحک علی‌التدبیر" بر جای خودست جز فرار چاره نیست. این معنی مقبول طبعش نیفتاده، متعرض سخنان ایشان نگشته، آنها فرار را بر قرار اختیار نموده، سیستانیان مکنون ضمیر خود را بروز داده، اطراف آن حضرت را احاطه نموده، ارادهٔ خیانت نمودند. آن جناب با تن تنها و تیغ آخته بجانب آن قوم حق ناشناس تاخته و چند نفر را زخمی کرده، سلک جمعیت ایشان را متفرق و خود را بمرکب رسانیده، خواست که بر مرکب سوار شود. روباه فطرتی از آن گروه شقاوت سیر مرکب آن جناب را پی نموده، بسر در غلطیده، از پا درآمد. حضرت بی‌همال از مشاهدهٔ این حال مانند شیر خشمناک بر آن گروه نا پاک حمله‌ور گردیده و چند نفر از ایشان را زخمی نموده، چون جمعیت و استعداد ایشان کامل بود از اطراف هجوم آور شده، دو زخم شمشیر بر سر و دست راست آن حضرت زده، او را دستگیر نمودند.

نظم

گرفتار قومی و قومی عجایب　　پریشان جمعی و جمعی پریشان

بعد حقیقت را بآقا محمد خان عرض نموده، بکرمان آدم روانه ساختند. بفاصلهٔ یک روز جهانگیر خان وارد گشته، ازوقوع این واقعه جماعت سیستانی کلا "نادم و پشیمان شده، لیکن بجههٔ اینکه چنین خیانتی از ایشان نسبت بآن حضرت سر زده بود و حقیقت را هم فورا

بجانب آقا محمد خان عرض نموده بودند از چارهٔ آن عاجز آمده، متحیر ماندند. بعد از وصول این خبر بکرمان و اطلاع سرکار آقا محمد خان فورا محمد ولی خان قاجار را با هزار و پانصد سوار جرار تعیین و روانهٔ بم نموده، که آن جناب را آورده باشد. مشارالیه حسب‌المقرر روانهٔ بم گردید. آن جناب را مقید و محبوس در سنگر خارج شهر کرمان در حالتی که این فرد را متذکر بودند:

ما نداریم از قضای حق گله عار ناید شیر را از سلسله

آورده، از آنجا که جوهر ذاتی او کالشمس فی رابعة النهار بود، در نظر اولوالابصار هویدا و آشکار و سکان بلاد و امصار را بآن حضرت ارادتی خاص بی‌اختیار بود. امنای دولت آقا محمد خان مصلحت وقت را در آن یافتند که بدون قصوری در اعضاء بهیئت صحیح او را بهمراه اردو بطهران برده باشند. بناء" علیه دیدهٔ جهان بین او را از حلیهٔ بصر عاری و بفاصلهٔ چند روز بصوب طهران روانه ساختند و بعد از روانه ساختن آن حضرت و انهدام قلعهٔ کرمان و قتل اهالی آن سامان که ابتدای قوس و مبداء اشتداد برودت هوا بود در اواخر شهر ربیع‌الاخر اردوی آقا محمد خان بصوب شیراز نهضت یافته، مدت سه ماه در بلدهٔ مزبور اردوی او متوقف بود.

بیان حادثه قتل آن حضت باغوای حاجی مردود بدسرشت

در هنگام توقف در بلدهٔ مزبور صورت رجحان عدم و وجود آن حضرت باغوای حاجی یزید فطرت ابلیس سیرت در مرآت خاطر آقا محمد خان عکس پذیر گشته، بعهدهٔ میرزا محمد خان قاجار حاکم طهران مقرر داشت که: آن حضرت را مقتول سازد. حسب‌المقرر معمول و در بقعهٔ امامزاده زید مدفونش ساختند. "انا لله و انا الیه راجعون". العهدة علی الراوی، آنچه مشهورست آنست که: نعش آن حضرت را نهانی نقل بنجف اشرف نمودند.

ساقی دوران از اینها پر کند پر کند خالی و خالی پر کند

ابیات

چراغ کیان کشته، ای کاش من بمرگش چراغ سخن کشتمی
گرم قوتستی چراغ فلک بآسیب یک دم زدن کشتمی
گرم دست رفتی بشمشیر صبح اجل را بدست زمن کشتمی
سلیمان چو شد کشتهٔ اهرمن مدد بایدم اهرمن کشتمی
بمازندرانم ظفر بایدی که دیوانش را تن بتن کشتمی
چو شیرین همی خویشتن را بتیغ پس از خسرو تیغ‌زن کشتمی
اگر با حقوقش وفا کردمی بهجران او خویشتن کشتمی
اگر حق مهرش بجا آرمی طرب را چو گل در چمن کشتمی
عروسان خاطر دهندم رضای که شمع بیان در لگن کشتمی
دل و دیده بر دست بنهادمی چو سیماب ز آب دهن کشتمی
هم او را از آن حاصلی نیستی وگر خویشتن در حزن کشتمی

چون کیفیت ایام دولت سلسلهٔ علیهٔ زند و حقیقت احوال آن فرقهٔ سعادتمند بتحریر وقایع احوال آن حضرت سعید شهید سمت اختتام پذیرفت لازم نمود که بنگارش برخی از احوال آنان که در خیانت با این دودمان همداستان بودند پردازد و ختم کتاب را بخاتمهٔ احوال ایشان محول سازد، که در نظر اولوالابصار ظاهر و آشکار گردد که دار مکافات و عالم محل تغییراتست.

خاتمه در بیان وقایع احوال آنان که با وجود دیدن احسان ازین خاندان و عدم عرضه و اسم و رسم و برتری یافتن در دولت این دودمان طریق خیانت پیموده و باندک زمانی سزای اعمال بر ایشان معاین و مشهود گردیده

مورخ خامهٔ ضمیر صداقت ختامه و محرر کلک طبع وقایع نگار این نامه که شرح وقایع را من الفاتحه الی الخاتمه بعینها مشاهده و بر لوح ضمیر نقش پذیر نموده، حقیقت آنرا بدون زیاده و نقصان از دیوان عیان بدفتر بیان نقل و تحویل می‌نماید که: چون بمقتضای عدالت

ازلی مکافات همه جا در کارگاه کون مقابل عمل ایستاده و دهر کرده را قصاصی داده‌اند حاجی عام کالانعام ناپایدار و سایر اشراری که در مراسم مخالفت با این خاندان طریق موافقت پیموده، چنین تصور نمودند که چند صباحی بکام دل در مرتع گاه کون بعلف چری اشتغال خواهند نمود. روزکی چند برایشان برنیامده بود که بمفاد "عسی ان تحبوا شیاء" و هو شرلکم" هریک از جسم و جان و فرزند و مال و عیال بی نصیب آمده، آنچه کشته بودند درویده و ثمر آن را چشیده، باشد مراتب و اقبح وجوه عبرةً للناظرین گردیدند. ملخص کلام آنکه: چون بمصداق "سنستدرجهم من حیث لایعلمون و املی لهم ان کیدی متین (چند گاهی که بطریق استدراج دهر تمکینش نمود بمفاد) ان الانسان لیطغی ان رآه استغنا (از نشانهٔ بادهٔ خود بینی مخمور و از هوای خودسری سرش پرشور گردیده، باعادت دیرنیه خیانت با دولت قاجار را پیشنهاد خاطر نمود. بمدلول (از کوزه همان برون تراود که دروست) در لیل و نهار و نهفته و آشکار زبان بطعن امنای دولت گشوده و اندک اندک این معنی او را ملکهٔ راسخه گشته، از ایشان بطعن سلطان پرداخته، بلی:

چو خواهد فلک سرنگونش کند بکردار بد رهنمونش کند

رفته رفته این معنی گوشزد اولیای دولت شده. از ایشان تجاوز نمود. بحضرت سلطان رسیده. محو نقش خاندان او از لوح زمان مرکوز خاطر سلطان گشته. چون متعلقان و منسوبان او از قبیل برادر و پسر و اقوام و اقارب در اطراف و اکناف مملکت ایران همگی صاحب بسط ید و حکومت بودند چند گاهی بنا بر مصلحت امنای آن دولت با او بمدارا بسر برده، تابنای بر طرفی او را مستحکم ساخته. ارقام چند در خفیه بسردارن و حکام اطراف سمت ترقیم پذیرفت که در تماما" منسوبان او را در روز معینی دستگیر نمایند و چاپار باطراف مملکت روانه گردیده بحکم تقدیر که تبدیل و تغییر در آن راه نیست در روز معهود حاجی مردود را در طهران

و متعلقان او را در هر سامان که بودند مأمورین باتمام کارشان پرداخته و با وجود کمال استعداد و تسلط یک نفر از ایشان نتوانستند که دست از پاخطا نمایند. بعد از آنکه خبر گرفتاری همگی و برطرفی بعضی از ایشان بامنای دولت قاجار رسید حاجی مردود را مورد سخط و سیاست نموده: بعد از عتاب بسیار چشم صورت او را مانند دیده معنی کور و سزای کافر نعمتی را بچشم خود معاین و مشهود دید و در قریه‌ای از قراء طهران او را مکان داده و بگذشتن اندک زمانی او را از قید حیات و خلق را از فتنه و فساد آن فراغت بخشیدند.

بیت

از مکافات عمل غافل مشو گندم ازگندم بروید جو زجو

عبدالرحیم خان برادر او را که حاکم اصفهان بود و حسینعلی خان ولد آن بعد از اخذ اموال ایشان را نیز نابینا ساخته، بنان شب محتاج ساختند ومیرزا محمد خان پسر او را که در شیراز مبسوط الید بود نیز مانند پدر دیدهٔ بینای او را نابینا نموده باندک‌روزی بپدر ملحق ساختند و محمد علی خان برادر دیگر او را که در طهران بود نیز بنهج سایر با او معمل داشتند، ع: " که تا بنا شد ز دیگران رشکش" و آقا اسدلله ولد دیگر او را که در بروجرد حاکم بود هم چشمی با پدر و اعمام او را بخشیدند و محمد حسین خان برادرش که در کوه گیلویه حاکم بود علی خان آقای قاجار او را کشته، آقا محمد زمان برادر دیگرش را که باتفاق ربیع خان مرودشتی حسینقلی خان برادر زاده جناب آقا محمد خان در حینی که بنای طغیان با حضرت سلطان گذاشته، از شیراز رایت استبداد بصوب اصفهان برافراخت او را کور ساخته و از جماعت ایلات کلیائی کسانی که با آن مردود متحد و در مخالفت با این دودمان موافق بودند از جمله علی همت خان کلیائی بود که بحسب ایل و طایفه و دولت از سایر ایلات پیش و بعزت و اعتبار از همه بیش بود ولدان او را امر نموده که سرهای ایشان را در دامان پدر گذارده، دیدگان ایشان را از حلیهٔ بصر

غاری ساخته. تمامی را بصدمهٔ گذاشتن دم خمپاره و انداختن طناب فراغت بخشیدند و طهماسب خان فیلی را که لب تشنهٔ شربت حیات بود بواسطهٔ سر در آب فرو بردن از نوشیدن شربت مرگ سیراب گردانیدند و خان باباخان تانکلی را از نظارهٔ مناظر اولاد و احفاد نابینا و محروم نمودند و رئیس قاسم خان کوهمره‌ای و لطفعلی خان فیروز آبادی و حاجی سلیمان بیک جهرمی و بعضی از فارسیان دیگر که هر یک صاحب ثروت کلی بودند بفاصلهٔ دو سه سالی تمام را مستأصل و پریشان ساخته. که بنان شب قادر نبودند. ببدترین وضعی هریک جان را بمالکان دوزخ تسلیم نمودند، که اثری از آثار ایشان در صفحهٔ روزگار باقی نیست و جهانگیرخان وحیدرخان ولدان محمد حسین خان سیستانی را با برادران دیگر نیز بعد از چند گاهی کور نموده و نهال اقتدار ایشان را که در مرغزار کرمان زمین ریشه قوی ساخته از زمین کنده و از خاک برکنده، کوچ و بنهٔ ایشان را بطهران حرکت داده(۱)، که از ایشان نیز در صفحهٔ روزگار اسم و رسمی باقی نیست "فاعبتروا یا اولی الابصار.

---

(۱) پایان کار خانوادهٔ حاج محمد ابراهیم شیرازی که درین خاتمه بآن اشاره رفته در غرهٔ ذیحجهٔ ۱۲۱۵ است و آخرین واقعه‌ای که ذکر می‌کند در شوال سال ۱۲۱۹ رخ داده است از این قرار این خاتمهٔ کتاب پس از سال ۱۲۱۹ قمری نوشته شده است.

فهرست نامهای کسان و خاندانها و نژادها

پ

ت

ث

ج

چ

ح

خ

د ـ ذ

ر

ز

س

ش

ص و ض

ط

ظ

ع

غ و ف

ق

ک

گ

ل

ن

و

ه

ی

فهرست نامهای جاها

ب

خ

د

ش

ص

ط

ع و غ

ف

گ

ن

و

ه

ی

فهرست نامهای کتابها